١٩٥

مجموعه کتب طبی

فهرست ما فی هذا المجلد

(ماة کتاب ابوسهل مسیحی از نوادر کتب علمیه و مولف آن همان شخص است که باتفاق ابن سینا و ابوریحان از ترس سلطان محمود از خوارزم فرار کرده و وی بعدها بریاست بیمارستان جندی شاپور رسیده و شرح حال مفصلش در منابع معتبره موجودست بطور اجمال جهت معرفی مولف و اهمیت کتاب کافی است)

١- ماة کتاب از ابوسهل مسیحی

هر کتاب در علاج یک مرض است باین نحو که اول آن بیماری را با علامات و انواعش تعریف و توصیف نموده و پس بیان علاج و شرح و نام دواهای آن میپردازد، هر کتاب با این جمله شروع میشود مثلاً: کتاب السادس و الستون من ماة المسیحی فی علاج امراض الرأس - و همه کتابها با این جمله یکنواخت بپایان میرسد: ههنا فلنقطع الکلام فی هذا الکتاب فقد بلغ التمام فی معناه — از ص ١ تا ٢٣٦

٢- ترجمه کتاب شصت و ششم از ماة کتاب در امراض سر بفارسی - مترجم غیر معلوم و ترجمه کمی از متن مفصلتر است ص ٢٣٦ تا ص ٢٦١

٣- رساله فی الفصد - بعربی (نام کتاب و مولف آن در صدر رسالات آمده بعضی موارد بنام مسیحی و بعضی جاها ابوسهل مسیحی ص ٦٧) ص ٢٦٤ تا ص ٣٢٢

٤- قرابادین در داروشناسی بعربی (مورخ بسنه ١٠٦٦) قطول، اطلیه، حب، معجون، سفوف، بخور، لخلخه، مطبوخ، شراب، دهنیات، شیافها، کحل، ذرور، قطور، مراهم، سنون، قرص، ضماد، غرغره، حقنه، دهنیات، حمول، فرزجه، مسوح، خضابات، تریاقات، با دستور تهیه و ساختن و اندازه آنها ص ٣٢٤ تا ص ٣٩٨

٥- کتاب الودقه فی الطب - بترتیب جدول - بفارسی - در علاج امراض ٤٠٣ تا ٧١٠

درین کتاب موضوع بسیار جالب و بدیع و در عین حال مهم را متذکر گردیده باینصورت که در معالجه هر مرض در یک ستون از جدول (علاج ملوک و سلاطین) و در دیگر ستون هم (علاج فقرا و مساکین) بتفاوت از نوع دارو و غذا تعیین شده

فهرست ١٢٩١٣/

٢
الف ١٨
١٧٥

۷۲۰۶

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب ۱۲۹۱۳
کتاب مجموعه ۱) المأة ۲) کامل الصناعة ۳) قرابادین
مؤلف ۴) تقویم الطب
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۵

۱۹۵
۱۲۹۱۳
ماة....
عربی و فارسی
ابوسهل مسیحی
سدهٔ ۱۱
اوراق ۳۵۶

مکد در کتب طب اشاره است
[illegible]
بعدان مثقال یا ثلث دراهم

۱۲۹۱۳

کتابخانه مجلس شورا
۷۲۰۶
۱۳۲

۲
الف-۱۸
۱۷۵

۱۲۹۱۴

کتابخانه مجلس شورا

سفوف مجرب للسعال المشهور بالقبحه تألیف استادی جالینوس میرزا محمد شیرازی

غنچه گل سرخ	زوفای خشک	گل نیلوفر	گل بنفشه	صمغ عربی	کتیرا
٨	٨	٨	٨	٨١٢ درهم	٨١٢ درهم
رب السوس	اصل السوس	ریشه خطمی سفید	بزر الخطمی	تخم توله	
٨٣	٨٣	٨٢	٨٣	٨٣	
شکر تیغال سفید	نشاسته	صمغ آلو	تخم خیارین مقشر	مغز دانه کدو	
٨	٨٣	٨٢	٨٢	٨٢	
مغز دانه هندوانه	بهدانه مقشر	تخم خشخاش سیاه	تخم خشخاش سفید	رماد سرطان	
٨٢	٨٢	٨٢	٨٢	٨٥	

اجزا را کوفته و بیخته چنانچه رسم است سفوف سازند شربتی دو مثقال با آب نیم گرم بیاشامند ٥

سفوف ینفع للاسهال

گل سرخ	لک مغسول	فوفل	طباشیر	صندل سفید	نشاسته بریان کرده
٨	نیم ٨	نیم درم	نیم درم	نیم درم	نیم درم
صمغ عربی بریان کرده	تخم حماض بریان کرده	ریوند چینی	زعفران	زرشک منقی	
نیم درم	نیم درم	یک دانگ و نیم	یک دانگ	نیم ٨	

اجزا را کوفته و بیخته سفوف سازند شربتی دو درم ٥

نسخه قرص که نافعست استسقای زقی را

گل سرخ	طباشیر	کشوث بغدادی	خالص مغز انگور	تخم کاسنی	ربوند بستانی و هر دو تها
١ درم	١ درم	٥ درم		یکمد ثلثه دراهم	ثلثه دراهم
صمغ عربی	کتیرا	نشاسته	عصاره انبرباریس	ریوند	فوفل
١ درم	١ درم	١ درهم	١٠ درم	٣ درم	دانق و نصف

یسحق ناعما و یعجن بماء الهندباء المغلی المصفی و یقرص و یجفف و یبلع کل یوم درهم من هذا القرص مع ماء الهندباء و عشره دراهم سکنجبین ماء الانبرباریس و الخل ٥ نسخه اخری

حضض مکی دانقین بسد عشره دراهم فیداف فی سبعین درهم من لبن اللقاح و یشربه خمسه ایام ٥

خذ کبریت احمر و فلفل الابیض و دقهما ناعما و اخلط بعسل مصفی و اطل به الذکر عند الجماع فانه ینعظ جدا ٥

نسخه حب جدوار منقول از حاوی محمد زکریا

خواص این حب آنست که همه اعضا را قوت دهد و ریاح غلیظ دفع کند و صداع و سعال بلغمی را فایده دهد و باد را ب کند و فرح تمام آورد و باه را انگیزاند و اعصاب را قوت دهد و فی الدم را سود دهد و سودا و اول هر دو دل و دماغ را قوت دهد و اعضای زیره را سودمند بود و نشاط تمام آورد و اوجاع نقرس را و مفاصل و ظهر را سودمند بود و خون رفتن از ظهر باز دارد و فالج و لقوه و سکته را و قوبا و صرع را نیکو بود و رنگ روی سرخ کند و شجاعت آورد و اشتهای تمام آورد و هضم طعام کند و سیاهی موی را محافظت نماید و دفع گزند گاه جانوران کند و درد دندان را ساکن گرداند و حافظه را محافظت کند و معده را قوت دهد و اوجاع رحم را نافعست و نفع زله و فی حل کند و استرخای زبان را سود دهد و رحم را قوت دهد و فهم را تیز گرداند و مفرح و قوت دل بود و در مجامعت و دفع سرعت انزال بی نظیر است بول براند و سنگ از گرده و مثانه بریزد و درد شقیقه و چشم را نیکو بود و روشنائی افزاید و جهت سرفه بلغمی و قروح امعا نافع بود بهر که چند روز این حب مداومت نماید از جمیع امراض مذکور ایمن گردد خواص این حب بسیار است پیش از طعام و بعد از طعام نیز میتوان خورد

جدوار اول	زعفران	سنبل الطیب	قاقله	فرفیون	زنجبیل	دار فلفل	بزر البنج	
٣	٤	٢ دانگ	٢	٢	٤	٩	٣	
ریوند چینی	راسن	درونج	مصطکی	اسارون	دارچینی	کبابه چینی	مقل	
٢	٤	٣	٢	٤	٥	٣	٤	
عاقرقرحا	تخم کرفس	عود قماری	افیون	صمغ عربی	بهمنین	قرنفل	جندبیدستر	
٣	٣	٤	٥	٣	٤٤	٣	نیم دانگ	
خولنجان	خصیة الثعلب	بسد	زرنباد	سلیخه	آمله مقشر	شقاقل	جوز	بسباسه
٣	٥	١	٧	٢	٦	٦	٤	٣
نعناع	گاوزبان	حب الآس	انیسون	دواله	شیطرج	سعد کوفی	تخم جزر	
٣	٣	٣	٤	١	٢	٣	٣	
تخم شلغم	نبات	برگ گل سرخ	مغز تخم خیارین	اسفند	پوست بلیله زرد	لسان العصافیر		
٣	٦	٣	٤	٤	٣	٣		
مرزنجوش	مرمکی	صعتر	زیره کرمانی	کشنیز خشک	رازیانه	جوز چینی	بطریق معجون	
١	١	٢	٢	٣	٣	٣	٣	

حب سازند موافق فلفل بالعده نافع و بسیار کار بود

نسخهٔ عرق چوب چینی اشتها بیاورد و طعام نیکو هضم کند و رنگ رو را صاف نماید و باد ها را بکشد
و معده را قوت دهد و بلغم را ببرد و باه را بنگیزاند و گوشت و گرده قوی کند و دل را فرحت بخشد و بوی
دهان خوش کند صفت آن سنبل الطیب ۴ توله گل سرخ ۴ توله زرنباد ۵ توله اگر ترکی ۵ توله عود هندی ۵ توله
بادیان ۱۰ توله نانخواه ۵ توله دارچینی ۱۰ توله قرنفل ۱۰ توله جوزبوا ۱۰ توله بسباسه ۱۰ توله پوست ترنج ۶ توله برگ ریحان یک دسته
خولنجان ۵ توله بادرنجبویه ۶ توله گاوزبان ۶ توله قاقله ۶ توله شقاقل ۵ توله لسان العصافیر ۴ توله سعد ۶ توله قرفه ۶ توله
صندل سفید ۵ توله مصطکی ۲ توله تخم زردک ۵ توله اشنه ۵ توله فلفل مویه ۵ توله زعفران ۲ توله ساذج هندی ۵ توله
پودینه باغی ۵ توله بهمنین ۱۰ توله مشک ۴ ماشه عنبر ۴ ماشه چوب چینی تازه چهار آثار و اگر خشک باشد دو آثار
ریزه کرده یکشب در بیست آثار آب صاف جوش دهند چندانکه نصف بماند بعد از آن اجزا را که
باید کوفته نیم کوب کنند و تمام را در آب جوشانده چوب چینی یکشب بخوابانند پس عرق از انبیق
معتاد متعارف بکشند و زعفران و مصطکی و مشک و عنبر را در ته نستر در میان ظرفی که عرق
جمع میشود بیندازند و این چیزها نیز داخل نسخه است خصیة الثعلب ۵ توله تخم کرفس ۵ توله
خار خسک منقی ۵ توله یک سیر

بسم الله الرحمن الرحيم

الكتاب السادس في [illegible] في علاج الحميات

[illegible] فنقول حمى يوم تكون [illegible] وعلاجها ما يسخن البدن

من خارج [illegible] الشمس والحمام [illegible] ما يحلل من البدن [illegible]

كما يعرض [illegible] والجلد بسبب البرد او الاستحمام بالمياه القابضة واما من تعب مفرط [illegible]

[illegible] مثل [illegible] الطعام والنار [illegible] والاربيين [illegible] من السهر [illegible] الغضب والهم والغم [illegible]

وجميع اصناف حمى يوم يعالج [illegible] بالحمام والغذاء ويعالج كل واحد منها خصوصا بان يجعل استعمال الاستحمام والغذاء على نحو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بالعرض

واستعمال الدهن البارد [illegible]

[illegible] يرد ويلين الاعضاء [illegible]

[illegible] ويمنع ان يستعمل [illegible]

العليل وما قد اعتاده [illegible] في الشهوة والعادة [illegible]

فان كانت شهوته وعادته [illegible]

[illegible]

ونضج الخلط الذي هو مادة المرض شرب الدواء المسهل للسوداء مرارا كثيرة مرة بعد اخرى لان غلظ الخلط مع نضجه واستعداده
للخروج عسر الانقلاع والاستفراغ وبعد ذلك يسقى العليل شيئا من الترياق لانه يلطف بقية هذه الاخلاط ويحللها وينقي البدن
منها وقد يجوز بدل الترياق دواء الحلتيت والمثروديطوس وليس ينبغي ان يسقى شيء من هذه المعجونات قبل النضج وبلوغ
المرض منتهاه وتنقية البدن بالمسهلات لئلا يهيج ويحرك الخلط الذي هو مادة الحمى فينصب الى الاعضاء ويخالط الاخلاط
الجيدة التي هناك ويحيلها الى طبيعته فان فعل ذلك في موضع واحد من البدن ازدادت الحمى شدة وصارت حمى سوداوية حتى
وان فعله في موضعين او ثلثة حدثت بسبب ذلك حميات ربع فتركبت الحمى واما الحمى البلغمية وتسمى المواظبة لانها تنوب كل يوم
فينبغي ان يعالج على كلام الكلي بان يلطف اولا ويستفرغ اكثر لان كثرة مادتها وغلظها يوذي اشد من حرارتها واما
على التفصيل فينبغي ان يترك حتى يجوز عليها اربع نوبات فليسقى المحموم شيئا يلطف المادة ويرققها ثم اذا الطف الخلط استفرغ
بالادوية التي تسهل البلغم ويعتني كل العناية بالمعدة وخاصة فمها فان هذه الحمى تبتدي من فم المعدة وبفساد فم المعدة تتولد
الخلط البلغمي اكثر فيزداد وتشتد هذه الحمى اكثر والعناية بامر المعدة في وقت منتهى المرض يكون بالاشياء التي تعين في
استفراغ المادة لان المادة قد نضجت في هذا الوقت واستعدت للخروج بالقيء والاسهال وتستعمل مع ذلك الاشياء
المقوية للمعدة من داخل ومن خارج وينبغي ان يكون الغذاء قبيل التزيد فوق التلطيف والتقطيع ويبتدأ بالاغلظ ولا يزال
يلطف ويرقق حتى يكون عند انتهاء العلة لطيفا ثم يعاد بعد ذلك بالتدريج الى الاغلظ فالاغلظ واما الحميات المطبقة
فقد ينبغي فيها ايضا ان يحفظ الاعراض العامة التي تقدم ذكرها اعني استفراغ المادة وتغيير سوء المزاج والتدبير وما في هذه الحميات
محصورة داخل العروق من غير توق وحذر ليقلل وينقص العفونة بخروج الدم وحتى اذا خفت على الطبيعة حل ما كان يتعلق بها قدرت
على انضاج الباقي وتغيره الى الجودة وسوء المزاج ههنا هو حرارة الحمى ويبسها فينبغي ان يكون التدبير كله من دام رطبا الا ان رطوبة
هذه الاشياء ينبغي ان يطلب دائما لان استعمال الاشياء الرطبة في كل حمى مامون العاقبة في جميع الحميات وذلك ان الاشياء
واما برودتها فليس ينبغي ان يطلب دائما لان استعمال الاشياء الباردة غير مامون العاقبة في جميع الحميات وذلك ان الاشياء
الباردة بالفعل بمنزلة الماء البارد قد يحتاج في استعمالها الى تحديد وتحصيل لانها تحتاج ان تستعمل بعد نضج المرض وعندما
تكون القوة قوية والعادة مطابقة ولم يكن شيء من الاعضاء الرئيسة ضعيفا ولا وارما واما حمى الدق فانها ما دامت في المرتبة
الاولى والثانية امكن معالجتها ومتى صارت في المرتبة الثالثة اعني الذبول فلا علاج لها لانها بمنزلة الشيخوخة التي
لا علاج لها وقد يمكن في هذا الوقت ان يطفي حرارتها واما يبسها فلا يمكن ان يزال البتة وعلامات الوقوع في الذبول
هو ان يبطل الصدغان ويغور العينان ويدق الانف ويتخطط الوجه ويصير البدن عاريا من اللحم ويدق الرقبة
وينتو الحنجرة ويدق الصوت ويضعف ويسقط القوة ويضعف النبض ويصلب ويخلو العروق من الدم ويتحلل الجلد
ويذهب نضارة اللون ويصير على لون المشايخ ويظهر عظام الرسغ والاضلاع والمفاصل ويتقعقع الاظفار فمتى
صار البدن الى هذا الحد فلا علاج له البتة واما ما دام في اللحم والدم والماء والرونق والقوة بقية وافرة امكن علاجها و
رجي صلاحها وزالت العلة في الامر الاكثر واوفق الاشياء لهؤلاء التبريد والترطيب وليس شيء ابلغ في ذلك من الحمام لان لا
يقعدوا في هوائه بل ان يستنقعوا في الماء العذب المعتدل الحرارة مدة صالحة ثم يدخلوا في الماء البارد بعد ذلك

ثم يخرجوا منه ويتمرخوا بدهن البنفسج ويشربوا ماء الشعير ويتغذوا بالسمك الرضراض والبقول الرطبة ويلزموا الراحة
والسكون ويزاد في وطاءة فراشهم ويستنشقوا دهن البنفسج ودهن القرع ويطلبوا النوم ما امكن ويحذروا السهر والفكر
والغضب والتعب والباه ويستعملوا التدبير المبرد المرطب وينفعهم المصابرة على الجوع والعطش وكذلك التملي من الطعام
ومتى استعمل الحمام والآبزن في اليوم مرتين او ثلثة كان افضل خاصة فيمن اثرت فيه هذه الحمى وبان فيه النقصان و يجب
ان يكون الحمام بحيث لا يرشح البدن ولا يكرب ولا يزيد في حرارة البدن البتة ولا بحيث يقشعر منه البدن وينسد المنافس
وليشرب ماء الشعير مع الصباح ثم يصبر ساعتين ثم يدخل الآبزن ثم يخرج منه ويتمرخ بالدهن ثم يصبر الى ان ينحدر
ماء الشعير من المعدة ثم يدخل الآبزن ايضا في الحمام ويصبر فيه الى ان يربو البدن ويحمر باعتدال ثم يخرج منه وينغمس في
ماء بارد غمسة واحدة ثم يخرج منه ويتمرخ بالدهن ثم يتناول الطعام فان لم تكن الحرارة قوية وكانت الشكاية من اليبس
اكثر فاللبن موافق جدا واوفق الالبان لبن النساء ثم لبن الاتن ثم لبن المعز ويطرح في اللبن شيء يسير من السكر حتى لا
يتجبن في المعدة وليشرب من اللبن بدل ماء الشعير وليداوم به بعد ذلك فان كان اللبن يستحيل فيه وكان يوجد
بعد تناول اللبن اسخن مما كان فينبغي ان يسقى بدله مخيضا حامضا قد نزع زبده نزعا محكما
او يعدل الى ماء الشعير وههنا فلنقطع الكلام في هذا الكتاب
فقد بلغ التمام في معناه
تم

الكائن الحادث والسقوط
وعلاج كل الاورام والسرطان هو المعنى فيقول
الورم المسمى فلغموني ان كان حدوثه عن سبب بادئ مثل
خارج كالصدمة والضربة والقطع فيمنع الى ان يستفرغ بخلط الجميع في ذلك العضو بالتحليل
بالاشياء التي تحلل تسخنها وترطبها وبالاشياء التي تجمع المدة وبالشرط بالمشراط واذا كان
صداع عن سبب بادئ كامتلاء في البدن ينبغي في عضو فيحدث ورما وجب ان يستعمل في علاج الشوق و
وذلك بان يبتدأ اولا ويستفرغ جميع البدن بفصد العرق ثم يعالج العضو الوارم فان لم يسكن الوجع بدأ باستعمل الاشياء التي تمنع ما ينصب
الى العضو بعضها ويعني ما حصل فيها بعينها وتقويه بتطفيتها حارة وتعديلها مزاجها بمنزلة الضماد المركب من جرم العلم وقشور الرمان المطبوخ بالشراب والخلاف
ودهن الورد ان كان الوجع بدأ ووضع مع العضو بغير زيت بمنزلة العروق التي المتخذ من ورد يسير وداد اعني في صوف ووضع عليه باردا في الصيف وفاترا
في الشتاء ويوضع فوق العضو بعد ذلك فيليل بمطبوخ مليوم الاشياء قابضة وكان ما يرد في فحح يحلل ثم قابل ثم لم ينظر بعد ذلك فان لم يظهر علامات المدة استعملت الادوية التي من شانها ان يدفع ويخفف
ومع ان يتبع الوجع بمنزلة المرهم المتخذ بالعلقطار وان ظهرت علامات المدة المجتمع فيه اولا الضماد يفتح ويستعمل في الضماد مرة او مرتين ويخلط مع هذا الضماد اشياء قوية قوة قابضة وذلك مثل الضماد
بما يلي مرفع فان بدا في الشعر قوة اجزاء ولان قوة تقبض مع قوة لم يسقط بعد ذلك ويحنح بالمرهم الذي فيه العفص يعالج بالاشياء التي تجفف وتقبض فقط ويحذر الاشياء
المتخذ فيه بعد الورم فان دم وعلى ان لم يكن دم عارض ضماد محلل بالعسل وان كان بعد ما كرتم فالضماد المتخذ بالعلقطار وصرفوقه اسفنج مبلولا
الى ان ... وان كان الخراج ورضا اوسخ ان يحلل مرفع فعند ما يخرج في النطفة اكثر ودكل ورم انما يكون فضل ينصب في ولطف من الاعضاء ويحقق في
ثم ابرأ فاسفنج او يحلل مرفع ان اتى فعند ما يخرج اولا ان كان صدوره عن سبب بادئ وليس ما في البدن امتلاء فانا نستفرغ ما له الام ويحلل ويستفرغ ما له بالاشياء
فيلبس... بهذا الفصل ينبغي ان يستفرغ من ذلك العضو لكن ان كان صدوره من سبب بادئ والاشياء في ان يحمى الشيء ان يحلل ما قد صلح في ذلك العضو
بالاشياء التي تجمع المدة وان لم تبلغ ان يطعن فان كان صدوره عن سبب بان يصح وان يعود ان يرادوه بالاشياء التي تدفع وتمنع ليلا يندفع ذلك الفضل الى عضو من الاعضاء
الى ان يزيد ويحلل من الاشياء التي ذكر انه يستعمل بعد ذلك الاشياء التي تدفع وتمنع وتخفف ويعني اذا ما كان تدفع وتمنع فليقطع برء بر
بالاشياء التي تحلل الى ما في البدن من فضل الخلط كالبلغم فيستفرغ العضو فيمنع عنه ما قد صلح ولا تمنع بحسب الله من بعد
الحاد المحتاط ان لا يتبع لنا اولا ان يستفرغ جميع البدن ذلك الخلط فينبغي ان يستفرغ العضو وما يليه الى ما كان يحتاج ان يراد
عن العضو بما ينصب اليه واما التي تحلل فيلبغي بها ما قد صلح في العضو والاخلاط في الابتداء بعد ان يستفرغ جميع البدن الا كلا من يستفرغ ينبغي ان ينجع ما يحرج
والفلغموني اربعة اوقات الابتداء والصعود والانتهاء والانحطاط في الابتداء والانحطاط وفي الوقت ويطلب ان يجمع بين الاشياء والاخلاط ما ينبغي الى يكون
بالاشياء التي تدفع وتمنع فقط وفي الصعود وفي المنتهى ينبغي ان يخلط الوضع ويعالج بهما جميعا لانهما ينجعان جميعا فاجاد فالرضع يختلط
المنتهى الكرم وغير ذلك المسمى غير الاشياء فاذا ... في الموضع غلظ او سواد وهو
الوقت الذي لا يكون العضو في عضو الاخلاط ادهان الحرارة فانطفئت وبقي في الموضع غلظ او سواد وهو
ويحلل ويستفرغ ما قد بقي في العضو ولا يزاد في الاكتفاء تجفيفه فينبغي ان يداوي بالاشياء التي تحلل ذلك
الورم المعروف بالحمرة انما يكون من سبب بادئ
ما يدويه انما يكون من سبب باق
والحمرة

والحمرة الكائنة
من سبب بادئ تحتاج في اول الامر
بالاشياء التي تبرد العضو ويستفرغ ما قد مر في الضماد
المتخذ في دقيق الشعير فانه من بعد ترطيب الموضع بالماء ربما والحمرة
الكائنة من سبب باق يعالج بان يستفرغ البدن اولا بدواء يسهل الصفراء ان كان
مع ذلك من الاسهال فالفصد بعد ذلك بالاشياء تبرد وترطب بمنزلة الخس وحي العالم
ان يراد بعد ذلك اذا انطفت الحرارة فلا تزاد في تلقيمة بالرطوبة وبماء ربما وبوضع كل دواء المحلل وينبغي ان يعالج
ايضا الورم المعروف بتلقيمة اذا كانت من بين حمرة او الورم المعروف بالحمرة اذا كان ضرب في الفلغموني دوية بقدر ما في الادوية
المواظبة على احدهما على الآخر ويحلل كل فرع الدواء المركب فيغلب الدواء الموافق الا عن منهما ان كان منهما يعادل وبجمع هذا المثال ينبغي ان يداوي
الاورام الحادثة في اللحم الرخو الذي عن العظام وان احدهما مثقبة ما فلغموني وحمرة وقلال ورم الاورام التي تحدث في اللحم الرخو واللحم الرخو الحسي هو ... حيث
الاورام مثل الادوية الحادة القوية في اللحم ثم اللحم الرخو واللحم الرخو وقد صار نوعين تولد الرطوبة في مواضع النجم اليها بمنزلة اللحم الرخو الذي في البدنين او الذي في البيضتين والذي
في اصل الاذان والاربطين ... يفرغ العنق ... في اللحم الرخو الذي في مواضع فضم العروق ليلا مواضع تحلل وبيدفع اوقع العروق وهذا النوع ... منه يعلم بالعضو
واللحم الرخو في الاربطين في ان يعيل فضل اللحم وفضل الدماغ وذلك صار اكثر ما يعرض في الاورام المعروفة بالخنازير والتي في الاربطين يدل ان يقبل
فضل القلب والدماغ في الاربطين في ان لا يعيل فضل الكبد ولذلك صار ما يحدث في الاورام حارة ويقال لها الطواعين والورم الذي يسمى وهو النملة
يحتاج الى ما صدر منه في الكبد وذلك لان المدورة والعروق الاشياء ترد وليس يحتاج في الاشياء رطبة فان كانت مادة بانزر وذلك ان العرض الذي يعرض الجلد في الحمرة
فرقه العرض الذي يعرض ترى ويجاوزه الى الخفيف كل ورم فلما من حيث يتهاك فتحت الخلط المر فتوجه الى الرطوبة العفنة ويتعجل الالتهاب وينبغي
والعم فالعلم يحتاج الى الاشياء التي تخفف حيث هي في ان ورم ... الاستفراغ الاشياء اذا تجمعت مثل العرق عليها وقد يرده ولما بشرة وقد يجي لا يعوق عن التخفيف ركنا لها
يكون فيه الا اذا على ... المرض راكدا فانه يقبض الاذى بكل السبب اصلا وذلك ان الاشياء المحففة مثل يتحنح ... التحنح فانه يستفرغ فانه يخرج منه ويرفع فيما منه الحرارة
واستعمل ذا ما يطرد اليها من الاشياء التي في كما يعرض ويحفظ التي الفطار زمانا ان لم يرجع بعد وفي المرض ونارا في الاستعمال الرخ الذي هو الذي يزيد
صب الالم الاشياء التي في علم السحي واللحم الجنة احسن ذلك اجنات تحرك ما تحرك في فاده الحلد ويسمى النسيط والنمرح ويسم والمالك النملة التي تاكل
والنملة وهو ان يكون الموضع بما والنملة والمنصفا الاول ان ينبغي ان يعالج بما ادوبه فليل المجنف والصف الاكال منها يحلف علاجه يحب عليهما فهو دائمة
وهي التي تعرض في الجلد فيلع اللحم والعمق ويكون اليابس ينبغي ان يجدب النجبر والتجفيف وبدو الطاء بعد العنب وبرد ما ان في لحي
الاول امر فينبغي ان يقع تطلا يبرد ويخفف كلما يلبس وان الجمل وبعض بعد ذلك بالاشياء الى تجففا بمنزلة الضماد والذي تقع من معها ان عسل
ويكون الضماد حارا جميع ... في الكرم والعنبر ... وفي ظاهرة الرمان والسماق والشرك والعوسج فان حال محد
او عدس او بدوقه الشعير والضماد المركب في الخل من ذلك باكرسا الى ان يداوي في ابتداء
النملة واستعمل الاشياء التي تجففا ويداف ويخلط فيه فيما يتحلل فينبغي ان يداوي
فانقص واما النملة التي تعرض في فم الجلد فينبغي ان يداوي
امرها بالاشياء التي عند التجفيف بمنزلة الايا
الماذريون فانه يتعجع
ببع

فينبغي ان يداف بالخل او بماء عنب الثعلب او بماء لسان الحمل والورم المعروف بالتهيج هو ورم رخو لا وجع معه وحدوثه يكون اما من
ريح بخارية بمنزلة ما يعرض للمستسقين ولصاحب السل والفاسد المزاج واما من بلغم ينصب الى واحد من الاعضاء والتهيج العارض من الريح
البخارية يذهب سريعا ويكفيه الدلك بالخل ودهن الورد والملح والتهيج العارض من البلغم المنصب الى بعض الاعضاء فانه يداوى في اول
حدوثه بان تشد ثم نهاه ان يشد ويحلل معا ولذلك ينبغي ان يوضع عليه اولا اسفنج جديد مغموس في خل ممزوج بالماء لان الاسفنج
الجديد بما فيه من قوة ماء البحر يحلل والخل من شانه ان يجمع ويـ[illegible] لم يكن الاسفنج جديدا فينبغي ان يغسل بالنطرون او بماء الرماد
وان كان البدن لينا فليستعمل الخل ممزوجا بمقدار لينه وان كان صلبا فغير ممزوج فان احتيج الى دواء اقوى من الخل والاسفنج فرد
في القوة القابضة بان يخلط مع الخل شيئا وفي القوة المحللة بان يخلط معه ماء الرماد وان كان التهيج في اليد او الرجل ووضع الاسفنج
عليها فينبغي ان يربط رباط يبتدا من اسفل ويرتفع الى فوق ويكون من اسفل رخوا ومن فوق صلبا لئلا يقبل العضو شيئا
مما ينصب اليه قبولا مفرطا والورم المسمى سقيروس وهو ورم صلب لا وجع معه نوعان احدهما لا حس له ولا كان عن الحس والذي
لا حس له يقال له سقيروس خالص وهذا مما لا برء له والعرض الحس يقال له سقيروس غير خالص وهو مما يعسر برؤه والورم الصلب
يحدث اما من بلغم قد غلظ كثيرا حتى يبس واما من مرة سوداء والذي يحدث من البلغم الغليظ يداوى باشياء تلين والاشياء التي
تلين ينبغي ان يكون مزاجها من الحرارة في الدرجة الثانية او الثالثة لان ما كان حرارته اكثر من هذا المقدار فمن شانه ان يحلل من
المادة لطيفها سريعا ويصير البقية التي تبقى بمنزلة الحجر والحجارة فيبقى على حاله ولا ينحل اصلا ويجب ان يكون مع هذه شدا
مغريا بمقدار قليل لئلا يحلل الورم تحليلا كثيرا ويجففه ويصلبه والورم المسمى سقيروس يحدث اما منذ اول الامر ويتزيد قليلا قليلا
واما يعقب فلغموني او حمرة قد عالجه المعالج بالاشياء الباردة القابضة على غير ما ينبغي فصلبت بذلك بقية الورم وسقيروس
ينبغي ان يلين مرة ويحلل مرة اما التليين فليستعد الخلط الغليظ للتحليل والتليين يكون بالاشياء القليلة الاسخان والتجفيف
واما التحليل فليفني به الشيء الذي هياه التليين والتحليل يكون بالاشياء التي تسخن وتجفف وسقيروس اذا احدث في وتر فينبغي ان
يداوى اولا بالاشياء التي تلين ثم يعالج بعد ذلك بان يوخذ حجر مارقشيثا او حجر من حجارة الرحى فيحمى بالنار ويرش عليه خل ثقيف
ويحرك العضو في البخار المتصاعد منه واذا احدث في الطحال او في الكبد فينبغي ان يداوى كل واحد منهما من داخل ومن خارج
اما من داخل فباشياء تفتح وتقطع وباشياء تدر البول الا انه ان كان في الطحال استعمل من هذه الاشياء اقواها واحدها بمنزلة
قشور اصل الكبر وورق الطرفاء المطبوخ بالخل او بالسكنجبين وان كان في الكبد استعمل منها اقلها حدة واكثرها تفتيحا وادرارا
للبول بمنزلة الغافت مع طبيخ اصل الكرفس واما من خارج فباشياء مركبة من قوة تلين وتحلل ومن قوة تقبض الا انه ان كان
هذا الورم في الطحال استعمل من هذه الاشياء اقواها تحليلا وذلك لان الطحال اقل حسا من الكبد واقل شرفا منها فهو لذلك
احمل للادوية الحادة من الكبد بمنزلة الضماد المتخذ من قشر اصل الكبر والتين من الاشق والخل والسذاب وان كان في الكبد استعمل
منها اقلها تحليلا وما هو خاص منها مركبا من قوة تلين وقوة تحلل بمنزلة الضماد الذي يتخذ من حشيش الافسنتين وحب البان
وسنبل الطيب والزعفران وزهرة الكرم البري والمصطكي ودهن الناردين ودهن السوسن والمقل والاشق ومقل اليهود والشحم
والمخ وينبغي ان يعالج كل ورم يكون في الطحال باشياء مركبة مما له قوة محللة ومما له قوة قابضة لكن ان كان الورم
من جنس سقيروس فينبغي ان يكون الاغلب في هذا الدواء القوة المحللة مثل الضماد المتخذ بالكبريت والشب اذا كان الكبريت
فيه اكثر ويعالج الطحال بهذا الدواء وبعد ان يعرق بنطول الافسنتين واما ان كان الورم في الطحال من جنس الورم الحادث
عن الريح المعروف بالنفخ او من جنس الورم الرخو الحادث عن البلغم الرطب الرقيق المعروف بالتهيج فينبغي ان يكون الاكثر في
الدواء القوة القابضة وذلك ان الريح والبلغم الرقيق يندفعان ويستفرغان عن العضو اذا هو تقبض وقوي [illegible]

ومثل

ومثل هذا الدواء هو الضماد المتخذ بالكبريت والشب اذا كان الشب اغلب عليه والورم المعروف بالنفخ يداوى بالاشياء التي
تسخن وتلطف وتفتح المنافذ والخراج الذي يجمع المادة اذا كان في ظاهر البدن عرف باللمس اذا غمز عليه وذلك ان كل خراج يجمع فهو اذا
مس لها والحفص المغمز وبهذا يفرق بين مجسته ومجسة الاورام انه لا بد ان اذا غمزت عليه واذا ابتدا الخراج يجمع مدة
فينبغي ان تنظر فان رجوت انك اذا رمت تحليل المادة المجتمعة فيه قدرت على ذلك وطمعت في منعها ان تصير قيحا استعملت الاشياء
المحللة وان لم تطمع في تحليل المادة استعملت الاشياء المنضجة والاشياء التي تستعمل في تحليلها ومنعها ان تصير قيحا هي الضماد المتخذ من
خبز الحنطة اذا اكثر طبخه والضماد المتخذ من دقيق الشعير المطبوخ مع طبيخ التين اليابس فان رايت جلده الموضع مع استعمال هذه الاشياء
متمددة شديدة التمدد فاشرطه شرطا لا غور له ثم ضع عليه ضمادا ينفع فيه دقيق شعير مطبوخ فان رايت الورم يتحلل اقل مما ينبغي
وعلمت انه يحتاج من التحليل الى اكثر من ذلك المقدار فاطبخ مع التين دونه يكون تحليلها اشد بمنزلة الزوفا والفودنج الجبلي والملح
فان رايت الورم قد مال الى الصلابة فاخلط بالضماد اصل قثاء الحمار وشحم البط والدجاج واصل الخطمي واذا لم تطمع في تحلله فاستعمل
اولا الاشياء التي تسكن الوجع بمنزلة القيروطي المعمول بعقيد العنب ثم استعمل بعد ذلك الاشياء المنضجة بمنزلة النطول بالماء
الفاتر والضماد المتخذ من دقيق الحنطة بالماء والزيت المطبوخ طبخا معتدلا فاذا استحكمت المدة وبططت الخراج فداوه اولا
بالاشياء التي تنقيه وتغسله بمنزلة العسل ثم داوه بعد ذلك بحسب ما يرى من حال الخراج وذلك انه ان كان الخراج سليما من الورم
الحار فينبغي ان تستعمل في مداواته المرهم الذي يجفف من غير لذع ولا قبض شديد بمنزلة المرهم المتخذ بالسذاب والعظام المحرقة
والقلقطار وههنا فلنقطع الكلام في هذا الكتاب
فقد بلغ التمام في معناه

تم تم

في عضو معتدل المزاج بين الحرارة والبرودة فينبغي ان يداوى بدواء يجفف من غير ان يسخن او يبرد بمنزلة الكندر اذا خلط مع دقيق الشعير
ودقيق الباقلي وان اتفقت في عضو له فضل حرارة فينبغي ان يداوى باشياء تجفف وتبرد مثل دقيق الشعير ودقيق الباقلي وان اتفقت في عضو
له فضل برودة فينبغي ان يداوى باشياء تجفف وتسخن على حسب مقدار برودته فان كانت برودته يسيرة استعمل اصل السوسن الاسمانجوني
ودقيق الكرسنة وان كانت برودته كثيرة فالزراوند ونحوه اي كثيرا والقرحة الغائرة اي كانت واسعة سميت غورا او كهفا وان كانت
ضيقة صلبة كثيرة القيح والوسخ سميت ناصورا والقرحة التي تسمى غورا او كهفا ينبغي ان تداوى بالاشياء التي تنبت اللحم بان يصب فيها
بالزراقة واحد المراهم التي تنقي القروح وتنبت اللحم مثل الفاندمن الورد بمنزلة المرهم المتخذ بالقرطاس المحرق ثم يداوى بعد ذلك اذا نبت فيها
اللحم بمقدار معتدل بالاشياء التي تنفعها للصلح بذلك وليستعد للاندمال وهذه القرحة تنقى بان يزرق فيها ماء العسل فانه ينقي ويغسل الصديد
وبان يهيا لها طريق يسيل منه ما يجتمع فيها من الصديد وهذا الطريق يهيا بعد ان يجعل نصبة العضو الذي فيه القرحة نصبة يقع شكلها فيها
بقوم من قعر القرحة واقصاها فوق وطرفها وفمها اسفل ويفتح بالبط في قعر القرحة واقصاها اذا لم يتهيا ان يجعل نصبة العضو على ما وصفنا
ثم يداوى في آخر الامر بالاشياء التي تلزق اللحم بالجلد بعد ان يغسل القرحة اولا بشراب معتدل ثم يوضع حواليها كالدور من المراهم اشدها
تجفيفا والطفها اجزاء البعوضي بالطبها من غير ان يكون لها تلذيع فيدار حول الكهف كله من خرق عظيم يشتمل على مطلية بواحد من المراهم ويوضع على فم
الكهف خرقة مطلية بذلك المرهم بعينه ثم اذا وضع المرهم ووضع فوقه اسفنجة جديدة لينة مبلولة بشراب او سكنجبين ربط الموضع رباطا يكون
ابتداوه من اقصى الكهف وقعره ويكون هناك مربوطا شديدا ومنتهاه عند فم الكهف ويكون هناك مربوطا شدا رخوا لئلا يمنع الصديد
الذي يجتمع في القرحة من السيلان والخروج وينبغي اذا داوينا القرحة المنكهفة على ما وصفنا ان لا تقلع عنه المرهم الذي وضعناه حول الموضع
المنكهف حتى يملا الكهف ويلتزق الجرح باللحم والعلامات الدالة على امتلاء الكهف والتزاق الجلد ان لا يكون ما يسيل من القرحة من الصديد
كثيرا ولا غير نضيج لكن قليلا نضيجا وان لا يكون معها وجع وان لا يكون وارمة ولكن ضامرة وان يرى فم القرحة حسنا واما الرباط فينبغي
ان يحل في كل ثلثة ايام مرة وتبدل الاسفنجة والخرقة الصغيرة التي على فم القرحة ليسيل ما اجتمع فيها من الصديد ولذلك ليس ينبغي ان يكون هذه الخرقة
لاصقة بفم القرحة لكن ينبغي ان يكون معلقة عليه واذا وضع على القرحة المنكهفة دواء يدمل فلينظر الى ما يسيل منها من الصديد الذي لم ينضج فان
كان انما سال في اليوم الاول فليس يبعد من التحام القرحة لانه قد يكون سيلانه من ان الدواء قد عصر من اللحم فضل رطوبة فان سال في اليوم الثالث
او الرابع فالقرحة المنكهفة لا تلتحم والناصور ايضا ينبغي ان تكون مداواته على مثال القرحة المنكهفة فيداوى اولا بدواء يقلع الصلابة قلعا
قويا وينقي ويغسل الوسخ بمنزلة الزاج ثم بدواء ينبت اللحم ثم بدواء يلزق الجلد باللحم ويدمل فهذه اشياء تنبت بالصلابة ولا بالرطوبة
لئلا يصلب الجلد ولا يلتزق باللحم وهذا الدواء هو المركب من شحم خنزير عتيق ومرتك وقلقطار وزيت عتيق اذا طبخ طبخا لم يصلب
بحيث يحدث منه في الجلد صلابة ولا هو من الرطوبة في حد ما يسيل فينبغي الخرقة خالية منه فيصلب الجلد بصلابة الخرقة ولا يلتزق باللحم
ومما يجري هذا المجرى ايضا من الادوية العسل المطبوخ اذا استعمل اما وحده واما بعد ان يخلط معه دواء من الادوية المجففة مسحوقا
بمنزلة الصبر والمر والكندر والقنطوريون الدقيق واصل السوسن الاسمانجوني ودقيق الكرسنة والقرحة او الجراحة وبالجملة تفرق
الاتصال ان كان في عضو من الاعضاء اللحمية التحم وان كان في عضو من الاعضاء العصبية لم يلتحم مثل الجراحة العصبية من الحجاب والمعا
الدقيق والموضع الرقيق من الشدق وان كان في عظم لم يلتحم بنفسه لكنه يلتحم بجوهر صلب يكون به اتصاله وذلك الجوهر في
طبيعته فيما بين اللحم والعظم وههنا فلنقطع الكلام في هذا الكتاب

فقد بلغ التمام في معناه

م

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

ومع مبلول بفعل جدا

بالماء فانه موضع وجع ولا يطلى بالحار بما ينقص دون وينظر فانه فينبغي

المبضع بالماء البارد الذي في ابتدائه شده واخرج جانبيه موضع العلامة الى ان الشريان ان يرتع

ولا الفصد الباسليق وبلمسه قبل ان له او في احد جانبيه الموضع ما يليها عن ناحية اسفل

ان تجلس موضع الفصد شريان مماس له كيف يقع العرق فيه ويطلب الاسفل ويلمسه عند الفصد

وربما كان تحت العرق شده وينظر الموضع الذي فيه الشريان ان ينزل المبضع الى الفصد فينبغي ان عن

ان تلمسه وتعلم عليه علامة وتضرب العرق في الموضع الذي فيه فينبغي ان ينزل الضرورة الى الفصد ان كان الشريان من الاوف

ويتوقى الفاصد ضرب العرق الى ناحية المرفق وقت سواء ومع ان كان الشريان الى الجانب

واكثر ما يكون الشريان فوق الباسليق تحت الباسليق كثيرا بل ينبغي الى فوق ومن ناحيه اليسلم

المقصود وان كان الشريان تحت الباسليق ولا يغمز ان المبضع الذي فيه الشريان وذلك

ليسلم بذلك العرق ويكون الفصد طولا ولا الجانب الذي فيه الشعرة فان ذلك يكل

في وسط العرق فينبغي ان يبتدي بموضع المبضع من الجانب لينا فان الموضع يرم والا

جانبي العرق فينبغي ان يتدي بموضع الشريان ويكون المبضع لينا قصيرا فانه يرم والا المبضع

ولا يضع المبضع في تحريك اياه بموضع العضلة نحو اللحم ولا الفصد ضيقا فاذا راس المبضع

وان قصد القيفال فينبغي ان ينزل اغنى موضع العصب بلطف او يسيرة فقصده طولا واذا ان

فينبغي ان ينعقد ان لا يكون تحته عصب فان كان بين عصبتين فاقصده الى ناحية اللحم فانك ان

حما يلي العصب ووجه به الى الموضع السليم وان كان في نفس العرق لا الى ناحية فانها ان

ضربت العرق فينبغي ان تجري وتجعل الضربة في نفس الموضع لا او سعة ولا ضيقة حتى يجتمع

فعلت ذلك لم يندمل سريعا وينبغي ان يجعل الضربة معتدلة لا ضيقة لم يخرج منها الدم كما ينبغي لان

كانت واسعة انجرت كثيرا وربما الطف الرقيق وكثيرا ما العرض منها في اب عد دربا ويخضر حوالي المبضع

بل يخرج منها الطيف وينبغي ان يكون ضربا لك للعرق بلين لا يغمز والشيء هو ان يغمز ان يحتاج

الدم تحت الجلد وينبغي ان يكون ضربا لك العرق الى فوق فان الضربة تبلغ بمقدار ما يحتاج

في العرق المقدار اليسير ثم تقطع العرق واما الغمز فهو ان يبلغ الى الشق بالمبضع الجانب

اليه ولا ينفذ بما تحت العرق وتدخله الى داخل سبلا قربا لعد ان المبضع الى الجانب ما تحته

الداخل من العرق واصاب عصب او عضل

العروق

او

شريان

شريان فيجلب على المقصود فينبغي

آفة وان كان المقصود الى الضربات المثنية مرة ينتج العرق

ان ينظر فان كان المقصود الى ان يكون الضربة طولا فانها لا تجال على ان تفتح المقصود ولا تدير بعلت

ادم مرتين اولها فينبغي ان لا يعد اذا انقبض في يده وان كان العرق المقصود وصلبا او ضخما

كذلك لم يلتحم الى الضربة ويكفي ذلك لتنقب الضربة شقا العرق وان كان المقصود موضع

وان كنت تريد ان تثنيه مرة وجرحه فكن على انتفاخ العرق غليظا صعب الى الداخل بالماده او الى

المثنية فليكن الضربة عرضا فان ادا عد اذا زنتى بعد ما وكذلك الى اذا رقت العروق صاحبه

وايضا فان كان العرق دقيقا فاقصده طولا وان كان ضيقا سائغة وايضا يتحرك العصب العصب

والفصل فينبغي ان يكون الفصد الى الضيق باحد الليلحم ايسيل للعصب الموضع وايضا فان

الى الموضع مثل نفث الدم وضيق الضربة واترك الدم الملاصق الصليب ان يقصد طولا وان لا لان

عصب او فيما بين عصبتين يبقي ان الفصد طولا لا يلتحم فيه الى ان الفصد عرضا عرضا الى الذراع

آفة فتشنج او غيره بمنزلة الالم فانه لما كان بين ويرين ايج حيث الى الاسلامة وجعل الذراع في ابطا

اذا ناله ان المبضع بالطول كانت البضعة اقل واقرب الى ان ناحية نزول الفصد فاقصد

موضعه فقست فاقصد كل عرق طولا بموضع له شعره ومنطرو الى الي يرى موضع الفصد والترق في

الاف وكذلك الفصد بمنزلة عرق الجبهة والصدغين وتنبك اياه وتربيان خلف الاذنين والعصابة

العروق التي في الراس فينبغي ان تربط عنق المقصود بالعرضين بتبديل او

الماقين وتحت اللسان والوداجين فينبغي ان الجبهة تنحقه بتبديل الناس وهو

عورضه وبذلك موضع العرق حتى يمتلئ دما واما الجبهة فينبغي ان الفصد بطرق

ان يضع ثم الناس على موضع العرق المنتصب في الجبهة والضربة انا تاصبعك وانا

دواة المباضع فانه ينفتح على المكان فانه لم يحضر الناس فليفصد بالمبضع ويجري في ناحيه

العروق كلها ان لا يغمز المبضع غمزا لكن يدخل المبضع مقدار الحاجة وعيره الى فوق

كما وصفت لك فانه تتسع ثم العرق فمن غير ان تقوص المبضع

الى داخل فان عوض او ان المبضع في هذه المواضع

يجلب آفات كثيرة وذلك

انه ربما صار ف

بهذه آفات
الموضع عجلت اثره ربما احدث ورما غير
كثيرة وذلك لجهة العظم في الصدغ يتقيه اصابت ضعيفة
المبضع في قصد اصحاب الوتر فاورث وانما قصد العرق الذي تحت اللسان فينفع من المباني
صداعا وربما اصاب شريانك والوتر وانما قصد العرق الذي تحت اللسان وانما فصد الودجين فينفع
العضل الغروش ويضعف في البصر وذلك يعمل للبيان والرقبة
والصداع الشديد ويضعف العضل والعصب فاورث صاحبه الحول وانما الحاجب
وربما اصاب المبضع العضل المحرك للعينين فاورث صاحبه الحول ويعرض
فربما اصاب المبضع العضل الذي يحرك الرقبة فيورث التشنج ولكن ناحيتي العرقان المدان من
وانما اصاب المبضع العصب او العضل وانما فصد العروق التي تكون في الرجلين وهي تحت الكعب
وانما فصد العروق التي في الرجلين وانما الصافن وعرق النسا فينبغي ان
اصاب المبضع في الرجلين فوق الكعبين وبهما الصافن فاما عرق النسا والركبتين
العروق التي تكون في الرجلين اللذين فوق الكعبين في منشطي القدمين فاما عرق النسا فينبغي ان
ما بين الركبتين والعرقين اللذان في الفخذ يشد فوقه ويستلقي العليل على ظهره وانما الصافن
من خلف من الجانب الوحشي والعرق الذي على طرف الفخذ شدا قويا وتفصده طولا وانما اصل العرقوب
ليشد الرباط جيدا فوق الركبة على طرف الفخذ في باطن الركبة وتفصده على حجر او جسم صلب ولعز
رجليه الى فوق وتفتش القاصد العرق في باطن الركبة ويضع القدم على حجر ويشد شدا جيدا فينبغي ان يشد في
فينبغي ان يشد فوق الكعب باربع اصابع مفتوحة شدا جيدا وانما عرق النسا فينبغي باربع اصابع
عليه بقوة فان العرق يظهر ظهورا بينا فيفصده طولا واما عرق النسا الى فوق الكعب
موضع مفصل الورك بنوار معمول من قطن عريض ويشد الى فوق ثم تفتش العرق
مفتوحة شدا جيدا اويضع قدم المفصود على حجر او شيء صلب ثم حينئذ يكون باردا
وتفصده طولا ويخرج له من الدم القدر الحاجة والدم الذي يخرج من هذا العرق يكون اولا فاولا
لانه دم بلغمي واذا استكفت من خروج الدم فحل الرباط من اسفل موضع الكعب الى العصب
الى فوق وينبغي ان يكون فصد هذه العروق كلها طولا لئلا ينال المفصود
او الوتر آفة من طرف المبضع فيجلب على المفصود الزمانة وربما نالك من ذلك لانه
لعرض منه التشنج
حتى

حتى يبلغ
الى الدماغ فيتشنج ويموت صاحبه
عند ذلك الدماغ في منشطي القدمين وينبغي
الى الدماغ والعرقين اللذين في منشطي القدمين ويفتش العرق فيفصده
وانما فصد العرقين اللذين فوق الكعبين ويفتش العرق ويجلس الدم
ان يكون الرباط ايضا فوق الكعبين وتفصد هذه العروق ويسيلهم الدم فانه
ويكون فصده طولا واذا اردت ويوضع الكف في قصد الاكحل وبما ينبغي ان يكثر
فينبغي ان يضع في موضع الفصد الرباط ويخرج خروجا صالحا وما ينبغي ان
في الماء الحار فان الدم في مثل هذه الحال يذوب ويخرج العروق او دخلت الحمام فيه
ان لا تفصد من في معاية لما ذكرناه فان ذلك ردي لان الابعار وتخرج الرار
من المعاء كيموسيا رديا فاذا دعت الضرورة الى الفصد فليتلطف ويستعمل التفصيل
او يحقنه حقنة لينة وحتى اردت ان تفصد مجموعا وكانت حياه باردة ينبغي ان
في يوم الدور وان كانت الحمى مطبقة فليكن الفصد في اول النهار في الوقت الذي
القوة فيه قوية والحرارة ساكنة وكذلك ينبغي ان تفصد وكان مزاجه حارا او في
صايف وانا من كان مزاجه باردا او كان الوقت شتاء فينبغي ان تفصده في
النهار ولا يخرج له في اول دفعة الا اليسير وتقطيه بعد ذلك شيئا من شراب التفاح او
من التفاح او السفرجل ولا ينبغي ان تفصد من كانت معدته او كبده ضعيفة او من كان
الغالب عليه البرودة ومن كان ازرع الجلد باعم البدن او كان متخلخل الجلد الا بتوقي
وحذر وعند الضرورة ولا ينبغي ان تفصد من كانت قوته ضعيفة فان وجبت
ضرورة بسبب بعض الامراض الصعبة التي يخاف على العليل منها العطب منزلة
الخوانيق وذوات الجنب وذوات الرية فينبغي ان لا يخرج له الدم دفعة بل قليلا قليلا في
دفعات كثيرة واذا كانت القوة في مثل هذه الحال قوية فينبغي ان يخرج
من الدم الى ان يتغير الدم عن حاله فان لم يتغير فالى ان يظهر الغشي الذي
ولا تغلطك في هذا الموضع الغشي
يكون من عادة بعض
الناس

ان تقدم عليه وفيه ان يخرج من الدم الكثير زاد اذا زاد

بغشي قبل ان يخرج منه مقدار الحاجة فيبقى ضعيف القوة وليس الدم اسود

الفصد قبل الحاجة فانّه يخرج الدم في اول خروجه فاذا كان غشيانا في الحمرة الى الدم

الدم مقدار الحاجة الغشي في اول خروج الغشي فاذا ينبغي ان ينظر بعد الحمرة الى ...

بعض لهم مع صاحبه بدا وراه بالحاجة اليه وينبغي ان ينظر نعما بغيره وزادت الى سواد فينبغي ان

ذلك ان يستعمل مع صاحبه الدم بمقدار ما يحتاج اليه فقط بل ينظر الى لونه وذات الجنب وزادت اسود فينبغي ان

فانی له وخرج له من الدم من السواد الى الحمرة فيجب ان يترك فان كان الدم احمر وان كان الدم اسود ينبغي ان يخرج

ليس انما ينظر به تغيره في الاورام العظيمة التي تكون في الاحشاء فقد قصدت العليل ان ينظر في الورم فيبدا الفصل

وبه الحمى في الاورام الحارة ان كان فاسد عفن فينبغي اذا فصدت المحتقن في الورم ينبغي ان الفصل يبدا وقت

فان الدم في هذه الاورام فاسد وذلك ليخرج الدم الفاسد من الدم وينبغي ان يبقى منه والوقت

ينظر به الى ان يتغير الى الحمرة وذلك ويخرج الفاسد في الشباب او في المشيخة لضعف القوة ولكن المشيخ والصبي ايضا

احمر فينبغي ان ينظر به الى ان يتغير الى السواد ويخرج وكانت السن منتهى الشباب او ... لضعف القوة وقت

متى كانت القوة ممكنة مجيبة الى ذلك وكانت الامر بالضد اعني ان يكون القوة ... والسن والوقت

الحاضر ربيعا معتدل الهواء واما متى كان الامر بالضد ينبغي ان يخرج من الدم بحسب القوة والسن ولكن

او السن والزمان شديد الحر او شديد البرد فينبغي ان يخرج منه بقدر الحاجة وينبغي ان ينظر في هذا

ولكن ذلك في دفعات قليلا قليلا الى ان يخرج منه بقدر الحاجة على اخراج الدم من له

في امر السن فانه ربما كان سن العليل سبعين سنة وكان اقوى واقدر على اخراج الدم ممن له

نيف وثلثين سنة وذلك ان بعض المشايخ يحتمل البدن فاذا كان كذلك فلا ينبغي ان يمنع

الشباب سمينا ابيض اللون او ازرق او يتحمل البدن الكثير للشباب الذي حاله هذه الحالة

الشيخ منه اخراج الدم بقدر الحاجة وان يتوقى في اخراج الدم الكثير وزوم العروق والذي سود

فهذا ما ينبغي ان يتقدم فيعمله الفاصد من الشرائط التي ذكرناها ولزوم العروق فانا

التي وصفناها فاما منافع فصد كل عرق من العروق فاقول ان العروق

التي تفصد

يذكره في هذا الموضع

في

في بدن الانسان

ثلثة وثلثين عرقا ستة عشر منها في الرأس

منها في الصدغين والعرق الذي خلف الاذنين وفي الجبهة وفي الانف ...

والقيفال الذي في الذراع والاكحل والباسليق والعرق الذي خلف الاذن ومنها

والاسيلم والابطي وعرق النسا والصافن والمابضين وعرقي الرجلين والعرق

وعرقي الماقين وعرق الانف وعرق اليافوخ وعرق في الجبهة وعرق الاذن

في الرأس وعرق تحت اللسان وفي الرجلين بذلك ثلثة وثلثين عرقا فاما الذي في الاعضاء التي

وعرق في الماقين والعرق الذي تحت اللسان وبذلك ثلثة وثلثين عرقا وهي التي فيما بين الاعضاء التي دون

الذي في الرأس والعرقين اللذين في الصدغين فيذلك فاما العرق الذي في الجانب الوحشي وفصده

وعرق النسا وعرقي مثلي القدمين والامراض التي فيما بين الاعضاء التي دون الابطين وهو

من الجانب الانسي وفصده ينفع من الاعلال التي في اعلى البدن واما الباسليق فهو الذي في

التي دون الشراسيف واما القيفال فهو الذي فوق الاكحل وفصده ينفع من علل الاعضاء التي من الرأس

ينفع من علل الاعضاء التي فوق الترقوتين ومن الرعاف والاكحل وفصده ينفع من علل اسفل الرأس ومن الصداع

العرق الذي في باطن اسفل من الاكحل فيما بين هذه الى القدمين الذي تحت المارن في موضع

الكبد والطحال ومن سائر الاعضاء التي فيما بين الابطي وهو العرق الذي تحت الامراض والعلل التي

المواد من اسفل الى فوق واما الباسليق الابطي وفصده ينفع من الامراض والعلل التي

تحت الزند الاسفل مما يلي الجانب الوحشي وفصده ينفع من اوجاع الرأس خاصة

تعرض للصدر والرية والحجاب وضيق النفس واما عرق الجبهة فهو العرق

المنتصب في الجبهة وفصده ينفع من اوجاع الرأس التي تكون في موخر الرأس

في اوجاع التي تكون في كالذي ذكرنا

منه فيسيف ومن وجع الجبهة وينفع

اصابه عرق الجبهة واوجاع الراس ... ينفع من الصداع

ان تفصد الصداع واوجاع الصدغ فينفع الى ان يكون في الراس وفصد

ايضا من الصداع العرقين اللذين في الصدغين والقروح التي تكون في جلدة الراس

فاما فصد العرقين الذي في اليافوخ ينفع من البثور والبثور التي تكون في ... السبيل وابلغه واورام

الدايم وفصد عرق ... الذي خلف الاذن ينفع من السقيفه ... العين المزمنة بمنزلة الجرب ... تكون في

وفصد العرق الذي في الماق ينفع من اوجاع العين ومن الاحتراقات التي تكون في

العرق الذي يكون في الارنبة ينفع من اوجاع الانف ومن الكلف وفصد العرق

وفصد العرق الذي في الارنبة التي تكون في الانف وفصد العرق الذي مما يلي

الحدقتين ومن البواسير والبثور والحكة التي تكون في ... اذا طالت مدتها وفصد العرق

الذي تحت اللسان ينفع من الذبحة اذا اوجاع المتقادمة في الراس واما العرق

الذي تحت اللسان ينفع من الدم والاوجاع المتقادمة في الراس واما العرق الذي في ... واوجاع

النقرة ينفع من السدر العارض من الدم والاوجاع الكلى واوجاع

الذي في الرجلين فان العرق الذي في باطن الركبة ينفع من اوجاع الكلى ... واما فصد

الذي في الرجلين فان العرق الذي في باطن الركبة ينفع من ... وانقطاع الطمث واما فصد

المثانة والخاصرتين واوجاع الرحم ووجع الفخذين والقروح الحادثة فيها ولما يعرض

المثانة والخاصرتين واوجاع الارحام والاورام والقروح الحادثة فيها واما فصد عرق النسا

الصافن فانه ينفع من اوجاع الارحام والاورام واحتباس الطمث واما فصد ما ينفع من

من ذلك في الخصيتين والفخذين والساقين واحتباس الطمث فصد ما ينفع من

من ذلك في الخصيتين والفخذين والساقين وكذلك العروق التي في القدمين فصد لكل واحد

فانه ينفع من وجع عرق النسا وكذلك العروق التي في القدمين وينبغي ان يكون الفصد لكل واحد

وجع عرق النسا اذا لم يجد عرق النسا فاعلم ذلك وينبغي ان يكون الفصد لكل واحد

من هذه العروق من الجانب المحاذي المسامت لموضع العلة اعني انه ان كانت العلة

في الجانب الايمن فيكون الفصد من العروق التي في الجانب الايمن وكذلك ان كانت

العلة في الجانب الايسر فيكون الفصد في الجانب الايسر وينبغي ان يستعمل الفصد

على الامر

الامر الاكثر

اذا كان العضل الدوري

في قعر البدن واما اذا كان مما يلي الجلد

فاستفرغه بالحجامة واذا كان العضل فيما بين الجلد وقعر

فاستفرغه بمص العلق او الفصد اقوى استفراغا من الحجامة والعلق

البدن فاستفرغه ... من الحجامة فهذا ما اردنا ان نبينه من فصد العروق غير العضو الوجيع

اقوى استفراغا ... فينتفع به لكل عضو يجتمع فيه دم حار لطيف موذي او فصد الشريان القريب

واما فصد العروق الصغار فينتفع به لكل عضو يجتمع فيه دم حار لطيف موذي او فصد الشريان القريب

من ذلك العضو اذا لم يكن الشريان عظيما وينتفع به ايضا اذا وجد الانسان الما في الاعضاء

يحس به كانه ينخس ثم ينبسط وذلك الوجع حتى يتادى الى المواضع المحيطة بذلك العضو فينبغي

ان تفصد ذلك العرق الضارب المتصل بذلك العضو

[illegible] في السبات [illegible]

[illegible]

[illegible] فينبغي ان يعالج بان [illegible]

واما البرغش

[illegible] الاطراف [illegible] البدن [illegible]

واما فساد الذكر

[illegible] بالبول [illegible] الاودية [illegible]

[illegible]

ويعرض البدن ل...

حرارة شديدة بالقيء والعطش السلوى المطحن واذا كان لعض الرحيم

فانا والياس واحتل الاسل ودلع وحتم الدماغ بعض لا امرة وردا

وان لم يكن حرارة فيعرا الرابع وادا رطب الدماغ بعض ما يسهل فضول ومن كان البلغم

والسكان الطراف العصارة بطبوخ بتخرج البليلج وغيره فينبغى ان يستعمل الحقن الليّنة فانه ان كان السبب

الى استفراغ فليستفرغ بطبوخ البليلج فينبغى ان يستعمل الحقن صاصبر

فانه ان كانت ضوافه اكثر من البلغم فان كان اسباب خفيف نفيق الوارد وحل على الراس فان كان السبب الابارج وبعده الاطبا كفيفية

ان استعمل الحقن الحادة ويتقيا بالعسل فان كان لان استعمال دهن الورد الذى يخرج الراس تركيب فقدر الادوية قوة العليل

رديه الكيفيه يرتفع الى مقدم الدماغ وعلامة العصد تنقية الدماغ الذى ينقى الراس وتقدر فقادير الادوية للعليل

الدماغ ضربوض منه اسبات تقبل الصيف الانتباه فعلامته ان يركب الدواء نفطى ومع الاطوخودوس وان عرض

بالادهان الحارة واسباب السهر وهو الدرارة فيه اكثر من البلغم ينبغى ان يركب الدواء الذى يخرج

وهو التسخين فلينبغ ان يعالج بالحقن المعتدلة ويتفرغ كيف لا يخرج منها الابارج وترد ونحار نفطى ومع البنفسج والكلب

واذا اختلطت العلة فينبغى ان يخرج الدم بالحجامة على الساقين ويسقى طبيخ الافتيمون والقاريقون والبنفسج وما اشبهها فلينقطع الكلام

ما رقد طبخ فيه حسك لفر وبنفسج وزر الخش وبابونج وتلطخ الراس بدهن ادتيق وقد فيه وفيون وضد بدلتر

الكتاب الرابع ... في علاج الامراض الحادثة في الدماغ

فنقول الامراض ... اربعة احدها السكتة والثاني الصرع والثالث الفالج والرابع اللقوة ...

[illegible]

[illegible]

اصل الكرفس واصل الاذخر [illegible] عاقرقرحا [illegible]

[illegible] ضد بيدستر [illegible]

[illegible] بالحقن [illegible] حنظل [illegible] وزن نصف درهم [illegible] الغذاء [illegible] يستعمل [illegible]

[illegible] الترياق الكبير [illegible] دراهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم [illegible]

الكتاب [illegible]

في علاج الامراض الحادثة في الآلات [illegible]

فصول الامراض والعصب [illegible] من الاعصاب [illegible]

[illegible] الفصل [illegible]

[illegible]

الدهن والاغذية المرطبة [illegible]

الادهان المرطبة [illegible]

[illegible]

السم او دهن [illegible] الفالج [illegible]

فاذا [illegible] البدن [illegible] جالينوس [illegible]

[illegible] بالتدابير المذكورة في باب الفالج [illegible]

[illegible]

الكلكلانج [illegible] دهن القسط ودهن [illegible]

[illegible] الداب ودهن الفرفيون ودهن [illegible] ودهن الاس ودهن [illegible] هذا الكتاب فقد

[illegible] بعد ذلك [illegible] وههنا فلينقطع الكلام في هذا الكتاب

بلغ التمام

ان دبس وعلاج امراض الراس صداع [illegible]

فنقول اذا كان في الراس [illegible]

[illegible]

[illegible]

واصل اللادن [illegible] اربعة

واصل السوس [illegible] من كل واحد [illegible] حنظل [illegible] درهمين

درهم سنبل وقصب الذريرة من كل واحد [illegible]

[illegible]

[illegible]

… ثم الورد والخل النقيف واطراف الآس والبنفسج …

كانت الاتّة باردة يستعمل الخشخاش …

وادا ربح اركانا …

… فقد بلغ الكلام في هذا الكتاب … وهاهنا فلنقطع الكلام …

فقد بلغ الى تمام …

انيقست ترجمه فارسی رساله نبضست و ششم است که در صفحه ۵۱ پیدا شده ولی قدری مفصلتر از متن عربیست ونام مترجم هم معلوم نیست

بسم الله الرحمن الرحیم

…

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دانا عینیع و اینیکو که [illegible]

که ماده در [illegible] دانا عینیع [illegible]

[illegible] و ماده در [illegible] آن [illegible]

و بسیار [illegible] است [illegible] آن [illegible]

نقصان [illegible] و ماده [illegible] است [illegible] عینیع آن [illegible]

[illegible] است و دیگر [illegible] بطیع [illegible]

لعل را [illegible] شد [illegible] و دیگر [illegible] ماده [illegible]

و دیگر را [illegible] باشد که جمع شد [illegible] ماده [illegible]

[illegible] و دیگر [illegible] استعمال کنند و دیگر [illegible]

[illegible] ماده [illegible] باشد که در [illegible] آن [illegible] بن [illegible] آن [illegible]

و کاه [illegible] که ایا نه نافع است [illegible] اعضا [illegible]

لعوریه [illegible] و [illegible] آن [illegible] العدالی [illegible]

باید [illegible] است که [illegible] آن عضوی که [illegible]

باشد [illegible] آن است که [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] بنید [illegible] بطیع آن [illegible]

[illegible] ماده [illegible] بیرون [illegible] عینیع [illegible]

[illegible] ماده [illegible] است که [illegible]

[illegible]

صفت [illegible] که [illegible]

الكابوس [illegible]

السابع والسبعون [illegible] العين [illegible]

باب في [illegible] وعلاج امراض العين [illegible]

العين فيقول [illegible]

فان كان هناك علامات الورم الحار فليفصد [illegible]

والصلابة ويكدر الاوراد والانفاخ [illegible]

ثم يطلق الطبيعة بطبيخ الهليلج [illegible]

الاسهال [illegible] ان ينقي الرأس [illegible]

كالاجاص [illegible]

على الحمام فلينطل [illegible] العين [illegible]

كثيرا [illegible]

وعصا الراعي [illegible]

فان كان كثير الرطوبة [illegible]

فاذا انحطت العلة [illegible]

والافيون [illegible]

الذرور الابيض [illegible]

وقد يحدث [illegible]

بالنبت [illegible]

ومن امراض العين الظفرة [illegible]

في اصل [illegible]

شياف [illegible]

مع ذلك [illegible]

غلظ [illegible]

والتبيد [illegible]

نقف [illegible]

الاجفان [illegible]

ويصلح [illegible]

وينبغي ان يعالج [illegible]

يكتحل [illegible]

الرابع [illegible]

والسابع [illegible]

امراض العين [illegible]

والاكحال [illegible]

ومن امراض العين [illegible]

شبه [illegible]

باب [illegible]

الماء [illegible]

ومن الرطوبة [illegible]

وردهم [illegible]

ويكتحل [illegible]

علامته [illegible]

الماء [illegible]

بماء [illegible]

شياف [illegible]

دهن [illegible]

فافصد [illegible]

الفاجا [illegible]

ويستعمل [illegible]

في الوقت [illegible]

العطاس [illegible]

وعندنا [illegible]

فقد ينبغي [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم ... وعلاج امراض
قال ابو سهل ... الكلام في علاج ... الاذن وما ... آخره ... بعض
من كتبه وصناعة الطب وقصدنا فيه اذا كان وجع الاذن ... فليستعمل بعض ... قال كان الوجع الى
الاذن والسدد ... فيقول اذا كان ... الادوية العطرة ... وقطر في الاذن ... اللوز المر
فيجب ان يعالج باستفراغ ذلك الخلط فان لم تنزل العلة ... والايارج ... اذا خلط بالعسل ... وقطر في الاذن ... ودهن اللوز ... يطرون
ذلك الخلط ثم تنقية الراس خاصة بالغرغرة ... والايارج ... التقطيع والجلاء مثل دهن الناردين او دهن البان ... فاترا
الايارجات الكبار كاللوغاذيا ... ان يعالج بادوية قوية التقطيع ... دهن الناردين ... فيقطر ... وعطر
كيموس غليظ فينبغي ان يعالج ... دهن البان ... فان ... الحاجة اليه ... فليقطر ... بارد فليقطر
اذا خلطت ببعض الادهان المسخنة كدهن البان او دهن الناردين ... فان كان الوجع ... فليقطر فيه ... ودهن السوسن ... ودهن النبت
ودهن النخل او ماء ورق الشهدانج اذا كان الوجع ... ودهن السوسن ودهن ... قال ... في الاذن
سنة ... زعفران ... بارد ... فليقطر فيها ... ودهن ... الابيض ... في الاذن ... وقال
واذا حدث الوجع بغتة ... قال ... والافليون ... دهن البابونج ... ووضع في الاذن ... الابيض ... النضج
وقيل ودهن الناردين ... الفار ... دهن الغار او دهن العقارب ... صوف ... ودهن الحلاف ودهن البان
فيها دهن الناردين او دهن البزر ... والمداد ... او دهن النخل ... وقطر فيه ... في الاذن ... يسهل البطن
او النفط الازرق ... واذا كان وجع الاذن ... الابيض ... وان كان مع الوجع ... اللبن ... وجاوز
صديد ... دهن الشهدانج ... مع ... الابيض ... وعصا الراعي ... الكزبرة الرطبة ... اللبن ... الفرفان ... النبرة
كان الوجع ... البقول المبردة ... فليقطر ... دهن ورد ... فقد ... الوجع ... النهاب
وعصارة بعض البقول المبردة ... دهن ورد ... فليطبخ فيه ... الدجاج ... مع ... الوجع والراس
فليفصد القيفال ثم يقطر في الاذن ... فان سكن الوجع والا فليطبخ ... فيه شحم البط ... ومخ ... الوجع وقال كان ... الوجع
بالهليلج ... والصبر ... فليطبخ فيه دهن ... ولعاب بزر كتان ... ومخ البقر ... المعصور قال ... نبغي
ثلثة ايام ... فليعلم ان ... فليطبخ فيه ... دهن ... والبابونج ... الموضع ... الدماغ ... مع دهن ورد
وقارب ان يسيل ... قال ... نضج ... الخشخاش ... داخل الاذن ... وقطر في الاذن ... والتهيب ... فليعوض
ووجع ... الفصاد ... فليغسل ... ان كان ... فليعوض ... داخل ... اصفر ... وقطر في الاذن ... شديد الحرارة ... ووضع على رما ... فار
فليعولى خارج الاذن ... الفواكه ... فليطبخ فيه ... فليعولى ... في قاروره ... في الاذن ... او ...
ان نفصد القيفال ... لبن جارية ... خل ... ونقطر منه فاترا في الاذن
اوبداف ... خرج منه دهن ورد ... ويقطر ... فيها ... الخل ... ونقطر في الاذن
وان طبخ

وان كان الوجع ضعيفا ... فيها ... يكفي زعفران كان ... ودهن
... الارياح في ... الوقت ... فليستعمل ... ذلك ... كان الوقت ... صعب
حمى ولا لهيب فليفصد ... من ... ودهن الورد ... كان الوقت ... بارد ... بمنفعة ... في ذلك
ودهن الناردين ان كان ... في الاذن ... ووضع عليه ... فليعالج بالضماد ... من ... ودهن الخطمي ... بارد ... الموضع
ويقطر في الاذن ويخرج ... خارج ... كان الورم ... وفيه ... والخطمي ... فاترا ... او ... ويفتر في
باستعمل فيه داخل الاذن ... والبابونج ... والاكليل الملك ... ودهن ... بلبن ... ودهن ... فاتر ... ويقطر
او ... ذقيق ... والبابونج ... فاترا ... الكرنب ... ودهن ... عليه ... ثم ... السعد ... الورد ... ودهن
ويدر عليهما دقيق ... بما ... مع عسل ... بمسحوق ... دهن ... جاريه ... او ... الادوية ... بالعسل ... بلبن
وخرجت المدة فليطرح فيه ... ويضع ... ان يعرف ان القرحة قد انقلبت ... في الدواء ... ويعالج ... الاذن
تسحق الانزروت ويقطر فيه ... في الخل ... فيبله ... بعسل ... والانزروت ... الكندر ... الحديد ... نعما
وكندر وخبث الحديد ... انزروت مسحوق بالعسل ... في الاذن ... في الاذن ... صديد ... مع ... العسل
وقد يلوث ... الفتيلة ... انزروت ... في الاذن ... في الاذن ... ويطبخ جميعا
بالعسل ... الادوية ... ان يصير في قوام العسل ... ينقطر منه في الاذن ... المواضع ... وتخضبه
ثم ... مرة اخرى بالخل ... الادوية ... فليغسل ... في الاذن ... في ... الادنى ... العلق ... والادنى
والخل ... بطخ ... يطفو في الاذن ... فاترا فان كان ... الى الاذن ... ونفعه ... طبيخ العفص ... خروج الدم ... حادثه
ثم ... في قوام العسل ... ونقطر في الاذن ... الكراث ... فان كان ... خروج ... والبدر
ان ... رمانة ويطبخ بخل ... فيها الدم ... مع عصارة ... فلا علاج له وان كانت ... والقوقايا ... ونقم
وما ان الحمل ... والقاقيا ... ان ينقطروا ... الطرثوث ... المرار ... حب الابارج والقوقايا ... مع
على ... البجاد ... ينبغي ان ... في الراس ... الادنى ... ويجعل ... المطبوخ في
فيه العهد ... وكانت ... مرار ... يغيب ... ورد ... الدماغ ... ويستعمل الاقرد
الطب والاستحمام بالمياه العذبة ... ماله ... انهضه ... كيموس ... الاذن ... الباذرود
نفع ... سكنجبين ... ونقطر منه في الاذن ... مع العسل ... المفوع
وخل ودهن ورد ... خديد ... ودهن السداب ... بالعسل ... في السبع ... معه
بالماء المالح ونقطر في الاذن ... عصارة الشهدانج الرطب واذا كان ... حمى او
ومتى ازمن فينبغي ان يقطر ... ونقطر فيها ... الورد ... فليكتب على عاد
ويدخل في الاذن ... الادوية التي ذكرناها ... فان كانت ... الوسخ ... تنج
فليستعطف بالادوية ... مرض ... الاذن ... المحلله ... بان بلبج
الادوية

وكلما عتق ازداد جوده دواء لوجع الاذن الصعب يوخذ مرارة ثور ويصب عليه دهن خيري ويسخن بنار لينة حتى تفنى المرارة ويبقى الدهن ثم يرفع في اناء زجاج ثم

[illegible]

الكائنة الاسباب والنسوس [illegible]
والامراض وعلاج [illegible] امراض الانف
[illegible] فيفعل [illegible] بالادوية [illegible] خلط
والسدكا [illegible] وبطول الدماغ [illegible] بالخلط [illegible] ويغلظ [illegible]
يحيح وبطول [illegible] والعطاس [illegible] الرطوبة [illegible] الريح الاحمر والقروح [illegible]
ابن [illegible] والعطاس [illegible] العطاس [illegible] فينبغي ان ينفع [illegible] الانف [illegible]
الحادثة في المضع [illegible] السعوط [illegible] العطوس والسعوط [illegible] بالعطوس
ولبث في الانف [illegible] والنفس [illegible] يسمى [illegible] قال [illegible] والسعوط [illegible] النفس [illegible] الدماغ لعلس
مثل الكحل [illegible] وتليين [illegible] ولا [illegible] وزنجار [illegible] الانف [illegible] الصعود [illegible]
كالعدس وعند [illegible] عفص [illegible] وعلامة [illegible] والنهاب [illegible] الانف [illegible]
في نصبه [illegible] يخلط [illegible] الريح غليظ [illegible] للناس [illegible] الطبيب [illegible] الذرارة [illegible]
لذع [illegible] والفلفل والكبد [illegible] الفاعل [illegible] وينفخ في الانف فصل [illegible]
والنبيح وبعطس [illegible] والحكم الذي [illegible] ينبغي ان [illegible] وان [illegible] في الانف [illegible]
والمزمن فلا علاج له [illegible] يسعط [illegible] ينبغي ان [illegible] العوج [illegible]
وفي ذلك فينبغي ان [illegible] ان يغسل [illegible] فينبغي ان [illegible] الانف [illegible]
في الانف مثل السبب [illegible] رطوبات عفنة في الانف فينبغي [illegible] الانف بشراب [illegible] ينفع [illegible]
ويتبل الطبيب فان كان للانحدار الادوية التي يصلح القروح الردية في الانف واما هو [illegible] ان يغسل الانف بشراب ريحاني واقوى [illegible] القروح المنتنة
سبل [illegible] وبالسوية ينحو وينفخ في الانف وينفخ في الانف بعد غسله بشراب [illegible] دواء آخر للقروح
وينفخ فيه [illegible] مع خل [illegible] العفص [illegible] في الدواء ويوضع في الانف [illegible] يطبخ [illegible]
والشب [illegible] بالسوية ينخل ويلوث فتيلة في خل [illegible] كل واحد [illegible] رطل [illegible] ويستعمل واذا كانت
فلقديس وقلقطار [illegible] ونوبال النحاس وزراوند مدحرج من كل واحد [illegible] الانف [illegible]
راتج وقلقطار [illegible] الانف دواء للقروح الحادثة في الانف [illegible] بشراب [illegible] الآس [illegible]
رطل ماء حتى يصير [illegible] العسل [illegible] الانف [illegible] ينخل الجميع [illegible] شحم الدجاج [illegible] فتيلة وخل
[illegible] اواقي [illegible] فليجعل فيه شمع [illegible] السورنجان [illegible]
في الانف [illegible] كثيرة [illegible]
ويوضع عليها [illegible]

وجص وحطي ميت وشيء من كافور ويعجن بماء الاس الرطب ومثل خمر ويطلا ويستعمل القيمة مرورا الارنب ويجفف بخرقة حادة يجذب المواد الى اسفل بقوة وهنا فلنقطع الكلام في هذا الكتاب فقد تم النمام في معناه ١٢

بطلا ....

...

فانها يحتف ولا يطول

منها واذا كانت فيها قروح فليعالج

مرهم الاسفيداج واذا كان في داخل الانف فتح زايد

وينبغي ان يعصر الفتيلة ...

[illegible]

فليعالج بما ذكرنا في الانف والقروح والبثور ...

[illegible]

[illegible]

دواء يصلح للبثور والقروح وبحار الأسنان والوجع والضربان

[illegible]

دواء نافع من الباصور الحادث في اللثة

[illegible]

دواء الأسنان المسودة

[illegible]

[illegible]

ومن يكوى

موضع الكى كل سنة [illegible] الفصد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عصا [illegible]

ال يدهن اصولها دائما بالزبد ومخ [illegible] في الغم [illegible] ومضغ الزفت [illegible] ومضغ اللوز المحمص [illegible]

ال بقير الزيت [illegible] الميعة [illegible] العسل [illegible] بالملح [illegible] وهنا انقطع الكلام [illegible]

وحب الغار والحلتيت [illegible] والاسهال [illegible]

فليعالج بتنقية المعدة من ذلك الخلط بالقى والاسهال [illegible]

الفصل

الكائن حارا في البعون

[illegible] علاج امراض الفم والسلاق [illegible]

[illegible] بالعنب [illegible] شحم دجاج [illegible] وكذا [illegible] ومن البيض [illegible]

[illegible] القلاع [illegible] والاطفال [illegible] العفص [illegible]

[illegible]

بعد ان يلغ نبه
ثم او عقص بشوش قطع و حل [illegible] العيل
وان كان مع رددة فليحتمى [illegible] وبدا [illegible] بهذا الى [illegible]
[illegible] نقصان [illegible] مرضوض [illegible] الا اذا وفق اصحابها
[illegible] العمل [illegible] ولا قطع [illegible] فانما [illegible]
يونا [illegible] فيها [illegible] المدة [illegible] ان يقطع [illegible] وصرت فيها [illegible] فينبغى
وانسود وغلظ [illegible] ذكرت [illegible] ومتى [illegible] الريق [illegible] النوم
بهذا النحو فيقطعها [illegible] ومتى [illegible] فان كانت [illegible] فليحفظ [illegible]
ان يطبع ذلك [illegible] فان كان [illegible] التى يجمع فى النوم
بارد [illegible] فينبغى ان يستعمل [illegible] بالعدوات على الريق [illegible] واذا كان الحر
ثم [illegible] يسحق [illegible] الاطفال [illegible] الراس [illegible]
ويستعمل [illegible] الصمغ [illegible] والذرق [illegible] فليسقى [illegible] المعدة فعلاج
فى الاسهال [illegible] بالعدوات [illegible] الطعام [illegible] تنفث
[illegible] المعدة [illegible] الطعام [illegible] والدم
ان ابدا بالغ [illegible] الطعام [illegible] فى المعدة [illegible] والعقل [illegible]
المعدة [illegible] من [illegible] الطعام [illegible] العلوى [illegible] والصمغ
ويفعل [illegible] والبوم الذى [illegible] المحجون
بهذا [illegible] العسل [illegible] الحجر [illegible] والغم
[illegible] والعدد [illegible] حوز [illegible] الريق [illegible] مصطكى
ويستعمل [illegible] الاول [illegible] دراهم
دراهم [illegible] المصطكى [illegible] دراهم
وبقل [illegible] العدد [illegible] وكذا
[illegible] الحار [illegible] المعدة [illegible] وذلك
[illegible] الكتب
ومنها [illegible] الكلام فى هذا الكتاب
الاحامض الحامض [illegible] فيبلغ التمام [illegible]
بالبورد معه [illegible]
٥

[illegible]

الادوار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فصل

[illegible]

والكائن من الحرارة [illegible]

[illegible]

بكر طبرزد فان عتق فليوخذ بزركتان ويفتح قليلا ويدق ويطبخ التين والزبيب ويصفى ثم يطرح فيه عسل ويطبخ حتى يتقوى ثم
يجعل فيه البزركتان ويجمع ويلعق منه فان كان من نفخ رطوبة غليظة لزجة جعل فيه شي من فلفل مسحوق مثل الكحل او يوخذ فوتنج وزر
الفجل وصمغ البطم وعسل اللبنى وعسل النحل يعجن ويستعمل وليوكل التين اليابس مع الجوز للسعال المزمن البارد والذي يخرج منه
رطوبة غليظة لزجة ومن خرج الدم بالسعال فليسق انفحة الارنب درهم بماء باردا او بزر لسان الحمل مسحوق درهمين بماء لسان الحمل
او طين ارمني او طين مختوم بماء باردا او ماء قصب الرطب او ماء الشعير مع الكندر او ماء الارز المطبوخ مع الكندر فان لم
يكف فليفصد وليخرج الدم في مرات كثيرة مقادير قليلة وههنا فلينقطع الكلام في هذا الكتاب فقد بلغ التمام في معناه

کتابخانه
مجلس سنا

[illegible]

الكبار ... السعوط ... والعطس ...

والسحق وعلاج السل ... [illegible]

ينفع ... كان السل ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

حب ينقي الصدر وحب الصنعة [illegible]

العود ملطف منقي للصدر [illegible]

دواء جيد للربو والسعال [illegible]

سفوف جيد للربو [illegible]

آخر

آخر

لعوق جيد

بخور للربو

بخور لوسع النفس وينفع من السعال المزمن

آخر

بخور ينفع من السعال المزمن

آخر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

يرق ويحل ويطبخ بماء العسل حتى يقوى جدا ويخلط بالادوية ويستعمل قبل الطعام وبعده ويضمد الصدر بضماد متخذ من الخطمي واصل السوس والسمسم فاذا انحطت العلة فينبغي ان تستعمل القروطي المتخذ من شمع مصفى وسمن ودهن حب الغار سواء لينفع الادوية في تقطيع المواد المحتبسة في الصدر ويحلل منه وديطوس من افضل من هذا ترياق الافاعي ان لم يكن العليل محتاجا فصد فلا ومقدار ما ينقى البدن بالنفث من هذه المادة في الصدر هو يوم الاربعين فان جاوز الاربعين ولم ينق الى الامر الى السل في اكثر الاحوال وههنا فلنقطع الكلام في هذا الكتاب فقد بلغ التمام في معناه

تم تم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الخفقان الحادث عن حرارة

دواء نافع من الخفقان الحادث عن المرة السوداء

[illegible]

أخرى للخفقان الحادث عن السوداء

[illegible]

الكبيس السوداوي

[illegible]

[illegible]

دواء نافع من الخفقان البارد

[illegible]

للخفقان الحادث من الحرارة

أخرى مثله

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

حوارش يصلح الضعف المعدة

[illegible]

وسوء الهضم مع ...

آخر لضعف المعدة مع برودة

[illegible]

[illegible]

حب لتقوية المعدة مع اختلاط الطبيعة والرياح والقراقر

[illegible]

سفوف لتقوية المعدة مع الإسهال

[illegible]

آخر لسوء الهضم وتقوى المعدة حوارش

[illegible]

نافع من ضعف المعدة بعجمية

آخر تفاح

[illegible]

بزر قطونا وماء الخيار والقثا فان كان حدوثه من حرارة القلب والريه فعلاجه استنشاق الهواء البارد وتضميد الصدر بالضمادات
البارده كالورد وماء البقله الحمقاء وغير ذلك وان كان حدوثه عن افراط حر الهوا فعلاجه تبريد البدن والرجلين وصب دهن الورد على
الراس وان كان حدوثه عن كيموس مالح عفن محتقن في المعده فعلاجه قذف ذلك الكيموس بعد شرب الماء الحار وتنقية المعده منه ٥
حب يوخذ في الفم فيسكن العطش اذا كان من حرارة المعده بزر الخس بزر الخيار مقشر بزر القثا
مقشر حب القرع مقشر من كل خمسة دراهم بزر البقلة الحمقاء عشرة دراهم كثيرا اربعة دراهم يدق وينخل ويعجن بلعاب بزر قطونا او ماء الخيار او ماء في
البيض ويحبب ويمسك في الفم اخر بزر الخس بزر الخيار مقشر بزر القثا مقشر حب القرع بزر البقلة كثيرا من كل خمسة دراهم عصارة اصل السوس
ثلثة دراهم بزر الخس انزباريس من كل درهمين يحبب ويستعمل ومنها فلنقطع الكلام في هذا الكتاب فقد بلغ التمام في معناه ٥

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عند ضعف القوة فانه يحلل القوة ويسقطها ويطبخ فيه ماء الارز في النوع الريحي الاقحوان والسداب الرطب والشيح والقيصوم والبرنجاسف
وللنوع البلغمي ورق الكرنب شبت وينفع من نجح الاثفال ان يوخذ في اليوم مرتين ما دام الوجع باقيا فاذا اللعاب بزر كتان حلبة حب الرشاد
تنقع جميعها ويوخذ لعابها بسقمونيا وقيس مع شيء من زنجبيل ودهن حل وحتى زالت العلة فينبغي ان يقلل الغذاء يوما او يومين ويقتصر على
ماء اللحم المعمول بالتوابل بنحو او مثل قطع خبز محمص في شراب ويتناول الله ان اوفق وقت النوم ويستعمل من الغذاء الاسفيدباجات الدسم
بلحم سمين ويستعمل في الطبيخ التين والقنبيط والعسل ويتحسى من ماء الحمص الذي قد طبخ فيه كمون وشبت ودهن الجوز ويشرب بالغداة او يتحسى
من ماء السلق المطبوخ مع وزن نصف درهم بورق او ينقع التين في ماء العسل حتى يتحلل ويتناول من قبل الطعام بثلث ساعات من عشرة الى
خمسة عشر ويحتمي من بعض النوع الريحي الالبان والفواكه والبقول وكلما ينفخ ويستعمل الغلايا والمطجنات المبزرة والشراب القوي او ماء العسل
بالافاويه ويتعاهد من كان يعتاده القولنج من جوارشن هذا الطبيخ عشرون اجاصة خمس تينات خمسة دراهم زبيب منقى من عجمه يطبخ ويصفى
ويمرس فيه خيار شنبر ويقطر عليه دهن لوز ويشرب ه وههنا فلنقطع الكلام في هذا الكتاب فقد بلغ التمام في معناه ٥٠

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

في البواسير التي يجري منها الدم وخروج المقعدة

[illegible]

بخور للبواسير

[illegible]

دواء للبواسير ومما ينفع من الدم

[illegible]

[illegible]

للدم من البواسير الباطنة حقنة نافعة من رياح البواسير

[illegible]

حقنة تسكن الحر وتمسك الدم الجاري من الشقاق البواسير

[illegible]

لخروج المقعدة

[illegible]

آخر

[illegible]

الكندر البلدي دواء ... [illegible]

وعلاج الورم ... [illegible]

فنفعل مع ... [illegible]

[illegible]

مع ماء العسل ودهن الاس ... [illegible]

والعسل ودهن الاس ... [illegible]

فليخلط معها شي [illegible] كالادويه [illegible]
المرقه مثل [illegible] واصل التفاح [illegible]
ورد البنج والافيون [illegible] من الادويه [illegible]
وحجاره والقثا والقرع الحلو [illegible]
ودار [illegible] الصنوبر [illegible]
طين ارمني عشره دراهم [illegible]
وورد وطين مختوم [illegible] الاحليل [illegible]
وان كانت الفرصه [illegible]
طين [illegible]
قال [illegible]
وطين مختوم وصمغ [illegible]
ومن [illegible] العفص [illegible]
كالبس الطين [illegible] وحب الاس [illegible]
وكثيرا عفص وحب الاس [illegible]
اقراص [illegible]
وكلما [illegible]
العسل [illegible]
اصلا ويضع [illegible] الادويه [illegible]
ودر الحجاره [illegible]
ان يترك استعمال اللبن [illegible]
اللوز الحلو المقلو مع العسل [illegible]
وكان البول رقيقا قليل [illegible]
ورق [illegible]
فيجب البول [illegible]
القابضه [illegible]
عصارة عصا الراعي [illegible]
والكابلي [illegible]
ودهنها [illegible]
فصل في البول [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

[illegible]

باوقية من شراب الخشخاش مع الجلاب ومتى نال العليل دم من ضربة او سقطة فليفصد الباسليق وليبتلع اقراص الكهربا وصفته كهربا صمغ الجوز
مكد خمسة دراهم جلنار عصارة لحية التيس مكد درهمين ونصف كندر درهمين بزر الكرفس درهم افيون درهم يقرص بمثقال ويسقى كل يوم
واحدا بنقيع السماق ويطعم السماقية والحصرمية ويجتنب الحريفة والمالح ويطلى الموضع الذي وقعت به الضربة بالطين الارمني والاقاقيا
والصبر والحضض والمر بالخل وماء الآس واذا كان يبول الدم بعقب الافراط في طعام حريف فليدبر بهذا التدبير بعينه ومتى بال العليل مدة فليسق
من هذه الاقراص بزر البطيخ بزر الخيار بزر القرع مقشرة مكد عشرين درهما طين ارمني صمغ عربي كندر دم الاخوين مكد عشرة دراهم افيون
ثلثة دراهم بزر الكرفس درهم تتخذ اقراصا من درهم ويسقى كل يوم واحدا باوقية شراب الخشخاش ويزرق في الاحليل هذا الشياف وهو
اسفيداج انزروت كندر صمغ افيون دم الاخوين مكد عشرة دراهم تتخذ شيافا ويزرق في الاحليل
اولا ويبول العليل ثم يزرق بعد من هذا الشياف مذافا في لبن

وههنا فلينقطع الكلام في هذا الكتاب
فقد بلغ التمام في معناه
تم

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

[illegible]

للاورام الصلبة والوجع يؤخذ مرهم دياخيلون ويحل بدهن السوسن ويحمل اخر شحم البط ومخ ساق
الايل مثقال زعفران صمغ بصل مشوي عكر دهن الزنبق او عكر دهن السوسن بالسوية يجمع ويحمل بصوفة وتجلس في طبيخ الحلبة وبزر كتان
وبابونج وحماما واكليل الملك واطراف الكرنب وليس ينبغي ان يستعمل في اوقات تزيد العلة واشتدادها ما يهيج ويدر الحيض ولا ما
في الاختلاط وبعد سكون الورم قليلا فمن الواجب ان يستعمل ما يدر الحيض ومتى كان يسيل من القبل مدة او صديد وكان يخرج من موضع
قريب ولم يكن عفنا منتنا فينبغي ان يؤخذ صبر ودم الاخوين وزراوند وكندر ويسحق ويجمع ويجعل في الموضع حتى يندمل وان كان
يخرج من موضع بعيد فليحقن القبل بالحقن المذكورة في باب قروح الامعاء وبالشياف المذكورة في باب بول الدم والمدة فان كان
ما يسيل منتنا رديا فليحقن بماء العسل ثم يحقن بالحقن الحادة المحرقة كما يستعمل في قروح الامعاء **دواء نافع من ورم
الرحم وسيلان المدة** ورد يابس اربعة دراهم بزر الحس ثلثا مثقال درهم زعفران درهمين يدق وينخل
ويعجن بالمخيخ ودهن ورد ولبن اتان ويستعمل واما السرطان الحادث في الرحم فليس يمكن استيصاله البتة واكثر ما يمكن فيه ان
يكون دائما ساكنا لا يشتد ولا يهيج وذلك بان يجلس في طبيخ الحلبة والخبازي والخطمي ويضمد بضماد يتخذ من خطمي وخبازي يطبخ
في شراب العسل حتى يتهرا ويسحق مع شي من دهن ورد ويوضع على الموضع وينفع من ذلك الخشخاش اذا عصر وطبخ وخلط
بماء الكزبرة الرطبة وماء عصا الراعي وماء عنب الثعلب ومرهم [illegible] شمع ودهن ورد ويستعمل وقد يحقن القبل بدهن ورد
مع لبن اتان وماء عنب الثعلب او ماء البقلة الحمقاء او ماء لسان الحمل مفترا فان جرى دم
خلط بهذه العصارات اسفيداج الرصاص وطين ارمني وعصارة
لحية التيس وههنا فلنقطع الكلام في هذا الكتاب
فقد بلغ التمام في معناه

تم تم

[illegible]

الكبار البلد والسعال ... الماسكة ... الحبس ...

وعلاج ... فيعمل ... الحبس ... كما ...

[illegible]

عن السم ... [illegible]

البلسان ... الكافور ... والعسل ... [illegible]

دواء الحلتيت ... [illegible]

... والنيل ... والزعفران ... والحماض ... [illegible]

الحصرم يقويه ... [illegible]

... اخضر ... [illegible]

... اللخم ... [illegible]

... الصبر ... النخل ... [illegible]

... احمر ... [illegible]

من الرخم ... عفص ... [illegible]

... احمر ... [illegible]

... ونفعه ... [illegible]

[illegible]

صوفة للتي لا تحبل [illegible]

[illegible] أوجاع الرحم [illegible]

أخرى [illegible]

[illegible]

فليخرج بالحقن اللينة فان كان من جهة ان الشكل خروج الجنين خارج عن المجرى الطبيعي رد الى الشكل الطبيعي بان يرفع مرة ويجذب
مرة ويطوي مرة ويحط مرة فان كان من جهة ان المولود اكثر من واحد دفع احدهما الى ورائه وخلي الواحد يخرج ثم يخرج الآخر
ويفعل من ذلك كله برفق وتلطف ويصب في الموضع الدهن الفاتر مرارا كثيرة فان كان عسر الولاد لموت الجنين فليتحمل من الفتيلة
مرخ من حاشير مرارة ثور بالسوية يدق وينخل فتلا طوالا وتحمل اخرى بارزد كبريت مرارة ثور يخلط ويدهن بحجها
فان زلقت الرحم وخرجت من موضعها فليتحمل من الصوفة فانيا مركبذرا اذن جلنارتين ورد عدس منقوع عفص بالسوية
يدق وينخل ويعجن بماء عفص ويلف بصوفة نقية ويغمس في دهن الآس ويتحمل واما العلة المسماة الرحا وهو ان تظن
المرأة انها حامل للزوم اعراض الحبالى اياها من تغير اللون وفساد الشهوة واحتباس الحيض وغير ذلك وليست تكون حاملا لكن
بها غلظ تحتبس من صفاقات الرحم او رطوبات غليظة فينبغي ان تتوقف في علاجها الى ان يدرك وقت حركة
الجنين فاذا لم يتحرك وفات الوقت عرف بالضرورة انه ليس هناك جنين ثم تعالج بان تسقى
ماء الكرور ودهن الخروع وتحمل شيافات متخذة من سذاب وفودنج وابهل
ولبنى حب المنتن وههنا فلنقطع الكلام في هذا الكتاب
فقد بلغ التمام في معناه
تم تم

بلغ الاصول

[illegible]

أحمر [illegible]

أحمر [illegible]

[illegible]

ويجمع الشربة وزن درهمين بسكنجبين آخر [illegible] والدار مكيه درهم [illegible]

أحمر [illegible]

أحمر [illegible]

أحمر [illegible]

أحمر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... مطبوخ مسهل للنقرس المركب المادة ... [illegible]

... النقرس الصفراوي ... [illegible]

حب السورنجان الكبير ... [illegible]

للنقرس البارد ... [illegible]

... للنقرس البارد ... [illegible]

طلاء للنقرس البارد ... [illegible]

طلاء للنقرس الحار ... [illegible]

... لكل النقرس ... [illegible]

صفة طلاء ينبت الشعر في داء الثعلب

دواء لانتثار الشعر

فصل في تطويل الشعر

دواء للكلف والنمش

اخرى للسواد في الوجه

اخرى للكلف والنمش

دواء يقلع الكلف والنمش

واما النمش

[illegible]

وأما الحلبة

[illegible]

أحمر

[illegible]

أحمر والسعفر

[illegible]

دواء القرطاس النافع من السعفة

[illegible]

وأما الثالث ...

وأما الرابع ...

وأما الخامس ...

وأما السادس ...

فقد بلغ الكلام

تم الكتاب

في سنة ٥

او هذا الدواء

او نسخة

او هذا الدواء

او هذا الدواء

وامّا العلاج

مطلب

زيبق قد طبخ فيه سعد ويسعط به ويقطر منه في الاذن وينفع من وجع الاذن
البارد ايضا **نطول** للصداع البارد والريح الغليظة في الرأس بابونج وشيح
وثمام ومرزنجوش وبرنجاسف وسعتر وورق الغار يطبخ وينطل به بعضهم فيه
اكليل وشبث وورد **طلاء** للصداع والسعوط حارة بزر البنج وبزر الخشخاش
ماميثا وورد وصندل وفوفل واصل اللفاح وافيون يطلى به بخل وماء ورد ويوضع
فوقه خرقة كتان مبلولة بخل وماء ورد ولعاب ومتى فترت ويقطر منه في الاذن والانف
مع دهن ورد وخل خمر قليل فان كان الوجع شديدا تزيد في هذا الطلاء انزروت
وانزروت على الصدغين والصق فوقه قطعة اسرب رقيقة واترك حتى يجف ويمنع نبض
الشرائين ويسمى اللازوق **نطول** للصداع الحار والسهر بنفسج وشعير مقشر وبزر القرع
مدقوقا وبزر الكتان وبزر القطونا وبزر البقلة الحمقاء وقشور الخشخاش وورد واصل
اللفاح وبزر الخطمي وبزر الخس وورق الخلاف والقرع الاحمر يطبخ حتى يحمر الماء وينطل مرارا
ثم يوق الرأس مع دهن بنفسج مضروب مع اللبن ويشرب القطنة ويطلى بها للسهر **سعوط**
للصداع والشقيقة حارة ولوجع الاذن مع حرارة يؤخذ افيون وكافور ويسحق بماء سويه
ويحل بشيافا مثل العدس ومداف منه عند الحاجة واحدة او اثنين في دهن البنفسج ويسعط
منه في الانف ويقطر في الاذن **اقراص** تسكن العطش ويثبت ويذهب بالهذيان
والبرسام والحمى والصداع يؤخذ الخيار والقرع مقشرين وبزر الخس بكدعشر وم رب السوس
ونشا وكثيرا وافيون ... وثلث يجمع بلعاب بزر قطونا ويتخذ منه اقراص وزن الشربة

برسام

واحدة او اثنين للسهر والذبان واذا اشتد الامر وافرط بماء الكزبرة الرطبة او بماء الخس
والافيماء الخيار والقرع ونحوها **حب الكوكب** غاريقون تلي م تربد م قشر الاهليلج الاصفر والكابلي
الاهليلج الاسود وافتيمون ومصطكى مكد دانق ونصف لسان الثور وفلنجمشك وبادرنجبويه و
زعفران وورد اح مكد دانق محمودة والغيث يحبب بماء الكرفس او باللبن **المروق** البارد ودرس الخس
وقشور الخشخاش وباقلا مقشر وبذر البقلة كاكنج مكد المبين افيون مسحوق يحبب بلعاب بذر قطونا
وهي شربة **المسكر** بذر الشبت الحمص زعفران ومر مكد دانق بذر البنج دانق مسعد

الفالج واللقوة

دانق بيروح قيراط افيون مسحوق يجمع بلعاب الحلبة **سعوط** للفالج واللقوة والصرع
وامراض الراس الباردة جندبيدستر م كندس وفلفل وعرطنيثا وحيلا جميعا وشحم الحنظل وبورق
احمر وفربيون ومرارة الثور مجففة ... مكد ... وسعط بماء مرزنجوش **حب المنتن الكبير**
للفالج واللقوة والنقرس البارد والرياح والقلاع في الم المفاصل ويقوم مقام الايارجات الكبار
ايارج فيقرا عشرة م شحم الحنظل وشبرم وقنطريون دقيق وما هو جرح مكد خمسة وسوق
ونصف جندبيدستر وزنجبيل وحلتيت وسكبينج وجاوشير وشيطرج وخردل وفلفل مكد م يحل
السكبينج والحلتيت بماء السذاب ويحبب الشربة منه درهمان الى اربعة **حب المنتن البارد**
مستعمل في الصيف مو شحم الحنظل ربع درهم كثيرا م سورنجان وبوزيدان ...
مكد بلث م هليلج نصف يحبب وهي شربة **البلادري الكبير** وهو ترياق الفالج واللقوة والسكتة
... وهو دواء الشعل باعتة البدن ويبرئ ... بورق وزنجبيل
وعاقرقرحا وحب السوداء وقسط وفلفل ودار فلفل ... مكد عشرة دراهم ... ورق السداب

وحلتيت وجنطيانا وزراوند وحب الغار وجندبيدستر وشيطرج وخردل مكد جمع ويمسح و
ويلت بدهن اللوز ويعجن بعسل وهو دواء عظيم النفع جدا للسكتة والرعشة والبرص والقرع والعقارب
ولجميع الامراض الباردة والتشنج والطب الشربة مثل بندقة **البلادري الصغير** للنسيان
والبهق والبرص والشيب بليلج اسود وبليلج وآملج بالسوية ثلثون مكد كندر وزوفا وزنجبيل و
عسل البلادر وفلفل مكد ح م ويجمعه وقد يزاد فيه سعد ووج ... الشربة من درهم

الصرع والنسيان وعرق ...

الى مثقال **ضماد** يضمد به العضو المسترخي الحادث من ضربة او سقطة دقيق الحلبة وحب البان و
المحلب وحب الخروع ومقل ... وشحم البط وشمع ودهن سوسن يجد ضمادا ويضمد **حب**
ينفع من الرعشة ... وعاقرقرحا وجندبيدستر وشيطرج ووج مكد ثلث م سكبينج
وشحم الحنظل مكد ... يحبب الشربة ... **معجون** نافع للصرع جدا عاقرقرحا و
واسطوخودوس مكد عشرة م غاريقون خمسة ... حب وحلتيت ... وزراوند
مدحرج وحب البان وعود مكد ... ونصف ... وهو اصل السداب عشرة يعتصر
ماء العنصل ويصب عليه مثله عسل ويطبخ ويعجن به الادوية ويستعمل عند الحاجة ومقدار منه غاية النفع
ايارج هرمس والبلادري الصغير اذا ... **ضماد** يضمد به المعدة في الصرع الذي سببه ... رفع المعدة
فينفع سنبل وورد ومصطكي وقشور الكندر مسحوقة ... بشراب ريحاني ويستعمل بعد القيء وشرب الايارج
ثلث مرات **طلاء** يستعمل في الصرع الذي سببه بخار يرتفع من الساق خردل وفلفل وفربيون و
عسل البلادر ويطلى ... ولا يكون مدة **سعوط** ينفخ في الانف فينفع من الصرع غاية النفع عود
فاوانيا مسحوق كالكحل **حب** يخرج السوداء نافع من الجذام والماليخوليا ... عشرون م ...

تفاح عشرة غاريقون تسعة خربق اسود خمسة ومغناطيس خمسة وملح هندي خمسة اسطوخودوس

سبعة ويعجن بالعسل ثم **مطبوخ الافتيمون** يخرج السوداء جيد للماليخوليا والقوباء

والجرب والبهق الاسود هليلج اسود واسطوخودوس وزبيب منزوع العجم وافتيمون من كل عشرة ثم

بنفسج خمسة سبعة ترباريج يطبخ بجميع بثلاثة ارطال ماء غير الافتيمون حتى يبقى رطل ثم

يصفى وينقع فيه الافتيمون ليلة ويصفى ثانيا ويشرب بهذا المطبوخ غاريقون ثلثي درهم صبر ملح

هندي نصف درهم خربق اسود ربع درهم يعجن بماء الكرفس ويؤخذ قبل المطبوخ بثلث ساعات ثم يشرب رطل

مطبوخ من خاف غائلة الخربق طرحه وجعل بدله ما يقوم مقامه وهو حجر الارمني **معجون للسوداء**

والتوحش لبعض البرامكة هليلج اسود عشرون درهما وحب الفلفل ... وخربق اسود ولسان الثور ...

افتيمون خمسة عشر اسطوخودوس عشرة ونعنع ... بادرنجبويه وبرنجاسف ... [illegible]

جوز بوا وسك ... بالعسل والعمل ويستعمل عند الحاجة **معجون مسهل مفرح وهو دواء**

جيد للتوحش والهم ويحسن اللون ويطيب النكهة والعرق وينفع من الخفقان ... [illegible]

... شبيهة بالرعونة ويكثر الضحك ويطيب النفس ... درهم ستة ... حبة وقرنفل ...

... قرنفل وزرنب وزعفران من كل ... جوز بوا ...

ويطبخ رطل ... حتى يبقى منه الثلث ثم يصفى ويلقى عليه نصف

رطل عسل ويطبخ حتى يغلظ ويذر عليه الادوية ويحرك ... حتى يختلط

ويرفع ويؤخذ كل يوم منه مثقال فانه دواء يفرح ويحسن اللون ويحمر الوجه ويطيب النفس

حقنة حادة ينفع من السكتة شحم حنظل ... وقنطوريون دقيق ... وخربق

ابيض

ابيض من كل خمسة يطبخ بثلثة ارطال ماء حتى يصير رطلا ثم يصفى ويؤخذ منه نصف رطل ويلقى فيه دهن

حار ... حتى يخرج منه رطوبات كثيرة ويستعمل هذه الحقنة في وقت العلة **نفوخ** ينفع

ينفع من السكتة يؤخذ ... وخربق ابيض فيسحق وينفخ في الانف قليلا قليلا في وقت العلة **طلاء**

يطلى به الراس فينفع من السكتة ... دهن ... يطلى بنصف ... على الراس

دهن ينفع من النسيان ... رطل دهن زنبق ... الفوذنج ...

منه على الراس **دهن القسط** ينفع من الفالج ... قسط وثلث اوقية فلفل ...

ومثله ... ونصف اوقية ... في نصف رطل دهن ... او دهن ...

ويمرخ به الاعضاء المسترخية **بخور للزكام البارد** كندر وميعة يابسة وسعد وقسط وسندروس

... سواد ... وبخار ... فانه يقطع ... ساعة او يتبخر بالقسط وبالكندر

بخور للزكام الذي معه حرارة ... حب الكتان ... ذلك او ... على

... او ... **مطبوخ الهليلج**

لجميع العلل ... الصداع وحمى الغب ... هليلج اصفر ... عشرون ...

... عناب عشرون عددا سبستان خمسون عددا اجاص عشرة اعداد

ورد احمر ستة ... ورق الهندبا ... بزر الهندبا ...

بزر الكشوث ... ارطال ماء حتى يرجع الى رطل ويشرب بهذه ...

... تمر هندي ... والنصف ... ترنجبين ...

ويمرس في المطبوخ **مطبوخ الفواكه** ... الاعراض ... الصداع و ...

العطش تمر هندي عشرون ... اجاص ... عددا ... الهندبا ... ينفع

يابس ثلثه ثم يسقى عشرون غداة او تحبب عشرون منها يطبخ بخمسة ارطال ماء حتى يصير
رطلا ويشرب باردا **لحلبة البارده** دهن ورد ودهن بنفسج ولبن وخل خمر نصف نصف ويضرب في زورق
حتى يبيض واذا اردت زدت فيه ماء الخس الرطب وماء الكزبرة الرطبة وماء القرع وقليل كافور
بخور لضعف الحواس من الذهن ولعوبة الدماغ والغشي والخفقان عود هندي وقسط حلو ومندل
مقاصري درهم درهم مسك كافور رباحي نصف نصف دانق ويعجن بماء ورد ويبندق
ويبخر به **بخور نافع** للسيلان من الانف في زكام لها من حرارة لها جوارش ودقيق الشعير
ودقيق باقلي وصندل ابيض وورد وبنفسج يابس وقشر الطلع مكد نصف ثم كافور ربع ثم
يدق وينقع في ماء الورد ويحل السعف ثم يجفف ويبل بماء الورد ويبندق ويبخر به **عطوس للفالج** والسكتة
واللقوه وينقي الدماغ وهو جيد للاوجاع البارده في الراس والافراج المشيمه ويحل اسبر
كندس وحبة السوداء وزيتون وفلفل وجندبيدستر وزراوند وحب الغار ويسكه
وعاقرقرحا وبورق اجزاء سواء يسحق وينفخ في الانف **غرغرة** ينفع من الفالج واللقوه والصرع
وينقي الدماغ من الفضول الغليظة اللزجة ايارج فيقرا اوج وخردل ومويزج عاقرقرحا
وزنجبيل وفوتنج وسعتر واصل السوسن وقشور اصل الكبر مكد اكمن يجمع بالعسل بعد دق
وحله وتغرغر به **غرغرة** نافعة للكسته والفالج وثقل اللسان يوصد مويزج وخردل
وزنجبيل وعاقرقرحا وفلفل ابيض واسود ودار فلفل وبورق ارمني وابريت ومرزنجوش
اجزاء سواء يدق ويحل ومراقد في ماء بالسكنجبين ويغرغر به **تكميد لصداع حار**
وقشور الشعير وخطمي وصندل ابيض وورد احمر وبنفسج مكد استار يدق ويحل وتعجن
بماء الورد وقليل دهن ورد وقليل خل خمر وتكمد به الراس **تكميد للشقيقه** و

والاوجاع

والاوجاع الشديده والرياح الغليظه ورق المرزنجوش وبابونج مكد عشرة دراهم يدق وينخل
ويعجن بلعاب الحلبة ويكمد به **طلا للصداع** الحارة والشقيقة الحارة صندل ابيض واحمر
وبزر الخس وورق نيلوفر مكد ثلث ثم اشياف ماميثا من افيون وقشور اللفاح مكد مثقال
يطلى بماء الورد وعنب الثعلب والكزبرة **طلا للصداع** البارد والشقيقة البارده مسك ثم
صبر وفرفيون وجندبيدستر مكد اكمن يجمع غربا وعود وزعفران مكد اكمن افيون نصف يطلى
بماء الكرفس على الراس **نطول للحاره** المحلله التي تطبخ في الماء ويكب عليها عند الحاجة الى التحليل
واسحاق الراس في الصداع البارد ونحوه بابونج اكليل وثمام وحلبة ومرزنجوش ومكان
وخطمي وملح وقيصوم وشبت وفودنج وشيح ويطبخ في القمقمة ويعوم الراس ويكب عليها ويطلى
بمائها ايضا **نطول البارده** يكب عليها عند الحاجة الى تبريد الدماغ وترطيبه في الصداع الحار
والبرسام ونحوهما ورق القرع وجراوته وحس الرطبة وبزره وبزر الخشخاش وقشوره والورد
والبنفسج والنيلوفر وان سقوم واطراف الخلاف يطبخ في الماء ويكب عليها ويطلى بمائها
ايضا **شراب العناب** يطفي الدم ويسكن هيجانه وينفع من الاعلال الدموية عناب جيد رطل اهليلج
كزبرة يابسة تلثين ماء عدس مقشر ثم اصل الهندبا بابه ينقع يجمع في الخل ثلثة ايام ثم
يغلى غلية قوية ويصفى ويغلي من الاسكنجبين ويسقى منه كل يوم عشرة ثم يقدح من نقوع الانبر
باريس **نقوع الانبرباريس** ينفع ايضا لغليان الدم والعلل الدموية غبار جاف منزوع النوى رطل
انبرباريس منقى حبه رطل كشوث كف بذر الهندبا كف ربوند خالص ثم يجمع
في ماء ويصب عليه من الماء الحار ما يغمرها ويفوق عليها اصبعا بالوضوء ويشرب في الصيف

الصداع البارد

نقته ايام و في النساء اربعة ايام ويسقى كل يوم قدر ما ضماد للصداع البلغمي لب الخبز السميد
خمسون درهما و صبر مكة ثلثه م مرارة البقر كف آس رطب ما قد يجمع و يضمد و يطلى
دهن المجرب حار: و دهن القار دهن نيني المجرب يستعمل في جميع الاعلال البارده ويغوثها باعتدال ولا يحدث
في العضو يبسا يوخذ دهن الخيري ودهن الياسمين ودهن النطم ودهن السوسن ودهن
الخروع ودهن نوى المشمش ودهن القار اجزاء سواء ويطرح عليها الجندبيدستر والمسك
ويغلي عليه غلية خفيفة ويستعمل الادهان البارده يزاد بها دهن الورد ودهن الخلاف ودهن النيلوفر
ودهن البنفسج ودهن بذر القرع ودهن بذر الخشخاش ودهن اللوز الحلو وصنعتها معروفة
واما الادهان الحارة فما كان منها معتدل الحرارة احيانا او معتدلها كالمجرب في الصنعة
معروفة الصنعة مثل دهن الخيري والسوسن والنرجس والياسمين والبابونج والمسك
والسداب والخروع واللوز المر والزيت والبان ونحوها الشمومات اما البارده فمثل
الورد والبنفسج والنيلوفر وماء الورد والفواكه البارده والنوار والصندل والكافور
ونحوها والحارة فالرياحين الحارة مثل الياسمين والنرجس والسوسن والنمام
والطيوب مثل العنبر والعود والمسك والادوية الحارة الرائحة المفتحة لمجاري الدماغ
مثل الشونيز والسعتر والجندبيدستر ونحوها دهن القسط النافع من الفالج واللقوة
والابرده وكام تتخذ ... م سنبل و ب دج ... واصل السوس و قرفه ...
و قسط مكة عشره م ... و ... و بليه ... و سليخه ... حمسة ... ثلثه ينقع الجميع بعد الجرش
في عشرة ارطال ماء و يترك يوما وليلة ثم يلقى عليه رطلان دهن الحل و يغلى حتى ينضب الماء و يبقى الدهن ثم

دهن المجرب بارده

ليعصر الدهن عنها و تترك الاثقال الى القدر و يصب عليها الماء والدهن كرة اخرى
و يطبخ حتى يفنى الماء و يبقى الدهن و يصفى و يخلط مع الاول دهن بارد رطب للصداع
الحار والسرسام واليبس بذر القرع و بذر الخس و لب حب البطيخ والقثاء و لب اللوز الحلو
و بذر الخشخاش الابيض و سمسم مقشر اجزاء سواء يستخرج دهنها و يستعمل سعوطا و مروخا
والسعوط منه نصف م في غاية النفع دهن اللبوب السبع النافع لوجع الراس والاذن
من المرار السوداء و ينفع الماليخوليا و لحدام غاية النفع بندق و نو مقشر و قرع و فستق
مقشر حديث و سمسم مقشر و لب حب الصنوبر و لب الجوز و لب حب القرع اجزاء سواء
يستخرج دهنها و يستعمل و السعوط منه نصف م في غاية النفع بابرالا مفوللي اللطيف للبلغم
بزر الرازيانج عشره بذر الكرفس و دو قو ثلثة ثلثة وقشور اصول الرازيانج خمسه
اصل الكرفس خمسة فطراساليون انيسون د اصل الكبر خمسة اذخر ثلثة افسنتين و سنبل
و مصطكي انيسون يطبخ بثلث ارطال ماء حتى يبقى رطل و يصفى و يشرب كل يوم ثلث رطل بعشرة
جلنجبين و يطبخ للشقيقة تمسك مقيئات الشراين و يسكن الوجع بذر الخس م بذر البنج
دانقين مر م افيون نصف دانق كثيرا د افيون يسحق و يلاق في الماء و يطلى كالعدة
مربعه و يلزق على الصدغين حب الشيار و هو حب الصبر نافع من وجع الراس والمعدة
صبر اسقوطري ثلث مثقال مصطكي و ورد احمر ملكه م تربد هليلج كابلي ملكه حمس مثقال
نصف م يحبب بماء الكرفس الشربه ثلثه م عند النوم في الاسبوع مرة حقنه لينه تستعمل
في الامراض الحادة او احتبست الطبيعة عناب و سبستان ملكه عشره م بنفسج يابس اربعة م

تين عشرة اعداد خطمي وخبازى معروران ؟ وثلثة ملك بقدر ربى حب يطبخ بجميع بثلثة ارطال ماء
الى ان يرجع الى رطل ويصفى منه اربعة اواق ويلقى عليه جزء ماء السلق المدقوق المعصور
ربع رطل شيرج طرى قيس مرى اوقيه ونصف يشرب جيدا ويحقن به وهو فاتر كاوزبان
دواء شريف جيد للقوة اذا استعمل مقدار عدسة بماء الرازيانج او الشاهترج
وسيط الذي حب للصرع بماء السلق وينفع من ضعف البصر ورياح الاذن وهو حجر اصفر
في صورة الحم توجد في مرارات الثيران المسمة الهندية معجون للمالنخوليا المراقي هليلج
اسود وآملج ولسان الثور وبادرنجبويه وورد وبهمنين وكزبرة يابسة اجزاء سواء
يعجن برب التفاح الشربة مثقال طلاء للقوة صبر ومر منه حصص مثله زعفران
والفقيص السكنجبين الافتيموني لاصحاب التوحش السوداوي والصرع سقى العلة فى
او ينضجها مستوعبها او يسهل افتيمون عشرة م سماح ستة م لسان الثور خمسة
عشرها حاشا وزوفا فيطوس ربعة زبيب منزوع خمسة ترب سته بذر البادرنجبويه
وبذر الباذروج وبذر الفنجنكشت وزرنباد ودرونج وبهمنين وساذج هندى وسنبل
وقاقلة كل ثلثة م ونصف بذر الكشوث وبذر الهندبا واصل السوس واصل
الهندبا كل احد عشر هليلج كابلي سكر من مثل الجميع ينقع ذلك كله في الخل الثقيف يوما
وليلة ويكون الخل خمرا ثم يصب عليه الماء سبعة ارطال ويطبخ بالرفق الى ان يبقى
نصف الخل ثم يصفى ويلقى عليه جزء السكر ما يزنه ان احتج اليه ولم يكف الجلنجبين والقوم
على النار ورفع والشربة منه خمسة عشر درهما الى عشرة ايام ايارج اللوغاذيا

للامراض

للامراض البلغمية والسوداوية القوية المزمنة شحم الحنظل وغاريقون اسود وسقمونيا وغاريقون
وسقولوقندريون واشق كل خمسة م اسقيل مشوي اربعة افتيمون وكمادريوس ومقل
صبر كل ثلثة م حاشا وبهمن فاريقون وساذج وفراسيون وجعدة وسليخة وفلفل اسود
وابيض ودار فلفل وزعفران ودارصيني وجاوشير ولبلاب وفوذنج ومرو وقنطريون
وسكنجبين وزراوند طويل وعصارة افسنتين وفربيون وحماما وزنجبيل كل خمسة اسطوخودوس
وكلا ونصف مدق ما اندق ويحل بالخل الثقيف يجمع بعسل الشربة منه ثلثة مثاقيل الى اربعة
مع الماء المطبوخ فيه افتيمون واسطوخودوس وهليلج اسود وزبيب منزوع العجم مع وزن
من ملح العجين ادوية العين تحل نبات الاشفار نورة محرق خمسة م دخان الكندر
اربعة سنبل هندي ثلثة حجر اللازورد عشرة يحل كلا ويحمر منه على الاشفار فانه يكثرها
علاج تمزق الاشفار اذا كان جزء الثعلب مضل الميل في ماء البصل المعصور ويدلك
به الموضع في اليوم مرارا ويطلى بعض الطيب داء الثعلب شياف للسعال الكاين والاشفار
تراب اسبق وشب وزرنيخ احمر وميويزج بالسوية يجمع ربع واحد مخه شيافا ويحك عندي الحاجة
ويمسح به اصول الاشفار بطاقة بعدان ينقى من القمل ويغسل بماء قد حل فيه ملح ويتوقى الماء
العين ويمسك الاشفار ساعة مما يقع الجنس على العين صفة اخرى سعي الاشعار من القمل
يغسل بالماء والملح ثم تسحق تنب بابا او مر على الاجفان شياف ينفع من الشعيرة ويصعدها
باطيون او بيت الخزف المنقوع في الماء حتى يرجع محيا او يمسح عليها ممسوحة او وداف النشاء وجل
فيه الميل ويمر به على الموضع ويحام الاكحال على جار الماء الحار ويترك الخيف منعات ينفع من اجماع

يقيم العين منه شعرة ويبرع ويثبت ورده ويتم الاندفاع المصفى عند النوم ويكثر من دخول الحمام الكلكي
عكابي ازالمادي كار وصبر على الرأس ويهين الرأس طلا ينفع من جحوظ العين صبر وحضض اقاقيا
وعصارة لحية التيس يجمع ويطلى به ويرقد العين مستلقيا يوضع في الرفادة فلكة
ديوى وليشد ويمام على القفا ويجوز العطاس والقي ويجتنب الشراب والملح
في الطعام والحركات وتماعد في سيه بالحلب البلغم **كحل يحفظ الصحة على العين** توتيا عشرة
شياف ماميثا ثلثة صبر وحضض ملكدم كافور دانق المسحق بماء العصرم او بماء السماق
ويجفف ويميز منه على الاجفان غدوة وعشية **كحل آخر** يحفظ على العين صحتها ويمنع ان
يسرع الى قبول النوازل يوخذ من الاثمد فيغسل بالماء في الهاون مرات ثم يسحق بماء
المطر اسبوعا وكذلك يغسل بالتوتيا يوخذ من ذلك الاثمد وزن عشرين درهما ومن
ذلك التوتيا ومن الشياف المغسول كذا اثنى عشر درهما ومن اقليميا المغسول ثمانية ومن اللؤلؤ
الصغار والبدهي درهم ومن السادج الهندي والزعفران درهم ومن الكافور درهم ومن المسك دانق
فيسحق الجميع اذا اجتنب ثلثة ايام بماء المطر ويحك الجميع ويجاد سحقه ويذر منه على الاجفان غدوة
وعشية **كحل اخر** يحفظ على العين صحتها ويكون بدل التوتيا بماء المرزنجوش ويستعمل
برود الرمان يحلو العين بليغ في ذلك يوخذ رمان حامض ورمان حلو فيعصران
على حدة ويجعل العصارة في الشمس في اناء صيني حتى ... الرأس ... ذباب
ويصفيان كل شهر ... بالسوية ... لكل رطل منهما من العنبر والفلفل
والدار فلفل والنوشادر درهم درهم ويسحق ويطرح فيه ويرفع فانه كلما عتق جاد ...

الميل ويقطر

الميل ويقطر في العين فانه بليغ في جلائها **طلا للرمد** شياف ماميثا ورد وحضض وصبر
وصندل احمر وفوفل وزعفران يسحق بماء ورق عنب الثعلب او بماء الكزبرة او بماء الهندباء
او بماء الورد ويطلى به **شياف ابيض** ينفع مما ينفع منه الشياف الابيض انزروت ابيض
مثلا يصب عليه لبن الجاري ويترك في الظل حتى يجف ثم ينعم سحقه ويوخذ لكل عشرة دراهم
منه وزن ثلث ويسحق ويعرق ويشيف اخرى على عليه الف وزن نصف افيون
ونصف كافور **لون آخر** اجود ويطلى للرمد ويصلح اذا لم يمكن الحدة تكثر انزروت
عشرة دراهم زبد البحر سكر طبرزد يجمع ويسمى **دورد اصفر** ينفع من الورم والحكة في الاجفان
ويصلح ان يستعمل في اول الرمد فيذهب بقاياه الحمرة والدموع ويجفف الاجفان في
الرمد انزروت عشرة صبر زعفران وحضض ... ويسمى بيعا
ويكحل به مرة ويستعمل **آخر** انزروت عشرة شياف ماميثا يسحق فيما ثلث حضض
وصبر ... زعفران زبد البحر نصف **شياف الابار** النافع من القروح في العين
ونبت اللحم وبطء الاثر وينفع البثور واللون وسرج فليما الاثر مغسول وتوتيا
واسفيداج ونحاس محرق وكحل وكندر ... انزروت ونصف
الاحوين وصبر وافيون ... ويستعمل **شياف الكندر** يلحم القروح في العين
وينبت اللحم وينفع البثور ... انزروت ... كندر عشرة زعفران
... ويقطر منه في العين ويزيد ... اذا استعمل لانفتاح القروح
والبثور **كحل الاكسير** يستعمل عند الخوف من البثور ويحفظ ... كل عشرة دراهم

ثادج مثله صبر يسحق ويذر منه في العين ولتشد برفادة وينام على القفاء ولا يتحرك
شياف للساحص يسحق وينام عنزروت زبد البحر ابو رنجار م ونصف بورق وسكبينج واشق
مكدم شيف بطبيخ الورد ويكحل به ثم يذر بهذا الذرور صفته يسحق توتيا هندي زبد البحر
وبورق وسكر العشر يكدم يسحق ويذر في العين ذرور آخر جيد في اذهاب
البياض يسحق توتيا وزبد البحر وسير الضب وسكر طبرزد اجزا سواء ويوخذ
وزن عشرة م ورد مثلها ماميرانا فيطبخ برطل ماء حتى يصير ربع رطل وتلقى ويسحق
الادوية ويسقي منه الادوية ما يعجن به ويجفف في الظل ثم يسحق ويعجن اربع مرات
ثم يجفف ويسحق ويرفع ويذر به العين فانه لا عديل له في اذهاب البياض حتى يقلع
الغليظ منه في عين الدواب وينبغي ان يعالج به بعد الخروج من الحمام والانكباب
على بخار الماء بحار وهي حدث في العين حمرة ووجع اغب ايام حتى يسكن الوجع
ثم يعاد شياف احمر حاد للجرب والسبل ويذر زاج محرق م شحج ومر
وفلفل وزعفران يكد نصف م شيف بماء الرازيانج ويستعمل شياف الاحمر اللين
يستعمل اذا سكنت حدة العين ويذهب بثقل الاجفان ثث ويذر شستة م صمغ
عربي وكثيرا يكد خمسة شاذنج عرق او بوكاريا واسفيداج الرصاص يكد بهمن
لبد ولولؤ وشنجرف يكدم دم الاخوين وزعفران يكد نصف م شيف حاد
الكحلة في الاماق عدس مقشر وسماق وورد احمر وشم الرمان يحفر ويعيد
آخر يدق نوى التمر بالعفص ومثلها مرارة فان ويمسح عليها دهن ورد ويعقد

بالعين

به العين شياف اخضر نافع من الجرب والظفرة والسبل والبياض زنجار بلنت م قلقطار محرق
سه بورق وزبد البحر يكدم زرنيخ احمر بهمن توتيا ونصف م اشق م يحل الاشق بماء السذاب
وهو شياف عجيب شياف للعلقة النافع من الظفرة ويذر ويحكم م زنجار بهمن نوشادر م
قلقند م زرنيخ نصف م يسحق بخل ويترك اسبوعا ثم يشيف ويحك به الظفرة شياف للطرفة
للطرفة وهي النقط الحمراء التي تحدث في العين من ضربة او غيرها كندر وزعفران يكدم زرنيخ
احمر نصف م يشيف ويقطر في العين بماء الكزبرة الرطبة شياف الدم يحلل ينفع
من العروق الحمر التي في العين ومن الرمد المزمن والظفرة وغيرها روسختج وشنجرف وزرنيخ
احمر وسكر طبرزد يكد ربع م اشق وكندر يكدم يشيف كحل اللاخوة توتيا عشرة م
اسود وهليلج اصفر محكوك وصبر يكد بهمن فلفل نصف م دار فلفل م يتخذ كحلا دور
للجرب والثقل في الاجفان والغلظ فيها صفوة البيض المطبخ في التمر ووزن بهمن عنزروت
ابيض مربى بلبن الاتن اربع م رو ماميران يكد نصف م زعفران ويشيف ماميتا يكد
والعين يحم ويذر شياف يقوم المرارات النافع للعشى وابتداء الماء والانتشار
يحفف مرارة التيس في اناء نحاس ويوخذ منه عشرة م ومن شحم الحنظل نصف م سكبينج
بهمن وسوق ونوشادر يكدم يشيف بماء السذاب او الرازيانج شياف المرارات
مرارة الكركي ومرارة الشبوط ومرارة القنفذ ومرارة البازي ومرارة الحجل
مرارة العقاب مجففة يكد واحدة او اكثر ثم يوخذ الكل عشرة مثاقيل من بابه
م شحم الحنظل ومثل سكبينج ومثله سوس فيجمع ويشيف بماء الرازيانج ويكتحل به

كحل ١٨

شياف للقرب صبر كندر مكدم انزروت دم الاخوين جلنار كحل وشب
مكد نصف م زنجار ربع م يشيف ويعد كان بعيد الناصور جدا حتى يستفرغ ما فيه
ثم يقوم العليل على الجانب الذي فيه الناصور ويداف الشياف في الماء ويقطر منه الاماق
ثلثة قطرات او اربع ويحيل بين كل قطرة ومجتها زمان صالح ثم ينام العليل كذلك ثلث
ساعات واذا كان من عنده عمر نقا واعيد عليه العلاج اسبوعا والا ان يعفر فلا يخرج منه
شيء فانه يبقى بالشيا الكحل يحد البصر الضعيف في الرطوبة جدا ووزن عشرين حماما
مغسول مجفف مسحوق ويعتصر بماء المرزنجوش الرطب ويترك ليلة ثم يصفى ويعجن به التوتيا
ويترك منه حتى يجف ثم يسحق ويؤخذ زنجبيل وفلفل ودار فلفل ومامیران مكد ثمن
ضماد
عود هندي ثمن نوشادر درهم يسحق بماء الرازيانج الطري ويجفف ويسحق ويرفع ويستعمل
للسلاق — للسلاق والورديج قشور الرمان وعدس مقشر يسحقان ويضمد به ضماد للقرنية
وجراحة العين يؤخذ صفرة البيض وماء الكزبرة ودهن ورد ويضرب ويوضع
عليها بقطنة ضماد للوجع الشديد فيه الكزبرة يابسة واكليل الملك وزعفران
وبزر الكتان والكعك ويشرب بالبيض يضمد به الجفن طلا للمنع من النوازل صبر وقاقيا
وشياف مامیثا وحضض وطين ارمني ويجمع ويطلى به الجبهة بياض البيض
للتشنج — طلا للتشنج في الورم من الاجفان ورد وشياف مامیثا وحضض وزعفران
وعروق وصبر يطلي بماء الكزبرة والهندباء كحل للعين مجرب جدا كبد ماعز فيشرح
ويطرح منه شرحة على الجمرة ويحمل عليها دار فلفل اعداد ويبسط فوقه شرحة اخرى ويدخل

الاشنه وقد حيز فيه حتى يشوى الكبد والاسل ثم يخرج ذلك الدار فلفل ويجفف ويسحق
منه مسك فلفل ويؤخذ الماء الذي يسيل من الكبد عند شيه ويعجن به ثم يجفف ويسحق
ويكحل شياف السماق يغلى السماق في الماء ويصفى ويقوم بالطبخ يؤخذ اسفيداج
الرصاص المغسول جزء كافور ربع جزء كثيرا سدس جزء وفي بعض النسخ كافور
وكثيرا مكد سدس الاسفيداج يعجن بطبيخ السماق ويشيف كحل جيد للعين يؤخذ
مرارة الماعز وعسل يخلطان على النار ثم اسفل قنينة ويلف بخلاقة وهو موضوع
على رماد حار حتى يختلط ويدخل فيه الميل ويكحل به منها ويمنع من التساقط اذا حدث
عن ضربة يؤخذ دقيق الباقلا وبابونج وخطمي ويضرب بماء ورد ويضمد به العين علاج
العين اذا هاجت من شدة البرد واريح يكب على طبيخ تبن الحنطة والمرزنجوش والبابونج
والشبت سود محموة او يحمى حجارة فيرش عليها النبيذ ويكب على ذلك البخار شياف
الدينارجون منجح اخرى وهو الشياف الاحمر ينفع من اوجاع العين والنخس علتها القذى
وكاس محرق مكد ثمن اسفيداج ولولو دم الاخوين مكدا ربع وانزروت زعفران وورد
كثيرا وعروق مكد ثمن قاقيا افيون دريح احمر سكر طبرزد مكد نصف م يجمع بحوصة
ويشيف شياف الدريح وهو الشياف الاسود ينفع من الطرفة والسبل العتيق
والجرب العتيق اذا لم يكن معه حرارة كحل وزنجار دج هندي مكدم نصف قليميا
ثمن اشق وسكبينج دار فلفل مكد نصف م يحل الاشق والسكبينج بشراب عتيق
ويعجن به الادوية مسحوقة ويشيف الباسليقون الاكبر النافع في ظلمة البصر وابتداء

الماء والدمعة والحكة زبد البحر قليميا الفضة مكه عشرة م نحاس محرق خمسة ملح اندرانى و
ساذج واسفيداج الرصاص فلفل ودار فلفل وتوتيا بحرى مكه همس قرنفل و[illegible]
مكه ثلثة صبر خمسة مرو ماميران وزرجونة توتيا مكه ثلثة قشر الهليلج الاصفر خمسة
ملح العجين خمسة شياف ماميثا خمسة ملح هندى م مسك نصف م تحته كحلا روشنائى
النافع فى ضعف البصر والعشا نحاس محرق وشادنج مكه خمسة منقال فلفل
دار فلفل وشحم الحنظل وزعفران مكه نصف م [illegible] وصبر وبورق ارمنى
مكه قليميا همس تحته كحلا ذرور الغزروت للقروح التى ترشح منها المدة نشا
ثلثة غزروت مربى همس اسفيداج الرصاص همس تسحق وتستعمل فى حلولها بشياف
الابيض وشياف الابار بعد ان تحك [illegible] الابيض الحجر الصغير يقلع البياض
يوخذ قشور البيض فينقع فى عمرها ماء عذبا ويترك فى الشمس مغطى سوء فى الغبار حتى
ينتن الماء ثم يغسل غسلا نظيفا ويرى بمار [illegible] داخلها ثم يصب عليها الماء
ويترك حتى ينتن الماء فيغسل غسلا نظيفا ويفعل بها الى ان لا ينتن الماء
وان يبقى معها [illegible] كثيرة ثم يغسل ويجفف ويسحق ويكحل بها مع السكر المسحوق الحجر
الكبير يقلع البياض الذى قد تعقد قلعه قشور البيض المدبرة وعقد العقيق الحالى
وربما الصدف واللولو والشنج وزبد البحر والبحر العنب والدهنج والتمام العظيم
والذهب الشادنج وربما وجناح النسر والبسد اجزاء متساوية يحجر المسن ربع
جزو السكر [illegible] نصف جزو تسحق ويكحل بها ويذر ويرفد العين الحجر المعل

وهو اقوى

وهو اقوى من هذين مجربين فى قلع البياض [illegible] وقشور بيض النعام والصدف
المحرق والشنج والبسد وجوز الخطاطيف وبورق ارمنى يسحق الكل ويكحل
مرارة النسر ومرارة الكركى ويجفف ويسحق ثانيا ويكتحل به مداوما فى عسل
صاف رقيق بعد الاكتحال بالغبار العتيق الذى طبخ فيه الخطاطيف وجوزها و
بذر الحلبة والبابونج وورق السذاب والاكليل البرود الشيفنج يستعمل فى الجرب
اذا هاجت العين ونفرت من الادوية الحادة ورد البيفنج م كزبرة محرقة م
نشا ثلثة صمغ عربى كثيرا م تسحق الجميع ويربا بالخل خمس مرات ويسحق ويستعمل
ذرور الكمنة دار فلفل والعقيق هليلج اصفر م زبد البحر ماميران والفتيق
صبر دانق ونصف [illegible] همس تجمع مسحوقة شياف الهرم للحكة والعينى
والجرب والكمنة توتيا عشرة م زنجبيل خمسة اهليلج اصفر عشرة حضض هندى اربع صمغ عربى
عشرة عروق همس زعفران م يعجن بماء الهرم م وشيف ويستعمل كحل الزعفران النافع
من الظلمة والحكة والسيلان زعفران همس دار فلفل م فلفل ابيض دانق ونصف توتيا
نصف م عفص [illegible] سنبل الطيب همس كافور نصف دانق كحل الدمعة توتيا هندى
حكاك الهليلج الاصفر يسحق [illegible] بماء الهرم او بماء السماق ويجفف شياف الزنجار للوجه [illegible]
السبل والجرب صمغ عربى همس اسفيداج الرصاص مثله زنجار مثله شيف بماء السذاب ويستعمل
برود مفاض [illegible] ونحاس محرق مكه خمسة م صبر [illegible] بورق ارمنى
مكه زنجار فلفل ابيض دار فلفل شحم الحنظل زعفران [illegible] مكه نصف م يسحق ويستعمل قطور

نافع لكل صنف من الرمد انزروت ابيض بهمن حب البوسل الحلو عشرون حبة زعفران
شعر نصف دانق ماميران دانق كشك الشعير عشرون حبة حلبة خمس حبات كزبره
عشرون حبة سكر نصف م كثيرا دانق يطبخ بماء صاف في زجاج حتى يستوي ويصفى
ويقطر في العين بالغداة والعشي ويمضغ فستق مقشر ويوضع فوقه في قطنة حلق
رقيق مغسول وهذه معالجة الصيف واما في الشتاء فيثقب البصل ويجعل فيه
العفنة وينضج ويعصر ماؤه في العين ويوضع البابا فوقه شياف اصطفطيقان
النافع من استرخاء العين وظلمة البصر وابتداء الماء والسبل والطرفة قلميا الفضة زعفران
وافيون وفلفل مكد بهمن بلح هندي وورق ارمنم حب النيل صمغ عربي وشياف
ماميثا وعنزروت مكدار بقم م ذريح احمر يسحق ويستعمل بالمرهدان يحيل الماء شياف
ابيض كافوري اسفيداج الرصاص ثلثه م كثيرا وصمغ عربي مكد سقوم قلميا الفضة
خمسة زبد البحر ثلثة انزروت حلال ابيض خمسة فق سبعة بول الضب م
كافور نصف م يجمع مسحوقة بماء ورد ويشيف شياف الحصرم ينفع في السلاق والجرب
والحكة والدمعة والانتفاخ ويصح الاجفان توتيا عشرة اسا تردار فلفل اربعة
عروق خمسة كثيرا مثله ابلج خمسة هليلج اصفر مثله ماميران خمسة حضض زنجبيل خمسة
استارينا يسحق ويرمي بشدة بماء الحصرم وماء العنصل وماء البادروج وتشيف
كحل الجواهر لعل فيروزج مكد بهمن لولو ثلثه سادج م اسد ثلثه توتيا بشتري
م وينبع م مارقشيثا بهمن اقاقيا وحضض وشياف ماميثا وسرطان بحري

وقليا مكدم

امراض الانف

جسيش سرا

وقلنا مكدم ماء الحصرم خمسة اسفيداج ونشا مكد بهمن انزروت المربية كحل عشرون
هليلج اصفر ثلثه كافور دانق طباشير م زنجبيل دانق ادوية الانف دواء جيد
للرعاف كندر وصبر وجلنار ونورة حية وقلقطار وغبار الرحى وجبس ورماد القراطيس
وعفص يسحق كالكحل وينفخ في الانف او يلوث فيه فتيلة ويدخل في الانف ادوية الرعاف
يعتصر ماء البادروج وينشق فيه كافور ويسعط به فانه نافع ايضا لمن يعاوده الرعاف
اذا الهاج به في اوقات الصحة آخر يوخذ جبسين ورماد القراطيس مع عفص ودم الاخوين
ونوره وزاج بالسوية فينفخ في الانف ويبل فتيلة ويلوث فيه ويدخل في الانف آخر
شب يماني ونشا بالسوية يسحق كالكحل وينفخ فيه وينفع منه ايضا ان يوخذ كندر وطين مختوم
بالسوية فيسحق ويخلط ببياض البيض ويلوث فيه فتيلة ويدخل في الانف دواء بليغ
يحبس الرعاف يوخذ في النورة البيضاء التي يستعملها الصناع فينفخ منها في الانف
مرة بعد مرة ثم يبل فتيلة بماء البيض ويلوث فيها ويدخل في الانف ويسقى مع ذلك
اذا اشتد الامر ان يفصد فيقال تلك الناحية ويفصد العضدين من عند الابط والحديين
عند الاربيين ويعلق محاجم بالنار على الطحال في الجانب الذي فيه الرعاف دواء القروح
والحكة في الانف شمع ودهن ورد وشحم الدجاج يذوب ويجعل منه في الانف
ويستنشق الماء الحار كل غداة مرارا كثيرة في الانف دواء للبثور في الانف
يغمس فتيلة في خل ثقيف قد طرح فيه ملح ثم يدخل في الانف يفعل ذلك مرارا فانه
يجففه لا يطول مكثها مرهم الاسفيداج النافع للقروح في الانف والمقعدات

في حرق النار والماء والدهن ويحدث منه مصفى ومثله اربع مرات دهن الورد
بجيد بداف ويطرح عليه بالاحتمال من الاسفيداج ويرطب بعصارة السلق ويسحق
حتى يتحد مع سمع وربما جعل فيه شيء من الكافور ويستعمل **للبواسير في الانف**
يعالج بالمرهم الاخضر او بالدواء الحاد حتى يتعفن وكذلك او كان الورم
رخو اليسيل منه رطوبات ولم يكن سرطانيا **دواء النفقد الشم** يسحق الشونيز
حتى يصير مثل الغبار ويخلط بزيت عتيق ويملا العليل فيه ماء ويكبس راسه الى
خلف ويسعط منه قطرات ويؤمر ان يجذب النفس الى داخل ما امكنه يفعل ذلك
ثلث مرات في ثلثة ايام وان حدث لذع يسعط بدهن القرع **دواء للخشم**
شحم الحنظل وعرطنيثا وشونيز وبورق يسحق ويجمل ثلث مرات ويشف ليسير
مرارة البقر عند الحاجة يحك في واحدة ويسعط بعد كمام او الانكباب على ماء حار و
الهواء الداخل بكل قوة وهو مستلق فان وجد لذعا شديدا قطر فيه
دهن الورد **سعوط للنفقد الشم** شونيز ومرارة الكركي وشحم الحنظل وحب
السود بالسوية يسحق ويصب عليه بول جمل اعرابي ويشمس حتى يجف ويتعد
[illegible] كالعدس ويسحق منها واحدة في قطرة في دهن المرزنجوش ويسعط
به فان هاج منه وجع فليسعط بدهن القرع ويصب على راسه ماء حار **دواء آخر**
ينفع في بطلان الشم يؤخذ كندس وعرطنيثا ونوشادر يسحق مثل الكحل
وينفخ في الانف يؤمر العليل ان ينكب على بخار الخل مدة طويلة مرة بعد مرة **دواء**

لنتن الانف مر وسك وقلقطار وقشور الرمان وقصب الذريرة وقرنفل ونسرين سليخة
[illegible] مسلوقة بشراب كاذي ثم ينقع فيه ويلوث فيه فتيلة ويدخل فيه **آخر** شب ومر وقلقند
وسك بالسوية يسحق ثم يستنشق في يديه نتن الانف من الدماغ يعالج بالكندر ويستعمل الدواء
[illegible] ويلوث فتيلة ويدخل فيه **آخر** قصب الذريرة وبذر الشرين وعبد الورد
وقرنفل [illegible] عفص [illegible] نصف [illegible] سك [illegible] يستعمل **آخر** زاج وسك وقرنفل
[illegible] بالسوية ويستعمل **آخر** سنبل الطيب وسك وقرنفل يؤخذ اوقية يطبخ بثلثة ارطال
شراب ريحاني ويستنشق من ذلك الشراب ويتغرغر به ويدخل فيه فتيلة ويمسك في
الانف **المرهم الاخضر** الذي ياكل اللحم الزائد وينقي القروح الوسخة وهو مرهم
الزنجار يخلط اوقية زنجار بمنه عسل كذلك يعمل [illegible] ذرور منه ويعمل مثل
للقيح [illegible] للقروح **ادوية الاذن مطبوخ ينفع من وجع الاذن** اذا
كان من حرارة ويسقى بعد الفصد [illegible] اصفر عشرون درهما يطبخ برطلي ماء حتى يصير
ثلثي رطل ويصفى ويؤخذ درهم صبر ودانق سقمونيا ويمرج بربّ السفرجل ويحبب ويشرب
قبل المطبوخ بساعتين ثم يتبع بالمطبوخ **قطور** يسكن اوجاع الاذن من حرارة يؤخذ
شيء افيون ويداف بدهن ورد ويقطر في الاذن او يقطر فيها دهن ورد مع قليل
خل او يجعل دهن ورد مع خل في خرقة [illegible] ويغلى حتى ينشف الخل ويبقى الدهن
ويصفى ويقطر او يحلب فيها اللبن ويصب عنها مرات **علاج لوجع الاذن**
مع دوي [illegible] طنين [illegible]

ويقطر فيها من الجند بيدستر والافيون قيراط مدقوقا في دهن زنبق **قطور للوجع**
في الاذن والمدة التي تسيل انزروت وصبر زبد البحر وبورق ارمني ودم الاخوين
وكندر وعفص وزنجار وخبث الحديد يداف منه في الخل ويقطر اولا ماء العسل فيها ونصف عينا
مرات ثم يقطر فيها هذا الدواء او يلوث فيه فتيلة ملوثة بعسل ويقلب فيه وهو يابس
ويدخل في الاذن **علاج للدوي والطنين في الاذن** يقطر فيها دهن الحبل او دهن
اللوز المر او دهن قد نقع فيه فربيون او جند بيدستر واكبه على بخار المرزنجوش والافسنتين
والشيح والمرو والصعتر ويسهل الطبيعة مرات بالقوقايا **سعوط لشديد الدوي العتيق و**
نحو حنظل وبورق ثلثه م جند بيدستر وزراوند مدحرج وعصارة الافسنتين مكد نصف م
وبوش [illegible] مرارة البقر بالعجن بدهن قسط ربع م شيف واذا احتيج اليه اكب العليل على بخار
المطبوخ الذي ذكرنا او لا احتجم يوضع على راس القمقم ويوضع الاذن على راس القمقم
ساعة [illegible] ثم يداف هذه الاشياف واحدة في دهن اللوز المر ويقطر في الاذن فانه جيد للوجع
البلغمي والريح والطنين والدوي الذي من ريح غليظة والطرش الذي من اخلاط غليظة
قطور للدود في الاذن والحكة فيها يقطر في الاذن ماء الخوخ المعصور او يقطر فيها ماء
ورق الخوخ او دهن نوى الخوخ او يداف الصبر في الماء ويقطر فيها **علاج نتن ريح الاذن**
يقطر فيها خل وبورق ثم يكب على بخار الماء ويمسح ويقطن على فلانه ويعاود ذلك عليه مرات **آخر**
يصب فيها دهن فاتر عند النوم ويدخل الحمام فيضع اذنه على الطابق الحار حتى
يسيل منها ما سال ثم ينقى ويقطن على خلاله **قطور** يحفظ على الاذن صحتها يداف شياف

ماميثا في خل

علاج للدوي والطنين

ماميثا في خل ويقطر في الاذن في كل اسبوع مرة حتى جفت دائما ويقطر فيها كل اسبوع
شيئا من دهن اللوز المر **دهن** ينفع للنتن في الاذن يداف شحم البط والدجاج في الدهن
ويقطر فيها مرارا كثيرة **قطور** ينفع من وجع الاذن البارد يطبخ السذاب او البصل في الدهن
ويقطر فيها **آخر** اقوى منه يعتق م فربيون درهم جند بيدستر في اوقية دهن السوسن
ويقطر فيها ويسهل البطن بالقوقايا ويدخل الحمام ويسقى نحو ابا خنيفا مرقا قليلا
قليلا ويقلل الغذاء **المرهم** المصري النافع في قروح الاذن وسيلان المدة منها خل
سبعة م عسل ثمانية زنجار درهمين يطبخ الخل والعسل حتى يغلظ ويخلط به الزنجار
مسحوقا **آخر** اشق وكندر مكد ستة م زنجار ثلثه بورق خمسة عسل خمسة و
عشرون خل عشرون **المرهم الابيض** النافع في الحرارة المفرطة والاحتراق
والوجع في الاعضاء العصبانية اذا كانت في حرارة اسفيداج الرصاص
خمسة م مرداسنج ابيض مثله شمع اوقية دهن الورد ستة اساتير يسحق مرهما
مرهم الباسليقون الاصفر لانبات اللحم راتينج وزفت وشمع بالسوية يحل مرهما
بالزيت **طلاء المزد** للاورام الملتهبة صندل ابيض ثلثة ماميثا مثله طين ارمني
عشرة فوفل [illegible] قاقيا مثله اسفيداج الرصاص مرداسنج مثله حضض [illegible] يسحق كالكحل
ويعجن بماء الهندبا ويطلى بردا **ادوية الاسنان سنون يحفظ على الاسنان**
صحتها قرن ايل محرق وكرمازك وسعد وسنبل الطيب بالسوية ملح اندراني ربع واحد
يستن به فانه بليغ في حفظ الاسنان **سنون يجلو الاسنان** ويذهب بالحفر [illegible]

علاج الاسنان

وزبد البحر وخزف الجرار الاخضر وزجاج شامي وفنيك وقلى بالسوية ينعم سحقه
ويتعهد به دلك الاسنان ويتوقى لحم اللثة آخر زجاج شامي فنيك وقلى بالسوية
ينعم سحقه ويتعهد به دلك الاسنان ويتوقى اللثة آخر شعير محرق وملح اندراني
وزبد البحر مسحوق بها وسماق ليستن به ومما يمنع الحفر ان يمسح الاسنان كل ليلة بالدهن
دواء يمنع تاكل الاسنان يحشى بالمصطكى وان كان تاكل منها وما بدا فيه التاكل
فليدلك بالسعد والفلفل المسحوقين آخر يوخذ من جوز السرو كزمازك يسحق ويدلك
به ان او طال تاكل واخذ في اسنان كثيرة اسهل الصفراء مرارا كثيرة وطلب التدبير دواء
يمنع من سقوط الاسنان المتحركة جلنار وشب وسك وقاقيا وهيوفسطيداس يسحق بالسوية
عصارة لحية التيس
ويدلك اصل السن آخر قلقند وجلنار وكزمازك يسحق بخل ويتعهد او زاجا وعندي حر
يسحق ويدلك به اصل السن المتحرك المتاكل دواء لوجع الاسنان من حرارة يفصد القيفال
ويحجم ويمص شديدا ويمسك في الفم خلا وماء ورد ساعة وليعب ماءه ثم يمسك في فيه دهن
ورد آخر قوي يسحق كافور وعاقرقرحا ويلصق بالجلد ومتى اكل يعاد ويمسك بعد ذلك
قطنة في دهن ورد ويلصق عليه آخر قوي جدا يداف قيراطا افيون في دهن ورد و
يغمس فيه قطنة ويوضع على اصل السن الوجع ومنع انه ان يقطر في اصل السن الوجع وينفع
الية ان يقطر في اصله او يرسل عليه العلق دواء لوجع الاسنان فربيون وعاقرقرحا
وفودنج وسليخة وبورق وفلفل وزنجبيل يدلك اصل السن ويوضع عليه منه في قطنة
ويداف ان يتمضمض بخل قد طبخ فيه عاقرقرحا وفودنج وصعتر او بخل قد خلط فيه شيء من هذا الدواء

آخر يسحق الحلتيت ويعجن بعسل ويدلك السن واصله وينفع الضرس
ان يكمد اللثة بها وبرش المسخن آخر قوي ينفع وهو ترياق جندبيدستر وطيب وفلفل و
وزراوند مدحرج وزنجبيل وميعة وافيون ويجمع بالسوية ويعجن بعسل ويوخذ منه قطعة
بقطنة ويوضع على اصل السن دواء يحشى في السن المتاكل فيسكن وجعه وينفعه يوخذ
كيكج وفلفل يعجن بقطران ويحشى فيه دواء يقلع الاسنان الضعيفة والوجعة التي
يراد قلعها قشور التوت وقشور اصل الكبر وعاقرقرحا ولبن الشبرم وبزر الاذريون
وزرنيخ اصفر وقشور الحنظل يسحق بخل اسبوعا كل يوم مرة ثم يقطر حول السن ويطلى به
في اليوم عشر مرات حتى يسهل حركته ثم يجذب آخر ليسهل قلعه يطلى به روى الخل النخيف
ايام ثم يجذب آخر يطبخ الضفادع البرية في الزيت حتى تتهرى او عندي جه يقطر
حول السن ويمسح عليه من ذلك الزيت مرات حتى يسهل حركته يجذب بالالات التي يقلع بها
الاسنان علاج آخر لوجع الاسنان الشديد الصعب يحمى حديدة احمارا شديدا
او يوضع عليه مرات دواء يمنع من الدود يمضغ العلكة المعتاد واللوز المقشر ونحوه
ويدلك بالملح او يمضغ الشمع او يمضغ الاسنان فانه ينفع ولا ينبغي ان يقلع باده
او يمضغ من ورق المشمش صفات ينفع من السن الذي يوجع اذا اصابها
شيء بارد ويكمد بدهن مسخن او يعض على صوفة ببيض مشوية حارة او على خبز
حار مرات او يدلك بدهن البلسان او بدهن السوسن او البان دواء
يحشى في السن المتاكل فيفتته بزر الاذريون ولبن الشبرم يسحقان ويعجنان بقطران

اتى ويحتشى فيه دواء لسكن الاضراس يحرف قمع بزر البنج وميويزج وسحقت
وعجنت بنادق ويمسك في الفم ويبس سحق فد طبخ فيه اصول الحنظل وبعض على [illegible]
حارة رات وينفع ايضا ان ليسهل التوقا يا وابلغ على لحام حار ويجوع دواء
نافع لوجع الاسنان من ورم اللثة بزر البقلة المباركة وكزبرة يابسة وسماق
وعدس مقشر وصندل اصفر وعاقرقرحا وكافور اجزاء سواء يجمع مسحوقه ويمسك
بخل مع ماء ورد في الفم ساعة ثم يذر حشر هذا الدواء على اللثة والسن ولا يبلع ماؤه
سنون يشد اللثة والاسنان قرن ايل محرق وملح دراني محرق مع العسل مكد
خزف وجلنار نصف جزء بليلج اصفر جزء وورد جزء ويسحق الجميع وينثر على اللثة والاسنان
لصوف يشد اللثة والاسنان وينفع من حمرتها جلنار وطباشير وورد
مطحون وكزمازك بالسوية يجمع مسحوقه ويلصق على اللثة سنون قابض يقوي
الاسنان ويطيب الفم وينفع من انحدار الدم سليخة وبليلج وآملج وورد احمر و
جلنار وقاقيا وشب يماني وقرظ وطباشير وعاقرقرحا بالسوية ميلاقة يصلح
لورم اللثة واسترخائها طراثيث وقرظ وشب يماني وقشور الرمان [illegible]
بالسوية فيلت الجميع ويتمضمض بماء اخرى ورق السرو وجوز السرو وجلنار وعفص وكز
مازج بالسوية يطبخ بالخل مضمضة لوجع الاسنان وتحريكها عيدان الآس
واصول الكبر واطرافه واصول الكاكنج وجوز السرو ونشارة ناب الفيل و البنج
اليمان يطبخ بخل ويتمضمض ادوية الفم واللسان وقلاع اوجاع الزانخ

للاكلة في الفم واللثة الدامية والعفنة يؤخذ من الزرنيخ الاحمر والاصفر والنورة
والعفص مكلس عشرة ومن زنجار وقلقطار مكلس خمسة اقاقيا وشب وجلنار مكلس ثلث يسحق بالخل
في الشمس اسبوعا ثم يقرص ويرفع حيث لا تنتدي وعند الحاجة يؤخذ منه وزن دانق
ويسحق ويدلك به اللثة دلكا جيدا ويترك ساعة ثم تمسك في الفم دهن ورد فانه يجذب العفن
والاكلة في الفم ويصلح ايضا للحصبة اذا القي منها عند الحقنة افيون دواء للقلاع الاحمر
في الفم بزر الورد وقاقيا لم يوجد ورد احمر وطباشير وقثاء وعدس مقشر وبزر البقلة
وكزبرة يابسة وسماق وصندل بالسوية كافور قليل وعاقرقرحا مثل احد الادوية يجمع
مسحوقه ويلقى عليه مثل الجميع سكر ويؤخذ منه ويدلك ويمسك منه في الفم ثم يمسك بعده
في الفم خلا ممزوجا بماء ورد او ثم دهن ورد ويستعمل الحجامة دواء للبخر يطيب النكهة مسك وقرنفل
وجوز بوا بالسوية مسك قليل سعد وسنبل وقشور الاترج وعود بالسوية
بماء المرزنجوش الطيب الرائحة ويتخذ حبا كالحمص ويؤخذ منه كل غداة ثلثة ويمضغ
قليلا ويبلع بماء آخر للبخر بكثرة في اكل الكرفس آخر يؤخذ من اطراف الآس
الرطب ويدق ممتلها زبيب منزوع العجم ويتخذ كهيأة الجوز ويؤخذ منها واحدة
على الريق واخرى عند النوم دواء للقلاع الابيض يخلط الملح بالعسل
ويدلك به ثم يمسك في الفم سكنجبين او مري سنون يطيب النكهة سنبل وسعد
وسادج وسك وقشور الاترج وقرنفل وحماما وقاقلة العود ومصطكى وملح محرق بالسوية
يستن به سنون آخر يطيب النكهة سعد وقشور الاترج وسنبل الطيب وقرنفل و جوزبوا

وسك وعود وبنا وورقه ولب سنا وهيل بوا وكبابه بكدم مسك قيراطا يجمع مسحوقه ويلبس
بها ويحبب بماء التفاح ويمسك في الفم كل غداة اثنين او ثلث ويبلع ماؤه معجون
للبخر اطراف الاس الرطب وورقه وايلج وسعد وسنبل الطيب وقشور الاترج و
تفاح الاذخر ومصطكي اجزا سواء سك ممسك وقرنفل وجوزبوا وكبابه وهيل
وزنجبيل مكد نصف جزو يجمع بسحق الادوية زبيب منزوع العجم ويوخذ منه مثل
الجوزه تشرب بخلاف ويكون ذلك بعد القي والاسهال مرات ويحتمي الدسم والاغذية
اللزجة علاج يقطع ريح الثوم والبصل والكراث اذا اكلت تقطع لمين قطعا
رقاقا وتقلى بزيت ويذر عليه قرنفل مسحوق ويوكل بعدها او يمضغ بعد اكلها من الكزبرة
الرطبة او اليابسة مضغا قويا ويبلع شي من مائه ويوكل في الباقلي والعدس المقلي
او يمضغ النعنع او الحرنح ويشرب عليه قليل خل دواء لقطع ريح الشراب يمضغ
السعد او يمضغ بعد الشراب كسر من رائحته وان كان معه كبابة كان اقوى آخر سعد
وكبابة وزرنباد يمضغ ويلبس به آخر يأكل عليه من الاشياء الحامضة كالسلجم والبصل
المخللين او يحسى بعده بخل ويمضغ الكزبرة علاج لقطع اللعاب السائل في الفم
عند النوم يوخذ ملح هندي باطرون ملح ويلبس على الريق اياما ويطيل السواك والوجرة
ويستعمل الاطريفل الصغير كل يوم ويدمن القي فانه نافع جدا وينفع منه ان يمضغ
تجرع اياما كل غداة او يجرع المري النبطي او استفاف السويق اليابس وان
يتعاهد بالغثار اكل المري النبطي بالكعك للبخر الذي سببه نزول شي منتن من الراس

الى المحنك الغرغرة كل يوم بالخردل والسكنجبين ثم تشرب قبل طبخ فيه قرنفل وسعد ومسك وسنبل
غرغرة لثقل اللسان اذا لم يكن حرارة نوشادر زنجبيل فلفل عاقرقرحا خردل مويزج بورق
صعتر ملح هندي شونيز مرزنجوش يابس يطبخ بالماء ويتغرغر به ويحذر ان يبلع الماء آخر
يديم الغرغرة بالمري النبطي والخل والخردل اياما على الريق فاذا فرغ من الغرغرة كل يوم فليدلك
اللسان بهذا الدواء دواء يستعمل بعد الغرغرة لثقل اللسان يوخذ نوشادر وعاقرقرحا
وفلفل وخردل بالسوية يسحق ويدلك به تحت اللسان دلكا جيدا علاج لثقل وارم اللسان الحادث لدعر
ويبس من اللسان لمادة غليظة يطلى فوق الرقبة واصل الاذن بالزفت ويمرخ
بدهن البنفسج ويمسك في الفم دهنا فاترا كدهن البنفسج او النيلوفر او القرع ويرطب التدبير صفة
ينفع اللسان اذا انتفخ وخرج في الفم يدلك بالعسل او بحماض الاترج او ابا رياس او الرمان
المز حتى يسيل منه بزاق كثير فانه يبطل ويرجع الى حاله فان لم يخرج ذلك فادلكه بالملح
والخل وان لم يخرج فافصد الصافن ثم العروق التي تحته وعالجه بادوية الخناق والقلاع
دواء للغدة التي تنعقد تحت اللسان وتسمى الضفدع يوخذ نوشادر وعفص فيدلك به
دلكا جيدا او يدمن ذلك فانه يفنيها فان لم يخرج ذلك فادلكها بالدواء الذي للاكلة
في الفم واللثة الدامية ثم يوخذ في الفم خل وملح دواء لسقوط اللهاة عفص وجلنار
ونوشادر بالسوية مسحوقة يحمل منه على مغرفة ويوضع على راس اللهاة مع جذب مسك لها الى خارج
قليلا آخر يسحق طباشير ونوشادر مسحوقا فانه ينفع منه على اللهاة ويوضع منه بطرف الميل عليها
ايضا كان صنعا آخر يعصر رمان حامض بشحمه ويتغرغر به علاج العلق اذا تعلق بالحلق يخرجه

التنوغر بخل وخردل مرات كثيرة فانها تستحل عن الموضع او يتغرغر بخل وحلتيت او خل
وملح او بماء البصل او بسكنجبين الشونيز وخردل ويسعط منه في الحلق **دواء** يقطع رشح الدم
من العلق يتغرغر بطبيخ قشور الرمان والجلنار والسماق وينفخ في الحلق جلنار وكندر ودم
الاخوين مسحوقة **علاج العلق اذا تعلق في المعدة** يسقى الادوية التي
تقتل الحيات وحب القرع في البطن **علاج** الشيء اذا انتشب في الحلق ان كانت لقمة فليغمز
على العنق من خلف مرات كثيرة ويجرع الماء كل مرة وان كان عظما او شيئا حادا فليبتلع
لقما كبارا مرة بعد مرة ويدخل الحمام [illegible] ويتجرع فيه الدهن ثم يبتلع بعد ذلك اللقم او ينفخ
آلة تتخذ من رصاص كالنا سكينة [illegible] التعقيف او بوتر القوس المشتى او بريش **للخوانيق** علاج الخوانيق
واورام اللسان الحارة في الابتداء يتغرغر بماء الرمان المز [illegible] او برب التفاح [illegible]
او برب التوت الشامي او بطبيخ السماق في الماء ورد ويتغرغر بعد ذلك الى ثلثة ايام
بعد فصد القيفال واسهال البطن بالحقنة او بماء الفواكه **للخوانيق الحارة** بعد الرابع
يتغرغر بطبيخ التين الاصفر والزبيب ولب الخيار شنبر مع ماء العسل فان لج والا غرغره
بالخردل وماء العسل **علاج للخوانيق الباردة الصعبة** يوخذ خردل و
حرمل وعاقرقرحا و[illegible] وبزر [illegible] وحلتيت ومر وقنطوريون وفوتنج وفلفل
ورماد الخطاطيف وخرو الكلب الابيض منه يابس او [illegible]
ويتغرغر بمثل العفصة بماء العسل وقد يسقط منه خرو الكلب [illegible] ورق
الحام وربما اسقط منه رماد الخطاطيف **علاج للخوانيق الصعبة** يوضع على العنق

محاجم بلا شرط

محاجم بلا شرط او يطلى العنق بعسل البلادر حتى يتنفط ويستعمل الغرغرة بالخردل
وماء العسل وينفخ في الحلق مثل هذا الدواء خردل و[illegible] وعاقرقرحا وحلتيت
وقنطوريون وفلفل وفوتنج يلقى منه في ماء العسل ويتغرغر به **آخر للخوانيق الباردة**
يسهل بالقوقايا او بحقنة مع حب السكبينج ويتغرغر في اول امره بماء العسل او بالسكنجبين
العسل ثم بعد ذلك بالمري النبطي ثم بعده بماء العسل والخردل وبعد ذلك ينفخ في الحلق
الدواء الذي ذكرناه قبلا **غرغرة للقلاع السوداوي** سماق وورد وكزبرة و
جلنار واشق وخرنوب يطبخ بالماء ويتغرغر به **دواء آخر له** ورق الزيتون
وورق العوسج واقاقيا عشرة عشرة شب يماني [illegible] زعفران نصف م يسحق ويستعمل
سونجان (?) للاكلة الساعية في الفم شب وجلنار وقلقطار وقلقديس وملح محرق
[illegible] نصف جزء وعفص مدبر وقرطاس مصري محرق ونورة [illegible]
ونصف زعفران محرق وكندر وورق الحناء [illegible] ويذر منه [illegible] يتمضمض
ويمسك في الفم الى ان يدر الموضع ويأكل العفن منه **فلدفيون (?)** النافع من الاكلة
في الفم وغيره من الاعضاء اقاقيا اثنى عشر زنجار احمر زرنيخ اصفر مثله [illegible]
نورة حية ثمانية شب ستة [illegible] ويستعمل **مضمضة** لسكن باردة قابضة للقلاع
او جاع الفم الحارة [illegible] الاس [illegible] جلنار [illegible] وكزمازج وقشور الرمان
والعفص الاخضر وعاقرقرحا فوتنج [illegible] يحل بالماء ويحل **ادوية**
الصدر والرية و[illegible] السعال اليابس الخشن مع حمى وحرارة يعطى

ادوية الصدر والرية

بنقيع مرباو ماء الشعير وبغير ماء و شراب البنفسج ويمسك في فم **حب السعال** وصفته رب السوس الخالص عشرة م سكر شلد نشا وكثيرا ولوز مقشر وصمغ وبنفسج مكد حجر يجمع مسحوقة بلعاب حب السفرجل ويحبب حبا مثل حمصة ويستعمل **وصف** ينفع في السعال والنفث الغليظ اذا لم يكن حمى ولا لين في البطن بذر الرازيانج والكرفس ورب السوس وبرسياوشان ولوز مر بالسوية يحبب اوراحا بلعاب بزر الكتان ويسقى منه ثلث م مع هذا المطبوخ

صفة مطبوخ ينفع السعال والخشونة في الصدر والزكام وبلين البطن اليف عشرون عنابة وثلثون سبستانة ووزن عشرة م زبيب منزوع العجم ووزن اربعة م بنفسج يابس ووزن خمسة م اصل السوس محكوكة ووزن خمسة دراهم برسياوشان وعشر تينات صفر يطبخ بثلثة ارطال ماء حتى يصير رطلا ثم يصفى ويمرس فيه وزن سبعة م لب الخيار شنبر وعشرة م ترنجبين ويشرب منه بقدر الحاجة واذا استعملت هذا المطبوخ في الزكام فاخذ منه برسياوشان **حب المبه** النافع في السعال المزمن النوم بالليل من غير حرارة يوخذ مر وميعة وافيون بالسوية يتخذ منه حبا كا لكرسنة ويعطي العليل منه حبة او حبتين ويسقى شراب الخشخاش ويطعم الحمص بالسكر ويحتنب في غذائه الحامض والقابض والمالح والحريف والمر **مجرب** نافع في السعال المزمن والنفث المنتن والربو ويوسع النفس من ساعته ويسمن اقوام الزرانج زراوند مر ميعة سائلة بالسوية زرنيخ احمر مثل الجميع يجمع بسمن البقر ويحبب كالبندق ويبخر منها واحدة في قمع على ابي **مطبوخ** يسقى كل

يوم مع البنفسج المربى ويسكن السعال ويقطع الزكام وينقي الصدر ويصفي الصوت خمس طلقات صفر وعشر عنابات وعشرون سبستانة وعشرة م زبيب ابيض منزوع العجم وخمسة م اصول السوس محكوكة عشرة م بذر الخطمي خمسة م حب السفرجل وبذر قطونا وبنفسج مكد خمسة م برسياوشان عشرة يطبخ بثلثة ارطال ماء حتى يبقى رطل ويشرب منه ثلث اواق مع وزن خمسة م بنفسج مربى **طبيخ الزوفا الكبير** يصلح للسعال الكثير الرطوبة والربو والمدة والاخلاط الغليظة في الصدر تين اصفر عشرة اعداد وتمر هندي رطبة واصول السوس منقشرة عشرة م وورق الزوفا اليابس مكد عشرة م برسياوشان سبعة اصل الكرفس والرازيانج وبذرهما وبذر الانجرة وفوتنج واير سا وفراسيون مكد خمسة م يطبخ على ما ذكرنا ويسقى كل يوم سكرجة بوزن عشرة م جلنجبين **معجون للربو** يخرج الاخلاط الغليظة والمدة من الصدر اخراجا عجيبا وهو فائق يسقى مع طبيخ الزوفا الكبير رب السوس وزوفا يابس وبرسياوشان مكد عشرة م بذر الانجرة والايرسا وفودنج وقردمانا وفلفل وزراوند مدحرج ووج ولوز مر مكد خمسة م يجمع مسحوقة ويعجن بمثلي الادوية عسل ويسقى الشربة منه مثقال في كل يوم **حب** يمسك في الفم لا فواج الاخلاط الغليظة رب السوس وفلفل وشكر بالسوية يحبب ويستعمل **حب** يسهل به اصحاب الربو مع حمى رب السوس وبنفسج يابس مكد غاريقون ربع م وتقبا د بعد ذلك ايضا **حب** يسهل اصحاب الربو البارد شحم حنظل ثلث م غاريقون نصف م بورق نصف م رب السوس وبذر الانجرة وايرسا مكد نصف م يحبب ويسقى وهي شربة واحدة **معجون** نافع للسعال الذي يحتاج الى نفث خلط غليظ مع خرخرة في الصدر او مدة ولا يكون

البطن مع لين جدا برسياوشان عشرة لوز مر خمسة م بزر البطيخ مقشر عشرة ابرسا ثلثة
قشور اصل الكبر وقشر الكبر ستة مكد من بزر الكرفس والرازيانج من حنطيانا وزراوند
مكد خمسة يعجن بعسل منزوع الرغوة ويستعمل اقراص الخشخاش للسعال اليابس الذي لا يحتاج
الى نفث ويمنع النوازل وهو نافع للسعال الذي معه حرارة ونفث اصفر رقيق و
للسل الحار خشخاش ابيض وبزر القرع وبزر الخيار وبزر الخس والبنج بالسوية يلتون
بماء فاترا وكثيرا وصمغ بالسوية خمسة عشر يعجن بلعاب بزر قطونا ويجعل اقراصا ثلثة م
الشربة واحدة بشراب الخشخاش او بماء الشعير حب يسمى نافع السعال ينفع السعال اليابس
المقلق بالليل ويمنع النوازل الحارة يوخذ افيون ونشا ورب السوس وصمغ
بالسوية يحبب حبا كالحمص ويشرب منه الى اربعة ويصلح للصبيان الذين يسعلون
من شدة السعال قرصة يسقى من ذات الجنب ليسرع بالنضج ويسهل النفث
رب السوس عشرة م بنفسج يابس عشرة كثيرا وبزر الخطمي وبزر الارباغ مكد ثلثة
يعجن بلعاب بزر الكتان وبزر قطونا وحب السفرجل ويسقى بشراب البنفسج بعد الا
يوم ثلثة م اقراص البنفسج المسهلة للصفراء المستعمل عند خشونة الصدر
والسعال وذات الجنب والسل محمودة نافعة بنفسج عشرة م سقمونيا مشوي مثقال
رب السوس م كثيرا ونشا م م يعجن بلعاب البزر قطونا الماخوذ بالجلاب الشربة
مثقال حب يشرب كل اسبوع مرة او مرتين لتنقية الصدر جزء ابو غالب
م شحم الحنظل ربع م رب السوس وفراسيون وزوفا مكد ثلث درهم يسقى

بالعسل

وهي شربة وربما يسقى كل ليلة درهما واحدا شراب الخشخاش يصلح للسعال اليابس داخل
ويمنع النفث والنوازل والسعال الذي يسهر بالليل خشخاش ابيض واسود مائة
مائة م بزر الخس وبزر البنج الابيض بالسوية يلتون ثم يطبخ الخشخاش بمائة م ماء حتى
يرجع الى مائتين ثم يصفى ويلقى عليه خمسون م لعاب بزر قطونا ومائة درهم
سكر ويطبخ حتى يغلظ ويستعمل المطبوخ لعوق يحدر من الرئة الاخلاط واللوز
المقشر والنشا وحب السفرجل والزبيب المنزوع العجم وربما يزيد فيه رب السوس وهو
جيد للسعال الذي لا نفث معه ضماد السوهد يسكن الوجع ونفخ بنفسج يابس وشبث
ونخالة ودقيق بزر كتان وخطمي ودقيق الحلبة ودقيق الشعير يطبخ بماء حتى يتهرى
وينضج ويضمد به ثم يخبص بدهن خل ويضمد وهو فاتر وربما زيد رماد الكرنب وشحم
عتيق اذا لم يكن حرارة كثيرة مروخ يسهل النفث ويلين الصدر ويستعمل في السعال
اليابس وفي السل شمع اصفر عشرة م دهن خيري يلتون منه خمسة ثم النطرون عشرة يجمع ويمرخ
به الصدر والجنب قرصة للسعال اليابس مع حرارة وعطش رب السوس وبنفسج
يابس مكد عشرة م بزر الخيار وبزر القرع الحلو المقشر وترنجبين مكد خمسة يعجن بلعاب بزر قطونا
وحب السفرجل ويقرص منه ثلثة م ويسقى مع ماء الشعير او مع شراب البنفسج اقراص الاس
النافعة للسعال مع اسهال حب الاس وخشخاش ابيض خمسة خمسة برسياوشان
ثلثة صمغ عربي كثيرا بيض العقيق مكد اثنين يعجن بلعاب بزر قطونا وحب السفرجل
ويقرص منه ثلثة م ويسقى مع ماء الشعير او مع شراب البنفسج الشربة ثلثة م دواء ينفع

السعال الذي يحتاج الى نفث خلط غليظ ومتى كانت مع خشونة في الصدر
مع حرارة شديدة ولين في البطن بزر سلاية ثلاثة عشر درهم بزر البطيخ والخيار خمسة
خمسة الشربة مثقال درهم **سفوف** للين البطن مع السعال حب الآس مسحوق ثلاثة وهبلوط
مسحوق وحبي ستة وخرنوب شامي بالسوية صمغ نصف جزء الشربة ثلاثة بماء بارد **معجون**
لشقيقة الرئة اصل السوس سبعة درهم اصل السوس ثلاثة يعجن بعسل **لعوق** للسعال الذي
مع حرارة بذر البطيخ وبذر الخشخاش ستة ولوز مقشر مثله خمسة درهم كثيرا وصمغ وسنبل مثله درهم
ملعوق بعسل المن خمسة درهم الى استار **لعوق آخر** ينفع السعال البلغمي بذر الكتان
وكرسنة ولوز مقشر مثله عشرة درهم حب الصنوبر جوز عنبر اصل السوس سبعة صمغ كثيرا
مثله ثلاثة تتخذ لعوقا بالعسل او بسكر الطبرزد او بالمن **لعوق** الصنوبر لضيق النفس
من البرودة حب الصنوبر اربعون ولوز مقشر خمسة واربعون ربّ السوس خمسة
وعشرون عسل بقدر الحاجة **غرغرة** يتغرغر بها قبل النوم من كان يسيل اليه نزلة
ورق الورد اليابس وجلنار وخرنوب شامي يطبخ في الماء ويتغرغر به **لعوق اللعابات**
للسعال الهائج عن الحرارة والبيوسة لعاب بزرقطونا وحب السفرجل وبزر الخطمي وحلبة
بزر القرع وبزر الخيار بمقدار سكرجة ماء الرمان الحلو وماء الخيار وماء القرع و
ماء القرع وعصير قصب السكر مثله اوقية وثلث كثيرا وصمغ عربي واللوز الحلو والسكر مثله
خمسة اساتير فان بيد انه يمضي رطل بذر الخشخاش عشرة يجمع لعوقا **معجون القرع** النافع
من الكبد والصدر والات النفس زبيب منزوع العجم خمسة وعشرون درهما زعفران

وسنبل وسليخة دارصيني مثله درهم قصب الذريرة وفقاح الاذخر وعلك الانباط
كذلك لك ورهم ونصف مرارة عسل مقدار الحاجة **اقراص** تنفع من نفث
الدم اذا كان معه سعال كندر ودم الاخوين مثله ثلاثة درهم وثلث كهربا خمسة
ثلاثة ورد وطين مختوم مثله عشر شب يمني ونصف جلنار ثلاثة ونصف ثلث افيون ودارصيني
مثله درهم نهار عشرة اقراص كل قرص اربعة درهم ويسقى واحد كل يوم بماء البادروج او عاء
بعد تحقيق وان كان الامر عظيما يسقى اخرى بالعشي ويغذى عصفدية وتحذية ونحو ذلك الطراثيث
آخر لنفث الدم مناول من الطين المختوم وهو يستلقي شيئا بعد شيء طول النهار **طلاء**
ينفع لنفث الدم قاقيا وهيوفسطيداس وكندر وعفص وجلنار ومرو صمغ وطين
ارمني وافيون بالسوية يجعل اقراصا ويطلى به عند الحاجة الصدر والمعدة والسرة في
نزف الدم من المثانة والارحام ويطلى به الاعضاء التي فيها القروح الكبار وفوق النواصي
ويحقن العليل به لنزف الدم ويطلى اليمانة والعليل **اقراص السند** لمن يعتاد الدم
ونفثه يعقب السعال صمغ عربي وطين ارمني مثله خمسة درهم كهربا ولسيد ورد ونج مثله درهم
ونصف رب السوس ثلاثة ودم الاخوين وراوند مثله يمني تؤخذ منه ثلاثة درهم ويلقى
عليه وزن دانق بذر بنج مسحوق ويشرب **علاج** للمسلول يعتمد على لبن الاتان فان لم
يجده فلبن الماعز يشرب منه ويأكل به خبزه اللهم الا ان يحم عليه فيمنعه ويشرب ماء الشعير
ان لم يسكن الحمى ثم يعود الى اللبن ويخلط طبيخه متى ان ينطلق ويتدارك مهما انطلقت
بهذا السفوف **سفوف** يعقل بطون اصحاب السل والسعال يؤخذ صمغ عربي ورد وطباشير

علاج السل

وطين ارمني وحب الآس اجزاء سواء رب سيابستان وكندر مكدر يج وليسقى
منه بعتم بم رب الآس فان كان سعال شديد افضل رب الخشخاش ورب ازبد فيه غروب
شامي ومقل مكي وبهذا السفوف يسقى كل من يحتاج الى عقل البطن و السعال **شراب**
الخشخاش خشخاش رطب حبة وعشرون عددا اصل السوس المكوك ثلثون
بذر الخطمي وكثيرا وصمغ وحب السفرجل مكدحة منقع من يطبخ الخشخاش واصل السوس
المرضوض في ثلثة امنار ماء حتى يرجع الى النصف ثم يصفى ويطبخ مع السكر ويخبخ
يضاف اليه اللعابات **لعوق للسعال** الذي مع حرارة بذر البطيخ وبذر الخشخاش
ولوز حلو مقشر مكدحة م صمغ وكثيرا ونشا مكدرم يلعق بعسل المن النقي
خمسة م الا استار **لعوق** ينفع السعال البلغمي بذر الكتان ازرسته لوز حلو مقشر مكد
عشرة م حب الصنوبر خمسة م عصارة اصل السوس صمغ وكثيرا مكدثلثة يلعق بعسل
المن او بالسكر الطبرزد **ادوية القلب اقراص الكافور** نافعة للخفقان
اذا كان مع حرارة طباشير وبذر الخيار والقند والهندبا وبذر الخس والبقلة الحماء
وورد وصندل ابيض بالسوية ولكل مثقال طسوج كافور ويعجن بماء التفاح
ويعمل اقراصا ويسقى منه مثقالا في كل يوم مدة اسبوعين بماء التفاح ويجعل غذاؤه
الزيرباج محمد بالحمض ويشرب السكنجبين السكري **اقراص المسك** النافع للخفقان
مع برودة مصطكي وعود ونانخواه ودارصيني وقرنفل اوسنبل وجوزبوا وكبابة و
قاقلة وقشور الاترج وهيل بوا مكدمثقال المسك دانق يعمل اقراصا وزن كل قرص درهم

ادوية القلب

ويسقى بجيده عزدانق م

ويسقى بجيدة للغشي والخفقان **دواء المسك المر** الجيد للغشي والخفقان
والوحشة والهم وبرد المعدة وسوء الهضم مصطكي وعود ونانخواه ودارصيني وقشور
الاترج وقرنفل وسك وسنبل وجوزبوا وكبابة وقاقلة وهيل بوا وسعد وادخر
وبزر الباذروج وبذر الفلنجمشك وبذر البادرنجبويه وبذر النمام وبذر المرزنجوش
ودارفلفل ولولو وبسد وكهربا وابريسم خام وبهمنين وساذج بالسوية عشرة م
مسك تبتي خالص نصف م يجمع بعسل الهليلج الكابلي المربى **المفرح البارد** النافع
للخفقان وضعف القلب الحادث من الحرارة والحمى والبخار ويسكن العطش واللهيب
ورد احمر وورق النيلوفر مكدعشرة م لولو وبسد وكهربا ولسان الثور وصندل
وطباشير وخشب الكندر وكزبرة يابسة ورب الكافور مكدثلثة م بهمنين وبذر الفلنجمشك
وبذر الحرف م وبذر بادرنجبويه وبذر البقلة الحمقاء وبذر الخس وبذر الهندباء
وبذر القثاء والقند مكدمن كافور م يعجن بسكر الطبرزد ويقوم بماء التفاح **المفرح الحار**
النافع للخفقان والوحشة والماليخوليا وبقوي الشهوة ويبطي بالشيب ويحسن اللون
البادرنجبويه وقشور الاترج وقرنفل وقرفة وزعفران ومصطكي وجوزبوا وقاقلة
ودارصيني وسك وبهمنين وزرنباد ودرونج وبذر الباذروج وبذر الفلنجمشك لفاح
سوار مسك عشرة جزء يعجن بعسل الهليلج والاملج المربى **دواء المسك الحلو**
يقوي القلب والمعدة وينفع من جميع الاعلال الباردة زرنباد ودرونج ولولو
وكهربا وبسد مكدعشرة م ابريسم خام ستة بهمنين وساذج وسنبل وقاقلة وقرنفل

مكلد خمسة أشنة دار فلفل وزنجبيل مكلد أربعة مسك نصف يعجن بالشهد الشربة
نصف مثقال **المفرح المعتدل** لسان الثور وكهربا ولؤلؤ وكزبرة
يابسة بهمن أبيض وبذر الفرنجمشك مكلد بهمن يعجن بعسل الهليلج الشربة مثقال
ضماد لسوء المزاج البارد في القلب سنبل وقسط وأبيل وسعد ودارصيني
وقرنفل وورق الآس يعجن ضماد بالشراب وماء التفاح وماء السفرجل **المفرح**
المعتدل للشيخ الرئيس لؤلؤ وكهربا وبسد مكلد م ونصف ابريسم مقرض م
وسرطان نهري محرق مكلد م ودانق لسان الثور خمسة م نحاتة الذهب وزن
دانقين بذر الفلنجمشك بذر الباذروج وبذر الباذرنجبويه مكلد وزن ثلثة م
بهمن أبيض وأحمر وعود هندي وحجر أرمني وحجر اللاجورد مغسولان ومصطكى وسليخة
ودارصيني وزعفران وسنبل الطيب وقاقلة كبار وكبابة مكلد مثقال أفيثمون وزن
بهمن ونصف أسطوخودوس وزن ثلثة جدوار مثقال فإن لم يوجد فبدله زرنباد
مثقالان درونج عقرب مثقالان بذر الهندبا وزن خمسة م بذر القثاء
ترنجبين عشرة ورد أحمر أربعة مسك مثقال كافور مثقال عنبر مثقال سنبل و
ساذج هندي مكلد بهمن هذا الأصل ولكن في معتدل المزاج وقد يزاد عند
ميل المزاج إلى الحرارة الورد عشرة م بذر البقلة الحمقاء ثمانية طباشير خمسة
بذر الخس بهمن صندل أبيض وينقص الزعفران والمسك عشرين وزنها ويجعل بدل
الأفيثمون شاهترج وسنا ويزاد عند ميله إلى البرودة قشور جوزبوا وقشور الأترج

وعود بلسان

وعود بلسان وزنجبيل وفلفل مكلد ثلثة حب بلسان مثقالان وينقص من الكافور
وقد يترك من المفرح وقد يعجن بالعسل وإن أضيف إليه مثقال من الياقوت الأحمر
كان غاية في النفع من تقوية القلب والماليخوليا **شراب** يقوي القلب وينفع من
التوحش السوداوي بذر الهندبا بذر الباذرنجبويه بذر الفلنجمشك مكلد عشرون م
لسان الثور ثلثون ورق الباذرنجبويه خمسة عشر أصل السوس خمسة أصل السوس
عشرة سبستان بذر الرازيانج مكلد سبعة يطبخ جميع هذا في ستة أضعافه من ماء الورد
ونصف عصارة التفاح الحلو حتى يبقى من الجملة ثلثة أضعافه ويصفى ويلقى عليه السكر و
يطبخ فيه السكنجبين على قياس ما يطبخ السكنجبين الأفيثمون **جلاب** يعجن عصارة لسان
الثور مع مثله عصارة الهندبا وماء دبة أمثاله عصارة التفاح ومثل الجميع مرتين ماء
الورد وسدس ما اجتمع سكر طبرزد ويطبخ بالرفق حتى يتقوم والجلاب يعجن بورق
الباذرنجبويه مطبوخا في ماء الورد حتى يأخذ قوته أو يلقى عصارته في ماء الورد
ثلث وثلثين ثم يطبخ معه لضعف القلب خصوصا إن كان معه لسان الثور إما اليابس
يطبخ معه في ماء الورد وإما الرطب فيمزج بعصارته عصارته وإن كان في المزاج شديد
الحرارة قلل من عصارة الباذرنجبويه وزيد في عصارة لسان الثور وإلا فيأخذها متساويين
ويقوم ويسقى برب التفاح ويسمى شراب لسان الثور **أدوية المعدة أقراص**
الكندر النافع للقيء والهيضة ويقوي المعدة كندر عشرة م طين خراساني مكلد
كبابة وقاقلة مكلد م ونصف كافور ومسك وقرنفل دانق دانق يعجن أقراصا من مثقال

ادوية المعدة

الشربة واحدة برب الرمان ومتى تهيأ اعيدت عليه وهي قوية للقئ جدا
اقراص الورد الكبير النافع من علل المعدة وسوء الهضم والقئ وابتداء
الاستسقاء والحميات المزمنة البلغمية ورد خمسة م عود وسنبل ومصطكي وسليخة
وقصب الاذخر ودارصيني وافسنتين مكد م يقرص بشراب عتيق ويسقى منه مثقالين
بماء الاصول **اقراص الورد الصغير** لاوجاع المعدة والحميات البلغمية وسوء الهضم
ورد واحد عشر م سنبل الطيب م ونصف مصطكي مثله **زهر ورد آخر**
للحمى البلغمية ورد تنقع في الشونيز بماء الهندبا نصف غافث مثقال يقرص برب السوس
ويسقى كل يوم مثقال **رب الرمان** النافع للدسنطة والقئ يوخذ عصير الرمان المحامض
ويترك ليلة حتى يسكن ثم يطبخ وله رغوة ثم يصير في قوام الجلاب ثم يطرح فيه
عيدان النعنع الطري وهو حار ويترك حتى يبرد ثم يخرج النعنع منه ويستعمل و
كذلك يتخذ شراب السفرجل والتفاح **اقراص الكوكب** لاوجاع المعدة الحامضة
سنبل ومصطكي ودارصيني وكندر وابذ جيذ جند بيدستر ومر وفلفل وافيون ومر
وبزر البنج وصبر وافسنتين مكد جزء ويقرص ويسقى مثقال بشراب طيب جدا **اقراص**
لمن يقئ طعامه ورد وطباشير مكدم سماق ثلثه كمون منقوع في الخل مقلو كزبرة
منقوعة في خل مقلوة درهمين قشر الفستق نصف م مصطكي مثله سنبل حب الرمان
درهمين يقرص ويسقى **معجون** لمن يقئ طعامه مع وجع المعدة اصول الاذخر
وسعد مكدم انيسون وهليلج وفلفل وكندر ونانخواه مكد نصف م زنجبيل ودارصيني

وسليخة و فوتنج

وسليخة وفوتنج مكد ربع م مصطكي وعود بلسان مكد ثلث درهم قرنفل وسك مكد دانق
ويوخذ كف عجم الزبيب فندق بالماء ويعصر ويطبخ حتى يغلظ ويعجن به الادوية المسحوقة
ويتناول منه كاللوزة كل يوم **دواء** ينفع في الدم طين ارمني وصمغ عربي وجلنار
ودم الاخوين وكندر نشا مثلهم برب السفرجل الساذج الهندي ويفصد الباسليق
ويكال غذاوة الا القابض **دواء** للقئ كزبرة وجوز القئ وبزر الرشتي وبزر الحمل
والشبت بالسوية بورق وملح هندي نصف نصف الشربة اربع م وربما زيد فيه
ربع م كندش **آخر** يقئ البلغم لب القرطم بورق الخبز وف مكدم كندش دانق
آخر بزر الشبت وتربد اصفر وكنكرزد مكدم **آخر** يقئ البلغم لب القرطم وخردل
وبورق مكد همس كندش دانق يسقى بماء الشبت وملح وسكنجبين **آخر** معتدل
يبلغ مبلغ الادوية القوية ولا خطر فيه يوخذ كندش وكنكرزد وبورق اجزاء سواء
يتخذ اقراصا من مثقال الشربة جزء واحدة الى اثنين **آخر** يخرج الصفراء بسهولة ماء
الشعير ثلث اواق بماء السرمق مطبوخ اوقيتين ماء اصل الخيار المطبوخ اوقية
سكنجبين استار ملح جزء م **معجون** معجون الخبث ينفع من ضعف المعدة و
البواسير قشر الاهليلج الكابلي والبليلج والاملج ورد احمر مكد عشرة م اصل السوس
وزنجبيل وعود وجوز بوا وسك وسنبل واذخر ومصطكي مكد سبعة م سك م خبث
الحديد المدبرة مائة م يعجن بعسل النبيذ ثلثة م **فنجنوشن** ينفع من برودة المعدة و
الاسهال والبواسير ويحسن اللون قشر الاهليلج الكابلي والبليلج والاملج وسطرج وزنجبيل

وسعد ودارفلفل وسنبل مكد عشرة م بذر الشبت وبذر الكراث مكد اربع
خبث الحديد المربى بالخل المعلو بعد ذلك ثلثين هما يدق الجميع ويلت بسمن البقر ويعجن
بالعسل الشربة ثلثة ضماد يقوي المعدة الباردة ويسخنها سعد وسنبل وقسط
وافسنتين مكد خمسة م اذخر ومسك وقرنفل ودارصيني وقصب الذريرة مكد
مصطكي خمسة يجمع بشراب عتيق وماء السفرجل ويضمد به المعدة المبيه النافع لبرودة
المعدة ويمنع القي والاسهال والغثيان والفواق والهيضة والغشي الحادث منه
وصنعتها يوخذ ماء السفرجل المز ويترك يوما وليلة ثم يصفى ويوخذ جزو من الشراب العتيق
ومن السكر مكد منهما جزو فيطبخ برفق في قوام الجلاب ويوخذ زعفرانه ثم يوخذ لكل رطل من
المجتمع من الزنجبيل والسنبل والفوفة والقرنفل وزن م مصطكي ...
وتصير في صرة ويلقى فيه وهو حار واذا برد افرحت الصرة وعصرة ورفع الشراب
السكنجبين السفرجلي الساذج النافع لقلة الاستمراء ومع عطش شديد وقلة الشهوة
للغذاء والجشاء الزنخ المنتن يوخذ ماء السفرجل الحامض جزو ومثله سكر طبرزد وخل
خمر حاذق ربع جزو فيطبخ حتى يصير له قوام فانه يقوي المعدة على افعالها ويسكن شدة
التلهب والتوقد فيها وجيد للناقهين الذين يحدث لهم تكلف في الهضم السكنجبين السفرجلي
المركب بالافاوية يصلح لمن لم يكن ملتهبا كثير الحرارة يوخذ لكل رطل منه وزن م
مصطكي ومثله قرنفل ومثله سنبل ويصير في خرقة كتان ويلقى فيه عند الطبخ ضماد
نافع للورم في المعدة بنفسج يابس عشرة م ورد احمر خمسة سنبل الطيب ثلثة سعد واذخر

وقصب الذريرة

وقصب الذريره مكد خمس مصطكي ثلثة دقيق الحلبة عشرون فقاح البابونج وخطمي
ابيض ودقيق الشعير مكد عشرة يجمع الجميع بلعاب بزر الكتان ويمسح الموضع بدهن الناردين
المغتر ويضمد اربع ساعات قبل الطعام وبعد ان ينهضم الطعام ويخلو البطن ويكمد بدهن
الناردين فيسوفه في خلال ذلك فانه يحلله ويستعمل هذا في الاورام الصلبة في
المعدة اذا لم يكن هناك حرارة ضماد ينفع من الورم الحار في المعدة يوخذ صندل
وورد وماء السفرجل وماء الورد فيتخذ ضمادا ويستعمل بعد فصد الباسليق وبرد التدبير
ويسقى ماء الرمان المز وسائر الربوب الحامضة والقابضة دواء ينفع من الورم الحار
في المعدة يسقى اذا اسكنت قوة الحرارة يوخذ ماء الهندباء المغلي المروق ويسقى
بلب الخيار شنبر اياما دهن الناردين البسيط النافع للاورام الصلبة في المعده
دهن البان رطل سنبل نصف اوقية مصطكي وقسط وسعد واذخر وقصب الذريرة
مكد خمس اوقية يدق ويلقى فيه ويشمس اسبوعا ويشد راس الاناء ثم يصفى ويعاد من الثفل
على الدهن ثلث مرات ويعصر الثفل في الاخمدة فانه يبلغ جدا اقراص السنبل
النافعة من الاورام الغشية في المعدة والكبد فقاح الاذخر وسليخة وورد ودرونج
وقصب الذريره وسنبل مكد ثلثة م زعفران وقردمانا وافيون وقسط ومر وفلفل مكد م مقل
ازرق ومصطكي خمس اشق نصف م يقرص من مثقال ويعطى واحدة كل يوم بسكنجبين
ولوجع الكبد وورمه بالسكنجبين ضماد يحلل الورم العتيق في المعدة مقل وحب البان
بزر الكرنب مكد عشرة اشق وسنبل الطيب ومصطكي اسود مكد خمسة شمع ثلثة دهن

الناردين خمسة عشر طين الصموغ بشراب ويجمع الجميع ويعقد جوارش سفل سقي
المعدة وسعص عنها فضول الرطوبات من اكل الفاكهة الرطبة والاغذية الغليظة
ويذهب بعض يعني محرق عشرة م زنجبيل خمسة م سكر خمسة عشرة الشربة ثلثة م اقل او اكثر معجون
الخبث وهو معجون العمعوش النافع من الهزال وضعف المعدة والبواسير ويحسن اللون
ويزيل شهوة الطين ويحبس نزف الدم من البواسير والطمث ويعقل الطبيعة
هليلج اسود وبليلج وآملج وكزمازك وخبث الحديد منقع في الخل اسبوعا مقليا
بعد ذلك وسنبل واذخر وسعد وزنجبيل وفلفل ونانخواه وكندر بالسوية
خمسة عشر ها الجميع مسحوقة ويعجن بعسل قد طبخ فيه ماء الاملج ويوجد منه مثل الجوزة
كل يوم وهو جيد ايضا للخلفة العتيق المزمنة خبث الحديد جيد لضعف المعدة
والهزال خبث الحديد مسحوقا مثل الكحل وشونيز ونانخواه وكاشم وكمون و حلبة
من كل كف سداب وكرفس ونعنع باقة باقة نصب عليه سبعة ارطال رايب ويترك يومين
ويصفى منه رطل ويشرب بكرة ويوكل الطعام بعد اربع ساعات طعاما جيدا ولا
يقرب خلا ولا بقلا ولا حامضا ولا ماء ويشرب من ذلك الرايب متى عطش قليلا
تتمة رطلين اياما الاطريفل الكبير النافع من برودة المعدة ورياح البواسير ويحسن
اللون ويزيد في الباءة قشر الاهليلج الكابلي وبليلج وآملج وفلفل ودار فلفل
من كل خمسة زنجبيل وبوزيدان وشيطرج وبسباسة وشقاقل من كل ثلثة تودري
ولسان العصافير وحب الفلفل من كل نصف ثلثة ثلثة سمسم مقشر وسكر طبرزد

عشرة م

عشرة عشرة يجمع بعسل الشربة مثقال ضماد قوي يحلل الورم الصلب في المعدة والكبد المستعمل
حيث لا حرارة وفيه عتيق الورم بزر كتان وحلبة وبزر الكرنب وحب البان وحب
البلسان من كل عشرة م فرد ماناوار ساه لوز مر وقسط وسنبل وسعد من كل خمسة
مقل ازرق سبعة مصطكي وميعة من كل ثلثة اشق ثلثة بابونج عشرون يحل الصموغ بالشراب
ويجمع ويضمد به ضماد آخر للورم فيها اذا لم يكن عتيقا حلبة وبزر كتان وشبت
وخطمي وبابونج ومصطكي من كل خمسة م سنبل وسعد واذخر وقصب الذريرة ومن كل نصف شمع ثلثة
دهن البابونج خمسة عشر يجمع ويضمد به ضماد آخر جيد يطبخ في دهن النخل قسط وسعد وسنبل
ثلث مرات ويؤخذ لعاب بزر الكتان والحلبة فيطبخ حتى يغلظ ويؤخذ منها وزن خمسين درهما
من القير وطلي المحمد بينا الدهن مثله ومن مصطكي خمسة م يجمع ويضمد ضماد آخر للورم العتيق
في المعدة مقل عشرة م اشق خمسة حب البان عشرة بزر الكرنب مثله سنبل خمسة مصطكي اسود
منقع شمع ثلثة دهن الناردين خمسة عشر طين الصموغ بشراب ويجمع ويضمد به طلاء جيد للقيء والخلفة
الكائنين في الهيضة يؤخذ صندل ابيض وورد احمر ومسك وكافور ويطلى بماء الورد
ويوضع فوقه خرقة مبلولة بماء ورد ومبرد ويليها قرصة جوارش الكندري جيد لبرد المعدة
وذهاب الشهوة ويسرع نفوذ الغذاء في البدن ويمسك الاختلاف الكائن من برد المعدة
والكبد فلفل وسنبل وقرنفل وكاشم ونانخواه وانيسون وشونيز اجزاء سواء كندر و
جلنار جزئين يعجن بعسل منزوع الرغوة الشربة مثقال لون آخر يسخن المعدة ويقويها و
ينفع من كثرة البول بسبب البرد والرطوبة كندر وجلنار عشر عشرة فلفل ونانخواه

وسنبل وكاشم وانيسون وشونيز خمس خمس يعجن بعسل الشربة خمس **اقراص الورد**
النافعة من القي والغثي والهيضة كندر ثلثة م ورد ستة عود ماسك وقرنفل وسنبل
وطين الاكل خراسانى وطباشير درهم درهم كبابه [illegible] اقراص الشربة مثقال
برب الرمان والتفاح **اقراص الاس** ويسمى اقراص الفواق كندر خمسة م راس
مجفف وفوتنج يابس وورق السداب المجفف في الظل وبزر الشمام مكدثلثة صعتر ونانخواه
وسعد مكدم ونصف يومرض مثقال ويسقى واحدة بطبيخ الكمون نافع للمغلة في
البطن والمغص الريحي **صفة اخرى** يوخذ الكمون والنعنع والفوتنج وشي من كندر
فيغلي في الماء ويتجرعه وهو حار مرات وينبغى ان يهجر الغذاء يوما واحدا ويلزم بطنه و
تطلب النوم وان حدث الفواق تعقب الحمى وان كان معه كرب وغشي وعطش ويبس الفم
فاسقه الماء الحار مرات قليلا قليلا فان سكن والا فاسقه ماء الشعير مع دهن اللوز
واسقه لعاب بزر قطونا بجلاب وماء الرمان **شراب حب الرمان** للقي والغثي حب الرمان
الحامض نصف رطل سماق ربع رطل يصب عليها اربعة ارطال ماء ويطبخ حتى ينقص رطلين
ويصفى ويوخذ اوراق الاترج عشرة عشرة طاقات ونعنع مثقالين وقرنفل مثقال سك
وحب م كندر [illegible] م قشور فستق [illegible] ويطبخ ويلقى فيه ويسقى فيه عند الغثي الشديد و الهيضة
جيد للغم الشديد والكرب واجود ما يكون اذا اخذ بالماء الورد فان لم يوجد ورق الاترج
القي فيه قشوره مجففة ونعنع يابس مكدخمس ويستعمل الشربة استار ويجرع فيه قليلا قليلا
قرصة للقي الشديد المزعج الذي لانصباب الاخلاط الردية الى المعدة ورد عشرة م قرنفل

وسكم م

وسكم م قرنفل خمس راس يابس مصطكى وافيون وسروح مكدم ونصف
مكدعشرة اقراص الشربة واحد يستعمل في الهيضة فانها تسكن الهيضة والقي وتجلب النوم
وتقوى المعدة **جوارشن الخوزي** يستعمل عند سوء الاستمراء والاسهال مع وارة حب الزبيب
المسحوق كالكحل رطل حب الاس المسحوق نصف رطل خرنوب نبطي وجلنار وكندر وكزمازك
ونانخواه عشرة عشرة يجمع بعسل القصب او بعسل منزوع الرغوة الشربة اربعم **جوارش
الكمونى** يبرد المعدة والخبار الحامض ويلين الطبيعة ويحلل الرياح ويفتح سدد
الكبد ويسخنها ويستاصل القولنج المزمن كمون كرماني مائة م زنجبيل عشرون
فلفل عشرة نانخواه خمسة عشر ورق السداب اليابس عشرون بورق احمر عشرة
افتيمون ثلثون يعجن بعسل الشربة ثلثه م **شراب للقي والغثيان** اشنه عشره م
تمرهندي عشرة يطبخ في عشرة اساتير من ماء الورد حتى يرجع الى النصف ثم يلقى
اليه ماء الرمان المز المنخوم وماء التفاح الحامض وماء النعنع وقشور الفستق
والسكر ويقوم ويترك قشور الفستق فيها **جيد اذ يقول** ينفع من المعدة
الباردة الضعيفة والرياح الغليظة زنجبيل وفلفل وسنبل مكدستة م مصطكى و
نانخواه وانيسون مكدار بعة بزر الكرفس ونعنع يابس خمسة خمسة كمون وسليخة
وحب البلسان وعاقرقرحا مكدخمس بادرنجبويه هندي يعجن بعسل الشربة مثقال الى ثمن
اطريفل الصغير النافع من استرخاء المعدة ورطوبتها وخروج رياح البواسير ويصفي
الذهن هليلج اصفر واسود دكابلي وبليلج واملج مكد خمس يدق ويلت بدهن اللوز و

يعجن بعسل الشربة مثقال جوارشن حب الآس النافع من ضعف الاستمراء والاسهال
الكائن منه ومن رطوبة المعدة حب الآس هليلج وبليلج وآملج من كل عشرون درهما
فاقلة ودار فلفل وزنجبيل من كل عشرة قرنفل وقرفة وخيربوا وحب البلسان من كل اثنى
عشر مصطكي وقردمانا وكرويا وانيسون وكمون وسنبل وسليخة وفاقلة وقسط
من كل ستة جوزبوا وبزر الكرفس ونانخواه من كل خمسة ساذج هندي وحماما من كل اربعة
يعجن بعسل الشربة درهم سفوف الخرنوب النافع من الاسهال واسترخاء المعدة
خرنوب نبطي وكمون مدبر وسماق وحب الآس وسويق النبق وبلوط وكزبرة
مقلوة ومصطكي اجزاء سواء شراب الرمان المنعنع يمنع القيء ويمسك البطن
ويمنع الفواق الذي من الحرارة يؤخذ ماء الرمان المز ويطبخ حتى يذهب نصفه ثم يوزن
لكل من منه نصف من ماء النعناع المدقوق المعصور ونصف من سكر ابيض ويطبخ
حتى يصير له قوام ثخين ويرفع جوارشن السفرجل المسهل النافع من وجع المعدة
المنقي للفضول اي مقدم فيها سفرجل منقى من الحب والقشر مطبوخ في خمر او في الخل او
في كلها رطل عسل من زنجبيل ودار فلفل ومصطكي من كل خمسة دراهم [illegible] وخيربوا وفاقلة
ثلثة ثلثة وقرنفل وزعفران [illegible] ابيض خمسة [illegible] سقمونيا اثنى عشر يدق
السفرجل ويطبخ مع العسل ويعجن به الادوية الشربة من خمسة الى سبعة السفرجلي العتيق
سقمونيا [illegible] ونصف [illegible] عشرة [illegible] بزر الخيار [illegible] من كل خمسة [illegible] احمر وطباشير من كل
[illegible] بعصارة السفرجل الحامض المقوم بعسل المز وهذا المقدار عشرة شربات

اذا اريد

اذا اريد به القبض القوي السفرجلي القابض يقوي المعدة والكبد و
يمري الطعام ويطرد الرياح سفرجل مدبر رطلين عسل رطل زنجبيل وفلفل
ودار فلفل من كل اربعة دراهم بزر الكرفس ونانخواه من زعفران [illegible] يطبخ السفرجل
مع العسل حتى ينعقد ويخلط به الادوية معجون لدفع شهوة الطين هليلج
وبليلج وآملج وجوزجندم ومصطكي وفاقلة كبار ونانخواه وزنجبيل يعجن ويؤخذ
قبل الطعام وبعده قدر جوزة دواء آخر يؤخذ من المصطكي والكمون والنانخواه و
الفاقلتين اجزاء سواء سكر طبرزد قدر الجميع معجون [illegible] النافع من برودة
المعدة والرحم والرياح الغليظة واحتباس الطمث زرنباد ودرونج وبزر الشبت
وفوتنج [illegible] وفلفل ابيض واسود ودار فلفل وسليخة وقسط وسنبل وزنجبيل وجاوشير
وصعتر وقنة واشق وبزر الكلخ واكليل وبزر الاسفند ونانخواه وقرنفل و
شونيز من كل ستة دراهم [illegible] وحب الغار وسليخة بيضاء وزعفران وسعد من كل عشرة
خمسة عشر [illegible] ثلثة صبر [illegible] من كل اثنى عشر يدق ما اندق ويحل ما انحل ثم
يعجن بالعسل الشربة من درهم الى مثقالين ادوية الكبد والحرارة والطحال اذا كان
الانبرباريسي النافع من علل الكبد الحارة والعطش والحرارة والصفرة اللون
وفساد المزاج اي رب الحصرم انبرباريس عشرة دراهم بزر الهندبا والخيار والبقلة الحمقاء من كل
ثلثة ورد خمسة طباشير [illegible] ريوند صيني وبزر الكرفس من كل درهم سنبل نصف درهم [illegible]
يوزن منه مثقال ويسقى كل يوم واحدة بسكنجبين سكري حامض او بماء الرمان

صفة اخرى لذلك يؤخذ ماء الهندباء وعنب الثعلب المغلي المروق ويسقى بالسكنجبين
السكري اقراص الريوند النافعة لسوء المزاج الكبد البارد وسوء لون ابيض
ترهل وانطلاق البطن وانتفاخ الاجفان ويسقى بعد الحميات الطويلة اذا قرب النضج
سنبل ومصطكي وعصارة الغافث وعصارة الافسنتين وبزر الانج وانيسون مكد
ريوند خمسة تقرص من مثقال ويعطى كل يوم واحدة بالسكنجبين العسلي ضماد يستعمل
في علل الكبد التي من الحرارة ورد وصندلين وكافور قليل وماء ورد يؤخذ قطعة خرقة
كتان فيشرب ويوضع على الموضع ويبدل خرقة متى فترت ضماد آخر يستعمل ضماد الصندلين
للكبد الملتهبة صندلين وورد وفوفل وشياف مامينا وكافور يطلى بماء عنب الثعلب وشيء
يسير من خل خمر ضماد يضمد به الكبد في العلل التي يسقى فيها اقراص الريوند سنبل
ومصطكي وقصب الذريرة وزعفران ومرهم المر بالشراب وكذلك يجمع الادوية
الباردة اقراص الكك النافعة للسدد التي في الكبد وبدر البول وينفع الاستسقاء
اللحمي لك وريوند مكد ثلثة ثم سنبل وبزر الكرفس وبانخواه ومصطكي وانيسون
وادوخ واهيل ولوز مر وقسط مر وقوة وعصارة الغافث وافسنتين و
اسارون وزراوند وجنطيانا مكد ثم ونصف فلفل وزنجبيل مكد ثم تجد
اقراصا من مثقال ويسقى بماء الاصول ماء الاصول يسقى بلا اقراص
ليفتح سدد الكبد قشور اصل الكرفس والرازيانج مكد عشرة ثم بزرهما خمسة
فقاح الاذخر وبانخواه خمسة وورد احمر وسنبل الطيب ثلثة ثلثة يطبخ برطل

ماء حتى يصير

ماء حتى يصير ثلث رطل ويسقى به معجون الراس النافع من الورم الصلب الحادث
في الكبد والمعدة ريوند وزنجبيل وراسن واشترغاز مكد جزء وبزر الكرفس و
الرازيانج وانيسون وبانخواه مكد نصف جزء يجمع بعسل ويسقى قدر بندق دواء
الكركم الصغير النافع من اوجاع الكبد من البرودة زعفران وسنبل وسليخة
مكد جزء دارصيني ومر وقسط مر وفقاح الاذخر مكد جزء وينفع المر بالطلاء
ويجمع الجميع بالعسل الشربة درهمين اقراص الزرشك الحارة الاوجاع الكبد
من البرودة زرشك خمسة ثم لك وريوند وعصارة الغافث وسنبل وانيسون
ومصطكي درهم درهم يسقى بطبيخ البزور اقراص الزرشك البارده رب السوس
درهم ونصف لب الزرشك خمسة بزر الخيار المقشر وبزر الهندباء وبزر البقلة مكد
درهمين ونصف ورد درهم تقرص بماء ورد ويسقى بماء الهندباء والسكنجبين وماء عنب
الثعلب مثقالين اقراص الكافور النافعة لليرقان مع الحمى الحارة زرشك وطباشير
وورد احمر مكد ثلثة ثم بزر الهندباء والخيار والقرع والخس والبقلة وصندل اصفر مكد
تجد اقراصا ويسقى كل يوم واحدة مع قيراط كافور بماء الرمان المز علاج آخر
لليرقان مع الحمى يسقى بماء الهندباء وماء عنب الثعلب المغلي المروق بالسكنجبين السكري
ويسقى ايضا ماء الشعير ويغذى القرع والسرمق والخيار ونحوها من البقول الباردة
ويسقى السكنجبين السكري الحامض ويضمد الكبد بضماد الصندلين ويسهل بطنه بماء الا
والشكر واذا كانت عروقه دارة ممتلئة فافصده واسقه ماء الجبن اسبوعا حب

بلين الطبيعة وينفع اليرقان الذي لا حمى معه صبر سقمونيا ربع م غاريقون ثلثي م
عصارة الغافت ثلث م يحبب بعصارة الهندباء وهي شربة ثم يسقى اقراص
الملك بماء الاصول **علاج** اليرقان في العينين يحتاج تنقية البدن او خلطه بحمام وشميم
حامضا واكل ما يجب اليرقان مع لحم بالماورد فانه جيد ينقص اليرقان نقصا قويا
اقراص المازريون المازريون المسهلة جيدة للاستسقاء الزقي والحار يسقى
العليل كل يوم منه مثقالا او مثقالين وحسب عنه ويطلى بزر الهندباء عشرة م
بزر المازريون او ورقه م وثلثي غاريقون منقى وردا احمر بزر الخيار مكد همس(?)
ونصف عصارة الغافت درهم وثلثي م يجعل عشرة اقراص وهي بحسبها دفعة(?) **حب**
ريوند بعصارة الغافت المعمول بالمازريون للاستسقاء الزقي الحار يطلى
البطن ويخرج الماء بالقوة ريوند صيني وعصارة الغافت وبزر الهندباء مكد
ثلثم غاريقون خمسة بزر الكرفس م ونصف مازريون عشرة يحبب الشربة بمثقال
ونصف يسقى كل اسبوع شربة وهو حب قوي فاسقه اذا كانت القوة قوية
والبطن يابس وفي الماء حمرة **حب** يجلب الماء بالقوة يسقى للاستسقاء اذا لم يكن
حرارة مازريون نصف م سكبينج ملح هندي وورق الحمام مكد دانق يجمع مسحوقا
ويحبب وهي شربة **طلاء** للمستسقين اخثاء البقر وبعر الماعز العتيق رماد الاقاقيا
رماد الودع لطرون لنورة متساوية يداف بالخل ويطلى ويترك حتى يجف ينتاز(?)
ضماد للاستسقاء الزقي دقيق الشعير وسعد وبعر الغنم وبورق وطين ارمني

بالسوية ويطلى

بالسوية ويطلى به البطن فانه ينشف منها الماء شيئا كثيرا او ينفع للاستسقاء الحار الزقي
ان يسقى في كل يوم اقراص الانبرباريس بالسكنجبين السفرجلي او برب السفرجل ان
كانت الطبيعة منحلة **معجون** للاستسقاء الطبلي اذا لم يكن معه حرارة انيسون وفطراساليون
وحب الغار وسعد وشونيز وكاشم وجندبيدستر وقردمانا وسنبل وحب البلسان و
جاوشير وحلتيت والحذان واسارون وزعفران مكد م سكبينج روح(?) ولوز
مر وسداب يابس وكمون وكروياء ونانخواه وسعتر ودوقو وخولنجان وورق
الغار وكعب العجل او ثور محرق وحبة وزنجبيل وغاريقون وحماما مكد يجمع مسحوقا
ويعجن بعسل منزوع الرغوة **حب** يسهل بلا مس(?) ويخفف من العليل هليلج اصفر عشرة م
سكبينج خمسة يحبب ويسقى من حين الى حين **حب آخر** بليغ يسهل الماء غاريقون بزر ريون او ورقه
ولوز مر مقشر وسكر طبرزد مكد نصف م يحبب حبا وهي شربة **حب الآخر** بليغ جدا مازريون
نصف م سكبينج م روسنجج(?) ثلث م فربيون ربع م ملح هندي وورق السداب وورق
الحمام مكد دانق يحبب وهي شربة **اقراص** جيدة للاستسقاء مع حرارة وفساد الكبد
والطحال مع الاسهال طباشير وورد وزرشك وجلنار وسماق وحب رمان وك
وبزر الحماض وبزر الهندباء وفلنجمشك وبزر البقلة مكد وزن م سعد وفقاح
الاذخر وانيسون وسنبل وريوند ولك وقشور اصل الكبر وافيون مكد نصف
م كافور دانق يقرص منه م **كلكلانج** نافع للاستسقاء والكبد والطحال فقاح
الاذخر وسنبل واسارون وفطراساليون مكد ثلثم غافث ولك وريوند مكد

ونصف بزر الهندباء وبزر الخيار من كل واحد اربعة م الشربة مثقال **حب الغاريقون**
يعطى منه المستسقون كل اذا ابست الطبيعة فليلينها ويخفف عنها غاريقون عشرة
عصارة الغافث وريوند من كل واحد خمسة سكر خمسة عشر يحبب كالحمص ويشرب منه درهما
واحدا كل ليلة الا ان يسرف لين الطبيعة فانه يسهلها حاليا ويخفف عنها وهو مع ذلك
ينفع الكبد ويفتح سددها **كلكلانج** ينفع من الاستسقاء الحار يؤخذ ورق الازريون
المنقع في الخل المجفف المسحوق وغاريقون وزبد وهليلج اصفر من كل واحد خمسة م
عصارة الافسنتين ثلثة دراهم وبزر الهندباء وبزر الخيار من كل واحد درهمين ترنجبين
عشرة يطبخ الترنجبين بماء حتى يصير مثل العسل ويعجن به ويسقى منه الى اربعة م
كلكلانج للاستسقاء الذي لا حرارة معه ورق الازريون المدبر المسحوق وغاريقون
وهليلج اصفر وسكبينج من كل واحد خمسة م ايرسا ثلثة ريوند وعصارة الغافث وسنبل و
انيسون من كل واحد درهمين يعجن بالعسل الشربة درهم الى اربعة **قرص** ينفع من وجع
الطحال اذا كان مع حمى وحرارة حب العقد عشرة زعفران مثله بزر الهندباء والبقلة
من كل واحد خمسة يقرص ويسقى منه ثلثة م سكنجبين سكري ولسكر الطحال يحتاج الى قد يمس فيقطع
لبد ويفصد الباسليق من الايسر **اقراص الكبر** للطحال الصلب والريح تحته اذا كان من برودة
قشر اصل الكبر وحب العقد من كل واحد عشرة م زراوند طويل وورق السداب وفوة وبزر وشونيز
واشق من كل واحد ثلثة اسقولوفندريون سبعة ينقع الاشق بالخل ويعجن الادوية ويقرص حمص
يسقى كل يوم قرصة بالسكنجبين العسلي او بماء الاصول **ضماد** للصلابة والريح تحت الطحال

ورق السداب

ورق السداب عشرة م بورق ثلثة فوتنج يابس ثلثة اشق سبعة يسحق ويلت بخل خمر ويطلى
عليه **اقراص اسبا** النافعة من ضعف الكبد وصلابتها زعفران ومر وافيون وجندبيدستر
وبزر السنج وقسط وقردمانا وبزر الخشخاش الاسود وسنبل وغافث وعصارة وكبد
الذئب وقرن الماعز الايل المحرق اجزاء سواء يعجن بعسل منزوع الرغوة الشربة من
ربع مثقال الى نصف مثقال **اقراص المعل** النافعة من الاورام الصلبة في الكبد سنبل
خمسين زعفران درهم ترنجبين قسطام ونصف مصطكي خمس ونصف لوز مر ثم ونصف
مقل ثلثة م بخل شراب ويقرص ويسقى منها وزن ثلثة م بماء الهندباء اذا كانت
حرارة والا فبماء العسل او بشراب او بماء بزر الكرفس والرازيانج **الدوار اللحم**
لقروح الجوف يسقى عند انفجار ورام الكبد بعد تنقيتها وغسلها من الوضر يسقى
ماء العسل او ماء السكر مصطكي مثقال كندر مثقالين مثقالين بزر الهندباء وبزر الكرفس
مثقال مثقال طين مختوم مثقال يسقى منه وزن ثلثة م بالسكنجبين او بماء العسل او بالجلاب
على قدر ما يقتضيه الحرارة ويضمد الكبد من خارج او بالصندل والكندر والسعد والسنبل
والمصطكي وقصب الذريرة بماء التفاح وماء الاس وماء السفرجل **ضماد الاشق**
لصلابة الطحال اشق ومقل من كل واحد اوقية اشنة وكزمازج من كل واحد اوقية ونصف ورق
السداب اوقيتان بورق وملح هندي اوقية اوقية كبريت نصف اوقية تين
عشرة اعداد يحل الاشق والمقل بالخل ويطبخ التين بالخل ويجمع ويضمد به **اقراص الفنجنكشت**
لاوجاع الطحال مع حرارات بزر الفنجنكشت وكزمازج من كل واحد عشرة م بزر الهندباء

والبقلة خمسة خمسة اوى لصلابة الطحال مع حرارة ورد وطباشير وبزر القرع
وبزر البطيخ وبزر القرع والهندباء وحب القعد مكد ستة م لك وريوند صيني
كافور نصف م الشربة ثم اشتغال بالسكنجبين البزوري وللصبي نصف م سفوف
لحرف نسخة الكبد والطحال وريح البواسير سفوف طويل مسوى وحشون تما
كمون مدبر وبزر الكراث المقلو حشون حشون بزر الكتان خمسة وثلثون مصطكي
عشرة هليلج كابلي مشوي ثلثون يدق الهليلج والمصطكي ويخلط بالبزور الشربة ثلثون كم
كلملاح البارد ورق الآذريون المنقع في خل سبعة ايام المجفف خمسة م هليلج الاصفر
منه عصارة الافسنتين ثلثة م اصل السوس وورد احمر وبزر الهندباء وبزر الخيار
المقشر ورب السوس مكد همس يدق ويعجن ترنجبين منقى وفلوس الخيار شنبر
وفانيد مكد خمسة عشره تما والشربة همس الى اربعة معجون الكلملاح النافع للمستسقين
والمكبودين والمطحولين وملين طبايعهم ولضعف المعدة ويرد الحميات العتيقة
وسار البول والبهق والاسهال والسعال العتيق والربو والبواسير وصلابة
الكبد والطحال والصرع والقولنج كلملاح مغسول وسنبل وورد احمر دو دو قواقطرالون
والقوة الصمغ وريوند صيني وملح هندي وايرسا وغاريقون مكد ستة م زنجبيل
حب النيل خيربوا وقرفة وقرنفل ودار فلفل وفلفل وملح اندراني ملح نفطي وملح
العجين كزبرة يابسة مكد خمسة م وكمادريوس وسيساليوس وزراوند طويل وانيسون
لبان ومصطكي وجنطيانا وبرنك مقشر وقشر السليخة مكد اربعة م عصارة الغافث وعصارة

الافسنتين

الافسنتين وسعد واذخر مكد خمسة م بزر الكشوث وبزر السرمق ورب السوس م
سقمونيا مكد عشرة م بزر الكرفس وقسط ووج وانيسون مكد ثلثة م تربد ابيض مائة و
خمسون ماهلمون لا كرماني اربعة م يدق الجميع ويخل ثم يوخذ هليلج اسود واصفر وبليلج
يجعل خمسة عشر درهما مكد املج من ونصف تمر هندي خمسون درهما زبيب منقى رطل
يطبخ الجميع بخمسة عشر منا من الماء القراح حتى يبقى الربع ويصفى ويحل رطل من فلوس
الخيار شنبر ويصفى ثانية ثم يوخذ عشرون درهما من الزيت ويطبخ بثلث اواق
دهن اللوز ورطل من الماء حتى ينضب الماء ويبقى الدهن ثم يوخذ منوان فانيد
ويشوى استارا دهن السمسم المقشر ويلت الادوية المسحوقة بدهن مذاب الفانيد
ويجمع الجميع ويعجن الشربة جزء اربعة م الى خمسة م بلبن اللقاح او بماء عنب الثعلب دواء
للاستسقاء الطبلي مع العقاد الطبيعة الذي لا حرارة معه تربد م غاريقون
نصف م زنجبيل نصف م يحبب بالعسل آخر عافث وافسنتين غاريقون يحبب
بالعسل قرص للطحال بزر القعد وبزر الهندباء وبزر القرع مكد ثلثة يعجن
بعسل المر قرص للاستسقاء الطبلي يوخذ بزر البطيخ عشرة م بزر الهندباء سبعة
كشوث همس رب السوس مثقال بزر الاذيانج خمسة م ورق الورد خمسة ريوند
همس يعرص الشربة مثقال بماء الهندبا او بالسكنجبين واذا كان مع الاستسقاء سعال
فبطبوخ الزوفا او بماء بزر الاذيانج وبزر الكرفس ادوية الامعاء والقولنج
جوارش السك النافع من القولنج اذا كان معه غثيان بلا حمى ولا حرارة

مصطكى و قرنفل و زنجبيل و فلفل و دار فلفل و قرفة و جوز بوا و سكر و سقمونيا
اجزاء سواء يجمع مسحوقة و يعجن بماء السفرجل الحامض و يصفى عليه مثله عسل و يطبخ
حتى يغلظ قليلا ثم يعجن الادوية فيه بمثلها و يعطى منه ثم الحمص و نصف **حب قوي**
يسقى للقولنج اذا لم يكن معه حمى شديدة شحم الحنظل نقية و ثلث مع اندرانى همس سكبينج
اربعة م شبرم اربعة م تجيد حبا و هي عشر شربات **شهريان** يحل البطن بقوة و يخرج
الثفول سقمونيا عشرة م فلفل و زنجبيل و كمون و ورق السذاب و بورق و خولنجان
و قرفة بالسوية عشرة م عسل بوزن اربعين بماء الشربة و نصفا ثم **جوارش**
السفرجل المسهل يستعمل في القولنج اذا اشتد الغشى و نعيا العليل ما يسقى سقمونيا
عشرة م تربد عشرة م هما مصطكى و قرنفل و شكر و زنجبيل و فلفل و دار فلفل و جوز بوا
بالسوية عشرة م عصير السفرجل الحامض و عسل بالسوية مرجان و يطبخان حتى يغلظ
ثم يعجن الادوية فيه بمثلها **حب** يوخذ قبل الطعام و بعده و ينزل الطعام و يذهب
بالتخمة و يطلق البطن و يحل النفخ زنجبيل و قرنفل و فلفل و دار فلفل و سك و نارمشك
و شبرم و سكر طبرزد و يحبب و يوخذ منه وزن نصف م يطلق مجلسين
على حسب الطبع **حب آخر** يوخذ منه واحدة اذا اردت ان تلين البطن و تحط الثقل و النفخ
و تهضم و تبعث الشهوة مصطكى و دار صيني و زنجبيل و قرنفل و نارمشك و فلفل
ملك عشرة م سقمونيا عشرة م سك منه تجيد حبا كالحمص فرادى و يوخذ منه واحدة
فيقيم مجلسين **اقراص السكبينج بالسقمونيا** نافع جدا للقولنج من حرارة و حميات الحادة

اذا اصبح

اذا اصبح الا الاسهال و في الشوصة و هي مبردة غاية سكبينج عشرة م سقمونيا خمس
و نصف لعاب بزر قطونا يجمعها يهيا عشرة اقراص و يسقى واحدة اقل او اكثر
مع خمسة م سكر او بماء فيه جلاب او ترنجبين **اقراص السكبينج المفردة** يسقى بماء لب
الخيار شنبر للاستعمال القولنج الذي مع يبس و حرارة سكبينج يابس عشرة م زبد
السوس خمسة م يهيا عشرة اقراص و يجعل كل يوم عشر شيافات صغار عشرون اجاصة و
عشرة م زبيب المنزوع العجم يطبخ رطلي ماء حتى يصير نصف رطل و يصفى و يمرس فيه خمسة
م لب الخيار شنبر و قرصة من هذه الاقراص و يقطر عليه دهن لوز حلو و يشرب و يجعل الغذاء
سكر و دهن اللوز او دهن الحل و ان كانت الطبيعة شديدة اليبس فاطبخ مع الاجاص
السبستان و ترنجبين خمس **اقراص الافتيمون** يسقى مع ماء الاصول للاستعمال
القولنج تربد عشرة م افتيمون مثله سكبينج خمسة م يهيا عشرة اقراص و يوخذ منه كل يوم
واحدة بماء الاصول الذي نصفه **ماء الاصول** يشرب به اقراص الافتيمون
يوخذ اصل الكرفس و قشور اصل الرازيانج ملك عشرة م و من بزرهما و بذر
الانيسون و زنجبيل خولنجان ملك خمسة م يطبخ برطلي ماء حتى يصير رطلا و يصفى
و يداف فيه قرصة من اقراص الافتيمون و يصب عليه مثقالين دهن الخروع و
يسقى و قد يلقى فيه مع الطبيخ زيت و دهن و ربما يسقى معه خيار شنبر بقدر ما يراه **حب**
يسقى عند الوجع الشديد فيسكن الوجع اذا خيف على العليل الغشى لشدة الوجع زنجبيل
و دار فلفل و ميعة يابسة و زعفران و بذر البطيخ اجزاء سواء افيون وحده ملك نصف

يحبب امثال الحمص الشربة بالوزن نصف مثقال الى **معجون حب الغار** لغش الرياح
من الامعاء والجوف بقوة ينفع من وجع الاضلاع ورق السداب اليابس عشرة دم
نانخواه وكمون وشونيز ولوز مر وفلفل وكاشم وصعتر وكرويا ودار فلفل وقطر اساليون
وفوتنج وزوفا وودج وحب الغار وجند بيدستر مكد سكبينج اربعة دم جاوشير ثلثة
يعجن بمثل الادوية عسل ويوخذ منه مثل البندقة مرات بماء او في شراب عتيق مسحوقا او بماء الاصول
فانه لا مثل له في تغش الرياح **حمول** ينفع من هذه العلة نفعا عجيبا بكمون وورق السداب
الرطب مكد كف بخور مريم عرطنيثا بهمن بهمن تورق م يعجن بعسل ويحتمل بصوفة
فان شاء ان يغش الرياح ويخرجها من الثفل **الفلونيا** يغش الرياح ويلين البطن
ويسكن الوجع ويجلب النوم فلفل فوتنج نانخواه وورق السداب وفوتنج وكمون وجند
بيدستر وحب الغار وافيون ويبروح وبزر البنج بالسوية تنعم ثلثه جود
بمثله عسل ويعطى مثقالا **ماء العسل** يستعمل من بعد ماده وجع القولنج يطبخ رطل عسل
في ستة ارطال ماء وينزع رغوته باستقصاء حتى يصير في قوام الجلاب ويلقى فيه عند
قرب الفراغ من الطبخ صرة فيها فلفل مسحوق **ماء البزور** يغش الرياح والاخلاط الغليظة نانخواه
وكاشم وكمون وكرويا وصعتر وشونيز مكد كف نصب عليه ثلثة ارطال ماء ويطبخ حتى يصير رطلا
ويصفى منه اوقيتين فيصب عليه وزن ثلثة دم دهن الخروع ويشرب منه غدوة عدة ايام **سفوف**
يطلق البطن ويجلو النفخ والثفل تربد ابيض سكر مسحوق عشرون نانخواه حب النيل عشرون دم
سكر طبرزد يستف منه ثلثة ايام **شياف** يحمل العليل في القولنج الصعب ويلقى في الحقنة المسهلة

ويسلي الورجة

ويسلي الورجة البيضاء بورق الكزبرة عشرة دم شحم الحنظل خمسة سقمونيا بهمن ونصف يجعل شيافا في
حقنة مسهلة لينة يوخذ خمس تينات صفر وكف نخالة وكف حلبة مصرورا في خرقة وعشرة دم
سلق يطبخ برطلين ماء حتى يصير رطلا ويصفى ويطبخ عليه مثقال ورق واوقية دهن حل ويحقن
به وان اردت ان يكون اقوى فاطرح فيها واحدا من الشياف المتقدم **حقنة مسهلة قوية**
يستعمل اذا انجح الادوية ولم يطلق الطبيعة شحم الحنظل عشرة دم قنطوريون دقيق م بخور مريم
بهمن عرطنيثا م فوتنج وسداب فيه صعتر كف يطبخ بثلثة ارطال ماء حتى يصير الى رطلين و
يصفى ويحل فيه وزن ثلثة دم قطران ومثله عسل ومن الجند بيدستر والسكبينج والجاوشير
مكد وزن م ومن فرزجة البيضاء مثقال الافيون قدر حمصة ان كان الوجع شديدا
ويحقن به فاترا او فعات **بنادق** تسكن وجع القولنج البارد جند بيدستر وشونيز
ونانخواه وكمون وافيون اجزاء سواء تجعل بنادق كل واحد واحد النفخ ويعطى واحد
بندق تسكن وجع القولنج الشديد الذي جرب مرارا يعمل بزر الخس وبزر البقلة
الحمقاء وافيون بالسوية يجمع بلعاب بزر قطونا وتجعل بنادق عند الحاجة **صفة** يغش
الرياح يطبخ السداب في الزيت ثم يوخذ وزن عشرين دم منه فيجعل فيه جند بيدستر
وسكبينج مكد نصف دم الى م ويحقن به وان كان الوجع شديدا جعل فيه قدر
حمصة افيون **دهن** يمرخ البطن فيغش الرياح دهن السداب عشرة دم ويداف
فيه جند بيدستر بهمن وفرفيون ويمسح به **فرصة للايلاوس** تقطع القولنج
بزر الكرفس وانيسون مكد خمسة عشر دم افسنتين رومي عشرة دم سليخة عشرون

رو فلفل وجند بيدستر وافيون من كل ثمن ونصف يعجن مسحوقة ويعمل بنادق تخين قرصة كل
قرصة ثمن وثلث ويسقى واحد عند الحاجة **دواء جيد للقولنج البارد** يوخذ كمون
وانيسون ونانخواه من كل كف يغلى بالماء غليا جيدا ويصفى ويمرس فيه خمسة
ماينج خمسة م فلوس الخيار شنبر ويصب عليه وزن ثلثة م دهن اللوز الحلو فان اردت
اقوى منه فامرس فيه ايضا وزن خمسة م لب حب القرطم ويصب عليه بدل دهن
اللوز دهن الخروع مثقالين ودرهم سكبينج يسقى منه مثل الاول **مسهل** ينقي الامعاء
ويخرج ما فيهما من الاثفال البلاغم الغليظة بورق الخبز عشرة لب القرطم رطل يعجن
بشيرج التين ويوخذ منها مثل الجوز العظيم وجوزتين او يوخذ من علك البطم من
علك البطم ومن البورق ربع م او يوخذ من التربد عشرة م ومن الزنجبيل ورد ثمن
ومن السكر عشرين ثم الشربة ما الا اربعة م **معجون** للقولنج عجيب الفعل جدا لب القرطم
حشيون ما سكبينج عشرة يعجن بماء يوخذ منه عند الحاجة وزن خمسة م **فلونيا**
لا يسهل بل يسكن الوجع ويحلل الرياح الغليظة فلفل ونانخواه وشونيز وحب
الغار وجند بيدستر وكمون وافيون وبذر البنج وبزروج بالسوية اوقية
اوقية عسل ما يعجن به **حقنة لينة** للحومس اذا اعتقلت طبايعهم يوخذ سكر
ما السلق ويلقى فيه وزن م بورق ويصب عليه اوقية دهن البنفسج ويحقن
اخرى لينة يستعمل اذا لم يكن حمى يوخذ كف نخالة تغلى في ثلثين ثم سكر احمر
بورق واوقية دهن حل يستعمل **صفة معجون** قوي في اوجاع القولنجية والاستسقاء الطحال

اذا لم يكن

اذا لم يكن حرارة وقد كتبت نسخة في باب الاستسقاء **مسهل** ينقي الامعاء من
الاثفال والبلغم الغليظ لب حب القرطم رطل بورق الخبز عشرة م يدق ناعما ويعجن
بشيرج التين ويجعل امثال الجوز العظيم ويوخذ منها جوزة او جوزتين **شراب**
يطلق البطن يوخذ تين اصفر فيصب عليه عشرة امثاله ماء ويطبخ حتى يتهرى
ثم يترك ليلة ويصب الماء عنه ويلقى عليه مثل نصفه عسل ويطبخ حتى يصير في قوام
الجلاب ويرفع ومن الناس من يطبخ فيه لكل رطل ثمن لبن التين فيكون اكثر
تليينا للبطن وربما جعل مكان العسل فانيذ فيكون اقل حرارة واشد تليينا
واجود للصدر وارطب **شراب عجيب من النبيذ** ويسخن المعدة والكبد ويحلل
النفخ ويعين على الهضم ويجيد الغذاء يوخذ من عسل النحل رطل ومن الماء ستة
ارطال فيطبخ وتقطع ويلا برفق ويستنظف رغوته حتى يصير في قوام الجلاب ثم
يوخذ لكل رطل مما حصل من الزنجبيل والفلفل والدارفلفل والدارصيني والمصطكي
والقرنفل درهم درهم فيسحق ناعما فيصير في خرقة كتان رقيقة ويدلك في ذلك الشراب
وهو حار دلكا جيدا او يترك فيه ويستعمل **معجون مسهل** نافع للقولنج الفضلي والاريحي
اذا كان معها غثي يوخذ من السقمونيا ربع م ومن تربد م ومن المصطكي وزن
دانق ومن الزنجبيل والفلفل والدارفلفل والدارصيني من كل نصف دانق
ومن العسل الغير المنزوع الرغوة ما يعجن به حبا بابا وهي شربة تامة **معجون آخر**
يصلح ان يستعمل في الصيف في الازمنة الحارة يوخذ من السقمونيا ربع م ومن

التربد م ومن الورد الاحمر المطحون دانق ومن المصطكي نصف دانق ومن رب
السوس دانق ومن الكافور وزن حبة ويؤخذ من ماء السفرجل وماء التفاح الحلوين
بالسوية ومن السكر الطبرزد م فيطبخ ليختلط ويصير مثل العسل ويعجن الادوية باقل
ما يعجن به وهي شربة يستعمل في الصيف وعند الاحوال الحارة **شياف** يحل
البطن ويسقي الاسهال من البلغم سكبينج وجاوشير ومقل واشق وحلتيت وتربد
وسورنجان مكد ثلثة م شحم الحنظل وبورق وملح اسود وجند بيدستر مكد م ونقف
افطاكام **شياف** يسهل البلغم بورق وصابون مكد ثلثة م حب السودا همين
زنجبيل م مقل م شحم الحنظل نصف م جند بيدستر مثله سقمونيا دانقين ويجمع
اربع شيافات وان شاء زاد فيه التربد **حقنة** يحل القولنج وهي معتدلة
حلبة حفنتين بزر الكتان حفنة بزر الشبت وبابونج وخطمي كف حفنة عناب
دتين عشرة عشرة دهن الخروع خمسة م دهن الحل عشرة بورق م ملح مثله سكر
نصفه **ميسوسن** النافع من ضعف الاحشاء وبردها ورد السوسن المسمج
الصفوة التي في داخله اربعماية م نقل ساذج وقصب الذريرة وقسط اوقيتين
ملح اندراني وسليخة وثلث ثلث حماما وسنبل ومصطكي واحدة عيدان البلسان
اربع اواق يدق الادوية ويخلط مع السوسن ماء ثم يوضع صاف منها وساف منه
في اناء ويصب عليها جمهور عتيق ستة عشر رطلا ويترك حتى يشتد دوار الامطبخا
مكرو شاذات الشعير ستة اشهر في الصل ثم يصفى ويحل فيه نصف اوقية زعفران منكم

نارمشك واربع اواق ميعه سايلة واوقية دهن البلسان ويستعمل **خندقوق**
النافع من برودة الاحشاء خمر جيد عتيق عشرة ارطال عسل ثلثة زنجبيل عشرة م
قاقلة مثقال خيربوا مثل قرنفل نصف م دارصيني م زعفران مثقال فلفل م يصير الادوية
ويطبخ مع العسل والخمر وعند الفراغ من الطبخ يحل فيه نصف م مسك **شياف النفخ**
ينفع بخمسة م تربد وسقمونيا وبورق مكد ثلثة م ملح هندي بمثل رخص وفانيد مكد
خمسة م **جوارشن الشهرياران** ينفع من برودة المعدة والاستسقاء والقولنج زنجبيل
ودارصيني وشيطرج ومصطكي ونانخواه ونارمشك وملح هندي وخيربوا مكد ثلثة م
سنبل وقرنفل وقاقلة وفلفل ودارفلفل وجوزبوا انيسون مكد همين
افتيمون وحب النيل مكد عشرة م سفايج خمسة م تربد عشرون هما سقمونيا
عشرة م فانيد عشرون هما يدق وينخل ويعجن بعسل الشربة منه خمسة الى سبعة م
نسخة اخرى زنجبيل وشيطرج وفلفل ودارفلفل وقرنفل وخيربوا وقرنفل
ونارمشك وساذج هندي ولسان وقاقلة ودارصيني ومصطكي سنبل سليخة مكد ستة م
افتيمون وتربد اثني عشر هما سقمونيا عشرة م جند بيدستر همين فانيد ستين هما
يعجن بعسل ومن الماس من يزيد فيه خولنجان وجوزبوا مكد ستة م زعفران
ثلثة م بزر الكرفس والرازيانج وانيسون مكد م الشربة اربعة م الى اربعة
مثاقيل **فلونيا فارسي** يمسك الدم من اي موضع كان ويحفظ الجنين ويطرد الرياح
ويسكن الوجع فلفل ابيض وبزر البنج مكد عشرون هما افيون وطين مختوم مكد عشرة م

خمسة فرفيون وسنبل وعاقرقرحا ودرهمين خرميان م زرنباد ودورونج وسك ولولو كلد
نصف م كافور دانق ونصف يعجن بعسل ويستعمل بعد ستة اشهر الشربة م الى مثقال
معجون الخيارشنبر ينفع من القولنج الحار واليبوسة في الامعاء وينفع من جميع العلل
الصفراوية ويفتح اصفهاني وترنجبين كلدار بعون م هليلج هندي سبعة م ونصف بذر الرازيانج
وانيسون ومصطكي كلد خمسة م ربسوس تسعة درين عشقوثا خمسة عشر م فلوس الخيارشنبر مائة م
فانيد مائة م عسل مائة يدق الادوية ويعجن الشربة من خمسة الى عشرة **جوارشن الاسقف**
النافع من الجذام والبلغم في المعدة والبواسير ووجع الخاصرة والظهر والقولنج
يزيد في الباه وحلق الاسقف بامانة والبرارة من دينه انه لا يوقف دواء افضل عنده
منه سقمونيا وتربد كلد ثلثة مثاقيل فلفل وقاقلة كلد ثلثة مثاقيل ونصف زنجبيل ودار جين
وقشور الاترج وبسباسة وقرنفل وجوز بوا كلد مثقال ونصف سكر طبرزد نصف رطل
يدق ويخل ويعجن بعسل الشربة مثقال وان اريد ان يسهل بطبيخه ستة دراهم **نسخة اخرى**
الذي يحلل الرياح والقولنج ويمنع القي وتزيد في الباه وينفع من رياح البواسير ووجع
الخاصرة والظهر تربد خمسة عشر سقمونيا سبعة ونصف زنجبيل وفلفل كلد اربعة ونصف
قاقلة وقرنفل وبسباسة ودار جين وجوز بوا ومصطكي وقرفة واملج كلد مثقال ونصف
سكر طبرزد عشرون م عسل منزوع الرغوة مائة وثمانون الشربة ثلثة مثاقيل الى اربعة
شراب التين للقولنج ووجع الظهر والكلية تين حمص مائة م يطبخ ويوخذ ماوه م ويجمع
سونه مثل نصف فانيد او عسل ويطبخ الجميع ويلقي فيها صرة من سنبل وقرنفل وخولنجان وزعفران

وداحجر الشربة

وداحجر الشربة عشرون م وتجد للقولنج بغير حمص **ادوية الاسهال الافراط**
للميضة المفرطة والافراط عمل الدواء المسهل يقوى النفس ويعقل البطن ويمسك
القي ويوم العليل سكر وقرنفل وسعد بالسوية عشرة م عفص وجلنار وكزمازك
وقشور الرمان وكندر بالسوية عشرة م افيون وبيروح وبذر البنج بالسوية خمسة م
يتخذ اقراصا من درهمين **سفوف** ينفع من ذلك كعك شامي وزن مائة م بذر ورد
ارمني وصمغ عربي وبلوط وخرنوب وحب الاس وحب الرمان مسحوقة مثل الكل عشرة عشرة
بذر البنج الابيض خمسة يستف منها ثلث سفات **طلاء** للميضة وافراط عمل الدواء
المسهل سك وقاقيا وكعك وصندل وسعد وورد وجوز وكندر يجمع مسحوقا ويطلى بها ربا من
السفرجل والشراب **اقراص الطباشير الممسكة** تسقى للحلقة مع الحمى والحدة العطش واذا
كان الاسهال اصفر ينفع المعدة ورد احمر وطباشير كلد عشرة م بذر الحماض وسماق
منقى وبذر البقلة كلد خمسة م جلنار صمغ عربي م ونصف يقرص منه الشربة
والحلاة بالو فيه رب السفرجل او ماء سويق الشعير وربما زيد في شربته قيراط
افيون فيكون اقوى عقلا **صنعة ماء السويق** للاختلاف المراري مع العطش والحمى
يوخذ سويق الشعير ويصب عليه ماء حار ويغلي ثم يصفى ويسقى منه وزن اربعين درهما
مع قرصة من اقراص الطباشير الممسكة او قرص وزن ثلثة م طباشير ومثله صمغ عربي **سفوف**
حب الرمان ينفع من الاسهال الابيض الرقيق والنفخ في المعدة وسقوط الشهوة مع الحمى
والحرارة اذا لم يكن هناك ضعف في الكبد حب الرمان الحامض المقلو بعد ان يجفف ويكرر

منفعة نحل مجففة مقلوة مكة عشرون ماء كزمازج عشرة م خرنوب بعطر عشرة سماق جلنار
خمسة عشر يجاد سحقها ويخلط الشربة مثقال صفة المسهل للاسهال مع وجع المعدة
ماء السفرجل الحامض والشراب العتيق مكة رطل يطبخ حتى يصير له قوام ويلقى فيه مثقالين
سك سفوف الطين نافع من السحج والخلفة بزر قطونا مقلو عشرون بهما بزر لسان
الحمل وبزر البقلة وبزر الريحان عشرة صمغ عربي وطين ارمني مكة ثلثون بهما يقلى
البزور ولا نعم دق الطين والصمغ لئلا ينعزل ويرطب البزور لئلا يزف بهما الطين
والصمغ ويجمع ويسقى منه ثلثة م غدوة وعشية برب السفرجل الساذج ويكون الغذاء
صباغا يتخذ من حب الرمان وزبيب بارد والخل والحموضية والسماقية ونحوها اقراص
الزحير الحجرية يستعمل اذا لم يكن مع الزحير حرارة وكانت مع رياح قراقر وبزر
البنج ابيض وبزر الشبت وبزر الرازيانج مكة خمسة م نانخواه بمن ونصف افيون
نصف م بزر الكرفس عشرة الشربة مثقال اقراص الجلنار والخرنوب النبطي اذا
افرط الاسهال دمويا كان او غيره قوي جدا ويستعمل عند الحاجة اليه عفص وخرنوب
وكزمازك وكندر وجلنار بالسوية افيون وصمغ نصف نصف يقرص ويعجن بمن ويسقى
واحدة بشراب قابض اذا لم يكن حمى او برب السفرجل الحامض اذا كان مع الخلفة
حمى معجون الميبة نافع من الخلفة العتيقة والزحير اذا لم يكن حمى ولا حرارة وكانت
مع رياح سوداوية جندبيدستر وافيون واسارون وميعة سائلة وبزر ريح اسود و
كندر بالسوية عسل ما يجمع يعطى منه بمن الى ثلثة معجون القوقح يستعمل للاسهال

الرقيق الابيض اما لي وضعف الكبد ورق السذاب فوتنج يابس فلفل نانخواه كرويا
وكاشم وزنجبيل ودار صيني ودار فلفل اجزاء سواء يعجن بعسل ويستعمل صفة حب يخرج
البلغم يسقى اذا كان الاختلاف لزجا مع قلة الطلب والعطش ويحب الحامض وخروج
الطعام بهيأته يسير بعد غير منهضم ولا متغير صبر م تربد ستة شحم الحنظل ربع ملح هندي
وانيسون وهي شربة ويتعاهد القئ بالسمك المالح والسلق والخردل ويعطى بالمري النبطي ويأكل
الكواميخ المالحة والحريفة سفوف يسمى الفلق يستعمل عند افراط عمل المسهل والخلفة المزمنة
قشور الرمان وعفص م كعك سمن كندر نصف م بزر البنج ربع م افيون دانق وهي
شربة يسقى عقيبه الشربة نصف م المرم اقراص الطباشير قوية جدا جيدة للاسهال مع الحرارة
المفرط طباشير وورد وبزر الحماض وبزر البقلة وبزر الهندباء وسماق مكة م جلنار و
صندل وافيون مكة نصف بزر الخس م ونصف كافور دانق يسقى بالسويق الشربة
درهمان اقراص الطباشير المطفية للحرارة طباشير عشرة م ورد احمر مطحون خمسة
بزر القرع الحلو وبزر الخيار وبزر الخس وبزر الهندباء وبزر البقلة مكة ثلثة م صندل ابيض
بمن كافور يجمع بلعاب بزر قطونا ويقرص منه ثلثة م ويسقى واحدة سفوف الطباشير المطفي
للحرارة القابض طباشير وكربا ودم الاخوين مكة خمس صمغ عربي اربعة طين مختوم
وارمني وبلوط مشوي وحب الاس المقلو وبزر البنج الابيض وورد الاحمر مكة خمسة م جلنار
وقرط وطراثيث ومقل مكي مكة ثلثة م خشخاش مقلو بقشوره عشرة يجمع ويستف منه ثلثة م
بالماء البارد او لا ثم برب السفرجل قرصة الاس حب الاس عشرة م بزر سماق وبزر البنج

المعتبر مثله خمسة رب السوس وصمغ عربي مثله ونصف الشربة مثقال **شياف يمسك**
البطن اقاقيا وصمغ وجلنار عشرون مثله بزر الضيران ولسان الحمل عشرة عشرة
بزر الحماض والبقلة والورد والنشا سبعة سبعة بزر المرو عشرة صمغ عربي وطين ارمني
خمسة عشر بزر الحماض عشرة تقلى البزور ويدق الجميع سواء بزر قطونا وان سوم
ولسان الحمل والمرو يخلط الجميع الشربة مثقال **سبحة الاسوقة** للاسهال المعدي سويق
الشعير سويق حب الرمان سويق الغبيراء سويق التفاح سويق السفرجل سويق الخرنوب
الشامي سويق النبق سويق السماق سويق حب الآس سويق البلوط سويق الانبرباريس
والكعك الشامي يجمع ويتيح بها **الحب الممسك** عفص مدبر وصمغ عربي ومصطكي ودم الاخوين
وجلنار وافيون ونوز عفران وسك اجزا سواء يدق ويعجن بماء السماق الشربة حب
نصف مثقال الى مثقال **سفوف حب الرمان** للاسهال الذي من ضعف المعدة
حب الرمان المقلو ماية م كمون مدبر حب الآس المقلو وسويق النبق و خرنوب نبطي و
كزبرة مدبرة وسماق وبلوط مثله خمسون بها قرطا وطراثيث مثله خمسة وعشرون بها
الشربة مثقال مع رب فايض وان شيت زدت فيه مصطكي خمسة **اقراص الكهرباء**
يحبس الدم من اي موضع كان كهربا و بزر البقلة ولسان مثله مثقال بزر الحماض وزن
الابل المحرق وقشر البيض المحرق وطين مختوم مثله مثقال صمغ عربي مقلو كزبرة مقلوة
مثله خمسة دم ودع محرق وجلنار مثله مثقال بزر البنج الابيض والكاملة وطباشير
وكثيرا ونشا مثله خمسة مصطكي مقلو وزعفران وافيون مثله سك ثلثة يقرص الشربة

[illegible]

مثقال مع رب

مثقال مع رب السفرجل ولنفث الدم وقروح الامعاء مع شراب الخشخاش
وفي نسخة طباشير ثلثة **ادوية الديدان دواء** يخرج الحيات يوخذ برنج مقشر
وشرخس وتربد وحب النيل درهم درهم ترمس وقنبيل نصف نصف يجمع
مسحوقة منخولة والشربة وزن عشرة ثم يشرب قبله لبن حليب ثلثة ايام كل يوم غدوة
وعشية وفي اليوم الرابع يخلي النفس ويداف الدواء في لبن حليب و خل خمر ويشرب على جوع
شديد **دواء يخرج الديدان الطوال** يقشر البرنج وزن سبعة ثم يشرب على جوع شديد
ادوية تخرج الديدان الصغار التي تكون عند المقعدة فيحك المقعدة منها يحتمل في المقعد
فتيلة بزيت او كلبد او دهن نوى المشمش او دهن نوى الخوخ او شي من صبر او مرارة البقر
او نفطة ابيض ويمنع من تولد الديدان اجتناب الاغذية الغليظة الدسمة وتعديم التقويم في اول الامر
او في المرة قبل الطعام في كل يوم **دواء لحب القرع والحيات** شرخس وقنبيل مثله خمسة خمسة
برنج مقشر خمسة ترمس سبعة سبع عشر ملح هندي م قسط وسبعة الشربة مثقال بماء
الآس الرطب ويسقى قبله لبن حليب ثلثة ايام **اخرى لحب القرع** والرطوبات
الفاسدة برنك سبعة تربد بهمن زبيب اسود حة **آخر** برنج ابيض سوخس م و نصف
شيح وافسنتين تربد م ونصف ترمس م حب النيل م ونصف قنبيل ثلثه م يشرب كلها
بماء بارد **اطريفل لحب القرع** برنك عشرة تربد وحب النيل خمسة خمسة قنبيل وترمس
وافسنتين وشيح وملح هندي وفودل وشحم الحنظل وسعد واس ثلثه ثلثه يعجن بعسل الشربة
ثلثة **ادوية الكلى والمثانة وحرقة البول** عشرة وقروح المثانة والكلى بذر الخيار

وشهدانج وطين ارمني وصمغ ودم الاخوين وكندر ملكه من افيون بزر البنج نصف
يقرص منه ثلثة دراهم **سفوف البزور** لحرقة البول وعسره والقروح في الكلى والمثانة
بزر البطيخ المقشر ثلثون وبزر الخيار المقشر وبزر القرع وبزر البقلة وحب الآس من كل عشرة م
نشا وكثيرا ثلثة بزر البنج الابيض ... سكر مثل الجميع يستف منه ثلثة م غدوة وعشية
بشراب البنفسج او جلاب لا يتهاون بهذا الدواء فانه اذا ادام اورث قروحا في آلات البول
صفة بنادق البزور لحرقة البول وعسره وقروح الكلى والمثانة بزر بطيخ مقشر عشرة م
بزر الخيار خمسة بزر القرع الحلو وبزر البنج الابيض وبزر البقلة وبزر الخطمي واللوز المقشر
الكثيرا والنشا ورب السوس والخشخاش الابيض وطين ارمني وبزر الكرفس ... يجمع
ويسحق ويعجن بلعاب بزر قطونا ويحبب بنادق ويسقى منها ثلثة م بشراب البنفسج **اقراص**
تقوم مقام اقراص الكاكنج وهي ... بليغة للقروح في الكلى والمثانة ... ولين
والالم للقروح وتسكن لشدة الوجع والحرقة عند البول بزر الخيار المقشر عشرة م خشخاش
ابيض ولوز حلو مقشر ورب السوس ونشا وكثيرا بالسوية عشرة عشرة بزر الكرفس ...
حب الكاكنج عشرة م افيون درهم طين ارمني وصمغ عربي ودم الاخوين وكندر ... ملكه
عشرة يقرص منه ثلثة م ويسقى واحدة ان لم تكن حرارة بميبة وان كانت حرارة فبشراب
البنفسج او جلاب **صفة بنادق** تدر البول بقوة ويخرج الحصاة بزر الكرفس ... دوقوا
وقوة الصمغ وفطراساليون واسارون وابهل ونانخواه وسنبل وبزر الرازيانج ولوز
مر وقسط بالسوية عشرون ... بزر البطيخ المقشر عشرة ذراريح قد قطعت رؤسها واجنحتها

داحد اشق

واحد اشق ثلثة يحل الاشق بشراب ويعجن به الادوية ويحبب بنادق ويشرب
منها الى ثلثة جيد لاسر البول ... فوق وهو الذي لا يكون ... في العانة ولا وجع
في القطن ولا ثقل وهو نافع لترهل البدن والاستسقاء اللحمي والامراض التي
يحتاج الى تلطيف البدن اذا لم تكن حرارة ولا حدة **دواء يدر البول** ويدره
وينقي مجاري البول ويخرج المادة التي قربت ان تتحجر فتصير حصاة في الكلى والمثانة اذا ادمن
من غير ان ... حدة وحرارة بزر البطيخ المقشر عشرة م بزر الكرفس ... ونصف
... ونصف سكر الجميع يشرب منه اذا اريد علاج الحصاة مثقالين قبل الطعام
ومثقالا بعده بمقدار ساعتين ... **آخر يدر البول** بزر البطيخ المقشر ...
خمسة م يستف مع ... سكر **شياف يذر في المثانة** للقروح فيها ... وكندر
وانزروت وصمغ ونشا ودم الاخوين بالسوية تتخذ شيافا ويذر فيها محلولا
باللبن او بالماء **ضماد** يضمد به العانة ... البول ... رطبة وسذاب ... وبرنجاسف
وسنبل ومرزنجوش ... خطمي ... وورق ... وشيح وبابونج وشبث ...
يطبخ بالماء ويقعد فيه ويضمد العانة بالثفل **طلاء قوي** لعسر البول ... وبورق
... يطلى ... في الحمام ويترك حتى ... ويطلى به القطن والورك
والعانة والشفة **ماسك البول** ينفع من كثرة البول ... ولمن يبول في النوم ...
... كندر ... عشرة ... وطين ارمني ... عشرة ... منه
غدوة وعشية **آخر** ... عشرة ... كندر ... كل ... مقلوة ...

وطين ارمني مثله عشرة يستعمل مثل الاول ويشرب بماء البارد او ماء البقلة والهندبا
سماقية مع اللوز دواء لتقطير البول بلا حرقة كندر وبلوط بالسوية ماية ثم حب الجلب وسعد
ومر ودارصيني محمص وخولنجان وزرنب ودج مثله خمسة يستف منه مثقال ثم غدوة وعشية
دواء لمن به ديابيطس وهو ان يبول العليل ما يشرب سريعا مع عطش شديد طباشير عشرة م
رب السوس مثله بزر الخس عشرون بزر البقلة خمسة ورد وكزبرة يابسة وطين ارمني مثله
اقاقيا صمغ عربي وصندل اصفر وجلنار مثله بهمن كافور نصف م يقرص منه مثقالا م وشرب
بماء الرمان الحامض او ماء الورد وشراب التدبير ولا يقرب العليل حارا منه ولا الاق
سفوف آخر صمغ عربي وطين ارمني وجلنار وسماق بقي منه حبه وبلوط مثله حمص
نشا وكثيرا وبزر الخس وبزر البقلة مثله عشرة صندل ابيض م يستف منه مثقالا م بعض
الاشياء التي تحبس فيضا وحموضة اقراص آخر لذلك طباشير عشرة م بزر الخس
وبزر البقلة مثله خمسة عشر كزبرة يابسة خمسة ورد واحد خمسة طين ارمني خمسة
جلنار بهمن كافور نصف م يسقى مثقالا م بماء الرمان الحامض ويجعل غذاوه عدسا
بخل او خلا او حصرما وجميع ما يغلظ الدم ضماد لذلك يضمد القطن بعد ان ينقع في عنب
الثعلب ثم يحار وحرارة الموقع اياما خبز ببرده ومن دمل حس فرحت اقراص للبول
الدم عجيبة بزر البطيخ وبزر الخيار وبزر القرع مقشر بالسوية عشرون نشا طين ارمني صمغ
وكندر ودم الاخوين بالسوية عشرة افيون ثلثه بزر الكرفس درهمين تعمل اقراصا من
ويسقى واحدة باوقية شراب الخشخاش وبزر رقيق القصب ... في المتقدم الذي ذكرنا للقروح

في المثانة

في المثانة دواء لعسر البول بعقب بول المدة قردمانا ومر وقوة الصبغ والبيل واشق
وحلتيت وجاء سواء يحل الاشق ويبندق به ويعطي منه في اليوم اربع مرات بطبيخ الزوفا فانه
يعين على الدم والمدة في المثانة وينفع ذلك ايضا ان يسقى السكنجبين الحامض سقيا متواترا
صفة ماء الرماد يحقن به المثانة فينفع من عسر البول المدة والدم يوخذ رماد البلوط او رماد
خشب الكرم وقلي والنورة وليصب عليها الماء مرارا ويترك ثلثة ايام ويصفى ويحقن به آخر
يحقن بماء قد حل فيه الملح صفة آبزن لذلك يطبخ بابونج وشيح وثمام ومرزنجوش
واطراف الكرنب الرطبة وورق الخطمي ويقعد العليل في طبيخه ويضمد العانة ونواحيها
بالثفل ويسقى ما يدر البول وهو في الابزن ضماد لذلك يطبخ القرطم او الرطبة ويكمد
المثانة بها ما احب حب يفتت الحصاة عجيب في ذلك افرا ومن حب البلسان وبزر الفجل و
دوقو وفطراساليون وقشور اصل الكبر وقشور اصل ... وشيرلو زمر وحب الغار و
اذخر وسعد وسنبل وسليخة واسقولوفندريون ووج وفو وزراوند مدحرج وخطيانا و
اسارون وقردمانا واشق ومر وسكبينج وبزر البطيخ ومقل وفلفل ووج اجزاء
سواء يحل الصموغ ويلت الادوية بدهن البلسان لتا روما ويعجن بها ويحبب حبا و
يسقى كل يوم درهما بطبيخ الابزرو ربما يسقى معه دانق خزر ماء العقارب صفة دهن
العقارب يمرخ به المثانة ويقطر منه في الاحليل يفتت الحصاة زراوند مدحرج وخطيانا
وسعد وقشور اصل الكبر مثله او فيه يصب عليه رطل دهن اللوز المر ويترك في الشمس اسبوعا
ثم يصفى ويعصر الثفل ويجمع الدهن ويوخذ لكل رطل منه عشر عقارب فيلقى فيه ويسد راسه

ويجعل في الشمس اسبوعين ثم يصفى ويرفع فانه عجيب بليغ فيقطر منه في الاحليل كل
يوم قطرات بعد خروج من الآبزن صفة رماد العقارب المفتت للحصاة لا حيلة فيه
يؤخذ العقارب ويطرح في قدر جديد ويشد راسه ويوضع في تنور على الجمرة ولا يكون شديد
الحرارة ويترك ست ساعات ثم يخرج ويسحق ويستعمل دواء آخر يفتت الحصاة ولا يسخن
مع ذلك البدن بل يصلح ان يستعمل في المحرورين وفي احوال الحدة والحرارة يؤخذ بزر البطيخ
وبزر الخيار وصمغ الاجاص وبزر الهندبا يؤخذ الشربة مثقالين بماء قثاء او سكنجبين آخر
لا يسخن اسخانا ظاهرا يسقى من اللوز المر وزن مثقالين ونصف مع اوقية سكنجبين اقراص
الكهرباء ينفع من بول الدم اذا كان من سقطة او ضربة ومن نزف دم الطمث و
البواسير كهرباء والك وصمغ الجوز بكد خمسة دم جلنار وعصارة لحية التيس بكد ثمن ونصف
كندر هميز بزر الكرفس دم افيون ثلثة دم يقرص من مثقال ويسقى كل يوم واحدة
بنقيع السماق ويطعم سماقية او حصرمية ويحذر الاطعمة الحريفة والمالحة قرص الكهرباء
المستعمل كهرباء وصمغ الجوز وجلنار وعفص بكد هميز وورق الكندر درهم ونصف
افيون ثلث دم سندروس ولك وقاقيا بكد دم يعجن ويقرص الشربة من مثقال
بماء العدس المطبوخ طلاء ينفع لذلك طين ارمني وقاقيا وصبر وحضض ومر بالسوية
يطلى بخل والماء علاج لعسر البول من سقطة او ضربة على العانة وما يليها يفصد
الباسليق وينطل الموضع بماء حار ثم يمرخ بالادهان ويستعمل ذلك نصف يوم ثم
يجلس العليل نفسه في اخراج البول علاج لذلك اذا كان من نصوص الحصاة في المثانة

على العليل

على العليل على ظهره ويشال رجلاه جميعا ويمد ويحرك تحريكا مختلفا قويا آخر يدخل في القضيب
المبولة ويحمى ما قد يصبين ويحذر ان يدخل في القضيب اذا كان في هذه النواحي ورم
صفة ما يطبخ في الابزن ينفع من الحصاة ورق الكرنب والرطبة والبرنجاسف
والفوتنج وورق الخطمي ولب القرطم علاج الاورام الحارة في الكلى والمثانة
يفصد الباسليق ويسقى ماء الشعير وبزر العانة والقطن بالاضمدة المبردة و
يبرد التدبير ضماد ينفع من اورام الكلى والمثانة بابونج وبزر الكتان ونخالة
فيخبص بدهن حل ويضمد به القطن والعانة وهو فاتر ويديم الجلوس في الابزن
صفة تليين الورم الصلب في الكلى والمثانة وتحليله بابونج وكرنب واكليل
الملك ونخالة والخطمي بجمعه ويطبخ ويصفى ويصب عليه دهن السوسن ويستعمل اخرى
يحقن بلعاب الحلبة وبزر الكتان ضماد لذلك يخبص بعسل الحمقاء بدهن سوسن او حل
ويضمد به طبيخ نسقى يحلب المفتت للحصاة بزر الكرفس والرازيانج وبرسياوشان
يطبخ حتى يحمر الماء ويصفى ويستعمل ويحمل الغذاء او حمص اسود ودهن لوز مر اقراص العلاج
لقروح الكلى والمثانة بزر خيار مقشر عشرة دم كاكنج ثلثة بزر الكرفس وشهدانج وطين
ارمني وصمغ عربي ودم الاخوين وبزر ربح بكد هميز افيون دم يقرص ح ثلثة
دواء البول الدم طين ارمني وكهربا بكد عشرة دم قاقيا جلنار وصمغ
قطيد اسس بكد ثلثة بزر الكرفس هميز بعد عشرة اقراص ويسقى واحدة با
الرب القابضة السنجناء النافع من تقطير البول وسلسه وضعف

الوسطى م ونصف بطبيخ الكزبرة اليابسة والسماق مقدارا ودقيق **ورد** لحروج
المقعدة ويقطع دم البواسير كندر وجلنار وعفص وكل وقاقيا وشب يمانی
ويحمل او يحمل محوقه مصوفة في العسل ويعطى اقراص الكهربا والسبوعا ومحبب المعجون و
الباسليق ايضا واما لخروج المقعدة فيسحق ويزاد فيه اسفيداج ويذر على المقعدة
ويرد بعد ان تحلس بطبيخ الآس والعفص وقشور الرمان **ضماد** يسكن الوجع
من البواسير الوارمة اكليل الملك وبابونج يطبخ بالماء حتى تهرى ويؤخذ منه قصبة
ويدق في الهاون حتى يصير مثل المرهم ثم يلقى عليه صفرة بيضة مسلوقة ووزن ٢ م
زعفران ومن افيون وصفره بركتان ومثله حلبة ومثله خطمى ويجمع ويمسح فدحل فيه وزن ٢ م
مقل ويحمل منه على ورقة ويمسح سطح الدواء بدهن قد ذوب فيه شحم الدجاج او البط
ويوضع عليه وهو فاتر وينبغى ان كان الدم في الشرج عظيما ويفصد الباسليق **ضماد** يسكن
الوجع والورم في المقعدة يسلق البصل الابيض نعما ثم يدق بسمن البقر حتى يلين ويغيره و
يوضع على المقعدة الوارمة فانه يسكن الوجع جدا **حب المقل** النافع من الشقاق
والوجع والبثر في المقعدة بليلج اسود وكابلى عشرة م سكبينج ثلثة م وقد
اسقى مقل يمنى مقل ازرق خمسة عشر تحل المقل بماء الكراث ويحبب الشربة
درهمين الى اربعة م **آخر** نافع من نزف دم البواسير بليلج بليلج املج مكه عشرة
م ليسد وكهربا وصدف محرق وقرن ايل محرق مكه خمسة م زاج مشوي
درهمين نانخواه ثلثة مقل عشرون تحل المقل بماء الكراث ويعجن به الادوية ويحبب الشربة مثقالين..

[illegible]

ويسحقها ومن جميع العلل البلغمية وصلابة الاحشاء والرياح المتولدة فيها جندبيدستر
وافيون ووج وارجبن واسارون وفو وميو ودوقو مكه يمنى م وفلفل ودار فلفل
وقنة وقسط مكه اثنى عشر مثقالا زعفران م يحل القنة في العسل ويعجن به ويستعمل بعد ستة
اشهر الشربة من درهم الى درهمين **دواء نافع للحصاة** ويبقى ويخرج البول الغليظ
بذر البطيخ ج وبذر الكرفس نصف ج وحب القلت حب العصفور قشر اصل الكبر ربع
ربع الشربة مثقالان **آخر** قشور اصل الكبر حب القلب حب الغار دو وقو فطراساليون
حب المحلب سعد دو ج وقوة اجزاء سواء الشربة ثمان باوقية من ماء الفجل المعصور
اخر اقوى فره ما حب الغار ج جزو مح قشور اصل الكبر فوان ابهل وقوة
اشق نصف نصف يشرب مع طبيخ المنكك طراسيخ مثقالا بالغداة ونصف
مثقال بالعشى ولا يشربه الضعيف والا القضيف **صفة دواء العسب للحصاة** عجيبة
عجيبة الفعل في ذلك رماد العقارب وحجر اليهود وحجر الاسفنج مكه دانقين و هي
شربة يسقى بشراب او بماء العسل **صفة سكنجبين نافع للحصاة** قشور اصل الكرفس
والكبر او قيه او فيه اصل الرازيانج مثله قشور الفجل اوقيتين اسارون مح وعفص ودو قوا
وفطراساليون نصف نصف مثقال رطال سكر خل رطل **ادوية المقعدة والارحام اقراص**
تقطع الطمث ودم البواسير بليلج اسود وبليلج واملج وخبث الحديد وعفص وكزمازك مكه
يمنى صندل وكندر ودم الاخوين وصمغ ذلك وسندروس وطين قبرصى مكه م كمون
وسنبل وسعد وقنفل ومصطكى مكه نصف م بذر البنج ثلثة افيون درهم وربع الشربة

مرهم المقل وسنام الجمل النافع من الشقاق في المقعدة والبواسير يؤخذ شمع
اصفر ودهن حل وشحم البط ومخ ساق البقر ومقل وسنام الجمل الطري الغير المملح ولعاب
بزر كتان ويجمع الجميع ويستعمل فانه بليغ في تسكين وجع البواسير مرهم آخر لذلك
اذا كان حاميا يعالج بمرهم الاسفيداج فانه بليغ الشياف الكلكلي كندر و جلنار
وعفص وكحل وشب وقاقيا وصمغ اجزاء سواء ذرور لنتو المقعدة وخروجها [illegible]
رحم اسفيداج الرصاص وجلنار وعفص وشب وكحل اجزاء سواء يسحق كالغبار ويمسح المقعدة
بدهن ورد خام ويذر عليها منه ويدخل وينفذ ويكون ذلك بعد التبرز ويجتنب في [illegible] الرحم
الافضل احكام شديد وضع المني تحت الورك ولزوم الاستلقاء وفصد الباسليق
ايضا علاج لنتو المقعدة اذا كانت وارمة ولم تجب الى الدخول يجلس
العليل في ماء حار مرات ويمرخ الموضع بدهن وشمع قد اتخذ من شمع اصفر ودهن سوسن
او دهن شبث ويكون ذلك الى ان تجيب الى الدخول ثم تعالج بالذرور ماء [illegible] ينفع
من خروج المقعدة عفص وجلنار وجفت البلوط وورق الاس يطبخ في قمقم حتى تخمر الماء
ويجلس العليل فيه ويسمى به مرهم للشقاق الكائن في الرحم والمقعدة وينفع ايضا لحرق
النار لكل واحد شمع مصفى [illegible] ودهن الورد عشرة م اسفيداج الرصاص عشرة م
مرداسنج [illegible] نشا وافيون وكافور [illegible] بياض بيض يجمع ويستعمل فانه بليغ عجيب
ضماد ينفع وجع البواسير والرحم يؤخذ بزر كتان وزن خمسة خطمي خمسة وصفرة بيضة
مسلوقة وزعفران [illegible] افيون [illegible] شحم الدجاج [illegible] فرزجة

ينفع من الورم

ينفع من الورم البارد والصلابة في الرحم كندر ومقل اليهود [illegible] زعفران
[illegible] وشق [illegible] مصطكي وجند بادستر وميعة سائلة ودهن السوسن وشحم البط ودهن
البابونج [illegible] تلين الصموغ بشراب وعسل ويذاب الشحم ويجمع الجميع ويجعل فرزجة ويحمل دهن
الحيات النافع من استرخاء المقعدة والتوالي يطبخ الحيات السوداء احياء من
خمس الى العشرة في من ونصف من دهن الحل في قدر فخار مشدود الراس حتى
تهرا وينزل عن النار ويفتح راس القدر ويحذر من بخارها ثم يصفى الدهن ويصير في اناء
ويستعمل في الطلاء اذا احتيج اليه فقط دهن لب بور لتسكين وجع البواسير دهن
نوى المشمش عشر ميعة سائلة مثله مقل [illegible] يحل فيه ويمسح به مروخ جيد للشقاق في البواسير
في الرحم مقل ازرق سنام الجمل ومخ ساق البقر ونوى المشمش المقشر وميعة سائلة
وصفرة بيضة يلين بدهن قد انحل فيه بصل ويمسح به فانه عجيب طبيخ يجلس فيه لوجع الرحم
وصلابته [illegible] وشيح وثمام وبزر الكرنب وصعتر وحلبة وبزر كتان و
بابونج واكليل يطبخ يجلس فيه حمول لتسكين وجع البواسير وصلابة الورم في الرحم
والوجع فيها شحم وبابونج وشحم البط وافيون بالسوية [illegible] ويستعمل بصوفة
حمول جيد للقروح والسرطان ونزف الدم يحك قطعة من الاسرب على صلاية [illegible]
بماء البقلة المباركة او بماء الخس او بلعاب بزر قطونا حتى يحل الاسرب ويغلظ ويحمل مع
دهن ورد ويحمل حمول آخر يلين الاورام الصلبة والوجع في الارحام يؤخذ شحم
البط ومخ ساق البقر او الابل ومقل لين وزعفران وصفرة بيضة مشوية و

وبدهن السوسن بالسوية ملين بالشراب او بالطلاء وتحمل طبيخ يجلس فيه العليل فينفع
من ذلك يطبخ حلبة وبزر كتان وبابونج واكليل الملك واطراف الكرنب معزوفة
ومجموعة ويستعمل فتيلة يدر الطمث والبواسير طلينيا وفربيون ابيض وفوتنج وسكبينج و
يحل بماء البصل الحريف ويجعل فرازج وتحمل اقراص المر يدر الطمث ويسهل الولادة
من حلتيت مر رسن مسحوقة حنة ورق السداب وفوتنج مجفف وقردمانا وشك الاشبع
وقوة الصبغ وحلتيت وسكبينج وجاوشير يكمد مثل [illegible] درهمين ويسقى
واحدة بماء مطبوخ فيه ابهل وهو دواء قوي يدر الطمث بقوة حتى يسقط الاجنة
اذا او من دواء آخر يدر الطمث يوخذ بماء السداب عشرة اساتير ويصب عليه اوقية
دهن الجوز او اللوز المر ودهن الخروع ويشرب وهذان الدهنان الآخران ابلغ
وابقى اقراص الصموغ يسقى لعسر الولادة ويخرج الجنين الميت من ساعته يوخذ مر وجاوشير
وبرزد وسكبينج بكدم حلتيت نصف م يقرص من [illegible] ويسقى قرصة بنكرجة من طبيخ
الحلبة والتمر او بماء السداب تجربة [illegible] مرة بعد اخرى فرزجة يسحق ويعجن على المحل
جندبيدستر وميعة وفربيون وبرزد وجاوشير وحب البلسان وحب البان وقسط وسنبل
ومقل يحل بشراب ويجعل فرازج ويحمل ليال كثيرة ثم يوتى الزوج وتحمل منه ايضا قبل
المجامعة باربع ساعات فرزجة اخرى يعجن على المحل جندبيدستر وميعة سائلة ومر وقسط
وبرزد وجاوشير وقليل مسك وخمر يحل بالشراب الشيف وتحمل محمول لضيق القبل
سك مثلثة [illegible] درهم مسك قيراط شراب [illegible] ويطرح فيه ويغمس فيه خرقة كتان وتحمل

حمول آخر يعيد

حمول آخر يعيد الثيب كالعذراء عفص وشب وسعد وفقاح اذخر وورق الآس يعم
سحقه وينخل ويحمل او يطبخ في الماء وتجلس فيه اياما فاذا اشتد تمكث احدث قطعة
من مصير ان رقيقة وجعل فيها دم فرخ واحتمل وقت الحاجة حمول آخر يضيق و يطلب
عجيب يوخذ مسك وقليل زعفران ويطرح في شراب قابض ريحاني ويغلى غليات ثم
يشرب فيه خرقة كتان [illegible] وقت الحاجة يقطع منها قطعة وتحمل قبل ذلك بيوم او ليلة
فانه يطيب ويضيق آخر تحمل من صمغ السوس فانه عجيب آخر يوخذ رامك واقاقيا
وسعد وسنبل فينعم سحقه ويلوث فيه صوفة قد غمست في شراب قابض وتحمل او يوخذ كحل
فينعم سحقه ومرداسنج وزجاج مسحوقين كالكحل وتحمل منهما فانه يذهب بالرطوبة فيهما
حمول آخر يذهب بالرطوبة التي في القبل مع الاندار [illegible] شب مسحوقين تحمل منه او يوخذ
قشور الصنوبر وشب وسعد يطبخ في شراب وتحمل منه في خرقة او يستنجى بما قد طبخ فيه
عفص وحب البلوط وجلنار حمول يذهب بالرطوبة التي في القبل يوخذ كحل وشب
بالسوية مسحوق وتحمل حمول يسخن القبل يوخذ كرمدانة [illegible] وسحق ويحمل تحريره ويحمل
قليل مع دهن زنبق فانه يسخن حتى [illegible] علاج ولا يكثر منه حمول للبرد والرطوبة
كرمدانه وفلفل وسعد [illegible] يطبخ في شراب وتحمل في خرقة دواء يزيد في اللذة بضع
الكباية والدارصيني والعاقرقرحا ويستعمل ذلك على الريق آخر يوخذ حلتيت وزن [illegible]
ويصب عليه وزن عشرة [illegible] من دهن زنبق ونيرك [illegible] ويمسح به آخر يوخذ عاقرقرحا وزنجبيل
ودارصيني بالسوية يعجن بماء قد حل فيه صمغ قليل ويحمل [illegible] وعند الحاجة تمسك في الفم ويستعمل

اذا الحمل شياف المعده حط اقاقيا ورامك وجلنار وصمغ تعمد امثال
البلاليط ويمسك في المقعدة ويبرز قبل المجامعة ويعطى الاشياء العاقلة للبطن
علاج يتعاهد في سائر الاوقات بحمل دهن الناردين والتمسح به معجون قوي في
اسقاط الجنين ابهل ايرم فوتنج وسداب لبني كندر عشرون قوة الصنغ ووردمانا
ومسك طرا شيع عشره يعجن بشيرج التين ويوخذ منه غدوة وعشية مثل البندقة
اما حمولات يمنع الحبل يحمل بعد المجامعة قطرانا وتحمل عصارة السداب مع الفلفل
واجود من ذلك ان يطليها الرجل على ما ذكره عند الجماع سيما دواء السقط
الجنين يسقي الحامل من الابهل كل يوم ثلثة من عشرة ايام تباع الا ان تحم قبل ذلك
حتى يجد رائحة الابهل في بولها وعرقها آخر ويعطى ايا دواء الحلتيت دواء
يشرب فيسهل الولادة جدا يوخذ من الجاوشير والحلتيت والقنة بمنين آخر
للمترفات يسقي وزن مثقال غالية في شراب كحال آخر يسقي قدر رطل واحد من
طبيخ الحلبة والتمر بعد ان يقطر عليه دهن اللوز المر قطرتين او ثلث دواء
يسقط الاجنة يوخذ قطران وعود السداب وشحم الحنظل فيحتمل في فرزجة او يسقي ماء السداب
فانه جيد بخور يخرج المشيمة اذا بقيت بعد الولادة ويخرج الجنين الميت ايضا مر وبزر
وجاوشير وكبريت يحد بنادق بعد ان يعجن بمراة البقر ويوضع منه الواحدة بعد الواحدة
على النار في مجمرة قد جعلت تحت اجانة قد نقبت ويوخذ الفرج على ذلك الثقب حمول
لمن في مقعدته ثآليل تشبه التوت سوج منه ولا يرشح شيا لحمل العليل بماء البصل لصوفة آخر

يحمل مراة

يحمل مراة البقر آخر يتخذ من العرطنيثا وشيافة ويحملها ويصبر عليها الليل كله ومتى
انجاء اعادها حتى يخرج وقليل منهم يعالج بالدواء الحاد الى ان يرشح ثم يعالج بمرهم
الاسفيداج دواء للبثور في المقعدة يرشح على نحو يارشح العفونة يعالج بالدواء
الحاد وبالسماق حتى يسقط اللحم الزائد علاج المعاصفور في المقعدة يعالج
بعلاج الغرب في العين آخر يجلس في ماء القمقم ويستنجي به علاج آخر لترف الدم
بالطمث والبواسير يطلى العانة والظهر بالطلاء الموصوف في باب الخليفة ويجلس
في ماء القمقم ويحقن بالحقن المذكور في باب اختلاف الدم ويفصد الباسليق ويوضع
في نزف الطمث المحاجم على ما تحت الثديين بلا شرط في نوف دم البواسير ويضمد
الكبد بالضماد المقوي للكبد المذكور في بابه علاج للشيء المنتن الغص الذي يسيل فحذه
الحال ينبغي ان يحقن بالحقنة الحادة التي ذكرناها في باب الخلفة مرهم ينفع من شقاق
القبل العسر اي شحم البط وزوفاء رطب ومخ ساق الايل ويخلط الشمع مذاب بدهن
سوسن او نرجس ويستعمل آخر لذلك اذا كان حاميا يجعل في هذا المرهم بدل
دهن الورد آخر لذلك اذا كان معه حمى شديدة يعالج بمرهم الاسفيداج علاج للاورام
الحارة في الرحم يفصد الباسليق ويسقى ماء الشعير ويبرد التدبير والموضع ما امكن ويطلى
الشفة والعانة والخاصرتان بطلاء الورم الحار حمول ملين الاورام الصلبة في الارحام
ويسكن الوجع فيها يرفد مرهم داخليون بدهن السوسن ويحمل دواء ينفع من الكلة
والصديد السائلين من القبل اذا كان معه حمى من غير موضع وجع ولم تكن مجففا منقيا يوخذ

ودم الاحون وكندر وانزروت فيحمل في الموضع حتى يندمل آخر لذلك يحمي اذا كان
من موضع بعيد يحقن في القبل بالحقنة المذكورة في باب حجل الدة والدم علاج للسرطان
في الرحم يحقن في الرحم يحقن في القبل بحكاكة الاسرب التي وصفناها او بمرهم الاسفيداج
ويفصد الباسليق ويحمي بما يولد السوداء والتوابل والابازير علاج اختناق
الرحم اما الحادث منه من عدم الجماع فيعالج بالاشياء المقلاة للشهوة والذهبية لتنهو
الجماع او تزوج واما الحادث من احتباس الطمث فبما يدره وفي وقت النوبة يحمل
في القبل الاشياء المنفتة ويوضع على سدتها محجمة عظيمة بلا شرط وينفخ في الحلق الكندس
علاج الرجاء العناية بادرار الطمث بالاشياء المقطعة ويسقي بشرابات من
حب المنتن طريفيل المقل ينفع من بطن اصحاب البواسير اذا التمكت ويحل الرياح
قشر الاهليلج الكابلي والبليلج والاملج من كل واحد عشرة م تربد عشرون هما صغير جمعه مقل
وزن ثلثون انيسون ومصطكي من كل واحد خمسة يدق الادوية ويعجن بعسل الشربة
ثلثة م حب المقل يقطع دم البواسير قشر الاهليلج الكابلي والبليلج والاملج من كل واحد عشرة م
بسد وكهربا وودع محرق وزن ايل محرق من كل خمسة م زاج السعن بهمن بالحزاه
مدبرتلثة م مقل عشرون يحل المقل بماء الكراث ويجمع به الادوية ملبونة مدوقة
ويحبب الشربة بهيمن ادوية التدهين والخصيتين والذكر دواء يكثر اللبن
بذر الشلجم والرطبة والحبل والكراث والبصل ودقيق الحمص وبذر الرازيانج و
وبذر الجرجير اجزاء سواء يستف منه غدوة وعشية وزن ثلثة م باللبن ويوكل

بعده حمص

بعده حمص منقوع بلبن ويشرب عليه لبن سفوف يقطع اللبن بذر الباذروج
وحب الفقد من كل واحد عشرة م اهيل وسداب مجفف من كل واحد خمسة يستف منه وزن ثلثة
ضماد يقطع اللبن من الثدي وقيف الباقلي عشرة م بذر الباذروج خمسة يطلي
بماء الباذروج آخر بذر الباذروج ودقيق الشعير ودقيق الباقلي ويعجن وفودنج
وسداب يجمع ويحد ضمادا طليات يمنع خصي الغلمان وانداء الجواري ان تسدع
اليها العظم يسحق حب يفعلها على بعض بحل واو يطلي منه على الثدي والخصي فانه يحفظها
او يسحق شب يمن ورد ويسح على الثدي كل يوم فيدوم له الصغر زمانا طويلا
او يوخذ طين حر وعفص اخضر يسحق ويعجن بعسل ويطلي به ويترك يوما ثم يغسل
بالماء البارد ويفعل ذلك في الشهر ثلث مرات فيدوم له الصغر زمانا طويلا دواء
آخر يحفظ الخصي على صغرها يوخذ فتبوليا واسفيداج الرصاص بالسوية يعجن ببعض السبح
ودهن الاس ويطلي به ويغلي بخرف مخروثة في خل ويشد ولا يحل ثلثة ايام ثم
يحل ويدق بصل السوسن الابيض بخل وماء ويضمد به ولا يحل ثلثا يفعل ذلك
في الشهر ثلث مرات ضماد نافع من ورم الخصي الذي لا حرارة معه دقيق الحلبة و
دقيق الباقلي يجمع بميفختج ويضمد به آخر يعجن دقيق الباقلاء وحده بميفختج ويضمد
واما الذي معه حرارة فيعالج بعلاج الاورام الحارة دواء ينفع من استرخاء القبلة والكمر
في الخصي يقطر في الاحليل دهن زنبق قد فتق فيه مسك وجند بادستر او يوخذ اوقية دهن
زنبق فتيق فيه مثقال مسك ومثقالان جند بادستر ومتوج به آخر يداف في اوقية دهن

زنبق مثقالا فرفيون ومثقالان جند بيدستر ويمرخ به آخر يداف الغالية
في دهن البان ويقطر في الاحليل ضماد لصلابة الانثيين مقل واشق ولبنى
سائل يحل بمطبوخ ويلت عليه دقيق الباقلا ويجمع به ويصب عليه شي من دهن السوسن ان لم يحضر فدهن
البزر ويضمد به علاج لادرة الماء يضمد بالسعد ودقيق الشعير واحثاء البقر وينفع منه جدا
ان يطبخ الزبيب حتى يتهرأ ثم يذر عليه رماد حب البلوط ما يعجن به ويضمد وينفع منه رماد
اصول الكرنب ضماد نافع للفتق جوز السرو وسعد ومرو ومهنج وزرنجوش ياس
وعفص واقاقيا وكندر بكد جزء ويحل الصموغ في شراب ويجمع به ويضمد بعد ان يرد وتشد
ويديم احده الكيقي والسعي بيا وباد مهرج وجميع ما لطر والاماح وهذا علاج حسن المراق والامعين
جيدا ضماد ينفع من الورم الغير الحار في الخصيتين زبيب منزوع العجم وكمون نحو
ودقيق الباقلا وشحم الدجاج والبط وشحم كلى الماعز ويضمد به دواء يزيد في الباه بزر الجزر
والنفت والبصل والفجل وحلبة وحب الصنوبر وحب القلقل وحب الزلم وشقاقل بوزيدان
وبهمنين وتودريجين ولسان العصافير بكد عشرة ثم زنجبيل وقرفة ودار فلفل بكد
خمسة عشر حليت طيب ودوف وفلفل وبزر الجرجير بكد خمسة دهن النارجيل ودهن حبة الخضراء
بالسوية يلت به النار ويوخذ منه خمسة دراهم غدوة وعشية باوقية لبن ومثله سكر آخر
ينعظ انعاظا شديدا اللحم ورين يوخذ رطلين لبن فيلقي فيه اوقيتين زنجبيل حلال نقي
ابيض ويطبخ برفق شديد حتى يغلظ مثل العسل ويعق منه على الريق كل يوم وزن
عشرين درهما ويوكل عليه سمك طري مشوي او كباب وبه جار مع البصل ويشرب عليه شراب غليظ

مزاج

بمزاج معتدل دواء للباه ينعظ ويصلح لذوي الامزجة الباردة يوخذ رطل
لبن بقر حليب فيلقي فيه عشرة دراهم دارچيني حديث فايق ذكر مسحوق مثل الكحل فيترك
ساعة ثم يشرب منه شيئا بعد شيء حتى يستوفي في ذلك كله يفعل ذلك اسبوعا ولا
يجامع ستة فانه يولد منيا كثيرا ويهيج هيجا شديدا دواء للباه ينعظ انعاظا قويا و
يكثر توليد المني يوخذ عصير البصل ويطبخ جزء امنزوج مع جزء من عسل بنار لينة الى ان
يذهب ماء البصل ويوخذ من ذلك العسل ملعقتين عند النوم ايضا للباه اعدل من
الاول يوخذ عصير البصل مع لبن البقر حليب منين وهن فانيذ سجزي جزء ويطبخ الجميع
حتى يغلظ ويشرب منه اوقية دواء جيد فايق للباه ينقع حمص الابيض الكبار في ماء
الجرجير الرطب ليلة قليل لا يحتاج ان يصب عليه حتى يربو ثم يجفف في الظل ويسحق ويعجن بدهن
حبة الخضراء والفانيذ مثله ويوخذ قبل الغذاء عند النوم قدر البيضة ويشرب عليه اواق
نبيذه فانه جيد فايق معجون جيد للباه يصلح الاصحاب الامزجة الباردة زنجبيل و شقاقل
ودارصيني جزء وبزر الانجرة وعاقرقرحا وفلفل بكد نصف جزء حلتيت ربع جزء وبزر الجرجير
والخرف جزء جزء يعجن بعسل او زنجبيل المربى معجون اللبوب الزايد في المني لوز حلو
وبندق ونارجيل مقشر ولوز الصنوبر وحب القلقل وحب الزلم وحبة الخضراء بكد
جزء وزنجبيل ودار فلفل ونارمشك بكد ثلث جزء فانيذ سجزي ما يعجن به يوكل منه
كل يوم مثل البيضة غدوة وعشية معجون اللبوب نسخة اخرى معتدل يسمن الكلية و
يزيد في الباه لب البندق ولب الفستق ولب حب الصنوبر الكبار ولب اللوز وسمسم مقشر و

بذر البطيخ وخشخاش ابيض مكد ستة ستة م بذر القثاء وبذر الهند مكد ثلثة م شقاقل
وبوزيدان وبهمنين ولسان العصافير وخولنجان ودارصيني مكد بهمني فانيذ خشخ
اساتير عسل نصف من الشربة خمسة م على الدوام شياف سقط يهيج الباه
يقوي الكليتين ابهل واشق وبذر الجرجير وبذر الكراث وبذر الكرفس وبذر الفجل
وقنة وانزروت وبذر الخروع مكد استار ربع اندراني ومقل ومر مكد نصف
استار شحم الحنظل عشرة سكبينج نصف استار فانيذ خمسة اساتير يعجن بماء الكراث
وبياض البيض ويستعمل معجون مديد في الباه ويقوي القلب بزر ذ ثلثة م لسان الثور
خمسة بذر الناخشم اربعة بذر الفرفخ ثلثة بهمنين اربعة تودرين خمسة بذر البطيخ
بذر الجزر ثلثة بذر اللفت ثلثة يعجن بعسل المن او بالسكر طلاء الورم الخصية اكليل
الملك بابونج خطمي مقل بذر المرو وحلبة ودقيق الحمص كمون اجزاء سواء يطلي بلعاب
بذر الكتان ودهن الحل وربما زاد فيه زبيب منقى من عجمه ضماد للفتق مصطكي كندر
انزروت جوز السرو وورق السرو ومراسيدا اشن بلوط اجزاء سواء يعجن ببعر السمك
ويضمد ويشد معجون ابزور يزيد في الباه بذر الجزر واللفت والبصل والفجل والهليون
وبذر الرطبة وبذر الجرجير وحب الصنوبر وحب الفلفل وحب الزلم وبوزيدان وقسط
حلو وزنجبيل وتودرين ولسان العصافير وشقاقل وبهمنين ودار فلفل ودار صيني
وحشيش دوقوا اجزاء سواء يعجن بعسل ويشرب منه وزن ثلثة م باوقية لبن وربما
يشرب بشراب حليت حلو دواء يحك للابس يسقى منه وهو في الشمس حتى يشرب ثلثة

اوزانه

اوزانه ثم يوخذ منه جزءا وقرحا وزنجبيل وهو اجود ربع جزء ومن الناس من يأخذ
منها جميعا ثمن جزء سكر طبرزد جزء وربع جزء يوخذ منه اربعة م بماء فاتر فانه لا يشبهه
جودة واجود ما يحك انه يهيج الباه بقوة ولا يثير حرارة اذا لم يكن معه الاشياء الحارة
وقد يسقى من الحك المربى بماء الحك الرطب ثلثة م باوقية لبن قد نقع فيه زنجبيل قليل
فيكون عجيبا حقنة تزيد في الباه حسك طري او يابس ثلثة حبات حلبة وبذر اللفت
وبذر الجزر والجرجير وبذر الهليون وبذر الرطبة مكد صعو وكف حمص وكف حنطة وقلع
ضأن ونخاعه يصب على الجميع عشرة ماء ولبن نصفين ويطبخ حتى يتهرى ويصفى
ويطبخ ما يصفى حتى يتهرى ويصفى ويطبخ ما يصفى حتى يغلظ ويوخذ اربع اواق
دهن السمسم اوقية يحتقن بها ليالي وينام عليها ولا يجامع عشر ليالي فانها بليغة ويحتقن
بها بعد التبرز حقنة تكثر المني مسمنة للكلى مهيجة للشهوة ويوخذ رأس من رؤس الضأن
سمين وخصاه وقطعة من الية وربع من حمص مدقوقة ومثله حنطة ومن بذر الجرجير
وبذر الشلجم وبذر الهليون مكد حفنة يجعل ذلك في قدر وتنيذر ا ويوضع في تنور
يوما وليلة حتى يتهرى ثم يوخذ من الماء اوقية ومن الدهن اوقية ومن دهن الجوز
نصف اوقية فيحتقن به عند النوم بعد ان يتبرز وبعد ان يحتقن بحقنة مهيأة من ماء
السلق والخطمي والبورق ليفتح الامعاء ثم يحتقن بهذه الحقنة وينام عليها باقي الليلة
الثانية لم يحتج الى الحقنة الاولى لكن يتبرز فقط ثم يحتقن وينام عليها يفعل ذلك
تسع ليالي متفرقة ثلثة ليالي في اوائل الشهر وثلث في وسطه وثلث في اواخره ويجامع

في لتالي الحقنة فانه يرى امرا عجيبا **حقنة يزيد في المني** ويسخن الكلى ويكثر النشيق
جدا يؤخذ بزر جرجير وقرفة وزنجبيل ودار فلفل وبزر الرطبة وبزر الفجل والبصل والكراث
وبزر الحلبة من كل واحد جزء حمص مرضوض وحسك ياسمين وحنطة مهروسة وحلبة حشيش وراس خمان
سمين مع قطعة من الالية وخمسة حصاة يطبخ في قدر مع عشر بصلات ويغمر بالماء ويوضع في التنور
منطرح والراس ويعرف من غد المرقة ويوضع المرقة ناحية ويؤخذ من المرق اوقيتين
ومن الدهن الخيري [illegible] وحبة الخضراء نصف نصف رطل [illegible] حتى يختلط ويحقن به على نحو
الحقنة المذكورة قبل هذه وينبه [illegible] ويعتزل النساء **حقنة اخرى** عجيبة في توليد
الباه والسمين ويقوى يؤخذ رطل دهن جوز فيلقى فيه رطل حسك في نصفه ارطال لبن بقر
حليب واوقية زنجبيل ومثله فانيد ويطبخ حتى يغلي غليات ثم يؤخذ منه اوقيتين ومن
الزنبق والبان مثله نصف اوقية ويحقن على التدبير الذي وصفنا ولا يجامع عشر ليالي
فانها عجيبة الا انها دون الاولتين في توليد المني وان احب محب ان يعتدل
في ذلك جعل فيهما من مرق راس الضان والالية المطبوخ بالبزور اوقية **دواء [illegible]**
يزيد في الباه يؤخذ [illegible] فيه مثله [illegible] او فرانج
سمان **دواء يسرع بالانعاظ** يعجن [illegible] بالعسل ويؤخذ منه قبل الجماع بساعتين
مثقال ماء وقيه بشراب **حمولات تسرع الانعاظ** عجيبة يحك شيئا من اللعبة ويحمل
او يؤخذ شحم الاسقنقور فيذاب بشمع [illegible] منه شيافة ويحمل في اول الليل
فانه يهيج الانعاظ عجيبا جدا او يؤخذ قنطوريون مسحوق وورق [illegible] ويحمل

يدهن

بدهن سوسن [illegible] يحمل شيافا فانه عجيب اخر يؤخذ شحم الورل وقند ولب حب القرطم
فيدق مع اللعبة ولشيفه ويحمل مع دهن النارديين او يؤخذ شيء من الحلتيت فيجعل
في ثقب الاحليل ويترك فيه بقدر ما يحس في موضع من القضيب بلذع وبما فوقه بالدغدغة
في جسمه ثم يخرج فان اصابه لذع باقيا بعد ذلك قطر في الاحليل قطرات من دهن فانه
ينعظ **مسوحات منعظة** يؤخذ مرارة ثور [illegible] الرغوة فيدلك به الذكر
دلكا جيدا او يؤخذ شحم الاسد ويمسح به الذكر وما يليه فانه ينعظ سريعا او يسحق لب حب القطن
بدهن الزنبق ويمرخ به الورك والقطن واسفل القدمين والانثيين والقضيب والمقعد
فانه يهيج الانعاظ او يؤخذ بورق وينعم سحقه ويداف بالعسل ويطلى به القضيب والشرج والعانة
فانه ينعظ حتى يضجر منه او يؤخذ شحم الثور ويداف ويخلط به شيء من اصل الخربق [illegible]
[illegible] ويمسح به الذكر وما يليه **مسوح قوي جدا** [illegible] قوي نصف [illegible]
مثله [illegible] بعقيق في اوقية زنبق خالص ويرفع ويمسح به عند الحاجة العانة والذكر وما يليه
مسوح قوي جدا يقوي الانعاظ يدلك الذكر واما شحم الاسد مع بزر الانجرة و
ان اوقف نصف ذنب الايل وعجن بماء وبشراب عتيق وطلي على القضيب هيج
من الانعاظ ما يضجر منه او يسحق الخردل ويداف في الدهن ويمرخ به القضيب ونواحيه
فانه ينعظ انعاظا قويا او يؤخذ بورق وحلتيت مسحوقا كالكحل [illegible] ويعجن
ويدلك به اصل الذكر والمراق وباطن القدم فانه ينعظ **لاسترخاء الذكر**
يدلك الاحليل بدهن القسط او دهن سعد دائما ويداف [illegible] بيدستر [illegible] قرحا

بدهن الياسمين ويمرخ به وانطرفان كان استرخاء من البرودة فحل به البني
المروفات المسخنة كالجندبيدستر والفرفيون والفلفل والشيطرج وان كان من
الرطوبة فحمل الا الاشياء التي لها قبض وتجفيف كالاهليلج والسعد والوج والسرو
ونحوها ونفرق بين هذين من ان يكون الذي من البرودة يكون العضو منه قد تحلل
ونهك شانه في بعض الاوقات وعند سخونة البدن يخف واما الذي من رطوبة
اعصاب العضو فانه يكون مسترخيا دايما في كل زمان بحال واحدة والعضو معه اعبل
واغلظ الاطعمة المقوية على الباه السمك المشوي اذا اكل حارا مع البصل زاد في الباه زيادة
كثيرة ولا ينبغي ان يؤكل باردا آخر يسلق الهليون ثم يقلى بسمن البقر ويصب عليه
صفرة البيض ويطيب بالابازير آخر يوخذ لحم الحمل الفتي جزين ومن البصل الابيض
جزو ويصب عليه المري والاناديه ويطرح فيه عود ودارصيني ونعنع حتى تتهرى ويدمن
اكله فانه بالغ هريسة يزيد في الباه زيادة كثيرة يوخذ من الحنطة النقية فيطبخ
ثم يدق نعما ويوخذ من عصارتها جزء ومن لبن البقر جزين ومن ماء الانارجيل
الرطب ربع الليف فيلقى فيه من شحم البط ما يدسمه ويلقى لحمها ونثر دها ويجمع مع الاول
ويضرب حتى يصير هريسة آخر يوخذ صفو بيض نيمبرشت ثم صحتى ملح الاسقنقور وينثر
عليه ويدمن اكله ويجعل من بعض السمك كبة بصفرة البيض ويكثر توابله ويؤكل لوني
يكثر الباه يوخذ فراخ حمام قد زفت لحمها والباقلي واللوبيا فيغسل وحمص وصنوبر
وبصل مقطع وشحم ثلثة افراخ وفرخ واحد فيطبخ ويلت ويعرف على رغيف سميذ قليل الملح

وتخمير

وتخمير فيوكل فان بقي شيء من المرق عشاه وينام عليه ساعة وينثر عليه نثرا بالعطا آخر
ينبغي ان يجعل ملح الطبيخ كله من ملح الاسقنقور فان لم يحضر في الملح ابدا زنجبيل قليل
مسوح يلذذ يمسح الذكر بعسل زنجبيل المربى فانه يلذذ المراة لذة عجيبة آخر
فلفل ودارفلفل ودارصيني وسنبل وخولنجان وسك بالسوية يعجن مسحوقه بعسل
زنجبيل المربى ويمسح به الذكر او يوخذ كبابه فيمضغ به ويستعمل لعابه او لعاب قرنجا
طلا يعظم الذكر يوخذ العلق فيلقى في قارورة فيها ماء وتدفن حتى يجف الجميع ثم
ينعم سحقه ويطلى به فانه يعظم او يدلك القضيب حتى يحمر فاذا احمر مرغ بلبن الضان المنتن
ويترك حتى يجف ساعة ثم يوخذ ايضا في دلكه يفعل ذلك في طرفي النهار زمانه يعظم
ويغلظ والدلك الدائم والمرخ بالدهن بعقبه لكيلا يخل بالجدب والفطور بالمادار والطلي
بالزفت يعظم كل عضو ادم تدبير بذلك او يطلى القضيب بلبن الكليلاب فانه يغلظ جدا
تدبير آخر يعظم الذكر يدلك في اليوم مرات كثيرة كل مرة الى ان يحمر ويصب عليه ماء فاتر
ويمرخ بشمع ودهن او يدلك او يمسح بلبن الضان في اليوم عشر مرات او يجفف الحراطين
ويسحق مع دهن زنبق ويطلى به او يوخذ قطعة من زق عليها زفت فيحمى ويدلك
الذكر ويلصق عليه وهي حارة واذا اردت نزعت عنه يفعل ذلك في اليوم مرات
مسوح يفور الخاطر يوخذ اوقيه دهن السوسن ويسحق فيه وزن درهم من سنجان
ومثله فلفل ومثله قطرون ومثله خردل ودو قيراط مسك ويمرخ به القطن والعانة
والقضيب وما يليه يعلل الحاح المني بذر الفقد عشرة دراهم بذر الفوتنج والسذاب

يابس خمسة خمسة كمون وسعد وجندبادستر مكد هميس يستف منه غدوة وعشية احد راجم
ويسمى قاطع النسل آخر يعقل المني ويستعمل اذا كانت حرارة بذر الخس وبذر البقلة المباركة
مكد عشرة م بذر قطونا وكزبرة يابسة ثلثة ثلثة جلنار همين ورد والنيلوفر همين ورد احمر همين بوعد
وزن ثلثة م مع ربع م كافورا يابا ويعذى بالحمص والقابض والمملح للتنج سفوف يمنع
سيلان المني والبول بلا ارادة بذر الكنكار وبذر السداب ثلثة ثلثة ورد احمر وجلنار
والانيسون خمسة خمسة بذر البنج همس بلوط ثلثة بذر الخس ثلثة كسيلا همس سعد ثلثة سك
همس خرنوب ميان م كمون همين بذر البقلة اربعة عشر قشر الاهليلج الكابلي والبليلج والاملج
سبعة سبعة مكد سفوفا وقد يعجن بعسل والشربة خمسة م جوارشن الزعوبي يعيد الباه
بذر الكيون وشقاقل وبهمنين وتودريين وسرنة الاسقنقور ولسان العصافير مكد
خمسة م زنجبيل وبذر اللفت وبذر الرطبة وبذر الفجل وبذر الجرجير وبذر البصل وبذر الشهدانج
وبذر الجزر وبذر الكراث دارفلفل وجوزبوا ودارصيني ودارفلفل وبوزيدان
واسقيل مشوي مكد ثلثة بذر الانجرة عشرة فانيذ بوزن الجميع يدق وينخل ويعجن بالعسل
الشربة همس الى ثلثة م زعفران ومصطكى عود وخام مكد دره مان قرنفل وكبابة مكد ثلثة دراهم
عنبر اشهب مثقال ادوية النقرس المفاصل وعرق النسا وطلاء النقرس مع حرارة
صندل احمر وورد احمر وفوفل وشياف ماميثا وبوشر ارمني وافيون و
اصل اللفاح بالسوية تجذيرًا ويطلى بخل قليل وماء ورد وكزبرة والهندباء
وعنب الثعلب ويوضع فوقه بذر قطونا بخل ويطلى على كاغذة ومتى فترت اعيد اخرى

در بارزد فيه

ودر بارزد فيه اسفيداج وطين ارمني طبيخ الهليلج الاصفر النافع للنقرس
الحار ويبقي البدن هليلج اصفر خمسة عشر هما تربد ابيض محكوك اسفايج مكد ثلثة م
سنا مكي وشاهترج مكد اربعة م سورنجان ابيض همس بذر الهندباء وبذر الكرفس والانيسون
وورد احمر مكد همس يطبخ بثلثة ارطال ماء حتى يصير رطلا ويمرس يصفى ويشرب مع عشرة م
سكر حب السورنجان الصغير يشرب من نكرة المطبوخ صبر م سقمونيا ربع م ودوانق
سورنجان نصف م يحبب ويشرب بة ضماد يحلل بقايا غلظ النقرس كارلعاب بزر الكتان
وحلبة ووقيعها وقيروطي يحذ بدهن البابونج يجمع الجميع ويضمد به آخر لو خذ شمع فيذاب
بدهن سوسن ويلقى معه لعاب الحلبة وابزر كتان ويسحق حتى يختلط ويطلى عليه سفوف
نافع من اوجاع المفاصل الحارة حلب طبيب سورنجان ابيض عشرة م سقمونيا مشوي درهم
تلثى كبابة ثلثة م سكر ابيض ثلثون هما الشربة ثلثة م حب جيد مجرب يسقي كمانية والعلة صبر
اربعون هما سورنجان ابيض وهليلج اصفر بالسوية عشرون هما يعجن بعصارة عنب الثعلب
يحبب الشربة همس ونصف طلاء للنقرس البارد مسعة سائلة وجندبادستر وفربيون
وصبر وقاقيا اجزاء سواء يطلى بشراب عتيق حب السورنجان الكبير للنقرس البارد
ايارج فيقرا عشرة م شحم حنظل وقنطوريون وسورنجان وماهودانه وبوزيدان مكد
خمسة وفربيون همس تربد عشرة م زنجبيل وشيطرج وفلفل وخردل وجندبادستر مكد م
يحبب الشربة همس م نصف الى ثلثة وهذا الحب يقيم الزمني وربما زيد سقمونيا وحلتيت
وقنة ومقل وجاوشير هما هما نسخة اخرى للنقرس البارد ووجع الورك وازمانه سورنجان

وبوزيدان وماهيزهرج مكد نصف م شحم الحنظل ثلث م قنطوريون دقيق نصف م فربيون
ربع م سقمونيا دانق ايارج فيقرا وزنه مكدم جندبيدستر وجاوشير وحلتيت
وقنه م ربع م مقل ثلث م زنجبيل وخردل م شيطرج وفلفل م دانق واي
قوته والوسط نصفها او ثلثها حب السورنجان الصغرون آخر ينفع من النقرس
اي ريوند سورنجان ابيض م سقمونيا ربع م بزر الكرفس دانق وهي شربة ضماد يحلل
بقايا الاورام البارده والنقرس البارد مقل ولبني وحلبة وبزر كتان واشق يحل المقل
والاشق بشراب ويجمع بها ويضمد دواء يستاصل النقرس البلغمي كمادريوس و
كافيطوس وزراوند وجنطيانا وفوه ومو ودوقو وفطراساليون وورق
السداب وورق الفوتنج وقوه الصبغ واسارون وناخواه واهليلج اسود
يسقى منه كل يوم [illegible] ولايوكل عليه سبع ساعات ايام الشفاء كلها مطبوخ قوي لوجع
المفاصل البلغمي سورنجان ابيض ثلث م بوزيدان مثله ماهيزهرج مثله تربد اربعة
فوه وبزر الكرفس وانيسون وقشور الحنظل مكد يمس ويطبخ الجميع برطل ونصف
ماء حتى يبقى نصف رطل ويشرب هو دواء قوي ينفض بقوة قوية حب يقلع الخام
من الورك وينفض [illegible] تربد ابيض [illegible] ثلث م ونصف شحم الحنظل دانقين
مقل ربع م تمد حبا وهي شربة عجيبة شربة يقلع وجع الورك البته ويسهل بلاذر
مثقالين انزروت مثله سورنجان ابيض بات ذلك في اوقية دهن الجوز و
ومثله طبيخ الشبت ويسقى مطبوخ قوي لعرق النساء ووجع المفاصل من البلغم

قشور الحنظل

قشور الحنظل اليابس خمسة م زبيب منزوع العجم كف يطبخان في ثلثة ارطال ماء
حتى يبقى ثلثي رطل ويصفى ويشرب فانه يمشي عشرة مجالس بلا مغص وخلط خام وهو جيد
قوي حب قويا جدا يقلع بقوة البلغم من المفاصل والورك سعد وسورنجان
وبوزيدان مكد نصف م ماهيزهرج دانقين تربد ثلثي م شحم الحنظل ربع م فربيون
دانق وهي شربة واحدة حب يسهل السوداء بقوة في علل عرق النساء من الدم
الغليظ افيتمون م بسفايج م غاريقون ثلثي م ملح هندي ربع م يجمع وهي شربة واحدة
سفوف يشرب عند شدة الوجع ينفعه ويسكنه سورنجان ابيض وسكر طبرزد بالسوية
يستف منه ثلث م بماء بارد آخر سورنجان م شيطرج دانقين سكر مثله آخر يستف منه
الكزبرة اليابس كل يوم ثلث م مع سكر ابيض مثله او ياكل حشيش يا لنكر آخر يسحق عدس
مقشر وكزبرة يابسة وبلوط منقع كل وسورنجان ابيض ويستف منه ثلث م دواء مجرب
يستعمل عند شدة الوجع بزر خشخاش وبزر البنج الابيض مكد عشرة م شيطرج وافيون مكد [illegible] يجمع
ويحبب مثل الحلوزة ويعطى واحدة واذا اشتد الوجع ولم ينفع الادوية من تسكينه شيئا
فليستعمل الحبل النقيف مدة طويلة دواء ليحيى ابن [illegible] حسن الاثر جيد جدا سورنجان عشر
[illegible] مكد خمسة اسارون وزنجبيل وكمون كرماني ودار فلفل مكد [illegible] الشربة مثقالان
بماء فاتر حقنة لعرق النساء قوية قشور اصل الكبر وقشور الحنظل وشحمه وقنطوريون دقيق و
ماهيزهرج وسورنجان وبوزيدان وحرف [illegible] وشقاقل وشيطرج وبزر [illegible]
ويجبر حقنة [illegible] يطبخ ويصفى ويخلط فيه [illegible] ودهن خروع ويحقن به مرات حتى يبرا

يحقن بهذه الحقنة وهي جندبيدستر وقنة ومقل وميعه وجاوشير وزبيون يحل في دهن
القسط ويحقن به قبطة تنوب عن الحقنة وتسكن وجع عرق النسا ويسحج شحم الحنظل
وعلى طبيخه وبورق واشق بعد اشيا فاطو الادكتيل وبدل حتى يسحج ضماد
يحلل الصلابة والوجع في المفاصل حلبة ولوز مر واشق ومقل يحلان بدهن الكل او
بدهن الحناء او بدهن السوسن ويجمع ويضمد ومتى حقنت بالحقنة الحادة فاسقيت
الدم فاحقنه بماء الارز وشحم الماعز لتسكن اللذع بذلك ان كان شديدا ويحقن
قبل الحقنة ليخرج الثفل ويسقي الامعاء ضماد للورك قوي يجذب الوجع فربيع مجفف
وشيطرج وخردل وقشور اصل الكبر وشيرج التين يجمع ويلزم الى ان ينفط
فرزجة يحتمل بعرق النساء ووجع الورك يؤخذ شحم الحنظل ويحشى الذي يعلق
الصوف وبورق واشق وقشر اصل الكبر بعد اشيا فاطو الادكتيل ويصبر عليها
حتى يسحج دهن يمرخ به لوجع الظهر العتيق يؤخذ رطل زيت ويطبخ فيه اوقية ورق
الدفلى ويمرخ به الظهر ليلا ويستحم غدوة ويكون الغذاء ماجات حب فاضية
يسكن وجع الظهر شحم الحنظل وسكبينج فربيون صبر جوشن جندبيدستر ومقل يكد
نصف جزء الشربة ثمان الدرهم ونصف دهن ينفع من عرق النساء البارد
بوندونيق فيفتق فيه فربيون وجندبيدستر وميعه ويمرخ به ويلزم الى ان يفجل حقنة
ينفع من عرق النساء اذا كثر الوجع بالورك يؤخذ مرزنجوش وبورق ويحقن به افوي
يستعمل الحقنة الموصوفة للكنسة ضماد ينفط يستعمل في عرق النساء البارد اذا ازمن

وطال يوجد

وطال يوجد من الاشياف الذي ينوب عن الحقنة المتخذة من العرطنيثا وقد
ذكرناه قبيلا جزء من جوز الحمام جزء يعجن بطبيخ التين ويضمد به ويسيل التقاطات و
ويكمد بالماء الحار ويترك اياما فان يسكن والا اعيد ذلك عليه علاج الحدبة الباردة
يسهل بحب السورنجان الكبير مرات ويلزم دهن الخروع على ماء البزور ويمرخ الموضع
بدهن عرق النساء البارد وبعد ان يطلى بهذا الطبيخ مرزنجوش وفوتنج وشيح يطبخ
ويكمد به فان كانت رطبة يكن فيها الترع والنطول والحمية علاج الحدبة الحارة
يفصد الباسليق ويلزم ماء البقول مع لب خيار شنبر ويضمد الموضع بالاضمدة
المغوية علاج الدوالي يفصد الباسليق ويسهل السوداء مرات ثم يفصد هذه
العروق باعيانها مرارا او يمسح حتى تتفرغ ما فيها ويرطب التدبير ويحذر اتعاب
الرجل علاج داء الفيل يفصد الباسليق ويلزم العليل القيء ويسهل مرات بحب السورنجان
الكبير ثم العود الى القيء ثم على الاسهال مرات متواترة ويطلى الرجل بهذا الطلاء
يؤخذ صبر وعاقاقيا ومر وعصارة لحية التيس وشب يطلى بخل الثقيف وتشد الرجل
بعد ذلك وتعصب من عند العقب الى فوق ولا تترك الا وهو مشدود الرجل ولا يفارق
الطلاء ويستعمل في خلال ذلك تعقيب القيء وعند النوم على الراحة من العلاج هذه
الاضمدة فانها تحلل منها شيا كثيرا ضماد يفعل ذلك يؤخذ بزر الكرنب وشونيز و
آخر رماد الكرنب وترمس وبطرون وبعر الماعز ودقيق الحلبة يطلى بالماء ايما او يوما
او يومين فانه يحلل منها شيا كثيرا او يخفف عنه ضماد لوجع الركبة الباردة وسلق وورق

الدفلى ويدق ويحمض بدهن الادهان الحارة ويضمد به معجون السورنجان للنقرس
وأوجاع المفاصل وعرق النساء البلغمية والصفراوية سورنجان ابيض ستة م
بوزيدان وماهيزهرج واصل الكبر وكمون وشيطرج هندي بكد همس بليلج اصفر
سبعة م بذر الكرفس وبذر الرازيانج وفلفل ابيض وسعتر وملح هندي وورق الحناء
وزبد البحر بكد م ونصف ورد احمر وجلبان بكد ثلثة زبد ابيض خمسة عشر زنجبيل ثلثة
سقمونيا ثلثة عسل ما يكفيه وحشو دهن اللوز استارين الشربة استار بماء حار وهلا
الالام ثمنة ايام من سكنات وجع النقرس بعد التنقية السورنجان ثلثة م مع مثله سكر
طبرزد وكذلك الجمس كش وكذلك الكزبرة والقعود في طبيخ الضبعة الرجار والثعالب
نافع وهي ان يطبخ كما هي لا يسلخ ولا يشق بطنها ويوضع في مرجل كبير ويطبخ مع ماء عذب
ونشت الا ان تهترى ثم يصفى ويقعد فيه وهو فاتر وليستعمل ثلثة ايام متوالية غدوة وعشية
ويكن فيه كل مرة ساعتين ثم يخرج ويغسل بماء حار ويمنع عند الهواء البارد [illegible]
وليستعمل هذا في اول الشهر ثلثة ايام وفي وسط الشهر كذلك والارنب وحمار الوحشي
يقوم مقام الضبعة ضماد يفيد به بعد التنقية يقوم شرب العظام المحرقة ايل وحوز السرو
والعظام المحرقة بكد جزو شب يماني وزاج بكد سدس جزو يعجن بعرق الكسكان ويطلى ويشد
خل العنصل وخل الفوتنج اذا اخذ سكنجبين منعان من اوجاع المفاصل لان خل العنصل
وان كان قوى اللطيف فليس يقوى الحرارة وخل الفوتنج فيه تخفيف وحرارة مكسورة
بحل الكموني الذي يورثه مثل سائر الاخلاط جالي لها لانه يلين للطبيعة ملطف مدر سفوف

مسهل طيب

مسهل طيب حلو سورنجان ابيض عشرة م سقمونيا مشوي م وثلثي كابابه م سكر
طبرزد وثلثين بالشربة ثلثة م مسهل لطيف ينقع رطل من التربد في ثلثة ارطال ماء عشرة
ايام في الصيف في قنينة مسدودة الرأس ثم يصفى كما يسقى الجلاب فيقوم مقام الحب
خلطا بلغميا قرص يسهل الصفراء والبلغم سقمونيا م تربد عشرة ورد ثلثة سنبل نصف م
يجمع بعصير التفاح او السفرجل ويجعل عشرة اقراص الشربة قرصة الى قرصتين مطبوخ
يسهل الصفراء والبلغم باعتدال هليلج اصفر منقى من عشرة الى خمسة عشرة ماء تربد الى ثلثة م
خمسة تطبخ بثلثة ارطال ماء حتى تصير ثلثي رطل ويسقى مع عشرة م سكر طلاء عجيب
في تسكين الوجع وتقوية العضو عظام محرقة مبيضة مغسولة بعد السحق مجففة جزو سورنجان
جزئين نشا واسفيداج جزء جزء يجمع بماء ورد وقد يلقى فيه كافور آخر نشاء
واسفيداج الاسرب وطباشير وكافور يطلى بماء ورد طلاء يقوي ويمنع اكثر ما
يبر وصندل احمر ومامينا وطين ارمني وجلنار وصفراء الحديد ودقاق يستعمل
بماء الآس طلاء يبرد بردا قويا يسحق النشاء مع الكافور مثلا بمثل ويطلى بماء ورد
آخر مبرد مانع يطلى باسفيداج الاسرب قد سحق بماء ورد حتى يمزج آخر مثله يسحق
اسفيداج الاسرب بلبن البقر ويطلى طلاء يمنع في تسكين الوجع لبث الحيرة السميد
وافيون بتساوين يطلى بلبن البقر ويطلى بورق بارد وبدل منى فقد طلاء
يبتدي به في تحليل الورم الدموي صندل احمر وزعفران بالسوية يطلى بماء
الكزبرة آخر مثله مامينا وحضض وصبر يطلى بماء الهندباء او الكرفس آخر مثله

نخالة وخطمي وبابونج آخر دقيق بزر الكتان بماء النخالة آخر دقيق الحلبة وشبت و
بزر كتان تجمع بعصير الكرنب ويطلى آخر يستعمل في ابتداء وجع المفاصل البلغمي صبر وقاقيا
وحضض يطلى بطبيخ العفص والآس آخر مثله جوز السرو واهيل ومر وحضض يطلى
يطبخ العفص آخر يطلى بالسك المسك طلاء يبدل المزاج ويسكن الوجع يطلى
بالميعة ودهن زيت آخر يطلى جند بيدستر وقسط بدهن زيت طلاء محدور
افيون وجند بيدستر بالسوية زعفران نصف جزء آخر يطلى بخل خمر قد طبخ فيه فوتنج
وسعتر ثم يطلى الملسات ينطل بماء حار ان ينفع ثم يطلى بالشمع والدهن بعد غسل
مرات او ينطل بدهن سخن طبخ فيه شبت واصول الخطمي او ينطل بخل خمر سخن او
يطلى بالنوم والافيون مع القيروطي الملسات دقيق الحلبة بالعسل او السوزة نجم
عتيق او ببوء غنم عتيق سكنجبين او رماد الكرنب بالاشق او الاشق بزيت او بخل
او دقيق الحلبة او الترمس وخرء الحمام سكنجبين للورم الرخو يدلك بعد انزاله ورب
يطلى بحرف النشوء مع خل وما يطلى بحضض وصبر وقرا الادوية المحمرة الكاوية بعد
بالسلوس او عسل البلاذر او بخرء الحمام او بادرماء خشب التين معجونا بدردي محرق
وعرف وعاقرقرحا واصول الكبر ادوية لحميات اقراص الكافور مبرد للقلب والكبد
جيدة من حميات الدق والمحرقة ورد احمر طمون عشرة م طباشير جلال وبزر القثاء
مكدمة بزر خس بسبعة بزر البقلة سبعة بزر الهندباء خمس بزر القرع الحلو دلبة عصارة
اصل السوس ثلثة كثير عشرة كافور نصف م يعجن بلعاب بزر قطونا ويسد اقراصها

من درهم

من درهم سفوف معطّ اصحاب الدق اذ لانت طبايعهم ورد احمر طمون
طباشير مكدمة م طين ارمني وصمغ عربي وكزبرة منقعة بخل مقلوة بعد ذلك
همس همس عصارة انبرباريس وبزر رجلة من مقشر مكد ثلثة جلنار ومقل مكدم و
نصف بجمع مسحوقة ويعطى منه بالغداة همس بالعشي همس رب السفرجل او الرمان
والرياس الساذجة نقوع نافع لحمى الغب ملين الطبيعة ويسهل الصفراء منقع وزن
عشرون هليلج اصفر منزوع النوى في ماء مغلى يوما وليلة ثم امرس وصفه
واجعل معه وزن عشرين ترنجبين واسقه يوم الراحة مطبوخ لطيف
يستعمل في حمى الغب اذا كانت القوة ضعيفة والزمان صيفا ولم يحتمل وضعا من
الادوية والسقمونيا والهليلج يسقى اياما تباعا العناب عند البيت اللهم الا ان يستغني
عنه بالحدث في الطبيعة من اللين يوخذ وزن عشرة تمر هندي وعشرون اجاصا
ثم ما يطبخ وذلك رطلي ماء حتى يتهرى ويمرس ويصفى ويلقى عليه وزن عشرة سكر طبرزذ
ويسقى حتى ينام وينبغي في حمى الغب المحرقة وسائر الحميات كما هو ان يكون الاكباب على التبريد
بحسب حرارة الحمى ويسقى بالغداة سحرا اقراص الكافور ويردف بماء الشعير بعد الساعتين
ويغتذى بالبقول من نوايب الحمى ويضمد قلبه وكبده ومعدته بخرق الكتان المغموسة في الصندل
والماورد والكافور في اوقات خلو المعدة من الغداء ويبات بماء الرمان الممزوج
لعاب بزر قطونا ان كانت الطبيعة يحيى في اليوم مرتين ويستعمل الجلاب والسكنجبين السكري
الساذج ويغتذى بخبز محمص بالمزورات المعمولة من البقول الباردة بدهن اللوز فاما في حمى الورق

سعال بحدة

همحب ان يكتب فيهما على التدبير المبرد والمرطب غاية التبريد مثل ماء الشعير والقرع وخيض
البقر المستقصى في نزع زبده مع جميع التدبير الذي سلف اقراص الورد يسهل
الصفراء ويطفي الحرارة والحميات ايام ويصلح المعدة الحارة ويكسر العطش نافعة جدا
من الامراض الحادة وليس يحتاج الى الاسهال في زمان الصيف مع الحمات ورد احمر
مطحون عشرة م بذر رجلة المغسول وبذر القرع حلو كل واحد خمسة م رب السوس سقمونيا شوكا
مثقال كافور ربع م يقرص من مثقال بعد ان يعجن بعصارة الهندباء الطرية وحده
مثلها اقراص البنفسج يسهل الصفراء ويستعمل عند خشونة الصدر والسعال ومنافعه
لجنب والسل عجيبة نافعة بنفسج يابس مطحون عشرة م سقمونيا مشوي مثقال رب السوس مثقال
كثيرا وزن دانق درهم درهم يعجن بلعاب بزرقطونا الاخوة من جلاب يقرص من مثقال النزلة
وحده بشرب سكر دواء التبريد النافع من الحمى البلغمية يلين الطبيعة تربد ابيض عشرة م مصطكي
زنجبيل كل واحد م سكر طبرزد مثل الجميع يسقى منه كل ليلة مثقالا واحدا الا ان الحمى الطبيعة
من ذاتها مجلسين في اليوم والليلة فصاعدا وينبغي في الحميات البلغمية ان يسقى في كل
يوم وزن خمسة م جلنجبين سكري ويشرب عليه وزن عشرة م سكنجبين على صرف وبماء
وقت العدارمن وقت النوبة ويسقى في وقت النوبة وعند الاقشعرار سكنجبينا
وماء حارا ويتقيا من غير استقصاء مسهل للحمى البلغمية تربد نقي م شحم حنظل
دانق غاريقون نصف م ايارج فيقرا نصف م عصارة الافسنتين ربع م مصطكي
دانق يجمع بسكنجبين عسلي ويسقى شربة وينبغي لحمى العليل الامراق والثريد بلطف التدبير

يغذى بحل

يغذى بخل زيت والصباغات المتخذة من السلق والخل والمري وما اشبه
ذلك نسخة اقراص الورد الثانية ينفع من الحمى البلغمية يسقى بعد ان يجوز الاسبوع
الرابع ورد مطحون عشرة م عصارة الغافث ستة عصارة الافسنتين ثلثة مصطكي درهم
ونصف سنبل واسارون وبقاح الاذخر وانيسون م م يقرص منه ثلثة م ويسقى
العليل منها واحدة . وهذا المطبوخ مطبوخ يسقى به اقراص الورد في حميات
البلغمية قشور اصل الكبر قشور اصل الكرفس والرازيانج كل عشرة م بذر الهندباء بالخواه
وانيسون وكشوث وباداورد وشكاعي كل يرمع الى رطل خمسة يطبخ برطلي ماء
حتى يصير رطلا ويصب منه اوقية سكنجبين ويسقى به القرص والنقضدين كل البلغمية
بدماء التربد وان كان الحمى قوية بالمعجون الافوا واعط اللحوم فلايا المطبخات
فاذا رايت في الحمى تناقصا بينا فرقة في الحمام كل يوم قبل غذائه ويتوقد هذه الحمى
الماء البارد بالثلج والجمد ونحوه فانه يطول الحمى غاية التطويل شراب الكدر يستعمل
عند غليان الدم وفي الامراض الملتهبة جدا افلاطن الخل الثقيف ثمانية ارطال ماء
الحصرم وماء الاترج والليمون وحماض الاترج والتوت الشامي والخيار والقرع والسماق
والزرشك والهندباء وعنب الثعلب والبطيخ الهندي والعدس مع العناب المطبوخ
والكمثرى الصيني والتمر الهندي والتفاح الحامض والسفرجل والاجاص الحامض
والزعرور ولعاب بزرقطونا كل رطل ونصف يجمع المياه ويطبخ مع رطل
الصندلين ورطل ونصف من حب الكدر مدقوقا ويطبخ حتى ينتصف ثم يصفى

ويلقى عليه من الكزبرة ويقوم ويرفع ويخلط به بلغته مثاقيل كافور وخمسة اساتير
طباشير مسحوقين **دواء الحلتيت الصغير** النافع لحمى الربع يسقى بعد ان يمضى
من الحمى اربعون يوما حلتيت ومر وورق السذاب لبا وفلفل بالسوية يغسل
ما يعجن به ويعطى منه في كل يوم مثل الجوزة وينام على مثل النبقة منه ايضا وينفع
من ذلك جوارش العلاقع فاما قبل ذلك فليفصد ان كان الماء احمر غليظا
والعروق دارة ممتلية ويتواتر عليه بالمسهل للسوداء قبل يوم الدور بيوم
والقي في يوم الدور بالسكنجبين والماء الحار وبالسلق والخردل والمالح ونحوها
ويغذى بالسوانح ولحوم الحملان والجداء ويرطب التدبير فان كان العليل محرورا
نحيفا والزمان صيفا فليبعد عن الادوية الحارة ويعتمد على ماء الجبن بالسكنجبين
وفي بعض الاحايين ينفض بالافتيمون والهليلج الاسود وينقى وفي يوم الدور
ويقي بالسوية المرطب غاية او كد **الحميات التي تنوب جنا وبدننا** فصاعدا المختلط
فعلاجها ان كان العليل ضخما سمينا شرها اكولا مثل علاج البلغم وان كان يابسا — علاج تبهای مختلط
نحيفا فمثل علاج الربع واما المختلط فان لم يكن سببها ورم الكلى فعلاجها استفراغ الخلط
الذي هو سببها حينا والطفية حينا لئلا يستكمل احتراق الاخلاط فيؤول الى الربع **قرص**
الورد لحمى البلغمية ويقوي القلب ويفتح السدد ورد وكلم لسان الثور ثلثة بزر الهندباء
ثلثة غافث مثقال يقرص برب السوس الشربة مثقال **علاج الحميات المزمنة** من جهة
البرد واما الذي يجد العليل فيها حرارة في باطنه وبردا في ظاهره ولم يكن

ذلك في الحميات

ذلك في الحميات المزمنة فينبغي ان يتربص حتى يتدبر بحمى البلغمية وان كان الامر بالعكس
فينبغي ان يعرق في الحمام قليلا كل يوم وينفض بطبيخ الهليلج الاصفر ويلزم السكنجبين
والسكنجبين السكري كل غداة ويغذى بخل زيت المعمول بدهن اللوز فان كان بعد
اقشعرار ممتزجا بلهيب فينبغي ان ينفض بطبيخ الهليلج الاصفر والاسود والتربد
والسكر ثم يلزم اقراص الورد الصغير مع اقراص الطباشير نصفين كل يوم مثقالين بالسكنجبين
وماء الرمان **اقراص الورد الصغير** يسقى للحميات المتقدمة ورد ومكون عشرة سنبل الطيب
رب السوس ستة بزر الخيار وبزر الهندباء اربعة يقرص من خمسة ويسقى كل واحد
اقراص الطباشير النافعة للحميات المتطاولة والحارة طباشير عشرة ورد ثلثة رب السوس
بزر الخس والخيار والقرع الحلو مقشر كثيرا بنصف جمعها
لعاب بزر قطونا ويقرص منه خمس **علاج** الناقص الذي لا ينحل ولا يتبعه حمى بل ينوب ادوار
يتربص حتى يتدبر بحمى البلغمية ويلطف التدبير ويخفف فان طال ذلك اعطي في كل يوم قبل
وقت النافض قدر بندقة من دواء الحلتيت ويدثر بالثياب الكثيرة حتى يعرق **آخر**
يمرخ بدهن القسط ويكب على بخار الماء الحار ويدثر بالثياب ويجرع الماء الحار
حتى يعرق **آخر** يسقى شرابا حارا مع قليل فلفل فانه يبطل النافض **علاج الحميات**
العفنية التي من رقة الاخلاط وحدتها يعالج هولاء بسقي ماء الشعير مع ماء الرمان — علاج تبهای عفن
المز وتبريد المسكن والملبس ومنع التململ وتمريخ البدن بالصندل والماورد
والتغذية كل ساعة قليلا قليلا وتغذ النوبة بالبقول الباردة ومياه الفواكه المزة

والعنذ والوع والقوابج بماء الحصرم مبرد ويسقى اقراص الكافور ان كانت حرارة
حماهم شديدة واما الكائنة من كثرة الاخلاط الغليظة فينبغي ان يكبّ على دلك
ابدانهم دلكا معتدلا في شدته والابتداء بدلك الساق الى اسفل ثم دلك العضدين
ثم البدن الى ناحية الاطراف ثم دلك الظهر والصدر ثم يعاد عليهم الدلك
بعد النوم ثم يطلبون النوم وليذهب نصف اليوم في الدلك ونصفه في النوم
ويسقون عند العطش سكنجبينا وعند الجوع يطعمونه ماء الشعير والخبز مع السكر وان لم
يجزوا بذلك فزد بهم بعض اغذية اصحاب الحمى البلغمية واحقنهم عند اعتقال الطبيعة
بماء السلق والبورق واعطهم كل غداة مثقالين بزر الكرفس بالسكنجبين علاج
الحميات الوبائية يسقى اقراص الكافور وماء الشعير ويبرد التدبير ويمال الى الحامض
والقابض ويشمون الرياحين والطيوب البارده ويطلى صدورهم بالصندل
والماء ورد والكافور ويبرد مساكنهم بالرياحين البارده وغيرها ويرش بالصندل
والكافور دواء يستعمل في ايام الوباء يحفظ الصحة صبر جزء زعفران جزء مر جزء
اثنى عشر قيراطا كل يوم مع اوقية شراب ممزوج آخر يسقى كل يوم الطين
الارمني مع الخل والماء علاج الجدري والحصبة ان لحق العليل قبل نشوء
به بل انما ظهرت بعد اماراته فليفصد او يحجم ويسكن من اخراج الدم ويعطى كل
يوم اقراص الكافور ويبرد التدبير ويقلل غذاؤه ويغذى بالعدسية الصفراء
مزورة او ماء الشعير طرا في النهار ويكب على السقي الربوب الحامضة والقابضة

علاج [illegible]

فان لم

فان لم يلحق حتى يثور فينبغي ان يعان الطبيعة على ابرازه وتنفضه الى ظاهر
البدن بالتدبير المناسب وتسقيه هذا المطبوخ ان وجد في ظهوره بلادة طبيخ
يبرز الجدري والحصبة الى ظاهر البدن تين وزبيب وعدس مقشر وبزر الرازيانج
وعيدان اللك كف يطبخ بالماء ويسقى في النهار مرات قطور يقطر في العين
يوضع ماء ورد وينقع فيه سماق ويصفى ويقطر فيها فيمنع خروج الجدري والحصبة فيها
عصارة شحم الرمان قطور ينفع اذا خرج في العين جدري او حصبة يكحل الكحل بماء
الكزبرة الرطبة ويقطر فيها مرارا وينبغي ان يتغرغر ايضا بماء الورد والسماق
او بعصارة شحم الرمان ويتمشق الماء البارد مع اليسير من الخل في النهار مرارا
حتى اذا ابرز كله الى ظاهر البدن عدت الى التدبير المبرد بخورات يبخر في
الصيف بالصندل وورق الورد والآس وفي الشتاء يبخر بالطرفا وما يطلى
منها جافه فيذر به بماء الملح في قطنه وما يسيخ البدن او اذى فيذر بالارز
العابر بقطنه وما كان في الوجه فيذر به دهن الفستق السكنجبين البزوري
النافع من الحميات والسدد والعطش ويجلو المعدة من البلغم خل خمر عتيق جيد عشرة
ارطال الماء العذب الصافي مقدار ما يكسر حدته فيه اصل الكبر والكرفس واصل
الرازيانج من كل نصف رطل بزر الكرفس والرازيانج والانيسون والهندباء من كل
اوقية ينقع يوما وليلة ويطبخ حتى ينقص السدس ثم ينزل عن النار ويصفى ويلقى عليه
بكل جزء من جزئين سكر وان اريد ان يجعل فيه قليل زعفران فعل ذلك ويرفع ويقوم

اقراص الغافت النافع من الحميات العتيقة وضعف الكبد و ... حجم سنبل هندي
طباشير همن عصارة الغافت ثمانية مصطكي ... من الشربة مثقال بالسكنجبين **حب يسهل خروج**
الجدري ان يؤخذ من التين الابيض ثمانين عددا ومن الزبيب المنزوع العجم عشرون عددا
يغلي في ثلثة ارطال ماء حتى يهري ويسقى العليل منه نصف رطل في ثلث مرات ويكمد بالماء
الحار ويذر وينشف بالماء ركيلا عليه ... ان يطعم المجدور وان كانت حاد ساكنة
ماء الشعير السكر طبرزد او بماء الرمان المزان كانت الحرارة اقوى وكذلك يفعل
بسويق الشعير وان كان ... في ماء الشعير ... خاصة ان كانت
الطبيعة لينة وان كانت اكثر لينا ... ماء الشعير بسويق الشعير وسويق حب الرمان
ويسقى اما على وجهه واما مع الطباشير والصمغ العربي وماء القرع والبطيخ الهندي
والخيار ولعاب بزر قطونا انفع للمحصوب كالرمان المز وماء الحصرم او ... للمحدور
ما دام الجدري والحصبة في الرطوبة واليبس ... وكذلك ...

ادوية الجراحات والقراح الاورام ما يتصل بذلك درزرد يست اللحم

ويلزق الجراحات الطرية ... كندر وصبر وانزروت ودم الاخوين اجزاء يسحق
ويذر على الجرح ... ان يقع بين شفتي الجرح شعرة او غيرها **مرهم عجيب الفعل** في انبات
اللحم يوخذ اوقية مرداسنج مسحوق مثل الكحل ويصب عليه ... اواق زيت يطبخ ويحرك حتى
ينحل ثم يوخذ كندر وانزروت ودم الاخوين ... يلقى عليه مسحوقه
ويطبخ حتى يغلظ ويستعمل في القروح اذا لم يكن حامية ويسمى الاكسير **مرهم ...**

ويستعمل في الصيف

ويستعمل في الصيف وحيث يكون حرارة يوخذ مرداسنج وزن ... مسحوق مثل الكحل
فيسحق بالخل حتى يحل ويلين ثم يصب عليه دهن ورد ويسحق حتى يغلظ ويسقى الخل مرة
والدهن مرة حتى يربو ويلتطخ ويصير مرهما ثم يلقى عليه ... اسفيداج الرصاص
يسحق معه قليل كافور ويستعمل **المرهم** الاسود يستعمل اذا كانت القرحة يابسة ... وحيث
يشتد البرد والعضو بارد شمع وزيت وعلك ... وزفت بالسوية يذاب ويستعمل
مرهم منبت اللحم ... الشيح وعروق صفر وسكر ... مخ ساق البقر ويستعمل **مرهم**
يدمل القروح وينبت اللحم في القروح الكثيرة الوسخ مرداسنج مسحوق ... فما
وازنه ... حتى ... ثم يوخذ ... مسحوق ... وجلنار وعروق
وعفص ودم الاخوين ... وقليميا الفضة ... سدس المرهم كله فيلقى
عليه ويدعك حتى يستوي ثم يمسح منه على قطنة ويلزم الجرح الذي قد نبت فيه من اللحم الكفاية
ويشد برفق فانه يصلحه ويدمل ... ويعالج بهذا المرهم القروح الكبيرة الرطبة
ذرور يدمل القروح صبر وجلنار وقليميا مسحوقة ... مسحوق منخول بالسوية
يذر منه على القرحة **آخر اقوى** يذر عليه عروق وصبر وجلنار ... وعفص بالسوية فانه
بليغ **ذرور ينقص اللحم** ... يسحق ... ويذر على الموضع الذي فيه لحم
زائد فانه يذهبه **آخر اقوى منه** يسحق القلي ويذر عليه او يسحق زنجارا ويذر عليه **المرهم**
الاحمر ياكل اللحم في القروح الوسخة يوخذ اوقية زنجار خالص واوقية عسل ... ويستعمل
آخر يصلح للنواصير في الاذن ايضا ويبقي كل قرحة ... وياكل اللحم الميت ... اوقية

انزروت واشق مثله نصف اوقية يسحق الجميع بخل ثم يعجن بعسل ويستعمل آخر البن
من الاول شمع وزيت وزنجار مسحوق يخلط ويستعمل صفة الدواء المسمى خلد فيوفى
يأكل اللحم في الشواصير ويأكل لحم ميت وموم ويقلع العفن الذي في اللثة والفم وفي جميع الجسد نورة
حية جزء وزرنيخ احمر نصف جزء قلي واقاقيا مثله نصف جزء ويسحق ذلك بالماء الذي يسمى
الماء الاول وصفته يؤخذ نورة لم يصبها الماء وقلي بالسوية فيصب عليها بعد سحق القلي
ستة امثالها ماء رماد وزناه ويرفع ثلثة ايام ويضرب فيها كل يوم ثلث مرات ثم يصفى ويلقى
عليه الادوية ويسحق ويشمس حتى يصير في ثخن الخلوق ويترك في الشمس حتى يغلظ ثم يجدد اذا جا
ويجفف ويرفع موضعا لا يصيبه الندى وعند الحاجة يسحق ناعما ويستعمل صفة دهك برديك
وهو الدواء الاكال مذ رمته على الناصور والناقة واللحم الزائد والخنازير التي يراد
افنادها بعد التقرح ويأكل جميع ما يراد ان يذيبه وينقيه فانه يكويه كالنار حتى يجف وتشتد
سواده وسوب غير الكي في جميع المواضع يؤخذ زرنيخ احمر مسحوق نصف رطل ونصف رطل
نورة ونصف رطل زنجار وربع رطل نوشادر ويسحق بالماء الاول حتى يموت الزيبق ثم
يجفف ويسحق ثانية ثم يطرح في الالة التي يسميها اصحاب الكيميا الاثال ويوقد تحته حتى يصعد
ويؤخذ ما صعد ويرفع في قارورة ويستعمل مرهم يجفف الجراحات الفسيحة ويغني عن بطها بالحديد
يؤخذ من عسل البلادر جزء ومن زفت الرطب جزء ويسحقان في هاون حديد بيد حديد ويسحق
ويحرك حتى يمتزجا فاذا اردت ان تبط خراجا بلا حديد فاقصد الموضع الذي تريد ان
يقع البط فيه فامسح عليه من المرهم ودعه نصف يوم فانه يأكل منه بقدر ما يسح عليه مرهم الزبا فقيون

النافع

النافع من الخنازير والاورام الصلبة ورياح النفخة يؤخذ اوقية مرداسنج مسحوق ويلقى
في طنجير ويصب عليه اوقيتين ونصف زيت ويساط ويوقد تحته نارا لينة حتى يحل المرداسنج
كله ثم يؤخذ اوقيتين لعاب بزر الكتان ومثله لعاب الحلبة واوقية لعاب الخطمي فيلقى عليه
ويساط حتى يغلظ ثم ينزل عن النار ويساط باليد حتى يصير له متانة ولزوجة و
يرفع ضماد جيد للخنازير والاورام البلغمية التحلل يعجن اصل السوسن الاسمانجوني
مسحوقا مع الدياخليون ويستعمل آخر يؤخذ بزر الفجل فيدق مع لوز مر ويضمد به آخر
يؤخذ نوى عتيق ويعجن بعسل وخل وقد سحقا حتى امتزجا ويضمد به فانه بليغ آخر يؤخذ
اخثاء البقر اليابسة فيعجن مع الخطمي ويضمد به آخر يؤخذ بزر الكتان وبزر الحلبة
وبزر الكرنب فيعجن ويضمد به مرهم عظيم النفع من السرطان المتقرح وغير المتقرح
اذا اخيف عليه التقرح ويكسر عاديته يؤخذ اسفيداج الاسرب وتوتيا مغسول بالسوية
فيسحق بدهن ورد او بماء بقلة الحمقاء او بماء عنب الثعلب او بماء القرع والخيار او
لعاب بزر قطونا ايما حضر ويوضع عليه ضماد ينفع الدبيلة وسائر الاورام سريعا
يدق التين العلك الكثير العسل ويضمد به آخر يضمد بلحم الزبيب بعد ان يعجن فيه
بورق الخراء آخر يضمد بمرهم الدياخليون فانه عظيم النفع آخر اقوى جدا يدق الخردل
مع التين العلك ويخلط بشيء من دهن السوسن ويضمد به مرهم العسل ينقي الدماميل
المتقرحة وسائر الجراحات يؤخذ عنزروت ومثله عسل فيسحق به ويرفع ويقوم نضجه على
العسل وحده حتى يغلظ ثم يذرون عليه الانزروت ويخلطونه هو مرهم ينقي ويكمل

جواحة ونحته وبمقص القيح كله **طلاء للحمرة** وجميع الاورام الحارة الملتهبة في جميع الاعضاء
يؤخذ صندل احمر وفوفل وشياف ماميثا واسفيداج الرصاص وطين ارمني يكد جزء
قشور اليبروح وافيون مكد نصف جزء يعجن بالماء ويهيا في هيئة البندق وعند الحاجة
يسحق ويبل بخل وماء ورد لسير ويطلى ويلقى فوقه خرقة مبلولة بماء الثلج ويبدل
متى فترت **دواء** ينفع من الورم الرخو يضرب خل خمر لسير مع دهن ورد لسير وماء
الاس ويضرب بينهما خرق ويوضع عليه ليشد بدرباط شدا خفيفا ولكن اشد عرضا وسط
الورم ويذهب به الى ما نبين **ضماد الرماد** ببرد الاورام الرخوة البلغمية يحرق
خشب الكرم ويصب الماء على رماده ويترك ليلة ثم يصفى عنه ويمزج بخل ويغمس فيه
خرق ويضمد بها ويشد ويعصب **آخر** يدلك بالملح والزيت ان كانت شديدة
الترهل جدا او يضمد بورق الطرفا او ورق الاس او ورق الدلب او يطلى
بالطين الارمني والخل ويلطف التدبير ويحذر الشحم والاكثار من شرب الماء
البارد نافع للترهل اين حدث صبر ومر واقاقيا وشياف ماميثا وزعفران
وسعد وطين ارمني يسحق كهيئة البندق ويطلى منه عند الحاجة بخل قليل ماء الكرنب
وان كان في الوجه والاجفان فبماء الورد والهندبا وشيء يسير من الخل **ضماد**
يحلل الاورام الصلبة الباردة اذا لم يكن سرطانية حارة الملمس والافسنتين
يؤخذ من المقل اللين والبزر قطونا والاشق اجزاء سواء يلين بالدق في الهاون
مع دهن بابونج ثم يلقى عليها مثلها لعاب الحلبة ولعاب بزر كتان ويدق الجميع

حتى يستوي

حتى يستوي ويجمع بالتين العلك المدقوق نعما ويضمد به الصلابة اين كانت من الجسد
مرهم الاسفيداج النافع من القروح الحامية والنفاطات التي قد سال منها ما فيها ومن
الحرق بالنار والماء والدهن الحار المغلي يؤخذ شمع مصفى فيغسل اربع مرات دهن الورد ويذاب
ويطرح عليه ما احتمل من الاسفيداج ويسحق ويرطب بماء من السفن ويسحق معه في الهاون حتى يمتزج
ويرفع وربما جعل فيه شيء من الكافور **مرهم الموسة** النافع من حرق النار وغيره اذا تقرح وعظم
امره وهو عجيب الفعل يؤخذ بورة بيضاء فيصب عليها من الماء غمرها ويترك ساعتين ثم يضع
الماء ويعاد عليها ماء آخر يفعل ذلك اربع مرات ثم يترك حتى يصب الماء قليلا ثم يضرب بدهن
ورد خام حتى يستوي ويكون كهيئة المرهم ويطلى به الموضع او يطلى على قطن خلق ويلزم
الموضع وقد ينفع بعضهم ببياض البيض **علاج النملة والنار الفارسية** يطلى حواليها
بالطين الارمني مع الخل والماء ورد ويضمد بمرهم الاسفيداج ويسهل الصفراء بقوة
في النملة ويخرج الدم بالفصد في النار الفارسية ويبرد التدبير **علاج للعقد العذرية**
تغمز عليها حتى تنفتح ويستوي موضعها ثم يشد عليها قطعة من الاسرب مستديرة ويشد شدا
جيدا ولا تحل ثلاثة ايام ثم يطلى عليها بعد ذلك طلاء الجرو ويشد وما ينفع من حرق النار غير
ان يبرد الموضع بخرق كتان مبلولة بماء ورد مبرد بالثلج ويبدل متى فترت ان كان
خفيفا ويضمد بعد من الحابث الى ان احتج اليه **دواء** ينفع من حرق النار اذا كان معه وجع شديد
يضرب البيض بدهن الورد ويوضع عليه بقطنة **آخر** ينفع من ذلك اذا لم يكن وجع شديد
عدس مقشر واسفيداج الرصاص يسحقان ويعجن ويطلى ويطرح فوقه خرق كتان مبلولة بماء ورد مبرد

مجرب لحب حسن الزيه ادوم
سعد ٢ جوز بوا ٢ قرنفل ٢ مصطكي ٢ زعفران
فلفل ٢ دارفلفل ٢ سنبل ٢ دارچيني ٢
عود ٢ زرنباد ٢ هيل ٢ اردان ٢
قاقله ٢ جوز ٢ عسل ادرك ادوم ازل
فرس ٢ ابن جوز ٢

بالثلج ويبدل متى فترت **علاج الداحس** وهو ورم حار يعرض عند الاظفار
يداف الافيون في الخل ويطلى به الموضع مرات بعد الفصد طلاءً على طلاءٍ حتى يغلظ ثم
يضمد فوقه بخرقة مطروق بخل ويغطى بخرقة مغموسة في ماء الثلج ويبدل متى فترت
حتى تخدر ويمنع ايضا ان يبالغ في تخديره بماء الثلج حتى يخدر فان لم ينجع ذلك
ضمد بما يفتح ثم يعالج بالمرهم المدمل **دواء للنزف** يحبس نزف الدم من جراحة او شريان
انقطع يؤخذ نورة وقلقطار ودم الاخوين وصبر وجبن يسحق مثل الكحل ويؤخذ
غزل دقيق فيقطع ويلوث في بياض البيض وتعلق في هذا الدواء ويدخل في الجرح ويشد
عليه شيء كثير وليشد واما في الشريان فينبغي ان يدخل فيه برأس الميل ولا يؤخذ تحته منه
الا هو متين ثم يعاد مرات بعد ان يوضع عليه الاصبع عند تنحيته عنه سريعا الى ان يكمل الاندمال
او يؤخذ النورة والزاج فيسحقان ويحشى الجراحة به ويشد او يغمس وبر الارنب في بياض
البيض ويلوث في صبر وكندر ودم الاخوين مسحوقة مثل الكحل ويدخل في الجراحة ويشد و
ان لم يحضر وبر الارنب استعمل الغزل الدقيق المقطع او يحشى بنسج العنكبوت **ادوية تمنع**
من نزف الدم من المواضع العلق بل خرقة بخل يطلى به او يذر عليه تراب الفخار او خزف صيني
مسحوق مثل الكحل او نورة مطفاة او شب مسحوق مثل الكحل او عفص او جلنار محرقين فان
دام ذلك فليوضع الباقلا ويشق بنصفين ويلزق وجهه على الموضع الذي يرشح منه الدم
فانه يتعلق به ويمسكه دواء يسقط العلق المتعلق بالبدن ان ينثر عليه ملح او رماد **علاج**
الورق اللاذني جيد بالغ بادر فينثر في اول ما ينفقط الموضع نصف ثم صبر في اليوم الثالث

وفي اليوم الثالث

وفي يوم الثالث ثم ونصف ويطلى الموضع به فانه يبطله البتة فاذا بدأ العرق
بالخروج فينبغي ان يلف الاول فالاول على قصبة او سرب في نهار ويوم واحد ويعقد
فانه يخرج شيئا شيئا واحذر ان ينقطع من اصله حتى يخرج عن آخره اللهم الا ان يطول جدا فينقطع
منه شيء ويلف الباقي على القصبة **ضماد يسيل الفضل من البدن** يؤخذ الاشق ويحل الذي حسا
واصل القصب ويسحق ذلك ويعجن بعسل ويضمد به الموضع وينفع ايضا اذا استعمل في ادني **ذرور**
ينفع من الشجاج في الراس يؤخذ صبر ودم الاخوين وايرسا وكندر فيسحق وينثر عليه
ويشد فانه يبرئ سريعا **طلاء الورم البلغمي** يؤخذ سعد وطين ارمني وشب ودقيق
الشعير وعدس مقلو يطلى بالرماد والخل ويشد **المرهم الاسود نسخة اخرى** زيت
ثلث رطل مرداسنج مسحوق اوقية يغلى حتى يسود ثم يلقى عليه كندر ودم الاخوين
وانزروت مكد من كل درهم **مرهم الزنجار** المجفف للقروح العفنة الاكل للحم الزائد
زنجار درهمين علك البطم وصمغ الصنوبر وراتينج من كل جزء ثم زيت بقدر الحاجة **مرهم الخل**
ينبت اللحم ويجفف القروح ويبرد مرداسنج مسحوق اوقية زيت اربعة اواق خل مثله
يغلى في الهاون حتى يستوي وان اريد ان يكون اقوى يحقق الناقى عليه عروق **مرهم الداخليون**
ينبت اللحم ويجفف القروح اسرب محرق بالكبريت نحاس محرق واسفيداج الرصاص او لبان
ذكر واقليميا واشق وجاوشير ومصطكى من كل درهم شحم كلى الثور وراتينج وعلك البطم و
دهن الاس وشمع ابيض من كل عشرة اساتير زنجفر وصمغ عربي من كل اربع م بحسب مرهما
المرهم الاحمر النافع من القروح الحارة وينبت اللحم فيها زيت رطل خل خمر مثله

دواى سرطان

مرداسنج رطل وربع نحاس محرق اوقية زنجار ثمانية ثم يطبخ الخل بالزيت الى
ان يفنى الخل ويلقى عليه الادوية ويطبخ حتى يحمر مرهم الباسليقون النافع لانبات
اللحم زفت وراتينج وشمع مكد خمسة اساتير قنة اربعة ثم يجمع هذه الادوية ويداف
بالزيت بقدر الحاجة مرهم للسرطان المتقرح وغير المتقرح يوخذ ماء من ونجاذ من اسرب
ويلقى فيه طين ارمنى وطين مختوم ويسحق مع خل ممزوج او مع لبن سحقا جيدا حتى يسود
وان سحق معه دهن ورد وماء حي العالم كان نافعا مرهم الرسل النافع من الاورام
الجاسية والقروح العفنة والخنازير والسرطان شمع وراتينج مكد اربعة عشر ثم جاوشير
وزنجار مكد همس اشق سبعة ثم زراوند طويل ولبان ذكر مكد ثلثة قنة ومرهم مقل ازرق
اربعة مرداسنج اربعة ونصف زيت سبعون ثم يحل الصموغ بالخل ويجمع مرهما طلاء البرد
للاورام الملتهبة صندل ابيض واحمر وماميثا مكد ثلثة ثم طين ارمنى عشرة فوفل وقاقيا يمن
اسفيداج الرصاص مرداسنج حضض همس توتيا خمسة يعجن بماء الهندباء ويتخذ مردا
ازاهر الذرور للقروح الجبينية اقماع الرمان عشرة ثم شب ابيض قلقديس اثنى عشر زراوند
كندر ثمانية زراوند مثلا عفص غير مثقوب مثله يدق ويعجن بمطبوخ ويقرص معجون الشلاجم للجذام
يبقى نقية البدن يوخذ من الشلاجم المصفاة جزء ومن الكور اربعة جزء ويدق الكور
ويخلط مع وزنه من العسل ومثله من السكر ومثل نصف العسل سمن البقر ويرفع بنار هادئة
الشربة مثقال بلبن البقر ثم طلاء لذلك لطرون واشق وزرنيخ وكبريت اصفر
وورق التين بالسوية يدق ويلطخ به ابدانهم بخل طلاء للسعفة الملانية اذا كان في الابدان

الصبيان

الصبيان والنساء عروق وحناء وزراوند ومرداسنج وقشور الرمان يطلى بخل خمر و
دهن ورد طلاء لمرض السعفة الكائنة في الابدان المتقشفة واليابسة المزاج
ملح وزاج محرق كبريت وتراب الزيبق وعفص عروق وزراوند ومرداسنج يطلى بخل
خل خمر ودهن ورد طلاء للسعفة الرطبة تستأصلها يدلك بالخل والملح والاشنان
الاخضر مرات فانها تخف وتبطل البثور ويكون الغذاء التعفة والدسم طلاء للسعفة الحمراء
الكائنة في الوجه يطلى بالصابون ويترك حتى يجف ثم يغسل بماء حار من غير ان يحرق
ويعاد عليه مرات وينفع منها القصد من الجبهة طلاء للجرب الرطب زئبق مقتول وفيما
الفضة والكبريت ابيض وورق الدفلى وكندش وفلفل ومرداسنج بخل خمر قليل
ودهن ورد وينام عليه ليلة ثم يدخل الحمام ويدلك بخل خمر او اشنان اخضر ثم يغسل
بماء حار وليصب عليه بعد ذلك ماء بارد ثم يمرخ بدهن ورد ثم يغسل بماء ورد
ويخرج طلاء للجرب اليابس عروق وبورق ومر وقسط حلو وكندش مكد م
ميعة سائلة خمسة يطلى بدهن الورد البدن كله في الحمام ويترك ثلث ساعات ثم يغسل
القمش النافع للجرب والحكة والسعفة اهليلج اصفر وسنا وشاهترج مكد ثلث اجزاء فستيقين
ربع جزء قمش يعجن به ويوخذ منه بكل يوم مثل الجوزة مطبوخ للحكة اهليلج اصفر خمسة عشر درهما
سنا وشاهترج مكد خمسة ماميران صيني سمسم بزر الهندباء بزر بنفسج ورد احمر وحشيش
الافسنتين مكد ثلثة يطبخ الجميع بثلثة ارطال ماء حتى يبقى ثلث رطل ثم يصفى ويلقى فيه افتيمون خمسة ثم
ويترك ليلة ثم يمرس ويصفى ويلقى عليه عشرة ثم ترنجبين ويصفى ويشرب حب للجرب والحكة ويسمى

حب الهليلج صبر و هليلج اصفر بكدم سقونيا و ورد احمر مكد ربع م تجيد حبا وهي شربة

واحده **نقوع للجرب** يستعمل بعد الفصد والاسهال خمسة عشر اجاصة قوميه وعشرة م

تمر هندي منقى وعشرة م شكر طبرزد ويصب عليها ثلثة ارطل ماء مغلي ويترك ليله ثم

يمرس ويصفى ويشرب وان طبخ وزيد فيه سناء وشاهترج ويشرب منه كل يوم

اربع اواق كان ابلغ **علاج يستاصل الجرب المزمن** الردي يشرب من الصبر ثلثة

ايام كل يوم مثقال ثم يغب ثلثة ايام ويشرب مرات فانه يستاصله **طلاء قوي سليم**

لا يفطر ولا ينقرح مرداسنج وزاج اصفر بالسوية يسحق بالخل في الشمس اسبوعا ثم يرفع

ويطلي به عند الحاجة **دواء ينفع من الحكة** اليابسة يجمع الخل ودهن الورد وماء الكزبرة [وقش]

[وطونا] المعصور ويضرب حتى يتحد ويدلك في الحمام ايا ما **دواء ينفع من القوبا** بذر الجنبة وبذر

مكد ثلثة م يسقى بالجلاب **آخر** يسقى وزن ثلثة م كيابه مسحوقة مع مثلها شكر نيف.

بار بار و **آخر** اذا كان هناك لهيب وحرارة شديدا وامر الكافور بماء الرمان ونفع

ايضا منه رايت البعر **دواء** ينفع من الحصف عفص وعروق وخل خمر ودهن ورد يطلي [في] الحمام

ويصبر عليه ساعة ثم يغسل بالنخالة وماء نار **دآخر** ينفع منه ان يمسح المواضع التي تتوقع

[فوج] الحصفة فيها بماء الورد وكل خمر **طلاء للقوبا** يدلك بحماض الاترج او بالاشق

والخل او بالمعاث والخل او بصمغ الاجاص او بالزيت او بالشمع والدهن والكثيرا [ذا]

او بالسمن او شحم الدجاج او شحم البط او دهن الحنظ او بالسنجبويه والخل كل [ذلك]

اذا كانت مبتدية ولم تكن متمكنة واغلة في اللحم ومزمنة **علاج المتمكنة المزمنة منها**

ان يرسل عليها العلق مرات بعد تنقية البدن بالفصد والاسهال بطبيخ الافتيمون

او بماء الجبن بافتيمون مرات واذا انتفخت فاطله بالماء الحار واعصره واعد عليه [العلق]

ليستقصي مص ما فيه ثم اطله بطلاء السعفة **اخرى للردي المزمن منها** ان ينثر عليها [الدواء]

الحار حتى تاكله ويظهر اللحم الصحيح ثم يعالج بالمرهم بعد ذلك الا ان يبرا **طلا للقوبا**

شيطرج وراسك وكبريت او بزر البطيخ اجزاء سواء يعجن بالخل ويطلي به **علاج ان ليل**

يدلك بورق الاس دلكا شديدا مرات كثيرة او يدلك بورق الكبر الرطب او يدلك

بالملح والخل كل يوم مرات او يطلي عليها كزمازج بخل او يدلك بخرنوب النبطي الرطب

او يدلك بقطعة شب يمانا حتى تزيل وان كان كثيرا جدا استعمل الفصد والاسهال [الى]

السوداوي مرارا والتدبير المرطب واما الكبار التي لها اصول كثيرة فينبغي ان يستاصل

بالدواء الحاد ثم بالسمن مرارا ثم يعالج الموضع بما ينبت اللحم **مرق الافعى** المبري [من] الجذام مجرب [خذ]

افاعي صلبة من موضع لا يكون فيها سبخة فيقطع رؤسها واذنابها ويطرح كل ما في

جوفها ثم يغسل ويلقى في قدر ويطرح معه شبت وملح وقليل حولنجان ويصب عليه ماء

وزيت قليل ويطبخ حتى تهرى ثم يحسى العليل من ذلك المرق وياكل اللحم فان سدر وسقط فقد

كفى والا اعيد عليه حتى يسدر وينتفخ فان اصابه ذلك فقد كفى فانه يفقد عقله اياما ثم [ان]

جسده يتقشر عن لحم رخص ويبرا من العلة **معجون الدرجلي** الذي يقوم مقام لحوم الافاعي

في الامراض السوداوية وخاصة في الجذام هليلج اصفر وشيطرج هندي بكد عشرة م [وار فلفل]

خمسة بشر اهان ونصف يدق ويلت بسمن البقر ويعجن بعسل النحل الشربة مثقال الدرهم [بعد]

تنقية البدن وان اخذ مثله دواء المسك من زنا لم يخف عاقبته فانه زهر البعش
المرهم الابيض مرداسنج ابيض و اسفيداج الرصاص مكيد استار شمع استاران
دهن اللوز ثمانيه استير و بياض بيضتين الاطريفل الغددى للخنازير
والعلة التى يسمى بالفارسية خج قشر الاهليلج و تربد ابيض و غدد راس الصابون مكيد
عشرم قشر الاهليلج والاملج وافيتمون مكد سبعه م سفايج واسطوخودوس و نوشادر مكيد
خمسة غاريقون وخيربوا و فوه وسنبل و فلفل و جوزبوا و زرنباد مكد ثلثه استوارح
مصطكى و دارچينى مكد هان يدق و ينخل و يعجن بعسل الشربة مثقال ادوية ازنيه طلاء
للبهق الابيض شيطرج و بذر الفجل و كندش و خردل اجزاء سواء يسحق و ينخل و ينقع
و يطلى به فى الشمس دواء نافع منه الاطريفل الصغير همس تربيم اياريج فيقرام
ثم لحنظل ربع م يشرب فى كل اسبوع مرة ويلزم فى سائر الايام الاطريفل الكبير المجفف
طلاء للبرص شيطرج و كبيكج و مويزج و بطون الذراريح اجزاء سواء يطلى بطبيخ
القوة و خل خمر فى الشمس بعد ان يدلك بالعسل او بالبصل و فاصية المسمى ملبوس
دلكا جيدا اخر ينفع بخاصية فيه يدلك و يطلى بدم حية سوداء او يطلى
عليه عسل بلادر حتى يقرحه و ياكل اللحم البرص ثم يعالج القرحة اخر جيد لذلك مرح
الى اخذ البلادر صبغ للبرص يلون الجلد لون خذ شونيز م ترو ورد الخرد
مغرة و قوة و شب يطلى عليه مرارا كثيرة الا ان يعلق فانه ينصبغ و يبقى عشرين يوما
للبياض الذى يحدث فى مواضع يطلى بالمرداسنج المبيض بعد الفراغ من الحجامة او يطلى

بقوة الصبغ

بقوة الصبغ بخل او يجعل بماء المرزنجوش المعصور فى المحاجم بعد الفراغ من الحجامة و
ترك عليه ساعة و يطلى الموضع بعد الحجامة اياما بالقوة و الشيطرج يسحقان بماء البلغم و
يطلى عليه بعد الفراغ من الحجامة وان قوى ترك الحجامة طلاء للبهق الاسود بذر الفجل
عشرة م كندش و قسط همس همس يطلى بخل خمر و ينبغى ان يفصد ايضا و يسهل بطنه مرات
بالافيتمون و يرطب التدبير غمرة يبيض الوجه ولصقله و يصفيه دقيق الشعير و دقيق
الحمص و دقيق الباقلى و نشا و كثيرا و بذر الفجل يعجن باللبن و يطلى الوجه به ليلا و يغسل
من غد بماء حار و قد طبخ فيه بنفسج يابس و نخالة غمرة اخرى يصفى اللون لوز حلو مقشر و نشا و
كثيرا الجميع مسحوقة بماء العصفر و يطلى به الوجه ليلا و يغسل نهارا بطبيخ البابونج و البنفسج
غمرة اخرى يصفى اللون لوز حلو و كثيرا و دقيق الحمص و الباقلاء مسحوقة بماء الشعير و يطلى
ليلا و يغسل نهارا بالنخالة غمرة يحمر اللون جدا خردل ابيض و زرنيخ احمر بالسوية يجمع
باللبن مسحوقة و يمر به الوجه اسبوعا اخرى يحمر اللون زعفران و قوة الصبغ و كندش
و مر و مصطكى بالسوية يجمع بماء البصل المسمى ملبوس و يطلى به الوجه ليلا و يغسل
نهارا بماء حار و يجعل الغذاء الحمص و التين و الرمان و الحلو و اللحم و الشراب الاحمر الغليظ
والاستحمام الدائم بماء حار عذب و اكل مح البيض بالملح و الحلتيت له خاصية فى تحمير اللون
و كذلك الثوم دواء يحمر اللون زوفا يابس عشرة م زعفران ثلثة سكر ثلثة عشر يستف
منه بكل يوم همس غمرة تصفو اللون يطلى الوجه بالكمون بماء الزردك و يجعل فى طعامه
كمون كثير و ينقيه ايضا دايما و يسهل طلاء لسواد الوجه يطلى الوجه بالنورة و المرداسنج

طليت بطليات سواة سوداء بعير النقلاء وان البنفسج الاقلعة فليغسل بخل وقد اغلا
فيه الاسنان الاخضر او يدلك بالبصل او بكامخ الاترج او يدلك بالبصل او
بدقيق الحمص مع الخل مرات حتى يعود الا حاله **غمرة نافعة من بثور الوجه** يوخذ
كثيرا او نشا وصمغ ولعاب بذر قطونا وحب السفرجل مجففا يجمع ببياض البيض
او بماء ارجله ويطلى به الوجه حين المسير مما يقبله الحمقاء ويغسل حين الارادة فان
احدث البثور فليطل ليلا ويغسل نهارا وينفع ايضا اذا استعملت قوادي **اخرى**
يطلى الوجه حين المسير بالكعك المنقع في الماء حتى يرجع عجينا **اخرى** يطلى بماش
البيض مع الكثيرا **اخرى** تقلع البثور الحادث وتبيض الوجه يوخذ قيروطي متخذة
بشمع ودهن ورد ويجمع مع شحم الدجاج ودقيق الحمص ويطلى ليلا ويغسل نهارا
في الحمام **اطلية الكلف** يطلى ببذر الفجل وبذر الجرجير او بطبيخ زردك العصفر حتى
يغلظ ثم يسحق القسط والدارصيني ويعجن به ويطلى او يوخذ الخردل فيدق مع
التين وينطل الموضع بماء حار او يكمد حتى يحمر ثم يوضع عليه فاذا احرق رفع
ويكمد بماء حار ثم اعيد ويحذر ان يتقرح لسرعة دفعه عند الوجع واذا اخذ حتى يعود الا
حاله **طلا يقلع** الكلف حب المحلب ولوز وبذر البطيخ المقشر وتراب الرحى بالسوية
يطلى عليه **آخر** حب المحلب ولوز ومقل لين يسحق بخل ويطلى عليه **طلا جيد يقلع**
الكلف ترمس وبذر الفجل وبذر الجرجير وقسط ولوز مر وبورق وفلفل ومقل
بالسوية يحل المقل بماء الزردك ويعجن به الادوية ويطلى **آخر بكلف** يطلى بعفص وزرو

مسحوقا برارة

مسحوقا برارة البقر **طلا للبرش والنمش** لوز وبورق وبذر الفجل يجمع بلعاب الكثيرا
ويطلى الوجه بعد التكميد بالماء الحار او بعد الخروج من الحمام **آخر** دقيق الترمس ولوز مر وبذر
الكرفس يجمع بطبيخ التين ويطلى به او يغسل بالصابون ومتى لذع غسل ومسح بدهن
لوز ثم اعيد او يحل الاشق بخل ويطلى به او يدق المقل بلعاب الحلبة في الماء حتى يتحلل ويطلى
عليه **آخر للكلف والنمش** دقيق الترمس عشرة بذر الفجل وبذر الجرجير وقسط ولوز مر و
بورق وفلفل مكد من اشق م ونصف يحل الاشق ويجمع به ويتخذ بنادق ويحل عند الحاجة
ويطلى بماء الزردك ليلا طليا ثخينا ويغسل من الغد بطبيخ بذر البطيخ والنخالة والبنفسج
اليابس ويكمد الموضع قبل الطلاء بماء حار بالصوف او يكب عليه حتى يحمر ويرق ثم يطلى ويعقب
الحمام وكذلك السبيل وفي كل طلاء يستعمل في الكلف والبرش والنمش والخيلان **طلاء بليغ**
يذهب آثار الجدري والقروح مرداسنج مربى واصول القصب اليابس ودقيق الحمص وعظام
بالية ودقيق ارز وبذر البطيخ المقشر وحب البان وقسط يجمع بلعاب الحلبة وبذر الكتان
ويطلى به ليلا ويغسل نهارا في الحمام **آخر لآثار الجدري** دقيق الباقلا خمسة م
بذر الجرجير خمسة ونصف مرداسنج مبيض ثمانية ونصف وزن جديد خمسة قسط حلو
ثمانية يسحق بماء الشعير ويطلى طلاء بعد الاكباب على ماء حار او الخروج او الخروج في
الحمام ثم يغسل في الحمام بماء قد طبخ فيه قشور البطيخ والبنفسج اليابس والنخالة وحمص منقوع
ويدلك دلكا جيدا ثم يعاد الطلاء **طلا يذهب آثار القروح** يطلى مرداسنج مبيض
مع دهن الورد او يدق طليها بشحم البط ودهن الصوص عليها الخس او البحر بحجر السنبادج بالتمرو

حتى يسكن ثم يعاد الى ان اصح الا فذلك **طلاء ينبت شعر اللحية والحاجبين**
يوخذ زبد البحر ورماد القيصوم فيعجن بزيت عتيق ويدلك به الموضع ويسقى الشراب
الصرف ويدبر بما يسخن باعتدال **آخر قوي** في انبات الشعر يوخذ دهن بان اوقية
ووزن ثلثة دراهم ذراريح مقطوعة الراس والاجنحة ثم يسحق ويلقى في ذلك الدهن ويوضع
على نار رمادة حتى تغلظ قليلا ويرفع ويطيب بشي من مسك وعنبر ثم يدلك الموضع ويمسح عليه
ويعاد الى ان ينقطع سبيد انبات الشعر فيه **غسول قوي للحزاز** دقيق الحلبة وبورق
الخبز ونخالة وزجاج مسحوق وخردل بلد حمصة عشرهما على عشرة دراهم يضرب بخل خمر وقليل ماء
ويدلك به الراس ثم يغسل كل اسبوع مرة ويدهن الحلق والاذنان بدهن الورد
قد ضرب مع خل خمر قليل في الحمام **دهن ينبت الشعر** وينفع من داء الثعلب يوخذ قيصوم
وبرسياوشان وبابونج اوقية يطبخ في الماء حتى يتهرى ثم يصفى الماء ويصب منه رطل على رطل
دهن بان ويطبخ برفق حتى يذهب عنه الماء ويرفع ويستعمل **دهن ينبت الشعر** و
يمنع تساقطه ايضا يحل اللاذن في شراب ثم يمزج بدهن الآس مثلا بمثل و
يتعاهد اصول الشعر ليلا ويدخل الحمام من غد ويغسل بماء حار **صفة دواء** يمنع
الصلع ويبري المبتدي منه برسياوشان وورق الآس وحب الخروع والصنوبر
وكندر بالسوية ينقع حتى يسحق ثم يلقى معها اللاذن ومرزنجوش يسحق بشراب عتيق ودهن
بزر الكتان ويطلى به الراس ليلا ويغسل نهارا ويدهن بذلك فانها تبري من الصلع المبتدي من
تمنع من قطط الشعر وابتداء الصلع عفص وهليلج كابلي واسود وورق الآس بالسوية يطبخ

والصفد عليها **آخر للدم الميت** في العضو الحادث عن ضربة او سقطة زرنيخ
اصفر وحجر العلعل بالسوية كندر نصف احدهما تحد شيافا ويطلى عند الحاجة بماء الكزبرة
طليات فانه بليغ عجيب **آخر** يطلى بماء الكزبرة او يضمد به او يضمد بماء الفجل او بماء الفوتنج
الرطب وبهما او بهما او الحلبة بالزرنيخ الاصفر وحده او مع الاشق فانه نافع **علاج**
يقلع الوشم من غير ان يقرح الموضع يغسل اولا بالنطرون والماء الحار ويدلك
به ثم يلين علك البطم بغسل ويوضع عليه ولا يحل ثلثة ايام ثم يحل ويدلك ويكا
جيدا بالملح ويطلى عليه الدواء الذي ذكرنا انه يذهب آثار الضربة والسقطة ويطلى
طلاء على طلاء عشر مرات في اليوم ثلثة ايام ثم يغسل بالنطرون ويعاد التدبير
فانه يذهب الوشم في ثلثة تدابير **آخر يقلع الوشم** يوخذ ماء القلي وخرء الكلب
وحماض وكبريت يضع على موضع الوشم نفسه فانه يقلعه **آخر** يطلى بالدواء الذي
يغني عن البط بالحديد حتى يقرح ثم يعالج القرحة **حب ينفع من داء الثعلب** اذا كان
من بلغم تربد ابيض عشرة م ايارج فيقرا عشرة شحم الحنظل ثلثة وثلث يسقى منه [illegible]
المثقال **حب نافع من داء الثعلب** كان من صفراء هليلج اصفر نصف م ورد احمر [illegible]
نصف م صبر جيد م سقمونيا ربع م تحد حبا وهي شربة واذا كان من سوداء نفع
الحب المذكور في باب الماليخوليا **طلاء نافع من داء الثعلب** زبد البحر منه م بورق وخردل
وكبريت اصفر ونفسيا وزيبون مكدم مسوزج وذراريح مكد نصف م ويطلى بزيت
عتيق بعد الدلك بالبصل ومتى سقط اغب ايام وعولج بشحم البط ومرهم الاسفيداج

حكاية

في شراب حتى يهري ويوخذ زيت الفاق رطل ويطرح فيه اوقية لادن ونصف اوقية
مصطكي ثم يطبخ ذلك بالشراب بعد ان يصفى حتى يغلظ قليلا ثم يلقى على الدهن
مثل وزنه من الشراب المطبوخ ويطبخ حتى يذهب الماء الشراب ويحبس الدهن ويغلظ ثم
يلطخ به بالليل ويغسل بالنهار يطبخ الاس **دواء للصلع** في غير حينه يوخذ اوقية لادن
وربع اوقية زنبوق وثافسيا نصف اوقية مر وميعة سائلة بكدر ربع اوقية ومثل الجميع
مرتين قيروطي بدهن خيري ويطلى ليلا ويغسل نهارا **دهن يمنع الشعر من التناثر** آملج
وورق الاس يطبخ في الماء حتى يحمر ويوخذ زيت انفاق رطل وماء الآملج والاس المطبوخ
رطل ليطبخ حتى يفنى الماء ثم يطرح عليه اوقية لادن محلول بشراب ويدلك به اصول الشعر
دهن يقوي الشعر اذا او من الادهان به ويسود مع ذلك ورد مع الشقائق وورق
الاس وبرسياوشان وسنبل الطيب وسعد وبزر السلق وبزر الكرفس والآملج
حفنة حفنة يطبخ في ثلثة ارطال ماء حتى يصير رطلان ثم يصفى ويصب عليه رطل
دهن الخيري ويطبخ حتى يذهب الماء ويوخذ نصف اوقية [illegible] قاقيا ومثل رماد الحار الصنوبر
فيلقى فيه ثم يرفع ويدهن به كل يوم **معجون يمنع تسرع الشيب** هليلج اصفر
عشرة دراهم بليلج خمسة دراهم فلفل ... ونصف زنجبيل ودوج ووج ورد ... دراهم ونصف
كندر وكرو وطباشير خمسة خمسة صندل ابيض وبزر الهندبا ثلثة ثلثة يدق وينخل
بعسل الهليلج الكابلي المربى الشربة ثلثة دراهم فانه يقطع عنه البياض ويحفظ عليه السواد
خضاب للسواد والشعر يوخذ رطل عفص مسحوق وزيت ويقلى في مقلى حتى يتشقق ويوخذ

اويحج

روسختج وشب وكثيرا الكد خمسة من ملح اندراني يسحق ويجمع كالكحل ويعجن بماء حار ويجمر
اربع ساعات ويخضب بعد غسل الراس واللحية وتجفيفهما ويترك ست ساعات و
قد غلف الورق ليلا يجف ويغسل بعد ذلك بماء فاتر وفي نسخة اخرى او سختج وشب وكثيرا
مكد خمسة عشر ... ملح اندراني سبعة ثم **خضاب آخر** يسود الشعر مرداسنج ونورة لم تطفا بالسوية
طين حر واسفيداج الرصاص مثلهما مكد جريعجن بالماء ويغلف ويترك ثلث ساعات ثم
يغسل الا اللحية **آخر يسود الشعر** يوخذ نورة ومرداسنج فيصب عليهما ستة امثالهما ماء ويترك
في الشمس ثلثة ايام ويصفى الماء ويدخل فيه صوفة بيضاء فان اسودت والا صفي
وطرح في ذلك الماء سدس مرداسنج ونورة حتى يسود الصوفة ثم يعجن بذلك الماء
ويحمر ويخضب به حتى يسود وصلة ماء يلتبع به القصول ان يغمس صوفة في هذا الماء و
يدلك به اصول الشعر **خضاب يحمر الشعر ويشقره** من خمسة ثم ترمس مسحوق عشرة دراهم
ملح الدباغة وهو الشوريج وورد احمر مجففا مشويا مكد ثلثة من يجمع مسحوقة ويوخذ رماد
حطب الكرم فيصب عليه الماء ويترك ليلة ثم يغسل الشعر بماء ذلك الرماد ويخضب بالدواء
المسحوق معجونا به ثم يغسل ذلك من ارادة الشقرة **خضاب يبيض** يوخذ ورق الخطا
طيف وراس محفف وماش وبزر الفجل وبزر النسرين يابسا وتفاح الكبير مجففا يجمع
بمرارة البقر وخل خمر ويغلف الشعر بعد ان يبخر بالكبريت ولا يغسل بعد ليعرك ثم يبخر
بالكبريت ويعاد عليه مرات فاذا ابيض يعود يمسح بدهن الياسمين **صفة قوية** في تجعيد
الشعر وتقوية الحلية بزر ريح ابيض مسحوق وسدر وعفص ونورة ومرداسنج يغلف به

آخر يدهن غلغه بورق الصدر الابيض او بالعفص **غسول** يطلى الشعر ويمنعه من ان
ينبت يؤخذ من الماء الذي قد طبخ فيه السلق ويلقى فيه شيء من خردل ويغسل
الشعر به ثم يدهن فانه يبطل الشعر **في تشقق اطراف الشعر** اذا عرض للشعر هذا
العارض فليدهن مسحوقا بالماء والدهن المعروف جميعا حتى يتحد او يغسل بالالعبة اللزجة
كلعاب بزر كتان وبزر قطونا وورق الخطمي ونحوها فان كفى ذلك والا زيد في الحمام
والطعام والشراب للحمام واذا كان مع حصت في البدن وحسن حاله وكان ذلك
بسبب المقدار فليس ينبغي ان يعالج وان افرط فليتدارك بالاسهال والفصد ومما ينفع
من تشقق الشعر مسحوقا بالماء والدهن المعروف جميعا حتى يتحد او اسهل الصفراء او ترطيب
البدن **في الشعر المتساقط** تقويه ويمنعه من السقوط لادن ثلثة دم عفص مرحاني
مصطكي م ونصف ترمانا هاهان كندرم يذاف في دهن ورد ويطلى به اصول
الشعر فانه عجيب بيض وحده غسلة بطيل الشعر بريسياوشان حديث وورق
الاذاذ درهم ومرداسنج يلقى منه في الغسل ويعلق به الراس بعد ان يبل
بنقيع الابج **صفة** بيضار قوية حادة يحلق الشعر كلس الاصداف ثم يسحق معها
من الزرنيخ الاصفر المسحوق مثل الكحل قدر الخمس بالماء في الهاون ويترك عشيا
ثم يطلى بها او يكلس زبد البحر او الجبسين فانه يجيء ابيض **صفة** ترقق الشعر تلقى
في النورة رماد الكرم او بورق ويكثر تعليقه على البدن يدلك بعد غسل النورة
برقق الشعر والباقلا وبزر البطيخ فانه جيد **صفة** ما يبطل الشعر ويحلقه سريعا يؤخذ

نورة

نورة قوية حديثة فيصب عليها ستة امثالها ماء ويترك ثلثة ايام ثم يصفى ويلقى
فيها سدسها نورة ويدبر كذلك ثلث مرات ثم يلقى في الماء ثلثه زرنيخ اصفر
مسحوق ويترك في الشمس حتى يسيط رتبة ثم يدلك البدن بصوفة فانه يحلق سريعا
ويدهن بعده بدهن الورد **صفة** يهلك الشعر ويبطله ينتف ويطلى بزر قطونا وخل او
ويطلى بالبنج والافيون وخل او ينتف ويطلى بدم الضفادع الاجامية او دم السلحفات
او ينتف ويطلى بدهن قد طبخ فيه العظاية حتى يتفسخ او بدهن قد طبخ فيه قنفذ او يطلى
بجندبادستر وخل مرات بعد ان ينتف كل مرة **طلاء** يمنع نبات الشعر في العانة اذا
والابط زمانا طويلا قيموليا واسفيداج الرصاص بالسوية بخمس وقيسي الماء البنج
الرطبة او يطبخ بنورة بخل ويطلى به الموضع ويدهن ذلك فانه يبطئ بخروج فيه البتة
صفات تقطع رائحة النورة مما يقطع ذلك ان يدلك البدن بورق الخوخ او بخبز
العصفر والحناء والورد والسك والنبك معروفة مجموعة ومما يمنع من حرقة النورة
قلة تعليقها وسرعة غسلها وان يمسح البدن قبل الطلاء بدهن ورد مما يمنع من نشر
النورة للبدن غسلها بالماء الحار حتى ينقى ثم يجلس مدة طويلة في الماء البارد ويصب
عليها الماء البارد والشديد البرد وخاصة في المواضع التي قد اعتيد خروج البثر فيها
او وقوع الحرق بها وليؤخذ عدس مقشر فيسحق ويخل وماء ورد ويطلى على المواضع التي قد احترق
بحرقة **علاج ما ينبسط من النورة** واحترق يعالج بمرهم الاسفيداج او بالمرداسنج
المربى بدهن ورد وبياض البيض **آخر** يمنع من بثر البدن يدلك بعد النورة بخل

خمر ودهن ورد ولكا جيدا **سفوف السمنة** قرفة وخاولنجان وزنجبيل
وكمون ونانخواه وملح الصنب مكد خمسة ثم ورق اسبغ وحب السمنة وتودرج
وبوزيدان وبهمنين وسورنجان وخبث الحديد المنقع بالخل المجفف المقلو مكد عشرة ثم
انزروت وزرنباد ومكد ثلثة ودرونج وجوز جندم مكد سبعة حب الخروع خمسة يجمع
مسحوقة ويستف ثلث ستمات غدوة وعشية ويحسى بعده حساء من دقيق الارز
الباقلي والحنطة واللوز واللبن والسكر ولا ياكل حامضا ولا مالحا ولا يتعب
تعبا شديدا مفرطا ولا يطيل اللبث في الحمام ويتعاهد الاكل على التنفيذ **سمنة جيدة**
يوخذ حب الخروع مقشرا ويصب عليه لبن البقر بعد ان ينعم سحقه ويعجن به عجنا شديدا
او يجعل في اقراصا رقاقا مربعة ثم يوخذ منه كل غداة اوقية ويسحق ويستف بلبن وسكر
ويتخذ حساء من دقيق الباقلي والحمص والارز واللبن والكعك ويحسى في كل يوم
هذا الحساء الذي ذكرناه الا ان بعد ان يزاد فيه لوز حلو مقشر ولبن وسكر ثم
يدخل الحمام بعد ان يتغذى بغذاية **سمنة جيدة** لوز حلو مقشر وخشخاش وبندق وحب
الصنوبر وحب السمنة وحبة الخضراء وسمن البقر وسكر طبرزد يلت بالسمن ويعجن بالسكر و
يوخذ منه غدوة وعشية **حقنة مسمنة** يوخذ راس ضان سمين منظف فيدق دقا ناعما
ويطرح مع نصف رطل الحلبة ورطلين لبن وربع رطل حنطة ومثلها زبيب
عليه عشرة ويطبخ حتى يتهرى ويصفى من الماء ثلث اواق ومن الدسم اوقيتين
ومن دهن اللوز والجوز اوقية فيحقن ومن دهن اللوز والجوز اوقية فيحقن به الليل

بعد الفرد

ويمسكه وينام عليه ويستعمل خمس ليالي متواليات وهو خير **سمنة عجيبة** كبرا ومنافعها و
بهمن ابيض وزرنباد وجوز جندم وبزر الخشخاش الابيض مكد سبعة ثم يدق وينخل
ويغلي بالسمن ويخلط بمثله من سويق الحنطة المسلوقة المسنونة ويوكل مع دهن اللوز
والسكر **اخرى** مما يستعمل اهل بغداد رحمهم الله يعد العناب والزبيب ويطبخ في
الماء طبخا جيدا ثم يعصران ويوخذ ماوهما ويطبخ حتى يثخن ثم يلقى عليه لب اللوز وكعك
الابيض ولب بذر القرع والصمغ العربي كلها محمصة مسحوقة ويغلى غليانات ثم يصب
عليه دهن البنفسج ودهن الدجاجة السمنة ويطبخ حتى يصير كالحلواء ثم يرش عليه
ماء الورد ويحرك حتى يتميز عن الدهن فيعزل الدهن ويرفع ويوكل منه ويمرخ
البدن بذلك الدهن **معجون** يسمن البدن ويحمر اللون لم ار احسن منه والاكل في معناه
تودري ابيض واحمر وبزر الخشخاش الابيض مكد خمسة ثم حب المحلب وزنجبيل وقرفة
ودار صيني وشقاقل مكد ثلثة ثم حب السمنة وبوزيدان وجوز جندم وحب الفلفل
مكد م زعفران عشرة ثم لب اللوز المقشر من واحد بندق مقشر نصف من جوز هندي
عشرة اساتير ودقيق الارز من عسل منزوع الرغوة منوين فانيذ ابيض من سكر اسعي
من كثيرا نصف من دهن الشيرج نصف من دقيق الباقلي ودقيق الحمص مكد عشرة
اساتير يدق الفانيذ ويلقى على العسل ويوضع على النار حتى يختلط ثم ينزل عن النار
ويلقى عليه الادوية مدقوقة منخولة سوى الزعفران فانه يرس في الادور ويلقى مع
السكر في الطبخ ويطبخ بنار لينة ويلقى عليه الدهن مرة بعد مرة حتى يصير كالحلواء ثم يخلط

مع الاول ويتناول كل يوم وزن خمسة م ونشيم بعده تعليل **خضاب** يوخذ الجوز الهندي
وينقب ويدخل فيه الحاوة ويقطع له فيها قطعا صغارا ويترك فيها ثم يحشى بشقايق النعمن
حشوا شديدا او ودرهمان روسختج وودرهمان نوشادر مسحوقين ويطلى الجوزة بعجين ثم يطين
ويوضع في تنور قد سجر واحمي احماء شديدا او يحى عنه الجمر الا ما دليله ويخرج من الغد فانه
يخرج منه دهن صاف اسود وقد يحرق دبق التنور يحمل كما هو في مثل ذلك التنور ويسحق
فيصير خضابا وقد يضاف اليه عفص محرق **خضاب يحفظ الشيب** ويذهب بالحادث من
في غير رقة يوخذ عفص وحلبة وكزبرة يابسة وسنبل والادن وقشور الجوز الرطب
والشقايق النعمي وخبث الحديد وروسختج وشب يماني يدق ناعما ويعجن بشراب عفص
ويتخذ اقراصا ويجفف ويحتفظ بها واحدة منها في طبيخ الآس والاملج في كل شهر مرتين
او ثلث مراة فانه يحفظ الشعر ويسود من الشعر ما قد ابيض من الراس واللحية **اطريفل**
ماهان للبرص والبهق قشر الاهليلج الكابلي عشرون درهما قشر البليلج والاملج مكد عشرة ثم تربد
خمسة عشر درهما افيتمون عشرة م بسفايج واسطوخودوس مكد سبعة ثم غاريقون خمسة تربد
مقشر عشرة كندر وسعد وزنجبيل وزوفا مكد ثلثة سيطرج وساذج مكد اثنان قسط ثلثة
فلفل ودارفلفل ونارمشك مكد اربعة مصطكي وانيسون وقرنفل وحاشا مكد اثنان يدق
وينخل ويعجن بعسل الشربة مثقال ثم على الدوام **سفوف يهزل البدن** نانخواه وبزر الرازيانج
وسذاب وكمون بالسوية مرزنجوش يابس وبورق مكد ربع جزو وعصفر الكل خرنوب ويستف
منه كل يوم مثقال فانه يجفف البدن **آخر** لك وسندروس مكد ثمني م مرزنجوش نصف م

زاج وزراوند

زاج وزراوند مدحرج وخطيا مكد ربع م الشربة دانقان واعتمد في ذلك على ادرار
البول واحتمال العطش **دواء يمنع من الصنان** يوخذ مرداسنج مسحوق فيعجن بماء ورد ويحكم
ويتخذ اقراصا وينقش فوقها وتحتها ورق الورد ويترك حتى يجف يرفع ويستعمل **آخر**
ورد احمر رطل مسك وسنبل وسعد ومرتك نصف اوقية اوقية يتخذ اقراصا بماء ورد ويطلى
بها عند الحاجة **دواء يمنع من عرق الرجل** يدلك بشب محلول في الماء او يدلك بماء الآس
المعصور **صفة** ليطيب عرق جميع البدن يوكل الحرشف او يستف من الاهليلج كل
يوم او من السليخة ويدلك البدن باقراص الورد الموصوفة للصنان او بماء المسك
ويشرب ماء المشمش او يوكل من الكرفس او يغسل بماء قد حل فيه مقدار ما يعيب على البدن
وزن ثلثة شب مسحوق **تدبير** يحفظ جثة الميت ينبغي ان يحقن بشحم الحنظل والبورق
الاحمر وهو منكوس ويحرك حركة ثم يسوى ويعصر بطنه وليعا الحقنة حتى يخرج الثفل كله
ويخرج ما فيه ثم يوخذ صبر ومر واقاقيا وزاج وكافور ويحل في ماء ورد ويحقن
به ويشد الدبر بقطنة قد غمست في هذا الدواء وقد اوليف في الحلق والانف وقد
جعل معه شي من ملح وليسعط بالزيبق ايضا ويسد منافذه كله بما ذكرنا ويحفظ
بالصبر والمر والكافور والشب والملح بالسوية وان يطلى على وجهه لم ينغير واذا اسعط
بالزيبق لم يسيل دماغه ومما يحفظ جثة الميت من ان تعفن ان يطلى بالقطران
ما يذهب بسماجة الاظفار اما الاظفار المتعفنة فليضمد بالشحم الغير المالح ثلثة ايام
ثم يحل فان كانت قد لانت حكمت حتى تسوى فان احتج الى معاودة اعيد حتى

ليستوي واما الجربة والمتقشرة فليطلى بالسداب مع الخل او بالسراس والملح ودردي
الجريش او يضمد بالعفص مع دهن الخل واما الاظفار التي تتشقق وتنقلب فليسهل
صاحبها السوداء ويرطب بدنه ويضمد الظفر بالموم والدهن المخ واما الصفرة
الحادثة في الاظفار فليطلى ببزر الجرجير مع الخل واما العقد البيض فيها فيطلى
بالزفت واما الظفر الشديدة السماجة فليشد عليه بالعفص ما ذكرته في باب الدماميل حتى
يلين ويسقط ثم لا العنب بالذي يسيده ويخرج ليلا يكون متعفنا الحفي مرهم ينفع من الشقاق
الحادث في الوجه والشفة وظهر الكف موم اصفر ودهن ورد وزوفا رطب
والشحم بط مصطكى ونشا وكثيرا ولعاب حب السفرجل يذاب الموم والشحم في الدهن
ويطرح عليها البواقي ويدعك في الهاون حتى يستوي ثم يمسح به ويدخل الحمام فاذا
الان الموضع المتشقق ذر عليه كثيرا مسحوق مثل الكحل ويغسل عنه ادوية تنفع من الشقاق
المفرط في الشفة يسحق العفص ويعجن بالعسل ويطلى عليها او يوخذ دردي الزيت
وعلك البطم وشحم البط يجمع ويطلى عليها او يسحق العفص كالكحل ويذاب علك البطم في الدهن
ويذر عليه العفص ويطلى او يوخذ علك البطم ومصطكى وزوفا رطب وعسل فيطلى.
واذا كان في الشفة شقاق يوذي او اشتد فليلصق عليه غزل البيض او غرقئ القصب
ومما ينفع من شقاق العقب نفعا بليغا ان يوخذ من شحم الماعز الغير المملح ويذاب ويذر عليه
شيء من عفص مسحوق مثل الكحل ويقطر منه في الشقاق وهو ذائب آخر للشقاق
المزمن الواغل في اللحم يسحق مرداسنج ويوخذ منه خمسة دراهم فيصب عليه وزن عشرين درهما زيت

ويطبخ حتى

يطبخ حتى يغلظ ويصير في قوام الزفت الرطب ويقطر في الشقاق وهو حار فذائب
آخر للشقاق المزمن الواغل في اللحم يوخذ سندروس ودهن البذر فيطبخان حتى
يغلظا ثم يقطر فيه او يوخذ دهن الاكارع فيلقى فيه شيء من قنة ويطبخ قليلا حتى يمتزج
ثم يستعمل فيه وينبغي ان يوضع الشقاق قبل العلاج في الماء الحار حتى يلين وينظف ثم
يجفف ويعالج بالادوية ويلبس الخف ويتوقى الغبار آخر احسن منه ان يوضع الرجل
في ماء حار وصمغ ثم يذر عليه كثيرا مسحوق مثل الكحل ويدلك به دلكا جيدا آخر ينفع
العقب واسافل الرجل من ان يتشقق ان يطلى بالزفت ويبل خرقة في دهن ويجعل
تحت الرجل بالعلاج به الا انفتاح والحكة العارضين للاصابع في زمان الخريف
والشتاء بالغدوات والعشيات ويصب عليها ماء حار بالملح او يوضع في طبيخ
السلق او يمرخ بدهن البان ونحوه من الادهان فان افرط ذلك فيها ضمدها
بالتين المدقوق بالزيت او بالبصل والشراب في الادوية المبيطة بالبلغم
والمسهلة والنافعة من الحكام دواء يطلى بالسكر يدق الكبريت البلغمي ويكون
ولوز مقشر وفوتنج ملح نفطي واشنتين وسداب يابس ونحوه ويشرب فيه فان
هيج بماء بارد وعلى الريق اذا لم يمكن حرارة وحدة تدبير لذلك لا ينبغي
ان يمتلي يومه ذلك من الطعام جدا ولا ياكل حلوا ويكون غذاؤه الاسفيذباج
الدسم واللحم الحولي والكرنبية القنبيطية والعدسية ويعمل بماء من الاكارع والرؤوس
والسفرجل والاشياء المالحة والالوان النفط ويحذر ان يكون قريب العهد بالنوم وبعيده

بالشعب دواء يبرع بالسكر يؤخذ اصل اللفاح واللفاح بزر الخس وافيون وبنج
اسود بالسوية نصف م جوزبوا وسك وعود قيراط يمد اق ايضا ويسقى واحدة
في الشراب فانه يسكر سكرا قويا آخر يطبخ بنج الاسود وقشور اليبروح في الماء
حتى يحمر ثم يمرح منه في النبيذ ماء الشبلم وماء الاشنة او منقع العود الهندي في النبيذ
آخر قوي رومية وافيون وشاترج وبنج اسود دانق دانق ومسك وزنفل
قيراط قيراط يسقى في شراب ويعجن بالصحو يسقى ما روحلا مرات متواترة او يسقى
ماء قد اديف فيه المصل او رايب شديد الحموضة ويصب عليه راسه خل خمر
ودهن ورد ويشم الكافور والماورد وبقيا ان كان في معدته شراب
اولا ويوضع اطرافه في الماء الحار ويدلك الملح ويطعم بعدها لحوم الفراريج والعدسية
والكزبرية والقبنبيطة دواء جيد للخمار بذر الهندبا وبذر الكرنب وانزاليس
منقى حب سماق وعدس مقشور ورد وطباشير يشرب منه ثلث مع قيراط
كافور او قيحة رب حماض الاترج او بماء الرمان الحامض والريباس آخر ثلث
سنات عن كزبرة يابسة مدقوقة مع مثلها سكر ومن جيد الاشربة التي يقطع
الخمار رب حماض الاترج ورب الحصرم ورب الريباس تدبير بربه المسافر في
السموم فيلم من بكاية يقطع النصل وينقع في الارض الساسلية فاذا ادم تؤكل
قبل المسير ويشرب عليه من ذلك اليوم وان يغتذي ببعض البقلة الحمقاء مطبوخ
بالرايب والسمن ويأخذ معه من قضبان البقلة شيئا يمص منه الشيء بعد الشيء وان يطلي

جداره وبطنه قبل المسير بلعاب بذر قطونا او عصير البقلة الحمقاء مضروبا مع دهن ورد
وبياض بيض ان شق ودهن البنفسج ويشم ويتروى عن تمحيطها في المسير آخر قرص
يطفي الحرارة ويسكن العطش وينفع من الحميات الحادة المحرقة غاية النفع ويأخذ
منها المسافر في الحر الشديد وقبل المسير وعند المسير حبة بعد حبة فيقطع العطش غاية
القطع ويطفي اللهيب والحرارة يؤخذ بذر الخيار والقرع مقشرين و و ومن بذر
بذر البقلة الحمقاء نصف و ومن رب السوس الاص المنقى ربع و ويعجن بماء
البقلة الحمقاء او بلعاب البذر قطونا ويتخذ اقراصا في شكل ترمس ويؤخذ عند المسير
الواحدة بعد الواحدة في الفم ولا يمضغ بل يترك حتى يتحلل قليلا قليلا ويذوب
واما قبل المسير اذا اريد بها تسكين الحرارة والحمى الحادة التي ذكرنا وان كان في الصدر
خشونة يأخذ بالجلاب او بشراب البنفسج وهذه الاقراص ينفع من حرقة البول غاية النفع
ومما يسكن العطش ان يؤخذ في الفم قطعة فضة مجلاة تدبير المسافر في البرد الشديد
قبل المسير من الطعام ويتناول من الشراب غير الحامض والقابض شيئا صالحا ويمسك عن الحركة
هنيهة بقدر ما يسخن الطعام في المعدة ويسكن عند القوة ويكون الاغذية حارة بالفعل
والقوة معا كالطعام المعمول البرد بالجوز والثوم والبصل والبيض والاسفيداج
المطيب الكثير التوابل ويكثر الفلفل في طعامه ويأخذ الثوم ايضا او زن ثم حلتيت
مع رطل شراب قوي او مع ماء العسل ويتشمم بليغا محكما واما من اصابه جمود
ولم ينفع هذا الباس فليدخل الموضع كبيتا قدرا اوقد فيه ثم يدلك بدنه بالايدي كالاكحيل

ما خلاء الراس فانه يكمد بالخرق المسخنة بما يسخن به وخاصة بطنه وصدره ابدانا
حارة لينة نضاجية ويوخذ هذا الدواء دواء ينفع من الجمود الحادث من البرد الشديد
يوخذ حلتيت ومر وفلفل بالسوية يسحق ويوخذ منه شيء في شراب قوي دهن ينفع
من ذلك يوخذ دهن سوسن او نرجس ويعق فيه قسط وفربيون وجندبيدستر
ومسك ويمرخ به البدن علاج للغشي الجوعي ينبغي اذا ابتدا الجوع ان يعطى على المكان خبزا
منقعا في شراب ريحاني او يحسي السفيدباجات دسما ويسقى شرابا ممزوجا قد نثر عليه شيء
يسير من فلفل وبزور ويحركون ان استنوموا وتشد اطرافهم شدا موجعا ويجسون ويصلح
بهم ويدلك فم المعدة دلكا عنيفا حتى يحمر ويعطون شيئا من الشيء بادروداء الحلتيت
ويمرخ اجسادهم بالقرب من النار بدهن زيتون الاشياء التي يطلى بها السائر
اطرافه فيسخنها من قبلها دهن الزنبق والرازقي والسوسن والخيري والبان والقار
والقطران وهو اقوى بالكلها فعلا في ذلك فانه يحفظها من ان يعفن البتة علاج
الاطراف اذا ازرقت من البرد وقل حسها ولم تسود ينبغي ان يوضع في طبيخ
الشلجم او الكرنب او الشبث والبابونج او الشيح او النمام او المرزنجوش او الاكليل
الملك او بزر الكتان والحلبة فرادا او مجموعة ثم يمرخ ببعض هذه الادهان الحارة وتقرب
في النار علاجها اذا ازرقت واخضرت واسودت ... على المكان ان انشرط
باستقصاء ويوضع في الماء الحار ليسيل الدم في افواه الجراحات فيمتنع من السيلان ثم
يطلى بطين ارمني قد نقع في ماء ورد وشيء من خل ويترك عليه يوما وليلة ثم يغسل بالشراب

المغز او بماء

المغز او بماء وخل ثم يعاد عليه الطين الارمني على ما وصفنا ويدبر كذلك الى ان حتى
يرى المواضع المسودة قد صلبت وتكشت علاجها اذا عفنت وتقيحت ينبغي
ان يضمد بما يعين على اسقاط اللحم العفن ليلا يفسد ويعفن الى ما يجاوره من اللحم الصحيح
بمثل اطراف السلق والكرنب مسلوقة مخلوطة بالسمن الكثير ويوضع عليها وهو حار ويبدل
في اليوم مرارا فاذا اسقط اللحم الفاسد كله وافضى الى الصحيح عولج بما ينبت اللحم
اللحم الا ان يكون العظم قد اسود وتحكك او يحتاج ان يسيره على ما يوجبه الضرورة علاج العين
اذا اقرت وهاجت من شدة البرد والريح يكب على بخار طبيخ الحنطة او طبيخ مرزنجوش
او البابونج او الشبث فرادا او مجموعة آخر يحمي حجارة ويرش عليها النبيذ ويكب
على ذلك البخار ينفع من التعطيش ايضا وقصد القيفال علاج بطبع اذا احرت ثم
استعمال الحمام وشرب العرق عقب الشراب والاكثار من النوم ما يدفع ضرر المياه المختلفة مزج
بالشراب او بالخل واستعمال البصل والثوم والخل والاشياء التي كيفياتها بالضد من كيفيات
هذه المياه ومما يقتل القمل ان يجعل الزيبق المقتول مع الدهن قلادة صوف ويتقلد بها
آخر يطلى بورق الآس او درخت او ورق الدفلى في الدهن ويمرخ به آخر يطلى البدن
كل عشرة ايام طلية بالزرنيخ الاحمر والميويزج والكندس والبورق بالخل ويترك حتى يمضي
ساعة ثم يغسل بماء حار آخر يمرخ بدهن قد سحق فيه التراب الزيبق او الكندس آخر يبخر الثياب
بالكندس او بالنرجس او ورق آزاد درخت او القطران آخر ينبغي ان يعني بالاستحمام
وتبديل الثوب وتجعل الشعار الكتان جديدة صفة تنفع من السحج الحادث من الركوب بالخف والنعل

تبرد الموضع بالماء البارد وبالماورد في فوق كتان ثم يطلى بعد ذلك بالمرداسنج
المحكوك بالماورد آخر ينفع اذا كانت مع قوة ووجع يعالج بمراهم الاسفيداج
دواء ينفع النفاخات اي وثرمن حبيق تحت يوخذ حضض واقاقيا وطين ارمنى
ويطلى عليها بعد ان ينفقا وتسيل ما فيها ويبرد ويصب الماء البارد عليها وقد يجوز
ان يسقى منه في وادى ايضا آخر لمذلك تحك العفص بالماء ويطلى عليها آخر ينثر
عليها الجلنار المسحوق مثل الكحل ادوية القطع والضربة دواء يسقى للسقطة
والضربة الشديدة ريوند صينى جزو قوة ذلك منتقى وطين مختوم ملك نصف جزء
يسقى منه وزن درهم الى اربعة ثم ينقع الحمص ويطعم الماش والارز والعدس والحمص
آخر للسقطة الشديدة ونفث الدم الكثير يسقى موميائى وطين مختوم في كل واحد
يسقى في نبيذ قابض يسير المقدار آخر يسقى طلح موميائى في نبيذ قابض او دهن
ورد فانه يسكن الوجع الى ان يجبر ضماد ينفع من السقطة والضربة على الراس
ورق الاس وجلنار وقشور الرمان يطبخ بالماء والخل حتى يتهرى ثم يدق في الهاون
دقا نعما ويخلط به شى من مسك وعود وقصب الذريرة ويجعل شراب قابض او خل
وماء ورد ويضمد به الراس بعد فصد القيفال ويبرد الراس بدهن ورد و
ماء ورد وخل خمر وتلين الطبيعة بماء الفواكه او بحقنة لينة طلاء للسقطة والوثى
ويسمى طلاء الجبر منات جزء ماش مقشر جزء طين ارمنى نصف جزء اقاقيا وصبر كندر جزء
يعجن بماء الاس ويطلى الموضع الواهن دواء للسقطة اذا كانت معها حمى وورم

حار وورد احمر

حار وورد احمر وعدس مقشر وطين ارمنى وشياف ماميثا وصندل وفوفل يطلى بماء
بارد دواء يسقى لمن كان يخرج منه عن ضربة او سقطة دم كثير كهربا وطين ارمنى
ودم الاخوين وجلنار ذلك اجزاء سواء يسقى منه وزن مثقال بماء وقد ينقع
السماق وقدر دانق من افيون حديث فانه يقطع ذلك الدم ومكانه ويحمل امثاله
الاشياء القابضة علاج للوثى الخفيف والوهن يقويه ويسكن الوجع يمسح الموضع
بدهن الورد ويذر عليه اس ولنيد شد معتدلا صفة ضماد ويجبر ماش مقشر واقاقيا
ومغاث وطين ارمنى يسحق كالكحل ويعجن بماء الاس ويطلى م الموضع تليين يحل الدشبد
وطين التوتر والتمدد شمع اصفر اوقية دهن السوسن ستة اواق شحم البط مذابا
مصفى او شحم الدجاج ومخ ساق البقر ولعاب بزر كتان مثله اوقية يجمع ويستعمل آخر للوثى
رد الاعضاء التي قد فارقت اماكنها عكر دهن السوسن اوقية عكر دهن البزر اوقية
ليني وبزر مرو جاوشير واشق مكد نصف اوقية مقل ليني اوقية شحم الدم فان
لم يصيب شحم البط وشحم الدجاج واجود ما يكون في هذا المعنى شحم الخنازير اوقيتين
يحل الصموغ في ماء ثم يدعك بشئ من النبيذ ولا يرق جدا ثم يلقى عليها الباقي
ويدعك حتى يستوى ويضمد به آخر طيب الرائحة يصلح للمرض شمع اصفر اوقية دهن البان
ثلاث اواق مصطكى اسود وبسر كندر نصف اوقية يجمع ويستعمل الترياق الكبير
النافع من جميع السموم المشروبة والمصبوبة في البدن المقوى للطبيعة على فاعليها اقراص
الافاعى اربعة وعشرون مثقالا اقراص العنصل ثمانية واربعون مثقالا اقراص

بادرنجبويه وفلفل اسود ودار فلفل اربعة وعشرون مثقالا افيون ودارصيني وفو
احمر مطبوخ وبذر الشلجم البري وثوم بري واصل السوسن الاسمانجوني وعاقرقرحا
وربّ السوس ودهن البلسان الفائق الصحيح من كل واحد عشرة مثاقيل مر وزعفران وزنجبيل
وريوند صيني وفوتنج جبلي واصول الفنطافيلون وفراسيون وفطراساليون وقسط
مر واسطوخودوس وفلفل ابيض ومشكطرامشيع وكندر وفقاح الاذخر وصمغ البطم
سليخة سوداء وسنبل هندي وجوز بوا من كل واحد ستة مثاقيل لبني سائلة وسيساليوس و
ونانخواه وكمادريوس وكمافيطوس وعصارة لحية التيس وسنبل رومي وطين مختوم
وورق الساذج الهندي وبذر الكرفس وفودنج وجعدة رومي وبذر الرازيانج
وقلقطار محرق وحماما وحب ابيض وقوة روح وحب البلسان وهو فاريقون وصمغ
عربي وقردمانا وانيسون وقاقيا من كل واحد اربع مثاقيل ودوقو وباداورد وقو البلوط
ودبا وشير وسكبينج وقنطوريون دقيق وزراوند مدحرج وجندبادستر من كل مثقالان
عسل منزوع الرغوة عشرة ارطال شراب ريحاني عتيق ثلثة ارطال يرض الصمغ
والعصارات في الهاون ويصب عليها قليل عسل حار حتى تنحل بالدق ثم يغمر
بالشراب وتترك ثلثة ايام في غضارة ويسحق الادوية اليابسة ويغمر بالشراب
حتى يختلط ثم يؤخذ دهن البلسان ويجعل في طنجير مع البارزد وعلك البطم والعسل
ويسحق ويساط حتى يختلط جيدا ويصب على الادوية الاولى في الهاون ويدق و
يقلب مرات حتى يستحكم خلطها ثم يجعل في برنية فضة او رصاص بقدر ثلثيها ولا يملاء

ويشد راسها

راسها بجلد ويكشف كل يوم ساعة ويستعمل بعد ستة اشهر الى سنة تامة **صفة
اقراص العفص** يؤخذ بصل العنصل في اوان حصاد الحنطة ولا تعمد الكبار جدا
ولا الصغار فيلبس عجينا ويشوى في تنور على اجره بقدر ما ينشوي العجين ويخرج ويرمى
بالعجين ويؤخذ ما داخل ذلك ويلقى عليه مثل نصفه دقيق الكرسنة محكوكة منخولة
بحريرة ويقلب باليد مرات حتى يختلط ويعجن بشراب ويقرص وقد مسح اليد بدهن
ورد ويجفف على ما ذكرنا ويرفع **صفة اقراص الافاعي** يؤخذ افاعي اناث وعلامتها
ان يكون لها اكثر من نابين فان للذكور نابين فقط ويختار منها ما كان في بريه
لا الشقرة وكانت سريعة الحركة ولكن رفع راسها خفية سمينة حمر العيون عريضة الراس
اوبارها بالوتر من اواخر اذنابها ويصاد في وسط الربيع ولا يصاد من نشط بها
وسخة ولا موضع يقرب بالمالح فاذا اصيدت فليقطع على المكان من روسها واذنابها
قدر اربع اصابع فاذا قطع منها ذلك فان كان يتحرك ويضطرب ويجري منها
دم كثير فانها موافقة فان كانت بالضد فلا تستعملها ثم يسلخ جلودها وينقى ما في بطونها
ويرمى بها ويغسل غسلا بالماء عذب ويقطع ويطبخ في برمة نظيفة بماء وملح وشبت حتى
يتهرى اللحم من العظم ثم ينقى العظام ويصفى المرق عن اللحم ولتكن نار فحم بلوط منضج ويعصر
اللحم ما فيه من الرطوبة ثم يوزن ويلقى عليه مثل ربعه كعك معمول الحمر قريبا من الفطير
لا حموضة فيه اصلا جيدا المجفف مسحوقا مثل الكحل ويدق مع اللحم ويبل بشيء من المرق
ويقلب بالدق مرات حتى يختلط ناعما ثم يتخذ اقراصا رقاقا ويمسح المواضع لها اصبعه

بدهن بلسان ويجفف في الظل ويقلب كل ساعة ويكون في بيت يابس لا ندى فيه
فاذا استحكم جفافها رفعت في اناء زجاج **اقراص اندروخورون** دار شيشعان وقصب
الذريرة وقسط وعيدان البلسان واسارون ومر وحبة وحماما ومصطكى
وزهر الاقحوان الابيض من كل واحد ستة مثاقيل فقاح الاذخر عشرون مثقالا
ريوند صيني وسليخة من كل عشرون مثقالا سنبل الطيب وساذج هندي من كل ستة عشر مثقالا
مر اربعة وعشرون مثقالا زعفران اثنى عشر مثقالا يحبب بعد النخل بهذا الوزن ويعجن
بشراب ريحاني ويقرص ويجفف في الظل **محنة الترياق** ليسقى فروجا او كلبا شيئا
من البيش او يرسل عليه افعى لينهشه ثم يؤخذ من الترياق على المكان فانه يتخلص او يسقى
من السقمونيا فاذا اخذ يسهل سقى من الترياق قدر بندقة فانه يقطع الاسهال
وكذلك يفعل بالتي الشديد الغالب ومن اعظم منافعه التخليص من نهش الافاعي
وشرب السموم القاتلة والجذام وله منافع دون هذه **ترياق الاربعة** جيد للسع
العقارب وسائر الهوام القاتلة ويداني الترياق الكبير جنطيانا وزراوند وحب
الغار ومر بالسوية يعجن بالعسل والشربة مثقال الى مثقالين ونصف باوقية شراب
عتيق **نسخة المثروديطوس** وهو دواء شريف مجرب اذا اتخذه الانسان ثم سقى
دواء قاتلا لم يهلك فيه ومع ذلك يقوي شهوة الطعام ويهيج الباه ويحسن اللون ويذهب
بالفكر وحديث النفس ويطلق عسر البول ويمنع من الحلم العتيقة ويحد البصر وجميع الحواس
مر وكندر او ذخر وقوف وغاريقون وزنجبيل ودارصيني عشرة عشرة سنبل وكندر

بابلي واذ ود

بابلي واذ ود وسطوخودوس وعيدان البلسان وحب البلسان وسيساليوس وقسط حلو
وبرزد وعلك البطم ودار فلفل وجندبيدستر وعصارة لحية التيس وصبغ بابلية وجاوشير
وورق السادج الهندي وراتينج ثمانية ثمانية سليخة وفلفل ابيض واسود واكليل الملك
وحبة وثوم بري ودوقو ودهن البلسان ودواء القوفيون ومقل اليهود وسورنجان
من كل سبعة سبعة سنبل رومي واشق وطين مختوم ومصطكى وصمغ عربي وبذر الكرفس الجبلي
دوقو ماماوبذر الرازيانج وورد يابس وجنطيانا رومي ومسك اشنيع من كل خمسة خمسة
ونصف افيون ومو واقاقيا وهيوفاريقون وقسرة الاصطفقور من كل اربعة
ونصف اسارون وسكبينج وفودنج من كل ثلثة ثلثة وثلث افيون خمسة وورق الشذاب
درهمان ونصف منقع الصموغ بشراب ويسحق حتى يرق ويعجن الجميع بعسل منزوع
الرغوة ما يكتفي به والشربة قدر بندقة اقل او اكثر قليلا واما حين يحدث حادثة فيحتاج
ليستعمل مثل الترياق بقدر جوزة **صفة القوفيون** الذي يقع في المثروديطوس
زبيب منقى اربعة علك البطم اربعة وعشرون مرو ادو من كل اثنى عشر دارصيني ومقل
ازرق واظفار الطيب وسنبل رومي وسليخة واكليل الملك وسعد وحب الغار من كل ثلثة
قصب الذريرة وقونيودي وزعفران من كل درهمان ونصف ينقع ما يستنقع بشراب
الى ان يلين ثم يجمع مع الباقيات منخولة ويعجن بشراب او عسل منزوع الرغوة ويرفع
ترياق مجرب قد شهد له جماعة من الاطباء انه يداني الترياق الكبير في لدغ الافاعي
افيون عشرة فلفل ثلثة زراوند مدحرج وجندبيدستر من كل درهم ونصف يعجن بمطبوخ البندقية

قدر جوزة وينبغي ان يمنع من نهشه افعى او سقي البيش من النوم يومه ذلك

ترياق نافع للدغ العقارب اصول الكبر افسنتين بنطي وزراوند وجنطيانا

يسقى منه مثقال **آخر** بليغ النفع للدغ العقارب جنطيانا وزراوند مدحرج وحب الغار

وقسط وفوتنج يابس وسداب وجندبيدستر وعاقرقرحا وشونيز وفلفل

وفلفل وحلتيت اجزاء سواء تجمع بعسل ويعطى منه مثل الجوزة بشراب **آخر** جيد

لذلك يسقى وزن مثقال من اصول الحنظل مجففة بماء حار **آخر** يسقى وزن مثقال

من دواء الحلتيت باوقية شراب **آخر** يسقى من ملح العجين سفة بماء حار **ترياق**

العسكري جيد للدغ الجرارات بليغ في ذلك قشور اصل الكبر واصول الحنظل و

افسنتين ونحاوه وهو بالفارسية ونبارويه وزراوند مدحرج وطرشقون يابس اجزاء

سواء تجمع بعسل ويسقى منه وزن درهمين **ترياق** نافع لنهش الرتيلا والشبث والعنكبوت

شونيز عشرة دراهم دوقو خمسة كمون خمسة انيسون ثلثة جوز السرو ثلثه سنبل الطيب وحب الغار

وزراوند مدحرج وحب البلسان ودارصيني وجنطيانا وبذر الجند قوقي وبذر الكرفس

مكد مثل ان يعجن بعسل ويسقى قدر جوزة بالشراب العتيق وينفع من ذلك ادوية العقرب **ضماد**

بليغ النفع في عض الكلب غير الكلب والسباع والنمور والقوس والانسان وتستوب

المخاليب وجميع الجراحات التي معه رض وفسخ يوخذ شمع وشحم وزفت وبزر ويتخذ ضماد

ويستعمل قبيل هذا الضماد ليجذب السم يوخذ بصل وملح وعسل ويضمد به يوما وليلة ويغسل

بخل **دواء السرطان** جيد لعض الكلب الكلب يوخذ سراطين نهرية فيحرق في تنور في قدر

بقدر ما يكفي

بقدر ما يكفي ولا يفرط في احراقها ثم يوخذ منها بعد سحقها عشرة اجزاء ومن جنطيانا

خمسة اجزاء ومن الكندر جزء واحد فينعم سحقها ويرفع ويسقى العليل منها كل يوم ملعقة

غدوة مثله عشية بماء بارد وايا ما كثره فان جالينوس يزعم انه لم ير احدا سقي

هذا الدواء ممن نهشه كلب كلب فمات **مرهم البلادري** يجذب السم ويمنع من اندمال الجرح زفت

ثلث رطل خل ثقيف نصف رطل جاوشير اوقية زبوق نصف اوقية يحل الصموغ

بالخل ويلزم الجرح **دواء الذراريح** النافع من عض الكلب الكلب يوخذ من الذراريح

السمان الكبار منتوفة القوايم وداراس والاجنحة جزء ومن العدس المقشر جزء ومن

الزعفران والسنبل والقرنفل والدارصيني بكل سدس جزء ويسحق الجميع وتعجن

الذراريح ويعجن بماء ويقرص اقراصا كل واحد منها دانقين

ويسقى منه كل يوم بماء فاتر وان وجد مغصا في المثانة

شرب طبيخ العدس ودهن اللوز او زبدا وسمنا ويدخل

الحمام كل يوم بعد شربه ويجلس حتى يبول كالدم الازرق

وليكن غذاؤه مرطباً من اسفيداج بفروج مسمن

ويشرب نبيذا او ميبختج ابيض وقد يسقى دافعا

من الذراريح في الايام يوما وليلة ويبدل

الا انه يفعل ذلك الى ان يكون فيها

والله اعلم واحكم تمت

تم تم

تم ... في يوم ... سنة ١٢٤ ...

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

الورق الاول	اسما	صداع حار	صداع بارد	صداع دموی
در بیان انواع	مزاج	حار است	بارد است	حار است
	سلامت و خوف	مخوف نیست	سالمست	غیر مخوف است
	سبب	حرارت آفتاب و آتش و تناول اغذیه حاره و دو آکم	خشکی مزاج و سرمای هوا و آب خنک با عوارض	بسیاری خون
	علامات	اعتدال اعضا و ... بیرون آمدن وزرد و ... و درد و بهاو ... خشک با لفعل	خشک بود ... سرد بودن و درد ... گرم با لفعل ...	سرخی روی و برآمدن رگها و ... و نبض عظیم و ...
	استفراغ	مناسب نیست	مناسب نیست	فصد قیفال و حجامت ساق
	علاج ملوک و سلاطین	صندل و گلاب ... و غذا مزوره انار ...	بوی کردن ... و مشک و زعفران و فرفیون ... و غذا زرده ...	بوی کردن گلاب و نیلوفر و غذا مزوره آب ... و آب جو مناسب است
	علاج فقرا و مساکین	روغن گل و ... و غذا مزوره ... مناسب است	بابونه و اکلیل الملک و ...	مزوره اسفناج لایق است

صداع

علاج عام

[illegible]

با وتج و اکلیل الملک و فطر و مرزنجوش ... و ورق الثانی ... و پوست خشخاش کوبانند
و آب ... بجوشانند ... و ... کنند ... و ... کنند
... با ... غذا ...
... کنند ...
... و ... جو

بعد از فصد از شکاف سکنجبین و گلاب لایق است و تنقل ... با لیمو و غذا
مزوره انار و دانه عناب است

اصناف امراض دماغ

علاج اعم

موقوف

اینست که صبر را نقیع کرده یک مثقال از آن ارکرده با دو مثقال [illegible] یک مثقال روغن بید اگر میل ناید [illegible] آب باشد طبیعه که تحلیل حرارت اندک [illegible] و دفع ماده کند و اندک قضیب [illegible] مثل آب فقاع اذخر و [illegible] و نعناع بر او ریزند و طعامهای که معتدل باشد و زود هضم شود مثل گوشت مرغ که زیرباج و شیرین پخته باشند مناسبت [illegible] اگر بدین معالجات دفع مرض نشود [illegible] گشنیز او را [illegible] جالینوس گوید که [illegible] با مصطکی و مداومت [illegible] و [illegible] و باشیر جاریه در درد دماغ علاج کردم و [illegible] قانون [illegible] کند مزاج او [illegible] اگر چه سبب او شیئی حار باشد

مقدم

[illegible]

الورقة الثانی — در بیان تتمه

اسم	مزاج	علامات	سبب	علامت	استفراغ	علاج [illegible]	علاج [illegible]
صداع صفراوی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مطبوخ [illegible]	[illegible]	[illegible]
صداع بلغمی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
صداع سوداوی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مطبوخ افتیمون	غذا [illegible]	غذا [illegible]

الوان كاف			در بیان تنقیه				
اسم	مزاج	علامت مخصوص	سبب	علامت	استفراغ	علاج بطریق اصلاح	علاج بقوت ادویه
صداع حاری	حار	[illegible]	بداع او [illegible] و ایستادن [illegible]	[illegible] درد و [illegible]	قی تنقیه [illegible] و [illegible]	شراب حامض و لیمو غذا از غوره و انار [illegible] آب لیمو [illegible] کرده باشند	[illegible]
صداع [illegible]	[illegible]	[illegible]	بداع و ایستادن [illegible] از امتلای [illegible]	[illegible]	[illegible]	اول مواد در سر مالند	[illegible]
صداع [illegible]	[illegible]	[illegible]	ضربه که بر [illegible]	[illegible]	فصد قیفال و حقنه لینه	گل ارمنی و روغن [illegible] و گل [illegible] کنند نافع باد	[illegible]

انواع صداع

علاج اعم

تقویت سر بروغن گل و [illegible] طبیعت بحقنه که مخالف وقت باشد و شیخ الرئیس فرموده که درین مرض اولا باید که
معده را تنقیه بطریقی که مذکور شد باب انار ترش و شیرین با قدری از محموده میل نمایند و بعد از اتمام عمل این
مسهل بخواب مشغول شوند تا هضم شود تنقیه که در معده باشد و رنگ بول و نضج او دلالت کند بر هضم آن
تنقیه و بمالند پا [illegible] و بغل و نطول [illegible] را بر دست و پای ریزند بعد از آن بحمام روند و سر را
در روغن گل بگیرند که خنک کرده باشند و غذا عدس و آب غوره که گرم داشته باشند خواه لحم و بط
اگر تب باشد فی الحقیقت منع بخار میکند و همچنین گشنیز خشک ه ه ه

[illegible]

ضماد کنند آب بید و گل ارمنی و روغن گل را یا مواد سرکوفته را و اگر تب و اختلاط ذهن و عقل واقع
شود اولا فصد قیفال یا اکحل کنند و اگر امتلا باشد استعمال حقنه باید کرد بعد از [illegible]
و روغن گل و اندکی سرکه را ضماد باید نمود و سبب استعمال سرکه درین ادویه آنست که قوای ادویه
را بغور مواد رساند به لطافتی که در وی است و نفوذ کند خاصیت ادویه در اعضا و الا از تحلیل
و تسکین مواد اراده نکرده اند درین مقام

الوریق الرابع	صداع که بعد از استفراغ شود	صداع که بسبب [illegible] معده باشد	شقیقه
اسم	صداع که بعد از استفراغ شود	صداع که بسبب [illegible] معده باشد	شقیقه
مزاج	یابس است	حار و رطب است	یابس است
سلامت و خوف	مخوف است اگر استفراغ بسیار شود	غیر مخوف است	مخوف است بر چشم
سبب	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علامت	[illegible]	[illegible]	[illegible]
استفراغ	ترک اولی است	قی کنند بسکنجبین و آب گرم و نمک	فصد و مسهل خلطی که موجب صداع باشد
علاج [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج فقرا و مساکین	[illegible]	غذا [illegible] فالوده [illegible] نان میده [illegible]	[illegible]

انواع صداع

علاج اسم

غذا گوشت مرغ و فالوده که از مغز نان میده و قند پخته باشند و روغن بنفشه و کدو و نیلوفر و [illegible] دار در دماغ چکانند و بر سر ریزند و اگر تب باشد غذا مزوره اسفاناخ و کدو و خوا[illegible] و اما صداعی که بعد از استفراغ جماع عارض شود از جماع منع کنند مگر آنکه بعد از تناول غذا واقع شود و میل نمایند بهر او رفع و بروغن گل و روغن [illegible] دیقوبت دماغ کنند و گل و مورد در آب جوشانند و آب آن بر سر ریزند و غذائی که زود هضم شود و نیکو باشد میل نمایند و صداعی که بسبب غم باشد بخواب و استنشاق روغن بنفشه و روغن کدو علاج نمایند

[illegible]

استفراغ خلطی کنند که موجب ضربت [illegible] اگر از گرمی حرارت باشد قند و زعفران و کافور را نیک نرم کنند و جدا از آن با آب خیار در بینی چکانند و اگر تسکین مرض نشود و درد ایم [illegible] و دغدغه ضرر باصره نیز بود و در [illegible] که بر صدغ عین است ممتلی و سریع الحرکه باشند پس شریان مذکور را عرق را که بر پس گوش است از جانبی که الم دارد به برند که افضل و اکمل معالجات این مرض است و اگر [illegible] منقطع گردد بسبب [illegible] صداع یکبار [illegible] کنند بر آب [illegible] گرم را البیار و روغن گل و [illegible] نیز گرم کرده در گوش چکانند

انواع صداع

علاج دم

بوست هلیله زرد ده درم شاه‌تره پنجدرم سنعه(?) افسنتین از هر یک سه درم آب سه رطل اصلاً نجوش
بجوشانند تا چهار یکی از آن باقی بماند بعد از آن نیم مثقال صبر و یک قیراط محموده بشوی اضافه نموده
میل نمایند بعد از استفراغ صندل و اهمیت بهار و کلاب و تخم کدو را بر سر ضماد کنند و آب
تمر هندی و الوی بخارا را اگر بجوشانند با قند و عوض مطبوخ میل نمایند لا ئق است

ایارج فیقرا تربد مجوف و پوست هلیله زرد از هر یک یکدرم محموده انطاکیه ربع درم مقل ازرق نصف
درم مجموع را با یک شربت ساخته میل نمایند یا حب سوطری با عصاره افسنتین و مصطکی از هر یک
یک جزو محموده و تخم حنظل از هر یک نیم جزو بکوبند و خمیر کنند با آب کرفس یا آب کرنب و حب
سازند و در سایه خشک کرده یکمثقال از آن میل نمایند و وقت خواب دو درم اسقول و افتیمون درم
سکر با آب انار [illegible]

افتیمون یکجزو و غاریقون بسفایج از هر یک نصف جزو تخم حنظل ربع جزو بلیله نفطی و قرنفل از هر یک
عشر جزو مجموع ادویه را کوفته بیخته با آب حب ساخته شربتی دو درم و نیم میل نمایند بعد از استفراغ
بابونه و بنفشه و نیلوفر و اکلیل الملک و بادرنجبویه و جو را کوفته و بیخته بجوشانند و آب آن را بر
سر ریزند و غذا گوشت بره یا خروس بچه که جوشانیده باشند و کمتر صرف غذا اولی است

الورق المحاسن

در بیان بقیه امراض صداع

اسم	مزاج	سن و بلد و فصل	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر [illegible] علاج	علاج صداع [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض دماغ

علاج عام

بعد از فصد شراب غوره و عدس مقشر که با آب انار امیخته باشند و در ابتدا اکلیل الملک و صندل و آب برگ کاسنی بر سر طلا کردن و در آخر تب بر نخود ده لعاب اسبغول و روغن بادام شیرخشت و قند به برف خنک کرده احتیاط نماید اگر تابستان باشد و اگر خوابی عارض شود و علامات بحران نباشد خشخاش را با شکر یا شراب خشخاش را با مغز کاهو میل نماید

[illegible]

اگر سبات بسبب تب یا امری دیگر عارض شده باشد علاج تب یا آن سبب نمایند و اگر مرضی دیگر بود باشد و ماده خون و بلغم بود در تسخین و تلطیف و تخفیف آن کوشند و نحو آبی که در او سبت و در آن صنوبر جوشیده باشند میل فرمایند و از آب خنک احتیاط نمایند و از خواب در موضع خنک و در سه روز اول سر را در روغن گل و اندکی سرکه مستغرق سازند که نیک تر خوب است و بعد از سه روز خضد بیدمشک و فودنج و حاشا و نعناع اضافه روغن نمایند که مسخن است بعد از ایام ثلث فلفل و سیاه دانه بوی کنند که عطسه آورد و بعد از غسل با برگ کرم نرم کرده بر دست و پای و زانو و ساق طلا نمایند تا آگاه کنند مریض را و اگر این مرض از رطوبت خون باشد و علامات خون ظاهر باشد فصد کنند و تقویت سر کنند به نحو مثل روغن گل و ماء الورد و سرکه و حجامت ساق از پس فصل تا ماده را از دماغ فرو آرد فصد صافن نیز نافع است و اگر این مرض بسبب بازدی عارض شود و اندک او قبر [illegible]

[illegible]

الورق السادس — در بیان اصناف

علاج فقرا و مساکین	علاج ملوک و سلاطین	استفراغ	علامات	سبب	علامت	موضع	اسم
[illegible]	آب جو و آب عناب و تمر هندی و آلوی بخارا [illegible]	فصد قیفال	درد سر بسیار و بی‌خوابی و تب و خشکی زبان و سرخی روی و زردی روی	ماده صفرا که غالب بود بر دماغ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

امراض دماغ		
	علاج اعم	
غذا از جو تنها یا قدری شکر اضافه نموده میل نمایند و شراب خشخاش لایق است و اگر بدین معالجه نشود روغن تسو و افیون در روغن بنفشه یا بادام حل نموده بر سر و پیشانی طلا نمایند یا قدری از افیون و زعفران در آب جو یا شراب نیلوفر اضافه نموده بنوشند و اگر بی خوابی و درد دماغ گرانی در جسم بزرگی و در بینی رطوبتی بینی باید که پاک کنی دماغ را از رطوبت بورقیه که موجب بی خوابی است و بعد از دفع ان ماده روغن بنفشه نیم گرم از بیرون بریزی و غذا ها که بدن را تر گرداند میل کند و اسفاناخ میل نمایند و اگر بی خوابی بسبب درد بسیار باشد در تسکین درد اهتمام باید کرد و اگر بسبب تب باشد شراب خشخاش با دوغ مناسب است از جمله تدبیر خواب [illegible]		
[illegible]		
و علاج بی خوابی پیران دشوار است و نطولات بکار باید داشت نطول کردن کنگر جو و بابونه بعد هر شب بکار دارد [illegible] و روغن بابونه و افیون در بینی [illegible] کردن خلط بر بالا [illegible] و بعد از ریاضت حمام و بعد از حمام غذای مناسب تناول نمایند و از ادویه مذکوره قدری استعمال کنند و خواب و [illegible] اسهال [illegible] معده را [illegible] و ابتدای طعام [illegible] اخلاط [illegible] و انجا که بسبب [illegible] ازان بر [illegible] کنند و ابارج فیقرا و حب [illegible] بکار دارند		[illegible] ماده دفع [illegible]
بعد از استفراغ با دویه مذکوره تناول نمایند چیزی را که مانع تولد اخلاط سوداوی باشد مثل نخود آب و اگر بی خوابی عارض شود شیر دختران بر روغن بنفشه بر سر ایشان بریزد و غذا جوجه که با شفتالو پخته باشند خواهد بود و اگر بی خوابی [illegible] چیزی در بدن ماند پس اگر مریض را اشتهای بد باشد استفراغی که مذکور شد اختیار نمایند و الا این عمل مناسب است [illegible] از هر یک [illegible] افتیمون [illegible] چهار درم تخم حنظل دو درم [illegible] بادیان و [illegible] با بیخ [illegible] هر یک سه درم همه را در سی استار آب جوش دهند تا به ده استار آید صاف کرده ده درم شکر [illegible] ده مثقال [illegible] در ان حل کرده دو مثقال روغن بادام و یکمثقال روغن بابونه اضافه کرده بدو هم [illegible] نیم گرم عمل نمایند		

الورق السابع			در بیان نمه انواع				
ب ا	۲/۱	[illegible]	سبب	علامات	استفراغ	علاج مرکب سهل [illegible]	علاج فوری و تسکین
سهر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سبات سهری	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الورد الثالث			ورم سان بقيه				
اسم	زمان	سن ومزاج	سبب	علامت	استفراغ	علاج مواد	علاج ثقل
سدر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	از شرب غوره ... مسهل ...	مصطکی ...
دوار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

اصناف دماغ

علاج اعم

اگر ماده در دماغ باشد ... استفراغ ... و اکلیل الملک ... آب ...
سر ... کنند و غالیه ... گوشت جوجه را با آب نخود ...
مسهل نمایند و از خوردن ... احتراز نمایند و اگر ماده در معده باشد ... مسهل ...
... مصطکی مناسب است و سکنجبین ... و اگر ماده در معده ... صفراوی بود قی کنند با آب
و سکنجبین ... چون معده از اخلاط پاک ... غوره میل نمایند

[illegible]

مناسب است که ... عضل ... درد ...
... سکنجبین ...
...

[illegible]

انواع امراض دماغ

	علاج اسم	
اگر [illegible] طفل باشد [illegible] ملاحظه نماید و غذا دراج یا مرغ خانگی را مطنجه نموده با نان خشکار میل نماید و قبل از غذا [illegible] کنند و اگر از مرتبه رضاع گذشته باشد از سیر و جزر و جرجیر و کرفس و جمیع ترها [illegible] احتراز نماید و میوه میل ننماید [illegible] نفس را و غذا دراج [illegible] و اگر بلغم غالب [illegible] و [illegible] سکنجبین عسلی میل نماید [illegible] اختیار کنند [illegible] و جمیع ادویه را [illegible] مثقال [illegible] اضافه نموده میل نمایند		
[illegible]		
[illegible] و [illegible] طبیعت نماید و اگر از برد حادث شده باشد به تابه که مذکور شد سر را گرم کنند		
[illegible]		

علاج فوری [illegible]	علاج [illegible]	استفراغ	علامات	سبب	اسم مرض	اسم
الورد التاسع — در بیان تقیه						
سکنجبین [illegible]	[illegible]	غاریقون و [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	صرع
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سکته
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کابوس

[illegible]

امراض دماغ

علاج اعم

اگر جوان بلغم باشد و بهار باشد بسیار گویند باد و به استفراغ تکمند و ماء الشعیر خورد و [illegible] و بعد از آن شراب [illegible] و ریاق [illegible] میل نمایند و غذا [illegible] و از عدس [illegible] گوشت [illegible] و [illegible] و اگر موجب تولد سودا شود و نطول منوم [illegible] کنند و صفت آن [illegible] که با پوست [illegible] کوفته باشند ده [illegible] و پوست [illegible] یکدام کوفته [illegible] و از هر یک کف مجموع را [illegible] استعمال کنند و شیر دختران [illegible] دو شنبه [illegible] را بدان تر کرده بر سر نهند [illegible]

[illegible]

غذا البد از فصد است که مذکور شد و آب معتدل بنوشند و ماء الجبن [illegible] سفوف که از هلیلج اسود و شیر ایارج و سنفایج و افتیمون ساخته باشند میل نمایند و اندکی از تریاق بدهند و اگر [illegible] عارض شود نطول منوم را که مذکور شد بر سر نهند و بنفشه را بر روغن بنفشه و شیر دختران تر نموده بر سر نهند و اگر بهتری ظاهر نشود او را [illegible] نشتر زدنی در رگ [illegible] و [illegible] او [illegible] داغ کنند [illegible] و اگر دیگر نشود [illegible] ۱۲

مرواتی و مرطبات استعمال نمایند و دیدن سبزه و استماع نغمه حسنه و اخبار و احادیث مضحکه و زیاد و اجتناب از حکایات مجامعت و اشتغال آن و مباعدت از ملازمت معشوق و ملاقات آنکس که در صورت [illegible] و تغیر معشوق موجب نقصان عشق است و اگر [illegible] صعب شود وصال علاج آسانی است و مذمت معشوق کردن و زفاف کردن محبوبه [illegible] یا کنیزکی فریفتن و اگر متمادی شود بطریق مالیخولیا علاج باید کرد [illegible] اورا کافیست

[illegible]

علاج عوارض	علاج مخصوص	استفراغ	علامت	سبب	[illegible]		اسم
الورق العاشر — در بیان همه انواع							
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مالیخولیا
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	قطرب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	عشق

[illegible]

لیکن هرگاه بشود مشکل او را آسانی توان کرد

الورقة الحادی عشر	در بیان تتمه امراض دماغ					
اسم	عربی [illegible]	سبب	علامات	استفراغ	علاج [illegible]	علاج غذا و [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	غذا از [illegible] [illegible]
سبات	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	غذا از [illegible] [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اصناف امراض دماغ
علاج اعم
در هر حال روز فصد باسلیق کنند و بقدر قوة و حاجت خون بردارند و مزاج را اصلاح و تبرید [illegible] باب جو و شراب [illegible] اگر در مزاج حرارت باشد و تقویة معده [illegible] کنند بکحل الکحلین و اگر در مزاج برودت باشد و باستفراغ [illegible] افتد با در طبوخ [illegible] و زوفا [illegible] و افتیمون [illegible] [illegible] در آن حل کرده بدهند و صاحب تقویم گوید که چون در این مرض [illegible] معده باشد قی کنند و بعد از پاک کردن معده غذا از [illegible] معده و شوربای جوجه که در سرکه [illegible] باشند [illegible] شراب سیب و شراب [illegible] در طبوخ به گلاب [illegible] فرمایند و [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

النادی عشر

بيان بقيه انواع

الاسم	لقوه	تشنج امتلائی	تشنج يبسی
مزاج	بارد است	حار رطب است	بارد يابس است
سلامة وقوف	سالم است	سالم است	غير سالم است
سبب	نفوذ و بارد در عضلات [illegible] تشنج در [illegible] ازهم دوركند	امتلای اعضا از فضلات [illegible]	خشك شدن اعضا و [illegible] آمدن او مثل [illegible] كه در يبس [illegible] باشند
علامت	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بعد از هفت روز حب ايارج مناسب است	حقنه [illegible] افتيمون	مناسب نيست
علاج مذكور وسلاطين	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج فقرا ومسكين	[illegible] ديك وسعكلی را [illegible] قدری ارنوره	بعد از استفراغ عالی [illegible] در حمام [illegible] ودر ماليدن [illegible] كنند	بر عورات را ببرد [illegible] و [illegible] بر اختيار نمايد

امراض جماع

علاج اعم

اگر سبب اين مرض مثا ر سبب فالج بود علاج او مثل علاج فالج خواهد بود در غذا و دوا و استفراغ و ماليدن روغنها را بعد از استفراغ بر فكی كه مايل نباشد و در دهان نهند از جانبی كه مايل باشد يعنی جانب معلول هليله كابلی را و عطسه آورند غسل كنند [illegible] بجاوند مو بر و بورق و خردل و فلفل را و علك را

[illegible]

آب جو و آنچه مذكور شد با لعاب اسبغول و روغن كدو لعاب دانه بهی ميل نمايند و مسح كنند زبان را بدانچه مذكور شد معه آنها را [illegible] روغن بادام را در دماغ چكانند و روغن بنفشه [illegible] را و لعاب اسبغول را [illegible] بر سر مالند و خطمی سفيد و روغن بنفشه و آرد جو و بنفشه خشك را [illegible] با لعاب اسبغول معجون ساخته بر سر و گردن ضماد كنند در روغن بنفشه و مغز ساق گاو [illegible] مع موم سفيد و روغن مرغ خانگی در سر مالند و علی الدوام دنبه تازه بر موضع تشنج نهند غذا آبا چه بره و زيرباج و اسفيدباج بروغن بادام با ماهی و اسفيدباج با تخم مرغ نيم برشت و [illegible] كرا [illegible] وقند و روغن بادام [illegible] خواهد بود و احتياط نمايند از حجفات مثل عدس و سركه

الثالث عشر	در بیان اصناف						
اسم	[illegible]	[illegible]	سبب	علامات	انواع	علاج ملوک و سلاطین	علاج فقرا و مساکین
[illegible] تشنج [illegible]	[illegible]	[illegible]	سبب امتلا [illegible] تشنج [illegible]	[illegible]	[illegible]	علاج ملوک و سلاطین [illegible] ضماد کنند تا تشنج نشود	[illegible] بمالند
[illegible]	[illegible]	[illegible]	نقصان [illegible] اعصاب [illegible]	[illegible] اعصاب [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ضعف عصب [illegible] از خلط غلیظ [illegible] از خارج	عضو [illegible] و این مرض [illegible] است	[illegible]	عضوی [illegible] روغن [illegible] بمالند	غذا [illegible] در حمام بمالند

[illegible]

امراض نخاع

علاج عام

اگر تشنج امتلایی باشد معالج اختیار نماید از مستفرغات و در عضو مسترخی ضماد کنند از اشیائی که گرم و خشک باشد پس اگر استرخا بیشتر باشد مخفف از ملین بیشتر کنند و دلک محکم رعایت است و اگر تشنج بیشتر باشد اشیاء مرخیه ملینه مع اندکی از اشیای سخنه مخففه استعمال کنند و اگر تشنج در عضوی باشد و استرخا در عضو دیگر بر عضو متشنج اضمده ملینه نهند و عضو مسترخی را بمالند محکم روغن و اندک بوره ارمنی

اگر سبب وارد شدن روح در اعصاب شکستن یا کوفته شدن یا ترکیدن یا نشستن بر اعصاب بود در رفع و دفع آن سبب نمایند و اگر سده در عصب بسبب خلط خام بارد باشد یا رطب یابس بود علامت آن کاهلی و سستی بدن و سفیدی رنگ و گرانی خواب است و علاج آن بعینه علاج فالج بارد است و اگر سبب سده خون باشد آنکه سرخ بود دلایل بسیاری فصد کنند و غذا اکثر اختیار نمایند و اگر سبب غلیظ شدن جوهر عصب باشد پس اعصاب در نفوذ غلیظ نماید و از اشیای گرم منفعت یابند در تلیین طبیعت و از شکاب خرها [illegible] گرم مثل کل الکمی علی اتمام فرمایند و اگر سبب یبس و خشکی اعصاب بود علامت و علاج مثل علامت و علاج تشنج یابس خواهد بود و اگر سبب خوردن زهرها یا گزیدن گزندهم باشد از شکاب تریاق و استعمال اشیائی که ضد آن زهرها باشد لایق است

[illegible]

اسما	عدد	سبب	علامت	استفراغ	علاج ملوک و سلاطین	علاج فقرا و مساکین
ضربت	[illegible]	علت آن ضربت یا سقطه باشد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
انصلاع	[illegible]	ریح بخاری که در سبب رطوبت غلیظ حاصل شده باشد	[illegible]	[illegible]	بابونه و اکلیل الملک در آب جوش داده نطول نمایند	[illegible]
[illegible]	[illegible]	رطوبت مالحه یا بودن در میان غبار و دود [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بلیلقون در چشم کشند [illegible]

امراض نخاع و امراض جفن

علاج اسم

اگر ضربه یا سقطه باشد مهره را اگر از جای خود رفته باشد بجای خود برند و بعد از آن که بجای او را باشند یا بکنند بحجامت و ضماد [illegible] بر آن موضع نهند و اگر از ورم باشد فصد باسلیق کنند و ضماد مذکور استعمال نمایند و روغن بابونه و امثال آن را گرم نموده بر آن موضع ریزند و [illegible] و روغن های گرم چون [illegible] عمل نمایند و [illegible] را با روغن ها مالش نمایند و اگر از خلطی غلیظ [illegible] باشد [illegible] و [illegible] خشک و روغنی که برو مالند زود [illegible] کنند و [illegible] الاصول میل نمایند یا بزوری که دفع ریاح کند مثل انیسون و بادیان و روغن [illegible] و اکلیل الملک و بابونه و [illegible] را در آب جوش داده نطول نمایند و روغن بابونه و روغن نرگس بر آن موضع مالند و [illegible] که مذکور شد بنهند

[illegible]

اگر جرب بسیط باشد [illegible] در سطح باطن جفن [illegible] شیاف احمر لین و بعد از آن [illegible] [illegible]

حصیل نمایند [illegible] شیاف سماق و شیاف [illegible] در [illegible]

[illegible]

امراض جفن
علاج اسم
انزروت و صمغ بطم و اندکی سر که بیکدگر ضم نموده طلا کنند یا اکثر برگ انجیر را بر روی او نهند و ذرور اصفر را بر وی بپاشند بعد از آنکه شیاف احمر لین در چشم کشیده باشند و اگر به دو این مرض رفع نشود او را تنقیه بدن کنند بعد از آن جفن را باز کرده بر اهداب بتابند و بیرون کنند پرده را و ذرور اصفر بر آن بپاشند مناسب است که بعد از آنکه پرده را بیرون کنند بگذارند که سعتی از خون برود و گدکد مثل برداشت و معالجات هر دو یکی است و جایز است که به مقراض بر دو گد را بردارند ۵
اگر تحجر بدوا مندفع نشود باز گردانند جفن را و بکشند بمبضع مدور الموضع و ملاحظه نمایند که جفن پاره نشود پس بشورانند بناخن یا بحلقه انگشتری و چون پاک شود ذرور اصفر بپاشند اما غلظ پاو و رنگ جفن سرخ و غلیظ باشد بحیثیتی که ظن آن شود که جرب است و چون برگردانند جفن را اثری از آن نباشد علاج او اصلاح غذا است بطریقی که مستحوان با باجره و نیز غاره جمیل نمایند و مامیثا و زعفران طلا کنند و شیاف احمر در چشم کشند ۵ ۵ ۵
بعد از رفع جفن در چشم چکانند آب زیره و نمک را و بنفشه در روغن گل و زرده تخم مرغ مالیده در میان هر دو چشم نهند و زرده تخم مرغ و روغن گل را بر چشم بندند چون از باز گشتن این مرض خاطر جمع شود شیاف و آمله را در چشم کشند

الخامس عشر		در بیان اصناف					
اسما	[illegible]	علامت [illegible]	سبب	علامت	استفراغ	تدبیر [illegible]	علاج فواد [illegible]
برودکر	رطب است	حار است	[illegible]	[illegible]	نصد [illegible]	[illegible]	[illegible]
جرب و غلظ	رطب است	مرکب است	نصد [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
التصاق	رطب است	مرکب است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

دربیان بقیه

اسم			سبب	علامت	استفراغ	علاج مخصوص	علاج مفرد و مرکب
کمنه	یابس است	سالم است	کیموس غلیظ سوداوی که کهنه بسیار کرمی است و در زیر جلد پلک بماند و از آن طبقات علی	ضعیف باصره و تیره رنگ طبقات حدقه و خاریدن او و ثقل خاریدن آن کرم و حکه بیدار شدن چشمان ثقل کند که گویا خاک در چشم او افتاده است و جلد پلک او بزرگتر است	استفراغ بحب [illegible]	شیاف طرحاطیقان	[illegible]
شتره	یابس است	مجوف است	کوتاهی جفن بالطبع باد و انشقاق جفن بسبب [illegible] زیادتی گوشت و اوریده بسیار دارد در جفن است	[illegible] جفن کوتاه شدن [illegible] چشم دائما از پلک چشم باز کردن [illegible]	فصد اکحل [illegible]	[illegible]	[illegible]
شعیره	یابس است	سالم است	فضول غلیظ که حاصل می شود در جفن	ورمی است دراز مثل جو نزدیک موضعی که موی پلک چشم از آنجا بر می آید	صبر یا فوف	[illegible]	طلا کردن به [illegible]

امراض جفن

علاج اسم

در تلطیف غذا و دخول حمام جهد و اهتمام لازم و احتراز از غذای غلیظ مثل گوشت گاو و نیمرس و جز و زر و پنیر کهنه و آنچه مثل به این باشد متحتم است و انبکه تلطیف و تحلیل ماده کنند مثل آب کرنب با بوریج و اکلیل الملک در او جوشیده باشد و چشم را بزنند که نهایت مفید و نافع است

اگر بالطبع باشد یعنی اگر بسببی عارض نشده باشد علاج نتوان کرد و اگر بشمع و روغن و اگر زیادتی گوشت باشد باسلیقون و شیاف اخضر مناسب است و اگر سبب بریدن و فتق جفن بود یا جراحت باشد دارو و علاج بجد باید است پس بشکافند پلک را در مواضعی که گوشت بیشتر داشته و بگذارند تا خون بسیار برود و در میان موضعی که شق کرده اند فتیله بنهند و بعد از آن مرهم مدمله استعمال کنند که نافع است

اگر در موضع ملول حرارت باشد شیاف مامیثا و گلاب و گل ارمنی طلا کنند و اگر حرارت بیان باشد آب گرم شستشو نمایند و نافی که نهایت گرم باشد بر آن بمالند و بمثل شمع حار را در چشم کنند یا شمع را با آب خمیر نموده ضماد کنند یا انجیر مطبوخ را مع صبر ضماد کنند و اگر بدین ادویه اصلاح نشود بمقراض بردارند و بگذارند تا ساعتی خون برود بعد از آن ذرور اصفر بر آن باشند

امراض جفن

علاج عام

علاج اینمرض بحدید نیکوتر و سالمتر است از نهادن ادویه حاده بر موضع محلول و اگر ادویه حاده بنهند اولا در جسم جا بنه تر را بدرفات بسیار تا جسم سالم باشد از حرارت ادویه حاده و بر کنند جسم را بالجمیر خشک کرده تا اثر ادویه حاده بجسم نرسد و علاج بحدید انست که توثه را معلق نگاهدارند بصنانه و بعد از ان ببرند بمقراض و بران موضع که جراحت شده نمک آب و زیره بجاکنند و زرده تخم مرغ و روغن گل بر جسم نهند

سعفه گاهی از سودا و گاهی از بلغم می باشد پس منع نماید صاحب او را از اغذیه که مولد سودا و بلغم بود و بعد از استفراغ خلطی که مولد این مواد است و شیاف اخضر در جسم کنند و بعد از ان شیاف احمر کنند
شیاف زیره روشنائی ذخیره ۱۲
سودن و کحل کردن

بعد از فصد و رنگاب دوا منع کنند اشیائی که مولد مواد مرض بود مثل ماهی شور و گوشت ترش و عدس و غذا گوشت جوجه مرغ و زیرباج با آب انار میخوش پخته کنند خواه بعد شیاف احمر در جسم کنند بعد از ان بعد از ان برودی نوری
شیاف باسلیقون و اغبرار و حضض
ذرور ملکی طلا کردن ذخیره ۱۲

السابع عشر | در بیان بقیه امراض

	نمله در جفن	سعفه در جفن	توثه در جفن
مزاج	یابس است	یابس است	یابس است
سلامت وخوف	سالم است	غیر مخوف است	مخوف است
سبب	احتراق صفرا	عفونت سودا و گاه [illegible] بلغم و خلط	خون فاسد که سوخته باشد
علامت	[illegible]	چیزی که مانند بثور است در بیخ مژه پیدا شود و گاه باشد که مجروح شود و رنگ او مایل بزرد گردد	[illegible] سودا و گاه [illegible]
استفراغ	[illegible]	[illegible]	فصد قیفال و حب الصبر
علاج ملوک و سلاطین	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج فقراء و مساکین	[illegible]	[illegible]	برکنند جفن را بلحم تنها و درود ما و برابر توثه نهند دو ساعت تا انکه سیاه شود بعد از ان مسح کنند

السادس عشر در بیان سه اصناف

اسم	مزاج	عضو	سبب	علامات	استفراغ	علاج ملوک و سلاطین	علاج فقرا و مساکین
سلع در جفن	اکثر رطب	[illegible]	بلغم غلیظ	غدد [illegible] صلب [illegible] و [illegible]	مطبوخ افتیمون	اسم و افتیمون ضماد کنند	[illegible] ضماد کنند
جرب در جفن	یابس	[illegible]	خلط شوری که بجا [illegible] باشد	خارش [illegible] و [illegible] چون [illegible] از آن چون [illegible] در چشم [illegible]	حب ایارج [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] جفن	اکثر رطب	[illegible]	خوردن طعامهای غلیظ که از آن فضله [illegible] حاصل شود یا ترک ریاضت حمام	[illegible]	صبر ایارج و صبر	[illegible]	[illegible]

امراض جفن

علاج عام

مناسب است که از اغذیه که مولد بلغم است و سودا احتراز نمایند و ضمادهای که مذکور شد به نهند و اگر علاج نپذیرد بشکافند موضع معلول را و بیرون کنند او را بطریقی که در علاج سلع مذکور شد و مسطور [illegible] و بعد از آن ذرور اصفر بر آن باشند

سفیده تخم مرغ را در روغن گل [illegible] کرده بر چشم نهند و اگر یابس ماده صفراوی باشد [illegible] استعمال نمایند و اگر گمان برند که در جفن ماده غلیظ است که خارش میکند او را احتیاج باشد بتحلیل آن لعاب حلبه و لعاب تخم کتان را اگر [illegible] گرفته باشند بر چشم نهند که دفع [illegible] نموده استفراغ آن خلط [illegible] که در جفن است [illegible] نماید و آنچه مجرب است آنست که بیضه مرغ خانگی و لعاب اسبغول و شمع و روغن گل را بهم [illegible] بر چشم نهند و احیانا اشیافی که آب چشم بیاورد استعمال نمایند که ماده [illegible] را دفع نماید [illegible]

بعد از پاک کردن بدن بمستفرغات بحمام روند و احتراز نمایند از خوردن غذاهای که از آن فضله غلیظ بر حاصل شود بخصیص از دوام خوردن [illegible] و غذا [illegible] خواهد بود و [illegible] در چشم کنند [illegible] و [illegible] با [illegible] کوفته خمیر کنند تا آب در [illegible] ترکی و طلا کنند بر پلک چشم

امراض شعر			... در بیان بقیه				
			سبب	علامت	استفراغ	علاج بطریق سلاطین	علاج بطریق اهل ...
شعر منقلب	رطب است	محرق است	[illegible]	[illegible]	مطبوخ افتیمون	[illegible]	[illegible]
شعر منتشر	رطب است	محرق است	[illegible]	علامات صفرا ... سودا	حب صبر با مطبوخ افتیمون	[illegible]	[illegible]
شعر زاید	رطب است	سالم است	[illegible]	[illegible]	حب صبر با مطبوخ افتیمون	[illegible]	[illegible]

امراض جفن		
	علاج اعم	
علاج این مرض بدوای حارات یا بجیانیدن او موی را اصلی باید داغ کردن آن موضع باین طریق که موی را بمنقاش بر دارند و میلی که باریک باشد و داغ باشد سر او آن موضع را داغ کنند و زیاده از دو موی داغ نکنند و بعد از آن سفیده تخم مرغ و روغن گل را طلا کنند و اگر بمنقاش بکنند و بعد از آن خون ضفادع یا بیضه نمل را مع کمع طلا کنند یا نوشادر و سم فروخته بر که عجین نموده طلا کنند و اگر موی بسیار باشد با دویه علاج نشود تشمیر کنند و آن بریدن پلک چشم است بطریقی که کحالان کنند		
مناسب نیست که اولا پاک کنند بدن او سرو بلکه جسم را از مواد فاسده و بعد از آن در انتها ... طلا نمایند یا فضله موش را سوخته یا غیر سوخته بعسل خمیر کرده طلا کنند و اگر ماده صفراوی یا سوداوی باشد بعد از استفراغ آن اخلاط و تعدیل مزاج کحلی که مذکور شد استعمال نمایند و اگر بسبب آبله یا جراحت سوختن یا گشتن پلک اثر هیچ علاج نبود اگر بعد از امراض صعب عارض شود ترک استفراغ نمایند و جرمهای که مرطب باشد ارتکاب فرمایند و ادویه را ترک کنند که ... و موی برا قوه در هر جذب غذا و بیخ ادرار نگاه دارد مثل اسلیقون در کشنیز ...		
بعد از پاک کردن بدن و سر و چشم از مواد فاسده ادویه مذکوره با شیاف اهلیلجی استعمال نمایند بخصوص که از چشم آب آید و اگر بدین علاج مرض رفع نشود برکنند این موضع موی آن موضع را و بر آن موضع خون خارپشت یا زهره اکثر یا زهره بزر او کاه مالند که این خون که مذکور شد بجنبد بید مشتر مخلوط کنند و از شیاف ساخته چون باستعمال آن حاجت افتد آنرا با آب حل ساخته استعمال نمایند که بجایت نافع است یا کف دریا را با آب اسقول ضم نموده بر آن موضع نهند تا بتجذیری و تبریدی که دارد نگذارد که موی برآید		

امراض جفن

	علاج عام	

بعد از استفراغ بدن غذای لطیف مثل مزورات و گوشت جوجه مرغ میل نماید و اگر مریض صغیر باشد از صغیر را ملا حفظ نمایند و در ابتدا از زرده تخم مرغ بر چشم ببندند و در روز سیوم اندکی از زعفران و افیون اضافه کنند بعد از آن انزروت مربا در شیر دختر و قند و صمغ عربی بر رو باشند و بعد از آن شیاف ماميثا و دورد و عروق اصفر و اگر سرد هم ورم باشد بکدرم کوفته بخته بر رو بالشند و اگر اندرون چشم دیده شود بواسطه بسیاری ورم و معلوم شود که در وی تیره است باید زیره و زنجبیل بریان بکشند و اگر معالجات این مرض است که انزروت و ماميثا را برو باشند و عدس را آرد کرده با آرد جو و زعفران ضماد کنند و اگر جفن بازگردد و شق شود در زنج بود در زور اصفر بر و باشند بعد از آن شیاف احمر را استعمال نماید که بغایت مفید است

بعد از استفراغ کردن رطوبت بواقیه غذائی که صالح باشد مثل گوشت بزغاله با گوشت مرغ خانگی با گوشت دراج و نان میده میل نمود و مرد اسنگ را نرم کوفته بروغن گل حصفی و شیاف ماميثا بر جفن طلا نماید یا گل و آرد جو و زعفران را با آب کاسنی معجون نموده طلا کنند و شیاف احمر با دو حصرمی که از آب غوره تازه و توتیائی که در آب غوره پرورده شده باشد ساخته باشند اکتحال نمایند و اگر بر طرف نشود در برود حصرمی را که اجزا آن مذکور می شود در چشم کنند و اجزا این است توتیا و عروق از هر یک درم هلیله زرد و کابلی از هر یک نیم درم فلفل و مامیران از هر یک یک دانگ و نیم نمک هندی یک قیراط مجموع ادویه را نرم کوفته در آب حصرم تربیت نموده بعد از آن انزروت نرم استعمال نماید ه

بعد از استفراغ بدن در تعدیل غذا و اصلاح مزاج و دخول حمام اهتمام تمام نموده حب ایارج مثل بوره و اکلیل الملک را جوش داده آب آن را بر شاق ابزند و ساکینون اکبر را اکتحال نماید و اگر تحلیل نیابد با عمال ید علاج نماید و طریق آن در مطولات این فن مسطور است و اگر چیزی باقی ماند نمک بریان باشند با گوشت مرده انزروت بعد از آن ... را البر که تر کرده بر آن موضع نهند و اگر از مرض خاطر جمع باشند محافظت باد در ملصقیم نماید مثل صمغ و انزروت که حضض و شیاف ماميثا و زعفران در آن باشند

[illegible]

العضو			در بیان همه اصناف				
اسم	...	...	سبب	علامت	استفراغ	علاج ملوک و اغنیا	علاج فقرا و مساکین
...	...	...	[illegible]	[illegible]	[illegible] و تنقیه طبیعت	[illegible]	[illegible] ضماد کنند
...	...	...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
...	...	...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

الحادی والعشرون — در بیان اصناف

اسم	مزاج	[illegible]	سبب	علامات	استفراغ	علاج بالادویه [illegible]	علاج غذا و [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	خون با صفرا که [illegible] بر [illegible]	[illegible] عروق [illegible] چون [illegible] صفراوی [illegible]	فصد قیفال و طبیخ [illegible] اگر ماده [illegible] صفراوی باشد	[illegible] بگلاب و کافور [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	فصد [illegible]	افتی [illegible]	فصد قیفال و [illegible]	[illegible] صندل [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	خون غلیظ [illegible] عروق [illegible]	[illegible] عروق و [illegible]	فصد قیفال و [illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض طبقه ملتحمه

علاج اعم

اگر سبب مادی باشد رفع سبب نمایند و بعد از آن بگلاب و کافور [illegible] قطور [illegible] ضماد کنند و برود کافور را ذر [illegible] کنند و اجزای برود [illegible] توتیا دو درم کافور [illegible] بکوبند و استعمال نمایند و [illegible] صندل و گلاب و آب کشنیز [illegible] ضماد کنند و اگر سبب مادی [illegible] بود و از داخل [illegible] استعمال [illegible] و غذا [illegible] بود و [illegible] ریک [illegible] و [illegible] کنند [illegible] شیافی [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] استعمال نمایند و اگر ماده [illegible] باشد [illegible] و چون ورم [illegible] باید برود کافوری [illegible] اگر [illegible] نمایند و اگر [illegible] شیافی [illegible] و آن [illegible] ضماد نمایند [illegible] از هر یک [illegible] کوفته [illegible] ذرور استعمال نمایند [illegible] درم [illegible] نماید و بعد از آن [illegible] بیاشند [illegible] [illegible]

[illegible]

در بیان تقسیم اصناف

الثانی والعشرون			
اسم	ظفره	دمعه	طرفه
	یابس است	رطب است	حار است
سلامت و خوف	محوف نیست	سالم است	محوف است بر چشم چون بعضی از صلابت شود
سبب	خلط یابس غلیظ	ضعف قوه ماسکه و قوه هاضمه و نضج [illegible] غذای عضو [illegible]	[illegible]
	عصبی زاید از گوشه که به پهلوی بینی است ظاهر شود و پهن شود بر چشم تا آنکه سواد دیده پوشانیده شود	رطوبت چشم و افتادن آب از و چون عضو علیل ضعیف شود و بر امدن چشم ظاهر گردد	نقطه که از خون یا ره سرخ بر طبقه ملتحمه افتد
استفراغ	فصد	اسهال	فصد
	[illegible]	برود [illegible]	[illegible]
علاج نقرس و بلغی	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض طبقه ملتحمه

علاج عام

اگر ظفره رقیق بود اول آن بهتر که با دویه حاده مثل نوشادر و زنجار و کوکس و زهره بزو عسل علاج نمایند و شیاف قیصر انفع ادویه است و صفه زعفران زرنیخ دوازده درم صمغ عربی از هر یک شش درم قلقطار محرق و زنجار از هر یک دو درم افیون یکدرم و نیم ادویه را نرم کوفته و بیخته با آب بادیان خمیر نموده شیاف ساخته در سایه خشک نمایند و اگر ظفره غلیظ و مزمن شده باشد باید علاج نمایند و از محزوز با منقوش که چون خواهند که ظفره را ببرد و علاج نمایند مناسب است که کرر را بخارات گرم چندان نگاه دارند که چشم گرم شود و اوی سرخ گردد یا در حمام چندان عمل نمایند که حال حاصل آید پس بالند بر ظفره انجمه ذکر شود و نگاه دارند چشم را ساعتی فیدار آن ویکد ارند و چون چشم بارد آید آب گرم بر چشم ریزند و بشویند چشم را و ضمادی از این طریق عمل نمایند که ظفره را رقیق میسازد و بر طرف میکند اگر چه غلیظ باشد

اگر گوشت گوشه چشم بواسطه بریدن ظفره نقصان یابد ذرور احمر و شیاف اعفران استعمال نموده حذر کنند رومامیثا را در چشم کشند و اگر بسبب نقصان گوشت نباشد این دوا را در چشم کشند توتیا هشت درم زعفران یکدرم اقلیمیای ذهب جار روانک شادنج مغسول یکدرم و نیم ادویه را کوفته مجموع را با آب بلیلج و آب غوره و نصف آب غوره آب سماق بپرورده نموده در چشم کشند و ارد باقلای مقشر بر روی ضماد کنند

ابتدا اگر خون طیور رنگ کوره کل ارمنی و گل قیمولیا اضافه نمایند تا باز گرداند ماده را و در انتها محللات استعمال نمایند حضض زرنیخ سرخ گل مختوم اضافه خون طیور رنگ کوره نمایند و قلیلی کوید که چنار کرد و کلاب با یکدیگر ممزوج ساخته بر سر بخارات نگاه دارند البته طرفه بر طرف شود

الثالث والعشرون

در بیان [illegible]

اسما		سبب	علامت	استفراغ	علاج [illegible]	علاج [illegible]
دود و دواخنه در چشم درآید	سالم است	[illegible] فضول غلیظ است [illegible] که حاصل شود [illegible]	[illegible]	[illegible] تنقیه	شیاف احمر لین در چشم کشند	شیاف ابیض در چشم کشند
[illegible] قمور	مخوف است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بادام را کوفته بر چشم ضماد کنند	خرقه سیاه را بر روی نزدیک دارند
رمد بارد و [illegible]	غیر مخوف است	بلغم یا سودا یا باد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض جفن و امراض طبقه ملتحمه

۱ علاج عام

مناسب است که غذای لطیف میل نموده شیاف احمر لین در چشم کشند و لته را بگلاب تر کرده بر چشم الصق خواب کنند و بدین چشم بستن باز گردد ماده و الا که باز نگردد شیاف مذکوره و شیاف ابار در چشم کشند و اما اگر غبار یا دود در چشم درآید بشیر عورات یا آب شیرین را ضمام نبه در چشم چکانند و اگر ریگ یا مثل آن چیزی در چشم افتد و ظاهر نشان باز گردانند پلک چشم بالا را و فوفلتی را بر انگشت بپیچیده بر آنجا کشند که مندفع شود

اگر قمور موجب امد شده باشد خرقه سیاه را بر روی نزدیک گذشته شیر در چشم دوشند و ضماد کنند با دامی را اگر نرم کوفته باشند و بر چشم ریزد آب گرم را و اگر موجب مشده باشد بتحلیل بخار انی باید کرد محقق شده است در چشم بدین طریق که سر را بر بخار آبهای لطیف بدارد که شلجم و برگ سیر و پوست خشک او در آن آب جوشانیده باشند یا قطرات سرکه را بر سنگ آسیابی که گرم کرده باشند ریخته سر را بر بخار آن بدارد

چون ماده غلیظ بلغم باشد بعد از استفراغ آن خلط غراغر کنند چو چرخ یا درمان که مفید باشد نجته باشند خواهد لعو و حلبه را الخصته لعاب دو لعاب کتان را در چشم چکانند بعد از آن ذرور اصفر را به باشند بعد از ذرور و زیاسه او زرو طلا نمایند بر چشم صبر و حضض و مر و اقاقیا و زعفران را مع گلاب فرو بشویند چشم را با آب بابونه و چون ماده بلغم رقیق یا سودا باشد بعد از استفراغ آن خلط در چشم کشند شیاف احمر حاد یا ذرور اصفر را و شوینده بابی که با بونج و اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش در او جوشیده باشد و چون ماده سودا باشد با علاج مذکور در ترطیب دماغ و از تنکاب جو آب و نشستن در آبزن و رفتن حمام اهتمام نمایند و چون ماده صفرا باشد ریختن آب تغاب مفید است و شیخ در قانون فرموده که نافع ترین چیزی که بر چشم نهند جاورس است ۵

الرابع والعشرون

در بیان بقیه اصناف طبقه

اسما	جرب در ملتحمه	قروح	ماص
مزاج	یابس است	حار است	یابس است
سلامت و خوف	سالم است	بر جسم مخوف است	مخوف است در جسم چون بریده شود
سبب	خلط یابس غلیظ	رطوبت حاده لذاعه که میریزد بر جسم [illegible]	جراحت یا بثره یا ورم یا شقیقه یا صداع حو کم [illegible]
علامت	[illegible]	[illegible]	[illegible]
در تشخیص	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج ملوکی و سلاطینی	[illegible]	شیاف ابیض [illegible] در چشم کشند [illegible]	[illegible]
علاج فقرا و مساکین	[illegible] مرغ [illegible] کل جسم [illegible] آب نیم گرم [illegible]	[illegible]	آب شقایق النعمان در چشم ریزند

ملتحمه و اصناف امراض طبقه قرنیه

علاج اسم

بعد از استفراغ و فصد در چشم کشند شیاف ابیض و بر ملمورات و بعد از آن در دو روز مذکور استعمال نمایند و بعد از آن شیاف احمر را در چشم ریزند با آب گرم و در چشم نهند از دو جو شیاف مامیثا و اکلیل الملک و زرده تخم مرغ کرده از روغن گل کرده بکشند یا به مبط و بر بزند بر او غن بنفشه و حمام او نرود نطول کنند بر آبی را که اکلیل الملک و نیلوفر و بنفشه خشک و حلبه در او جوشیده باشد ٥

بعد از فصد سکنجبین الم مثل مالیدن افیون بر پلک چشم و مبردات و مقویات چشم مثل نهادن شیر دختر و زرده جو و کل ختمی استعمال نمایند بعد از آن در روز رابعه بعد از آن در روزهای اخیر سبا ترا نماید و غذا از روزه مرغ و ماش و اسفناج خواهم بود و جلاب آب انار میخوش و شراب حصرم و غیره خوردن با آب جو ارتکاب نمایند و شیاف ابیض را در شیر باز کرده بنفشه بعد از آن تر نموده بر چشم ضماد کنند یا اسبغول را با آب کاهو خمیر کرده یا پوست خشخاش الکوفته اضافه آن نموده با آب گشنیز خمیر کرده بر چشم طلا نمایند و اگر درد تسکین نیابد ادویه مخدره بر طرف کرده ادویه منضجه را اضافه نمایند مثل انزروت که در شیر دختر برورده باشد ه یا مر سوخته و قند بعد از آن فرادی استعمال نمایند و اگر آن کافی نباشد از برای پاک شدن چرک سنگ مغسول محرق مغسول تنها نافع است و چون ممتلی شود قرحه شیاف احمر و دخول حمام و گوشت جوجه مرغ و طیهوج مناسب است ٥

ادویه که جلا میدهد و دیره را مثل توتیای هندی و نحاس محرق و سرکین عصفور یا سرکین فرشتوک که با عسل خمیر کرده بکشند نافع است پس اگر ماده رقیق بود شیاف احمر و دهان شقایق النعمان کافی است و اگر غلیظ بود شیاف اخضر بعد از آن شنک و سرطان بحری که هر دو محرق باشند از هر یک یک جزو کف دریا و بعر الضب و توتیای هندی از هر یک نیم جزو کوفته بر نفس بیاض بکنند

مثل ذرور

الناصور والعروق	در بیان اصناف		
	اثر و زفه و رنگ کردن آن / ناکس است / سالم است	ظفر / رطب است / مخوف است چون از طبقه تجاوز کند	بثور / حار است / مخوف است در چشم
سبب	ضربه یا تقدم جراحت و بثره بار سد	جراحت یا بثره از افراد جسم یا ورزش جرمی	بازده شدن طبقه قرنیه بواسطه ناکل قرم باخلط رباحی که در اثناء بوده باشد
علامت	علامت او ظاهر است بر چشم	[illegible] آنچه بیرون رفته و موضع آن در اول رفته ده	شکل او مراجعا ظاهر شود بر طبقه قرنیه
استفراغ	مناسب نیست	[illegible]	[illegible]
علاج	[illegible]	در چشم کنند شیاف ابار و زنگ محرق [illegible] کنند	[illegible]
علاج	عصاره پوست انار ترش در چشم چکانند	[illegible]	دوغ [illegible]

امراض طبقه قرنیه
علاج عام
الخیری اگر رنگ کنند اثر و زفه را آن است که شیر خر را در چشم کنند و اگر حال اندهند این شیاف را کل انار خرد و گاه افتاده باشد و قلقدیس و اقاقیا و صمغ عربی از هر یک نیم درم اثمد سه درم ادویه را کوفته با سفیده خایه شیاف ساخته در چشم کنند
ارزیز و صدف و زنگ سوخته کثیرا صمغ عربی روسختج و اسفیداج ارزیز و کحل شلوزی از هر یک یک جزو مرصافی و افیون مصری از هر دو نیم جزو مجموع ادویه را نرم کوفته بسفیده تخم مرغ خمیر کرده شیاف سازند و شادنج محرق مغسول دو درم و نیم مروارید سوراخ ناکرده نیم درم ارزیز سیاه محرق دو درم کحل اصفهانی مرباسکی درم مجموع ادویه را نرم کوفته در چشم کنند بطریق ذرور یا در چشم باشند بطریق ذرور
مناسب است که در چشم پاشند مثل ذروری را که از اسفیداج رصاص و اقلیمیای فضه و صمغ عربی ساخته باشند و سر را بنی را آبهای گرم نگاه دارند و چون دو سال بگذرد و دفع این مرض نشود و ماده عظیم باشد علاج آن نتوان نمود بر وا و اگر بخواهند علاج نمایند رجوع بمطولات این فن نمایند که طریق دانستن آن بتفصیل آنجا معلوم شود

السادس والعشرون بقیه امراض طبقه قرنیه

	[illegible] در قرنیه یابس است بر جسم تحرف است	بوسیده شدن قرنیه و آن را اکله گویند رطب است تحرف است از جسم چون بزه منقط شود	[illegible] رطب است چون محکم [illegible] است
سبب	خلط سوداوی حاد	[illegible] آبله یا ناسور [illegible] فضلات [illegible]	[illegible]
علامت	[illegible]	[illegible]	[illegible]
استفراغ	فصد قیفال و شرب ماء الجبن	قرص بنفشه و [illegible]	[illegible]
علاج [illegible]	[illegible]	[illegible]	شیاف ابیض و [illegible]
علاج [illegible]	[illegible]	شیاف احمر	[illegible]

طبقه قرنیه

علاج عسم

علاج باد وبه حاده لایق نیست بلکه در تسکین الم کوشند و قلع و قمع این مرض بسیار صعب است اما اگر بدن ممتلی باشد اول افصد نمایند و سفوفی که مذکور شود با ماء الجبن میل نمایند و صفت سفوف این است افتیمون اقریطی نیم درم بسفایج یک درم و سنا مکی و پوست هلیله زرد یک درم ترب و بسفایج و کوزکیان از هر یک دو دانک و گل سرخ و کشوث از هر یک یک درم و ابیلیج اسود و کابلی از هر یک یک درم و نیم بلح هندی دانک اسطوخودوس و بجوا رمی و مصطکی از هر یک دانک و نیم مجموع ادویه را کوفته هر روز ثلثی از آن با ماء الجبن استعمال نمایند و اگر سوء مزاج جسم تبرید کنند شیاف ابیض و آرد جو و بنفشه و خاک نیلوفر و آرد باقلا و برگ خطمی و کاهو و تبرید با روغن بنفشه ضماد کنند و توتیا و شادنج و نشاسته و ماميثا و طين مختوم و لولو را نرم کوفته در چشم کشند

مناسب است که تحلیل و تنقیح با اعتدال کنند و شیاف احمر و ملکا با استعمال نمایند و اگر بدن تحلیل بیابد و روغن زعفران و صبر و مثلث از هر یک یکدرم عسل شش درم مجموع ادویه را مخلوط سازند و در حلقوم چکانند و در یک روز دو بار یا سه بار استعمال نمایند و اگر بدین علاج بهتر نگردد علاج بدعلاج نمایند و هر چه در آن در مطولات این فن مذکور است بعد از آن شیر علت رفع حکما نیز چه علاجات فرموده و معمول دارند

علاج شیر مثل علاج قروح است و مرهم صندل و اشیاف غیر است و استعمال محذرات در محل الم و درد و غرامی در نزول قلیاب و شربه و بره که ذکر بود و مرهم صندل را از آنکه نیاید نمایند و اگر آن جراحت کهنه شود شادنج مغسول ودرم لولوی سفید از هر یک یکدرم مرتک محرق مغسول یکدرم و نیم توتیای هندی و انگذرو شیشا از هر یک یکدرم کوفته و بیخته بر و باشند و چون بسیار شود مدت تنقیح و انفجار او فرو رفته صفرا در زیر ذخیره جمع شود در چشم چکانند

السابع والعشرون — در بيان تتمه اصناف

علامت [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سبب	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	بيرون آمدن جروی [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

امراض طبقه قرنيه وامراض ماق

علاج اعم

انسب آنست كه بمباليت قروح علاج نمايند مثل اشياف منقذ واصلاح اغذيه نمايند چنانچه در اول اين مرض مزورات اختيار نموده بعد از ان گوشت جوجه مرغ خانگی ميل نموده جلاب وشيرخشك خرفه وآب جو ارشكاب نمايند والبترين علاج اين مرض استعمال اشياف ابار است

اولا فصد قيفال نمايند بعد از ان تنقيه بدن كنند مثل مطبوخ هليلج وغذا مثل زرده تخم مرغ نيم برشت خواهد بود ودر چشم كنند شياف وردى را واجزاى ان اينست برگ گل يك سه مثقال زعفران يكمثقال ونيم زنگ سته يكدرم حلبا روافيون از هر يك نيم مثقال كثيرا يكمثقال مجموع ادويه را كوفته بيخته با آب برگ سرو شياف ساخته استعمال نمايند

افضل علاج اين مرض داغ كردن است واگر ماده خفيف باشد بدوا علاج كنند بدين طريق كه صبر وكندر وانزروت ودم الاخوين وحلبا وگل وشب از هر يك يك جزو زنجار ربع جزو شياف ساخته بسوانند ناصور را تا پاك شود بعد از ان عليل را بر جايی كه باصورت بخوابانند باغی وشياف [illegible] كرده در آب ودر چشم او بچكانند سه بار يا چهار بار وما بين هر دو قطره زمانی تنگ تحمل نمايند

وهمچنين اعاده مينموده باشند اين علاج را تا محلی كه بسوزانند ناصور را وضربی بيرون نمايد بعد از ان پشم نرم را بسركه وآب تر نموده بر چشم نهند وموئيرا كه دانه نو گشته باشد باركريا والعسل ضماد كنند وكهنه پنبه تمين طبيعت بانيد وخرقه كتان را به بول صبی تر كرده در دواى حادى كه مذكور گشت آلوده در موضع ناصور نهند وفتيله از زنجار وشكر وانزروت راست نموده در موضع مذكور نهند وشيخ در قانون فرموده كه دروری كه مجرب است در اين مرض اينست كه از عروق بگيرند وازباخوانه سه جزو كوفته استعمال نمايند ولكن ترا انست كه ميلی را در موضع ناصور كرده مقدار عمق آنرا معلوم كرده قدری پنبه بر ميل پيچيده در ادويه مذكوره آلوده در موضع ناصور نهند واگر اين علاج وافی نباشد باعمال يد علاج نمايند

در بیان بقیه اصناف

	سبب	علامت	استفراغ	علاج [illegible]	علاج غذا و [illegible]
[illegible]	نقصان گوشت گوشه چشم بسبب دوای حار که علاج کرد بجهد یا [illegible]	بودن رطوبت در گوشه چشم به سبب نقصان گوشت او	فصد اکحل زیاده باشد	[illegible]	صمغ عربی و صبر بگلاب تر نموده بر چشم کنند
[illegible]	خون یا بلغم غلیظ	ایادی گوشتی که در گوشه چشم است	فصد	شیاف زنجار	[illegible]
[illegible]	فضول مالح بورقیه	حار بودن گوشت چشم و زیاده شدن آن از شیاف حار یابس	فصد	ذرور و صبر [illegible]	کالسی کوفته را با روغن گل بر چشم کنند

امراض ماق

	علاج عام	

اگر گوشت چشم تمام رفته باشد بهیچ وجه علاج نپذیر دو اگر بقیه از و باقی باشد بادویه که پاک کند گوشت را و خاک کسازد رطوبات را علاج کنند مثل مرشیشا و شب و مامیثا و اغذیه نیکو مثل گوشت مرغ و گوشت بره میل نمایند و شراب بقدر با جلاب اختیار کنند

چون گوشت زیاده شود از مقدار طبیعی ادویه حاده مثل مرهم زنگار به نهند و اگر ادویه وافی نباشد بمقراض آن زیادتی را ببرد از ند چنانچه نه کم باشد و نه زیاده و بر موضع مجروح ذرور اصفر و زرده تخم مرغ و روغن گل نهند و اگر چشم را حرارتی عارض شود شیاف ابیض در چشم کنند و چون آن حرارت تسکین یابد شیاف احمر بعد از آن احمر لین استعمال نمایند
و دارو های ظفره وسبل بکار آورند

اولا تعدیل مزاج کنند بأشیای بارد رطب و غذا نخود آب یا آش غوره خواهد بود و شیاف حصرم در چشم کنند

التاسع والعشرون		در بیان ثقبه اصناف				
اسم		سبب	علامت	السوء؟	علاج بقول اساطین الطب؟	علاج فقرا و اهل کتب؟
نتوء العنبیه	[illegible]	بیرون آمدن پرده عنبیه بود از ثقبه بسبب خلط غلیظ	نقطه عنبیه اندکی از رنگ دیگر بیرون بود و دیدن آن آسان باشد و چشم از آن نیز بسیار مانند	عصب را سبب ورم باشد	علاج او در ورم طبقه عنبیه از بلغم باشد و چشم از ورم بیرون گفته شده باشد و دیدن او خلط غلیظ باشد	اما اصلاح خوشتر از مادّه ورم باشد و بالنده بر دوری را با عنبر اصل
انخراق العنبیه؟	[illegible]	ورم عنبیه یا صدمه یا رطوبت عنبیه را بریده ...؟ نقطه عنبیه را سبب ...؟ کشاده شدن عصب مجوف	نقطه عنبیه کشاده شدن در چشم از آن نیز ...؟ چشم فراخ تر بنماید	عصب کشاده شدن ...؟	از ورم صلب خون در ...؟	اوّل از آن ...؟ صد علاج ...؟
...؟	[illegible]	رطوبت عنبیه کشیده شده و ثقبه عنبیه ...؟	چون کامل شود ...؟	صبر ...؟	بار قیت ذهب را در کوزه سفال کرده او را بگل حکمت بگیرند بعد از آن او را در کوزه آبگینه نهاده هفته و در آن ...؟ بگذارند تا سفید شود و بعد از آن بیرون آورده نرم کرده در چشم کشند	عسل و آب بادیان و ...؟ در چشم کشند

امراض ثقبه عنبیه		
	علاج اعم	

اگر تنگی جدری طبیعی باشد نیکست و اگر مادّه خلط غلیظ باشد استفراغ نمایند آن خلط را و سر روی بالند و رعایت اختیار کنند و اگر سبب یبس باشد و علامت او لاغری چشم است علاج او مشکل است اما استعمال رطبات مثل گوشت مرغ و باده بره و بز غاله و حمام و کل در چشم در آب مناسب است و زنجار و اشق از هر یک یک جزو و ثلث جزوی صبر پنج جزو شک نیم جزو مجموع ادویه را شیاف ساخته در چشم کنند با دو جزو اشق را در آب بادیان حل نموده نه جزو او غربال بران ریخته دو جزو فلفل و یک جزو زعفران را با مجموع ادویه عسل جمع کرده شیاف ساخته در چشم کنند که نهایت نیک است و شیخ در قانون نیز اشارت به این معنی نموده و اگر سبب سده باشد علاج ممکن نیست و اگر سبب حرارت مزاج بود بشیاف که سرد و مرطب است علاج نمایند

اگر از ورم باشد فصد کنند و سپید و نیلوفر را ضماد کنند بر چشم و چون ساکن شود ورم آرد جو و آرد باقلا را ضماد کنند و اگر از خلط غلیظ باشد مسهلات مثل حب ایارج و قوقایا میل نموده شیاف اخضر را در چشم کنند و اگر از یبس باشد ممکن العلاج نیست لیکن شیر دختران در چشم چکانیده در ترطیب دماغ کوشند

را اغذیه که مولد اخلاط غلیظ است مثل عدس و کوشت گاو و شیر و الخ از تنها اغذیه ب زنند و از بیاز و سیر احتیاب فرمایند و مستفرغات مثل ایارج و ایا رجات کبار اختیار نمایند و غرغره کنند و شیاف مرارات مثل زهره لک لک یا کرکی یا فرشتوک یا جغوک یا ثعلب یا خرس یا کرگ یا شیر یا گربه و امثال این باندک مشک مخلوط نموده با آب بادیان در چشم چکانند و اگر بادویه علاج نپذیرد بقدح علاج نمایند اگر قابل قدح باشد و آنکه قابل قدح است آنست که دست را بر یکی از دو چشم نهند و ملاحظه نمایند اگر ثقبه چشم دیگر گشاده شود قابل قدح باشد یا آنکه علیل را در آفتاب بنشانند و او را بفرمایند که بجانب آفتاب نگاه کند و انگشت ابهام بر جفن اعلای او نهند و بعد از زمانی چشم را زود بر دارند انگشت را و چشم باز کرده ملاحظه نمایند اگر آب حرکت کند قدح مفید باشد و الا قابل قدح نباشد و اگر برنگ هوا یا بصورت آبگینه باشد قابل قدح بود و باید که پیشتر از قدح بدن و دماغ را از اخلاط پاک نماید و طریق قدح در مطولات این فن مسطور است

الفلنون	در بیان نقبه و اصناف				
	سبب	علامت	استفراغ	علاج [illegible]	علاج تقویت و مالکی
اثر نقبه / حار است / برهضم محمود است	ضربه یا سقط یا اخلاط غلیظ یا بخار حار غلیظ که از ماده کند نقبه در عنبیه	نقبه عنبیه [illegible] دیده شود [illegible] در نظر آید دور باشد	فصد قیفال [illegible]	[illegible]	ازه باقلا [illegible] ضماد نماید
خیالات که از آب است / رطب است / محروف است برهضم	ابتدای آب حادث شدن رطوبتی که از آن نزول کرده است	خیالات [illegible] در محل خلا و امتلای معده	[illegible]	[illegible]	بعد از [illegible] با سلیقون نماید
خیالات که از بخار معده است / حار رطب است / سالم است	رسیدن بخارات از معده بر دماغ	خیالات [illegible] باشد معده خالی [illegible] وقتی معده پر [illegible]	[illegible]	[illegible]	سکنجبین بزوری میل نماید

امراض نقبه عنبیه

علاج اعم

اگر سبب ضربه یا سقطه باشد بعد از فصد و حجامت ساقین مرهم [illegible] و النشو و بلکه استعمال نماید حقنه لینه و از آلود غلیظ و حامج و برنشیف است گردن و نظر بر چیزهای روشن اندر اختن اجتناب نماید و شیر بپری را در چشم چکانند و ضماد مذکور بر چشم نهند و بعد از آن اضماد نماید نقشها با بوره و فرو طبل را و چون ورم بر طرف شود با سلیقون و روشنایی در چشم کنند و اگر سبب خلط غلیظ یا بخار غلیظ باشد پاک کنند دماغ را با یارجات و مسهلات قوی و در چشم کنند شیاف ارات اگر از نقبه ضربی باقی مانده باشد و الکحال حقیقیه مقویه مثل کحل اصفهانی و توتیای هندی و اقلیمیای فضه و اقلیمیای ذهب استعمال نماید

غسل مصفی و آب بادیان در آره کبک و باز و فلات [illegible] و مرو [illegible] جبلی را در چشم کشند و هر یک از این مرارات که تیز باشد بار و غن بلسان و سکبینج ضم کرده در چشم کشند و از اغذیه غلیظه مثل گوشت گاو و ماهی و شیر و پنیر کشند احتراز نماید و گوشت دراج و طیهوج و مزورات از نکاب نماید

مناسب است که اصلاح غذا نموده اگر در معده مرارة باشد آب گرم و سکنجبین و مثل هم قی کنند تا دفع آن شود و چیزی که تقویه چشم کند مثل اعبر در بادی در چشم کشند و اگر دماغ ممتلی باشد بر ضد غیبن قوانضی که بر بیر کند مثل صندلین و مامیثا ضماد نماید و بوی کنند صندل و گلاب را و در چشم نکشند هیچ کحلی را و در تلطیف غذا سعی نماید

الحادی و الثلثون			در بیان امراضی که عارض میشود در سیان				
اسم	مزاج	سن عارض شدن	سبب	علامت	تشخیص	علاج ملوک و سلاطین	علاج فقرا و مساکین
صمم	رطب یا یابس	عموماً عارض میشود	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنگینی	یابس یا رطب	عموماً عارض میشود	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
وجع اذن و ارت	٥ یا رطب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فرنیه و جلیدیه و امراض اذن

علاج عام

بیشتر این مرض جماعتی را عارض میشود که چشم ایشان ازرق یا اشهل باشد بواسطه آنکه ایشان رطوبت هوائی است و قلت تحلیل در وی نیک نه بیند پس مناسب است که در ترطیب مزاج کوشیده تیرها در وعظها که مرطب باشد در بینی چکانند مثل روغن بنفشه و روغن کدو و شیر گاو و شیر عورات و امثال آن و بر بر سر نهند تیز تیرها و ادهان مذکوره و شادنج مغسول را در چشم کشند و از اغذیه تیز و شور و ترش و قابض احتراز نمایند

از تناول طعام در شب احتراز نموده در تلطیف غذا و تدبیر اهتمام نمایند و از اغذیه منفخه اجتناب کنند و جگر بز را کباب نموده فلفل بر و پاشند و تر را بخار آن بدارند بز با گشتنانی از چشم بهار بسته و کاه بسته که فلفل در ادرضی بر و پاشند و آبی که از ان جگر برون آید بعد از آنکه اندکی خشک شود از ان بعد ازان در چشم کشند و بعد ازان اثر امیل نمایند و بدین منوال سه روز متعاقب عمل نمایند و اگر نافع نباشد اندکی نشادر نرم کرده در عسل کداخته در چشم کشند و آب بادیان تر نافع است چون در چشم کشند یا مرارهٔ تیس الجبل و آب بادیان مخلوط نموده در چشم کشند

مناسب است که شیر را در گوش چکانند بعد ازان اثر آبه بنیه بر چشم بندند و همچنین اعاده کنند صندل و در حوالی گوش صندل و گلاب و کافور و آب کشنیز و آب کاهو و آب عنب الثعلب طلا نمایند و اگر درد بسیار شود زنگی افیونی را در روغن گل یا روغن بنفشه یکدازند و در گوش چکانند و در تلیین طبیعت اهتمام نمایند و چاره نیست از استعمال این ادویه مخدرات که مذکور شد تا گران نشود سمع و اگر ضرری از مخدرات مثل اختلاط ذهن و غیره حاصل شود چند جند بیدستر را در گوش چکانند بعد ازان مخدرات استعمال نمایند

الثانی والثلاثون

در بیان امراض اذن اصناف

اسم	وجع اذن از برودت	وجع اذن از ریاح حاره	وجع اذن از ریاح بارده
مزاج	بارد است	حار است	بارد است
سلامت و خوف	سالم است	مخوف است	غیر مخوف است
سبب	علاقات شتی با تناول اشیای بارده یا کرده بلیغ	[illegible]	[illegible]
علامت	[illegible] چون تن حار را بفعل بر دانند تسکین یابد	[illegible]	[illegible]
استفراغ	حب ایارج و فوقایا ایارج علامت بلغم ظاهر شود	فصد	ایارج
علاج مقوی و مبدل	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج مفرد و مسکن	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض اذن

علاج اسم

درگوش چکانند بعضی از ادهان حاره را مثل روغن ترب یا روغن قسط یا روغن بادام تلخ یا روغن باردین یا بگیرند آب ترب و آب برگ انگور و با روغن زیت بجوشانند تا آب بر طرف شود و آنرا درگوش چکانند که نافع است برودة و ریح را واگر باد درگوش اندک طوطی(؟) ازگوش برون آید مراره گرگی را در روغن بادام تلخ گداخته درگوش چکانند

اگر درم معده سوزش و تشنگی بسیار باشد و از خوردن آب خنک احتیاط باید و از چشم آب رود سبب بخار معده باشد فصد کنند و مطبوخ هلیله میل نمایند و خشک سازند معده را بطلاها و شربتها که از خنکی باشد باشند و آنچه مذکور شد درگوش چکانند و طلاهای بارد بر معده نهند و اگر درگوش و چشم و روی حرارت و سوزش بود و سوراخ بینی خشکی و خرب باشد چون آب خنک مضمضه کنند تسکین یابد سبب رفتن در هوای در آفتاب که باد سموم آید خواهد بود خفقان و تری دانند دماغ را و روغن گل قدری که برودة باشند درگوش چکانند و البته که خشک باشد برگوش نهند و اگر شب بعد در صوف دماغ باد در وسط او صداع و دوار و نبک باشد سبب آن خالی آب گرم یا زیر باشد فصد کند و به بند دهد دو ساق را و بمالد هر دو قدم را و روغنهای خنک در بینی چکانند و اگر سبب نهادن ادویه حاره باشد بر روی گوش فصد کند و در تلیین طبیعت کوشش نماید و ادویه که در کیفیة مخالف ان ادویه حاره باشد بر روی گوش نهد

اگر غشیان باشد و فم معده ممتلی بود از آب و اندک صداعی باشد چنانکه اگر آب بر او ریزند از احتیاط باید سبب بخار معده بود و بس لهذا استفراغ آنچه مذکور شد درگوش ریزند و اگر درگوش هر دو گران باشد خفقان خیال کنند که ب او میگردد و درگوش آواز ها بیرون می آید و درد سر بود سبب باد و بخار بود که از سر نازل شده باشد با ایارج پاک کنند دماغ را و غرغره آنچه مذکور شد و درگوش ریزند و اگر درگوش اندک دردی باشد بی تمدد مثل حرکت باد و آوازی درگوش باشد سبب رفتن در هوای خنک در باد خنک خواهد بود فصد کنند و بر روغنهای حار گوش را گرم کنند از بیرون و نطول کنند بر گوش و گوش را در حمام بر خشت گرم نهند و خردل و شلجم را جوشانیده گوش را بر بخار آن بدارند و اگر باد درگوش بود و در صوف دماغ درد باشد چنانچه سر را فرو نتواند آورد و سبب رفتن آب خنک یا فرو رفتن در آب خنک باشد و روغنهای حاره بر او ریزند به تخصیص بر صوف دماغ و از آن روغنها درگوش چکانند و اگر سبب نهادن ادویه بارده باشد بر علاج آن بنهادن ادویه حاره کنند مثل جند بید ستر و عاقرقرحا

الثالثه والثلثون	در بیان بقیه اصناف						
اسم	[illegible]	[illegible]	سبب	علامت	استفراغ	علاج بطریق [illegible]	علاج بقدر و [illegible]
وجع الاذن از حرارت (?)	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اسهال [illegible]	مرهم ابیض را بروغن گل با آب برگ بید افیون ساخته در گوش چکانند	با برگ کندوچک گوش را با عسل و پنبه
ورم حار در اذن (?)	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	فصد قیفال (?)	شیاف ابیض را در شیر جاریه حل کرده در گوش چکانند	شیر دختران در گوش دوشند
ورم بارد در اذن (?)	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حب ایارج	روغن نرگس در گوش چکانند	روغن شبت در گوش چکانند

امراض اذن

علاج اسم

اگر جراحت نو باشد بهر انچه مذکور شد علاج نموده بعد ازان مرهمی که گوشت برویاند در گوش نهند و اگر جراحت کهنه شده باشد مرهم مصری و مرهم باسلیقون و مرهم احمر درکرو خبث الحدید نافع خواهد بود و بجهة فتق رطوبت از گوش بازو را نرم کوفته بشراب کهنه در گوش چکانند و بجهة تسکین درد گوش خاکستر افیون را با اندکی جند بیدستر در گوش نهند

اسفنج را بآب کاسنی و آب گشنیز تر بیرون گوش طلا کنند و با فلفل و جو و روغن نیلوفر و بابونج و پنج گوش و سفید پنبه خطمی را نرم کوفته با آب گشنیز و روغن بنفشه خمیر کرده در گوش چکانند ضماد کنند و مزورات اختیار نمود بار انتیر و جلاب میل نمایند و اگر ورم باین علاج تسکین نیابد بیبی معلوم میشود که چرکی دران ورم بود جمع شده آنزمان لعاب تخم کتان مع زعفران در یک روز چند مرتبه در گوش چکانند تا چرک بیرون آرد بعد ازان معالجه خروج مده از گوش بعمل در آورند و اگر متقیح نشود بلکه میل به تحلیل نماید بابونج و اکلیل الملک برگ در سینه کرده و بسته بنهند تا آب او خوب بجوشد بعد ازان سر سینه را باز کرده گوش را بران بخار اسپند و می باید که آن بخار بسیار گرم نباشد و روغن عقرب در گوش چکانند

بابونج و شبت و اکلیل الملک و بیخ سوسن و مرزنجوش و تمام از هر یکی بیخ و حلبه و تخم کتان از هر یکی نیم جزو کوفته با بیخ مرزنجوش و روغن سوسن خمیر کرده بر بیرون گوش ضماد نمایند و اگر ورم صلابت داشته باشد مرغ خانگی را با اندکی از سرگین گوسفند نرم کوفته ضماد کنند با بونج و اکلیل الملک و شبت و صندوقی و صعتر و مرزنجوش را در ظرفی برنگ کرده بر او دراعی کنند و نیک بجوشانند و بعد از طبخ سر او را باز کنند و بر گوش نهند تا برسد بخار او بگوش و تحلیل دهد ورم را

امراض اذن

علاج اعم

آب سماق یا آب برگ مورد یا مازو را نرم کوفته با آب [illegible] مخلوط کرده با صبر و کندر را بر یکدیگر نرم کوفته در آن آب کرده حل کرده در گوش چکانند غذا امرودات خواهد بود و آب انار و زیره [illegible] و جلاب سبیل فرمایند و اگر بیرون آمدن خون از گوش مع تب و حرارت باشد مازو را در سرکه جوش بدهد مع اندک کافوری در گوش چکانند که مفید خواهد بود

و اما چرکی که در گوش باشد به پنبه برچینند و بعد از آن انزروت و دم الاخوین و کندر و شیاف ماميثا را برابر هم کوفته به عسل عجین نموده فتیله کرده در گوش نهند و اگر مدة خروج مدة بسیار بود ده درم عسل و یکدرم اسم [illegible] جوش بدهد کف او را دور کرده یکدرم و نیم زنگار نیک را برو پاشند و یکدیگر مخلوط نموده به فتیله در گوش نهند یا فتیله از موم [illegible] و [illegible]

و [illegible] ساخته در گوش نهند

اگر سبب چرک بالا کنند آن چرک را او اگر بلغم بود استفراغ بعد از آن [illegible] کرده [illegible] و اگر کرم بکشند و [illegible] عطسه آوزند و [illegible] بخور [illegible] تمام را جوش بدهد در گوش چکانند یا در [illegible] ادویه مذکوره [illegible] آب [illegible] اگر [illegible] در گوش چکانند و اگر ورم بود معالجه ورم [illegible] نمایند چنانچه مذکور شد و اگر گوشت زاید با [illegible] ببرند [illegible] و الا مرهم زنگار علاج نمایند و اگر دانه یا سنگ ریزه بود پنبه را [illegible] ملوث کرده بر میلی پیچیده در گوش کنند تا آن سنگ یا دانه برو چسبیده بیرون آید و [illegible] آن را دفع آن [illegible] بیرون بیاورد [illegible] فتیله [illegible] در بینی کنند و [illegible] تا [illegible] در [illegible] تمام او را دفع کنند و اگر آب در گوش شده باشد [illegible] که در جانب معلول است [illegible] سر را کج کرده گوش را بر کف دست نهاده [illegible] اگر مندفع نشود [illegible] او را [illegible] پنبه پیچیده و چرب کنند و آن را [illegible] در گوش نهند و [illegible] جانب دیگر [illegible] تا گوش گرم شود و بعد از آن [illegible] بیرون کرده برچینند [illegible] و [illegible] در گوش چکانند [illegible] و اگر حیوان بار [illegible] در گوش متولد شده باشد [illegible] او را [illegible] مقصود [illegible] به آب [illegible] مطبوخ [illegible]

[illegible] در گوش [illegible]

[illegible]

[illegible]	سبب	علامات	المستفرغ	علاج ملوک سلاطین	علاج فقرا و مساکین
[illegible]	ضربه یا سقوط [illegible]	بیرون آمدن خون از گوش و تقدم ضربه یا سقط	مثل [illegible]	آب بان را با [illegible] در گوش چکانند	اگر اثر بنفشی را در گوش چکانند
[illegible]	[illegible]	بیرون آمدن چرک و تقدم [illegible]	اسهال [illegible]	[illegible] در روغن گل حل کرده در گوش چکانند	انزروت و روغن گل را در گوش چکانند
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] در گوش [illegible]	[illegible]

الخامس والثلثون

در بیان تقسیم اصناف امراض

اسم	مزاج	سلامت و خوف	سبب	علامت	السقوط	علاج مخصوص	علاج [illegible] کلی
طنین	رطب است	مخوف نیست	خلط بارد غلیظ	با طنین ثقل باشد سبب خلط بود و اگر [illegible] باشد ریح	صمم اگر از بلغم بود	[illegible] در گوش چکانند	[illegible] ترب ... آب [illegible] در گوش چکانند
طرش	رطبست	بر سمع مخوف است	انفصال عارضی که طاری و عارض گردد [illegible]	اگر از ورم بود [illegible] انفصال [illegible] ضربه یا سقطه [illegible] باشد	اگر ماده بلغمی باشد صبر ایارج	اگر ماده بلغمی بود عصاره [illegible] در گوش چکانند	[illegible] ماده بلغمی باشد
حرارت و ورم حار در گوش	حار است	مخوف است	خون یا ماده صفراوی [illegible]	[illegible]	فصد و حجامت اگر ورم باشد	[illegible]	[illegible] صندل و گلاب [illegible] بینی [illegible]

اذن و امراض الف

علاج عام

از دفاو حب الثار و ورق صنوبر را در آب جوش بدهد و در گوش چکانند و اگر منفع نشود و ماده خلط غلیظ خواهد بود که محتقن شده باشد و در آن شبیه دماغ آن زمان مستفرغات که مذکور شد و مسهل نمایند با ترید دو دانگ و تخم حنظل یک دانگ و نیم گیرد از زوت ازهر یک یک دانگ اهلیلج کابلی دو دانگ مجموع ادویه را کوفته حب نموده مسهل نمایند و معطسات مثل کندش استعمال نمایند

اگر ماده بلغمی بود با نحو مذکور شد علاج نمایند و اگر صفراوی باشد با حقیب ایارج اصل ماده بود مستفرغات صفرا از اسکار نمایند و در تعدیل تدبیر اغذیه جید و استحمام کنند و انار را در پوست آب کرده مع سرکه و روغن گل و کندر در گوش چکانند و اگر کری بواسطه پاره شدن دماغ یا عصب یا سبب ضعف قوه سامعه یا جبلی باشد ممکن العلاج نبود

اگر حرارت از مرد و سوراخ بینی باشد روغن دانه کدو که در میان نیلوفر پرورده کرده باشند و روغن گل و گلاب در بینی چکانند و صندل و کافور و نیلوفر و بنفشه و گل حشیحاش بوی کنند و اگر در بینی ورم حاد و بثور باشد اغذیه مبرده مثل سوتی جو و شکر و آب انار و سیب و آلو و توت مسهل نمایند و عطسی و ادوی را الصندل و شیاف مامیثا و گلاب و حضض و آب بقلهٔ و آب عنب بها رضماد کنند

امراض انف

	علاج اعم	

اگر قرحه متعفن شده باشد شو نیز منخرین را بسبر کر بعد از آن مرراکوفته در هر دو سوراخ بینی دمند و اگر قرحه رطب باشد خبث فضه و مرداسنگ و اسفیداج و اثر محرق را برابر یکدیگر گرفته در هاون کرده بروغن گل لت کرده به فتیله در بینی نهند و اگر قرحه یابس باشد شمع مصفی و روغن بنفشه و روغن بادام و مغز ساق گاو برابر هم کوفته گداخته لعاب دانه بهی و انزروت کتیرا اضافه نموده به فتیله که از کتان باشد در بینی نهند و در اندرون بینی نیز طلا نمایند

اگر آنکه سخت محکم و رنگ او سیاه بود براموش علاج شود که آن از جنس سرطانست و اگر نرم و سرخ باشد زنجار و قلقدیس و مر از هر یک یکدرم شب یمانی و مازو و توبال النحاس و زراوند مدحرج و فلفل از هر یک نیمدرم کوبند یکجا نمایند سرکه و جمیع ادویه را در آب بر روان حسن بیزند تا مثل عسل شود و به فتیله او را در بینی نهند و اگر نیک نشود با دو یه حاده مثل دیگر بر دیگ علاج نمایند و اگر از آن نیز مفید نیفتد بحدید قطع آن نموده بعد از آن مرهم مدمل علاج قرحه آن نمایند

۵ و ۶۶ کند بسکچینی زرد و اسارون فیقرا و رعقوه خردل با مر را در آب نقوع شنج کرده در بینی چکانند با حماما و گل خشک از هر یک جزو گرفته کوفته بروغن بان خمیر نموده و در اندرون بینی طلا کنند و در بینی چکانیدن بول شتر نجات نافع است

السادس والثلثون — در بیان تقسیم اصناف

اسم	مزاج	سلامت و خوف	سبب	علامت	استفراغ	علاج [illegible]	علاج [illegible]
قروح [illegible]	حار است	سالم است	[illegible]	چون هر دو سوراخ بینی را در برابر آفتاب برابر کنند قرحه به بینند	[illegible]	اسفیداج و ارزیز و مرداسنگ و روغن گل را به فتیله درهم دو سوراخ بینی نهند اگر قرحه رطب باشد	[illegible]
لحم زاید در انف	یابس است	چون محکم شود بر انف مخوف است	[illegible]	اگر محکم است رنگ او سیاه است و اگر نرم است چون برابر آفتاب برابر کنند دیده شود	[illegible]	فتیله مرهم زنگار آلوده کرده در بینی نهند	[illegible]
نتن انف	رطب است	بر قوه شامه مخوف است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الباب السابع والثلثون		در بیان بقیه اصناف				
[illegible]	سبب	علامت	استفراغ	استفراغ	علاج مطلق [illegible]
رعاف است یعنی خون آمدن از بینی	صدمه از خارج یا کثرت امتلا و دوران یا بحران	اگر سبب بحران باشد در ایام بحران بود و اگر سبب آفت و صدمه باشد از بیرون اثر آن او معلوم گردد و اگر سبب بسیاری خون باشد اثر کثرت و امتلا و [illegible]	اگر خون بسیار رفته ضعف نیاورد فصد و حجامت و [illegible]	از ابطال [illegible] مسکّن و [illegible] ضماد کرده بر روی با [illegible] نهند	اگر [illegible] ضعف آورد [illegible] و کافور و اقاقیا [illegible] در بینی نهند [illegible]
[illegible]	ضربه یا سقطه	شکستن بینی و [illegible] یا سقطه	فصد [illegible]	از روده [illegible]	[illegible] نهند
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اگر [illegible]	[illegible] در بینی [illegible]

	امراض انف	
	علاج اسم	

چون رعاف بسیار شود و منقطع نشود فتیله از کتان ساخته بصبر و کندر و گل مختوم ملوث نموده در بینی نهند یا آن عصاره کراث در بینی چکانند یا اقاقیا و کافور یا کاغذ سوخته و دو درع محرق برابر یکدیگر یا زاج مصری [illegible] کنند و اگر عفص محرق مطفی بخل در بینی باشند یا فتیله که از آن در آب یخ فرو برده در ادویه مذکوره مالیده در بینی نهند یا پوست تخم مرغ و کاغذ محرق و اقاقیا و زیت یا آنرا نرمش را کوفته با آب تلخ مخلوط نموده به فتیله در بینی نهند و اگر علاج نماید نطول کنند بر آبی که نباته خشک باشد و مازوی سبز و پوست انار و گل و خشخاش و عدس مقشر و حضض به وزن مجموع این ادویه نیل اضافه نموده مجموع را کوفته با آب سرد و گلاب خمیر کرده بر روی ضماد نمایند یا تو تمار اسپرکو چون نیز ضماد نمایند و اگر رعاف منقطع نشود محاجم را بر بالای استخوان سپلو نهند از جانبی که رعاف زیاده باشد و به سبز نند خصیتین را الحکم و گل ارمنی و عصاره لحیة التیس و آرد عدس و صندل و زهر یک جزو کافور و افیون از هر یک نیم جزو کوفته بسرکه خمیر نموده بر پیشانی ضماد نمایند یا برگ بید و برگ تاک و برگ گل تازه با آرد جو خمیر نموده ضماد کنند و طلا کنند فتیله را که از تار عنکبوت و زاج مصری ساخته باشند و در بینی نهند و غذا اشیای قابض باشد که غلیظ کند خون را مثل برنج و گرده [illegible] با تازه و غیر ه

اگر بسیار شکسته باشد بروارد بمیل راست کنند بعد از آن صبر و مغاث و اقاقیا و مرداسنج لعاب اسپغول بر کاغذی کرده بر الموضع حسبا نهند و اگر غضروفی آن ستون بینی است شکسته باشد فصد کنند و محافظت مزاج نمایند با غذایه مذکوره پس آلتی که آنرا منفخ الرحم گویند در سوراخ بینی نهاده پر کنند آن سوراخ را از بیرون او را مساوی ساخته بعد از آن طلاء مذکور را بر الموضع نهند ۵ ۵ ۵

اگر سبب خلط بود که در سوراخ استخوان بینی بسته شده باشد تنجیر کنند این بخور را گوگرد و زرنیخ احمر و فوتنج برابر کوفته و کوزه دستی کنند و بول شتر یا اضعاف آن اضافه نمایند که ادویه بعد از تبپان شود و اندکی زیاده بریش بود افتاب بگذارند و کوزه را در هر روز چند مرتبه حرکت دهند و چون بول خشک شود باز اعاده کنند تا سه مرتبه و چون مرتبه سیوم خشک شود باره از او در آتش و چیزی از آهن لب زند کر او را او سر باشد بگیر او را بکنون بر آن آتش نهند و دیگر سر او را بر سوراخ بینی که معلول باشد تا برسد آن بخار به بینی و تا سه روز هر روز سه مرتبه این عمل کنند و بعد از و بخور مذکور بر روغن گل آغشته تر کنند تا تسکین حرارت دوای مذکور نماید و اگر سبب لحم زاید باشد بستوری که علاج او گذشت عمل نمایند

الثامن والثلثون	در بیان تتمهٔ اصناف امراض					
اسم	[illegible]	[illegible]	سبب	علامت	السوء(?)	علاج ملوک و سلاطین	علاج فقرا و مساکین
زکام	انف [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]ع	[illegible]	[illegible]	[illegible] غلیظ عفن	[illegible] مایل بسیاهی باشد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	خلط ردی		[illegible]	[illegible]	[illegible]

انف و امراض لسان

علاج اعم

مناسب است که حذر کنند از جوز و پنیر کهنه و سیر و جرجیر و در تقلیل غذا اهتمام نمایند و از برهنه کردن سر و در بستر خواب کردن اجتناب نمایند و چون از منخرین اطوبتی بیرون آید به حمام رفته بابونج و اکلیل الملک و بنفشه خشک را جوش داده سر را بر بخار آن نگاه دارند و به حمام نروند مادام که خلطی که بیرون آید از بینی نضج نیافته باشد و چون بسیار شود آنچه از سوراخ بینی بیرون آید رقیق بود عود و کافور را بر آتش نهاده استنشاق بخار آن کنند که غلیظ بگرداند ماده رقیق را که سیلان میکنند و چون کبوس را در سرکه نقوع کرده بر آتش بگذارند و استنشاق بخار او کنند نافع است جهت قطع ماده

[illegible]

مناسب است که آب انار میخوش و شراب غوره و آب خیار و هندوانه میل و مضمضه کنند و اولا بعد از آنکه مذکور شد بعد از ضماد رو زاج یمانی را مضمضه کند و میل نمایند و غرغره کنند با آبی که با بنفشه و اکلیل الملک و مرزنجوش و بنفشه خشک را جوشیده باشد و اندکی خاکشیر بر او اضافه نموده باشند و چون چرک جمع شود در زبان و اطراف دهان مضمضه کنند با آبی که انجیر خشک مع روغن بنفشه در او جوشیده باشد یا لعاب بزر کتان و لعاب بزر قطونا و انجیر مع روغن بنفشه مضمضه کنند اگر ورم عظیم باشد که قابلیت انضاج ماده نداشته باشد آب گرم و روغن بنفشه در دهان و چون منفجر شود دنبه را بروغن گل آلوده بر وی نهند تا پاک شود بعد از آن مرهم اسفیداج نهند

التاسع والثلثون — در بیان تتمه اصناف

اسم	ورم صلب در زبان	کثرت لعاب و رفتن آب از دهان	شقاق زبان
مزاج	بارد است	رطب است	یابس است
سلامت و خوف	مخوف است چون صلابت بسیار بود	مخوف نیست	سالم است
سبب	بلغم غلیظ با سودا	[illegible]	[illegible]
علامات	[illegible]	[illegible]	[illegible]
استفراغ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض زبان

علاج اسم
اجتناب نماید از اغذیه که مولد بلغم و سودا بود و نگاه دارد در دهان لعاب حلبه و لعاب بزرکتان و آب انجیر و روغن نیلوفر را و مضمضه کنند با بادام و بیه و مسح کنند بر زبان روغن گاو و شمع یا پیه مرغ خانگی و روغن مصطکی را و مضمضه کنند با آب بادیان که در خیارشنبر در وحل کرده باشند
اگر سبب حرارت و رطوبت بود بعد از فصد ابتدای که مذکور شد در دهان نگاه دارند و آب مورد و گلاب و سماق مضمضه کنند و اگر سبب برودت و رطوبت باشد قی کنند و اطریفل و جوارش جالینوس و اطریفل کبیر و جوارش عود و مصطکی میل نمایند و از شراب ابکامه مناسب است و خاییدن مصطکی و کندر نیز
اگر سبب یبس باشد آب جو میل نموده غذا با آب بره یا بزغاله خواهد بود و قیروطی را به روغن بنفشه در زبان بمالد و آنچه مذکور شد در عمل آورد و اگر سبب بخار معده باشد کنند معده را به قی و مسهل خلطی که در معده باشد کنی

امراض لسان

علاج عام

اگر تمر هندی و سکنجبین و جلاب و آب انار میخوش میل نمایند و غذا گوشت جوجه مرغ با آب غوره خورده بود اگر طبیعت نبس گشته باشد آب انار میخوش را مع شحم او میل نمایند چون ماده صفراوی بود و اگر دموی بود آلو را در آب بنفشه نقوع نموده میل نمایند و شیره خرفه با تخم ... در جلاب بنوشند

احتراز نمایند از مولدات بلغم و غذا گوشت دراج و طیهوج کردن یا مزوره زیرباج یا نخود آب مناسب است و با آب گرم مضمضه کنند و سکنجبین ساده را با آب گرم عود و انسون در او جوشیده باشد میل نمایند و استفراغ کنند بحب ایارج و صفت آن افسنتین ایارج فیقرا تربد محکوک ابیض هلیلج کابلی و صغیر از هر یک غاریقون شحم حنظل سقمونیا از هر یک یکدانگ ملح نفطی یکدانگ و نیم صبر اسقوطری و بادیان رومی از هر یک دو دانگ مجموع را کوفته بیخته بعجون ساخته هر ده حب کرده استعمال نمایند

چون ماده بلغمی بود با آنچه مذکور شد علاج نمایند و اگر سبب تشنج اعصاب زبان باشد پس اگر آن تشنج از سبب امتلای بود علاج چنان نمایند بطریقی که مذکور شد در علاج تشنج و اگر از یبوست بود علاج او دشوار است و مناسب است که غرغره کنند بشیر دختران با روغن بادام شیرین و روغن دانه کدو و روغن بنفشه و بر قفا ضماد کنند قیروطی را اگر از روغن بنفشه و شمع گرفته باشند و ضماد کنند بمیه مرغ خانگی و دنبه را و بر موخر راس نطول نمایند آب سر ای را که بنفشه و نیلوفر و شعیر مقشر و ضوض در او جوشیده باشند و میل نمایند آش جو با شیر بز را و غرغره کنند بشیر و روغن خالص

الاربعون

در بیان بقیه اصناف

اسم	مزاج	علامت وقوف	سبب	علامت	استفراغ	علاج ملطف	علاج قوی
ثقل زبان بسبب خلط حار	حار است	سالم است	خون یا صفرا	تیزی دهان از خون و تلخی او از صفرا بود	فصد اگر خون بود و شرب ... اگر صفرا بود	از آب حصرم و از آب تمر هندی میل فرمایند	شیره خرفه و آب انار میخوش و آب خیار میل نمایند
ثقل زبان بسبب خلط بارد	بارد است	[illegible]	بلغم یا سودا	شوری و ... دهان از بلغم و ترشی آن از سودا بود	سکنجبین و آب گرم ... قی کنند	گل انگبین و سکنجبین و غذا گوشت دراج کردن	[illegible]
ثقل زبان	بارد است	[illegible]	سوء مزاج یا تفرق اتصال	دشواری سخن گفتن و گرانی زبان	حب ایارج اگر از بلغم بود	غرغره کنند بسکنجبین عنصلی یا بابونه ... که ... در او جوشیده باشد	... مانند زبان ...

الحادی والاربعون

در ... ن

[illegible]	[illegible]	علامت ...	سبب	علامت	استفراغ	علاج ...	علاج ...
ستقان نبض	۱/۲	...	سوداء مزاج یابس	نبض ...	صرع بلغمی و صبر اگر در بدن خلط سوداوی باشد	... طلا ...	... اگر در ... طلا نماید
...	۵ / ۱ / ۱	...	فصد ... در میان ...	... [illegible]	...	... طلا نماید	...
...	...	...	نقصان ... حرارت ...	... [illegible]	...	...	...

امراض شفه

علاج اسم

مناسب است که ترطیب اج نمایند با غذیه جیده مثل گوشت بره و مرغ و شراب ... و شراب
خشخاش میل نمایند از کتیره و کثیرا و اسفیداج رصاص و مازو هر یک یک جزو کوفته بیخته بجز از روغن
مرغ و شمع اضافه ان نموده طلا نمایند

اگر رنگ او نیک سیاه باشد بعد از فصد کردن افضل حجامات او قطع است بعد از ان
گل و زعفران و انزروت ... باشند چنانچه ... غذا از مزورات خواهد بود و در تلطیف تدبیر
بکوشند و از اغذیه که مولد خون عکر باشد مثل ماهی شور و پنیر کهنه احتراز باید نمود و اگر
رنگ او سرخی مایل باشد ... فصد نمایند و با ... و اطلیه مذکوره علاج نمایند

در ... جاها تداد های نطیفه را مثل روغن گل و روغن ... که از ... و کثیرا و لک
و انزروت و ... ساخته باشند در لب ... گذارند ... ناف او ...

دبر ...

بثور و امراض اسنان
علاج اعم
اگر بعد از فصد احتیاج افتد بمستفرغات مطبوخ الهلیله را اختیار نمایند و بعد از آن کم خوردن سکنجبین میل کنند و غذا گوشت مرغ با غوره خواهد بود و اجتناب نمایند از حلاوات صفراوی و دموی
مضمضه کنند با آب سماق و آب زنجبیل با پسر که برگ خار و ثمره طرفا در او جوشیده باشد و اگر با ده صفراوی بود مسهلات اختیار نمایند چون هلیله و صبر و آب تمر هندی و شکر
سرکه و نمک در دهان نگاه دارند که نافع است خواه ماده حاده باشد و خواه بارده بجهة آنکه سرکه چون بارد است تسکین ماده حاده میکند و چون تقطیع بلغم می نماید تسکین ماده بارده نیز میکند و نمک بسبب تقطیع و تحلیل و تلطیف که در وی است بسیار حقیقت است و مجرب درد دندانی که از برودت باشد اصل قثاء الحمار را کوفته نزد و در دهان نگاه دارند و پوست و پوست انار را چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند نافع است

الثانی والاربعون

	بثور و قروح الفم / حار است / [illegible]	وجع الاسنان از حرارت / حار است / [illegible]	وجع الاسنان از برودت / بارد است / سالم است
سبب	صفرا یا دم	[illegible]	عارض شود [illegible] عصب را
علاج	[illegible]	فایده [illegible] از چیزهای [illegible] باشد [illegible] چیزهای گرم	[illegible]
علاج اعم	فصد قیفال مطبوخ الهلیله	فصد	[illegible] ایارج
علاج ملوک و سلاطین	طلا کنند مرهم [illegible] را	مضمضه کنند [illegible] اضافه نموده	زوفا را در عسل جوشانیده با آن مضمضه کنند
علاج فقرا و مساکین	[illegible]	سرکه و گلاب را مضمضه کنند	دانه [illegible] نمک [illegible] بر دندان نهند

[illegible]

امراض اسنان

	علاج عام	
	اگر ماده رطب باشد اولاً تنقیه دماغ نموده در تقویت دندان کوشند تا الحام یابند و مضمضه کنند از بیخ کبر در و قوابض مثل جوز و حب الآس و دو شبه شیره نماید و بر کنند دندان را به نیکو و مصطکی عبیر از پاک کردن چوب هر و مالش کبرو باشند بسوخته ان و احتمال از آن اگر ماده یابس بود ترطیب دماغ نموده سفیده تخم مرغ و لعاب اسفغول و شیر خوردن و دهن بنفشه را بالکید بکر دمال جاذب ضم نماید که مجموع ادویه یکی بود و بعد از آن آنرا بر دندان مالند و اگر بر بیخ دفع آن نشود و داغ کنند از او طریق آن در مطولات این فن مسطور است	
	ابر البحر و پوست تخم مرغ و بیخ محرق و حجر قیشور و سفال صینی را کوفته سنون نمایند یعنی بر دندان مالند یا ملح اندرانی و آرد جو را بعسل خمیر نموده سوخته و پوست بیضه نعام محرق و قرن ایل محرق و سفال صینی از هر یک یک جزو و سنباد جز نیم جزو کوفته سنون نمایند و اولاً تنقیه بدن و دماغ و اسنان کنند پس اگر زنگ زرد و صفر بود با عنب الثعلب و سرکه مضمضه کرده آرد عدس و شیر و خطمی را با سرکه بر آن نهند و اگر سیاه بود روغن گل و بیخ کبر و مصطکی و افیون و اشنه و مصطکی را بر آن نهند و اگر صفرت بود قردطی بروغن مصطکی و تخم حاره و شمع و اندکی از زوفا و آب گندم در آن تقویت کرده بشند بر دندان نهند و این قسم دیگر علاج بزر مرد و تخمه اگر ماده منجر شده و اگر بادنجانی بود مضمضه کنند پس گندم با کی در روغن نیده باشند و این علاج زرقصی را	
	بالند دندان را بروغن زنبق یا زیت دو یا رایاسیا روغن اکلیل و روغنهای مذکوره را در دهان نگاه دارند یا دام ... شیرین را بو بخایند که نافع خواهد بود	

در بیان تنقیه اصناف

اسم	خورده شدن دندان و سوراخ شدن و ریختن آن	صفرت و تغیر رنگ دندان	ضرس
مزاج	یابس است	رطب است	بارد است
سلامت و خوف	مخوف نیست	غیر مخوف است	مخوف نیست
سبب	اخلاط حاده ردیه که متعفن شده باشد یا بسبب یبوست یا بسبب حرارت	بخارات که مرتفع شود از معده	خوردن چیزهای ترش یا اخلاط ترش که در معده باشد
علامت	لاغری او ماده یابس باشد و عدم او اگر الم باشد	چیزها که ... زرد و ... که پیوسته دندانها ...	[illegible]
استفراغ	حب صبر	... بلغم ... کنند	... اگر ماده خلط حامض باشد
علاج معالجه مثل الطین	... دارد و فلفل ... کوفته ... کنند دندان را از آن و قطع ... تا آن آن ...	... دندان ... باشند ... محرق ... ابر البحر ... سفال صینی ... کرده	... پیوسته بر دندان مالند
علاج مفرد و مرکب کلی	... کوفته ...	... دندان ...	کاه ...

امراض اسنان و امراض لثه

علاج اعم

اگر سبب رطوبت و سستی لثه بود با دویه قابضه مثل شب و حب رو گل و رامک و هلیله و صندل و مازو و دهن دمکی و سعد علاج نمایند و شب یمانی در سرکه جوشانیده بان مضمضه کنند محکم میکنید و دندانرا قوی میکرداند لثه را و اگر سبب بر [illegible] باشد انرا هیچ علاج نیست

عضو را بریان کرده نرم کوفته با سرکه بر دندان نهند و اگر ماده حار باشد و این اسباب قلیل الوقوع است زنک لثه و تلمس او و ملس اسنان دلالت خواهد کرد بر حرارت علاج آن نمایند روغن گل و کافور و صندل را در و پاشیده کنند و بخایند خرفه و تخم خرفه را

بعد از فصد و حجامت اغذیه لطیفه مثل گوشت جوجه مرغ و گوشت دراج کباب ابا یا باب رزک پخته باشند میل نمایند و مضمضه کنند با آبی که طرثوث و شب و پوست انار ترش و سماق در او جوشیده باشد و اگر این ادویه را بکوبند و بر کنند دندانرا از آن نافع خواهد بود یا ورق اسر و جوز او و جلنار و مازو و گلنار و نمک را با سرکه بجوشانند و بان مضمضه کنند و چون خون از لثه بیرون آید بسبب رقت یا ضعف او خواهد بود پس تخم گل و سماق را بگلاب جوشانیده و صاف نموده شاخ انجمل را اضافه کرده بان مضمضه کنند که قطع خون میکند و بخور الله و درم حار لثه را نیز نافع است

الرابع و الاربعون

در بیان بقیه اصناف

الاسما	مزاج	سلامت و خوف	سبب	علامت	استفراغ	علاج مطلق	علاج مفرد و مرکب
تحرک الاسنان	رطب است	سالم است	از رطوبت یا عفونت یا [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ذهاب آب دندان	بارد است	غیر مخوف است	ماده بارده	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ورم حار در لثه	حار است	سالم است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الخامس والاربعون			در بیان تعفن اصناف				
اسم	مزاج	علامت خون	سبب	علامت	السوع	علاج بالماکول والمشروب	علاج بغرغره و سنون
تعفن لثه و دهان و [illegible]	اخلاط ار[illegible]	بلغم [illegible]	کثرت بقا بوده بیلی ور[illegible]	بوی دهان و [illegible]	[illegible]	[illegible] و مضمضه کنند بگلاب و [illegible]	[illegible]
[illegible]	اخلاط ار[illegible]	[illegible]	عفونت تعفن اسنان با لغم کرده و ساختن معده	اگر سبب تعفن [illegible] و اگر سبب تعفن [illegible] در معده بوی [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیلان لعاب از دهان	اخلاط ار[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض لثه و دهان
علاج اسم
چون ادویه حاده را سه روز بران نهند پاک کنند گوشتی را که متعفن شده باشد بعد از ان مرهم اسفیداج نهند تا رو یا ند گوشت را بعد از ان مضمضه کنند بگلابی که مازو و گلنار و جوز السرو در ان نقوع کرده باشند تا محکم شود لثه و اگر دوای حاد نافع نیفتد داغ کنند و بعد از ان روغن گل بران نهند و غذا گوشت لطیفی خواهد بود که با آب سماق یا آب زرشک یا آب غوره یا آب انار پخته باشند و ترتیب فلد فیون اینست نوره غیر مطفی یکم قیه زرنیخ اصفر و احمر و شب یمانی از هر یکی شش درم مرمکی چهار درم اقاقیا دوازده درم مجموع ادویه را کوفته بخته بخل خمر خمیر کرده قرص ساخته خشک کنند و بوقت احتیاج بکار برند
اگر سبب عفونت لثه بود علاج نمایند بانچه مذکور شد سابقا و اگر سبب تأکل اسنان باشد پاک کنند او را یا برکنند و اگر از معده بود تنقیه او کنند بعد از ان ایارج فیقرا بعسل میل نمایند و مضمضه کنند باین ادویه گلاب نیم رطل شراب ریحانی ربع رطل عود و مصطکی و قرنفل و بلسان و جوز بوا از هر یکی دو درم جمیع ادویه را نیم کوفته بر خرقه کتان بندند و در گلاب اندازند و در دیگی کنند که پاک باشد و بجوش آرند با آتش نرم تا چهار دانگ از وی باند بعد از ان از آتش فرود آرند صاف نموده مضمضه کنند بان آب روز و شب و استعمال کنند بطریق سفوف یا صبر این ادویه را صندل و گل از هر یکی یک درم سعد ابیض و قشور اترج خشک و اذخر از هر یکی یک درم قاقله کبار و لسان و قرنفل و مصطکی و عود هندی از هر یکی دو درم کافور نیم درم مشک نیم دانگ و چون خواهند که این ادویه را حب سازند مجموع را کوفته بگلاب عجین نموده حب نمایند و در دهان نگاه دارند
اگر از حرارت بود بر ناشتا کاشنی رابع رب بکک یا سویق جنطه و سویق شعیر را بطریق سفوف میل فرمایند و اگر از رطوبت بود و بلغم مع سویق اندکی از فوذنج اضافه نموده میل نمایند و در صباح بر ناشتا ابلامه میل کنند و اگر درین معالجات دفع نشود قی کنند و اطریفل صغیر و اهلیلج مربا را تناول نمایند اما بجهه لعابی که از دهان صبیان آید و سیلان نماید اقاقیا را در گلاب یا مثلث نقوع داده دهان ایشان بران مسح کنند

لثه و امراض لثات

علاج عسم

مناسب است که بمنقاش یا بصنّاره انرا معلق نگاه دارند و بمبضع قطع نمایند یا جراحی که داو باشد بیرون آید و بعد از ان مضمضه کنند بگلاب و سرکه را و بعد از ان مضمضه کنند بگلاب و روغن گل یا قلقند و مر بران لحم زاید نهند تا رفع کند

گل و گلنار و ماز و صندل سفید و سماق و شب یمانی و اقاقیا و عدس مقشر و ورق کوکنار را برابر کوفته حریر بیخته با سنون در حلق دمند و غرغره کنند باب عنب الثعلب و گلاب

عصاره اقاقیا و گل و تخم گل و سماق و زعفران و نوشادر و ورق کوکنار و صمغ فارسی و عاقرقرحا و بلفل و دارفلفل و کزمازج و اقماع رمان و عروق و صندل هلیله اصفر بالسویه جرو عفص و شب یمانی و مضمضه کنند و ضماد قاقله و قصب الذریره و زنجبیل و قسط و سرکه سنگ سفید که سه روز غذای او استخوان لحوم باشد و خطاطیف محرق با نسویه نرم کوفته در حلق بر دمند و شب یمانی و طباشیر در حلق بر دمند که نافع است و چون سخ لثات با ریک و او کرد و رنگ او سفید شود و توهم وقوع خناق باشد انچه زیاده شده باشد ببرند و در قطع دلیری نکنند که محل خطر است و بعد از قطع سماق را در گلاب بخیسانند با آب آن غرغره کنند

اسم	سلامت و خوف	سبب	علامت	استفراغ	علاج بالمفردات	علاج بالمرکبات
لحم زاید در میان اسنان	سالم است	ورم حاری که سلقا بوده باشد	گمان کنند که لحمی از ماکول چسبیده است در میان دندان	فصد	با لبد و برکنند لحم سماق	با نیشتر ببرند ان را
ورم حار در لثات	سالم است	ماده دموی یا صفراوی	درد و ضربان و التهاب و سرخی و بیرون آمدن طعام و شراب	[illegible]	بگلاب و آب سماق غرغره کنند	گلاب و سماق جوش داده غرغره کنند
استرخاء لثات	[illegible]	رطوبتی که سست کند لثات را	[illegible]	فصد	اقاقیا و تخم گل و زعفران و قاقله و صمغ فارسی در حلق دمند	نوشادر و سماق و گل را در حلق دمند

ضجر ه

علاج اسم

مناسب است که اخراج خون کنند اندک اندک به دفعات و غرغره کنند بعصاره لسان الحمل و گلاب و آب انار میخوش و آب تفله یا به گلابی که نقوع کرده باشند در سماق و عدس مقشر را کوفته بهم زنند و در حلق دمند و چون روز دوم و سیوم باشد غرغره کنند با آب کشنیز و عدس و آب شبت و روغن بنفشه جوشانیده نیم گرم یا عدس و گل و اصل السوس جوشانیده خیارشنبر در وحل کرده غرغره کنند و اگر بانی معالجات به نشود سرکین سگ که استخوان خورده باشد خشک کرده و بنجو باز و صعتر را کوفته بیخته در حلق دمند و طلا نمایند او بیرون مذکوره را برا انداز درون حلقوم بریزند و اگر ماده بتحلیل نیاید غرغره کنند باشیای منضجه مثل طبیخ انجیر و خطمی با بزرو و بزر کتان کوفته بیخته دانبر از لت کرده غرغره کنند یا با آب انجیر و روغن بنفشه و خمر غرغره کنند و چون ماده نضج یابد و تنقیح شود باشیاء نفیضه را مثل باز و حلبا و بورق انار و حلبا ردر حلق دمند متعاقب یکدیگر به دفعات و چون منفجر شود غرغره کنند بروغن بنفشه و آب گرم بعد از آن به بیضه که باب گرم و روغن گل و آن آمیخته و گیراندت کرده باشند و میل نمایند یا لوده ها که از آب کشوش بخته باشند ۵

فصد قیفال کنند و اندکی خون بردارند و تخلیص فصد را اعاده مینموده باشند تا جندانکه قوه باقی باشد و تلیین طبیعت کنند بحقنه که اطفای حرارت کنند و اجزای حقنه اینست انکو تو زده نیم درم آب چوبی در لعاب اسپغول نیم درم آلوی بخارا پانزده درم عدد سپستان سی عدد نیلوفر سه درم خیارزی چهار درم خار خسک چهار درم برگ حقنه ردنیجه مجموع ادویه را جوشانیده مغز فلوس یک چهار روغن بادام نیم مثقال شکر خفت و دو استار اضافه نموده حقنه نمایند و بعد از آن ضمادی که جذب ماده کند به خارج بر حلق مالند مثل رفت ۵

غرغره کنند که انجیر را و جوشیده باشد یا مطبوخ یا پاره از گوشت در رشته بچینند و در ریسمانی محکم بر ولسته فرو برند بعد از آن ریسمانی را بکشند تا خار یا استخوان برون آید و چند رشته بهر طرفی عمل نمایند تا دفع آن حاصل آید و اگر چیزی محکم مثل استخوان یا دانه در حلق لسته باشد بر قفا مستی محکم بزنند تا برون آید و اگر زلوی فرو برده باشند سر فرو دل میل نمایند و بهتر آن درم سرکه کهنه و دو مثقال بورق و دو بلیسیر را کوفته در سرکه کهنه حل کرده باشند غرغره کنند و اگر بمعده رفته باشد اسفناخی و قیسوم و شونیز را کوفته در سرکه حل کرده بیاشامند که نافع خواهد بود

السابع والاربعون در بیان امراض

اسم	مزاج	خوف	سبب	علامت	استفراغ	علاج ملوک و سلاطین	علاج فقرا و مساکین
خناق	حار است	مخوف است	خون یا صفرا که بریزد بر عضله حلق	[illegible]	فصد قیفال و حقنه	غرغره ای که از آب میوه و قند و روغن بادام ساخته باشند	عدس را در آب جو جوشانیده میل نماید
ذبحه	حار است	مخوف است	خون حاد غلیظ که بریزد بر عضلات که بر هر دو جانب حلق است	[illegible]	فصد قیفال	آب جو در دهان نگه دارد	آب جو تقنیه تبرید کرده میل نماید
ورم بردن خار و زاو استخوان	بیکه از کلفات تخصص نیست	مخوف است چون بزرگ بود	[illegible]	استنقا را باید که بعد از شرب آب یا خوردن ماهی و امثال آن عارض شده [illegible]	قی کند	انجیر [illegible]	لقمه بزرگی را فرو برد [illegible]

صنجره و امراض ریه

علاج آسم

تدبیر غرقی بطریقی است که مذکور شد و مخنوق نکنند اگر کف بر دهان او ظاهر شده باشد علاج بز زبیت و الاغ غرغره کنند بروغن بنفشه و آب نیم گرم چند مرتبه و حسای که از نخاله جواری و روغن بادام و قند تخته باشند میل نمایند و منع کنند او را از ضیحه و کلاب بسیار و دخان و غبار و اطعمه حریف حاد حار یابس ۵۵

اگر در بدن ماده حاده بود حشخاش سفید و سیاه از هر یک بیست درم اصل سوس مقوض سی درم عناب و تخم خطمی از هر یک پانزده درم مجموع ادویه را در پنج رطل آب یکشبانه روز نقوع کرده بعد از آن بجوشانند تا نصف آب رود و نعت درم کثیرا و سی درم مغز دانه‌های کرنج کوفته باشند و یک رطل و نیم قند اضافه نموده میل نمایند و اگر تشنگی شدید باشد او را از آب هندوانه و گل کلوم و گل ارمنی با لسان الحمل خمیر کرده بر سر و روی طلا کنند و حشخاش با پوست کوفته با برگ مورد و روغن بید جوش نموده بر سر و روی مالند و اشتنشاق نمایند بجای اگر اگر سوسن در وجوشیده باشد یا بجای صندل و کافور را و خواب کم کنند و غذا احسای که از دقیق سمید و نشسته و شکر تخته باشد و اگر ماده غلیظ و لزج بود غذا اجر خشکار و طیهوج و دراج کبر که در اسفناج خواهد بود و فستق و مویز میل نمایند و حمام او بند تسیل از بینا و دل غذا او بعد از ریاضت معتدل و بیان مغذ انی دوا را از دوای خشک سه درم عناب بیست دانه سپستان سی دانه مویز فراتی دانه بیرون کرده بیست درم انجیر خشک پاره پاره بیست عدد پرسیاوشان و اصل سوس محکوک مقوض بیست با پس بز رخطمی و خیار و خیار زی قنطوریون غلیظ از هر یک چهار درم اصل اذخر و فقاح او از هر یک سه درم مصطکی دو درم به چهار رطل آب بریزند تا یکرطل و نیم باند و میل نمایند همراه و زناب کرم و روغن بادام یا بیک فنیه سفید حربی ۵۵

اگر سعال بسبب خشونت صنجره باشد شراب بنفشه مع لعاب دانه‌های بالنکو و صمغ عربی و منعوذ دانه‌های دکرو را کوفته بگلاب و روغن بادام خمیر نموده میل نمایند و نگاه دار ند در دهان کثیرا باد دانه‌های یا حب سعال را و اگر مع سعال تب باشد در ماء الشعیر عناب و سپستان جوش نموده مضر با برو بان نیده و چند قطره روغن بادام برو رکنیه میل نمایند غذا از دوره اسفناج بروغن بادام خواهد بود و از رطلیبی و شکر لایق است و از غبار و ضیاع و دخان احتراز کنند و لعاب اسفغول و دانه‌های با قند مناسب است و اگر سعال از برودت بود حسای که از آب سوس و عسل و روغن بادام ساخته باشند میل نمایند و گل انگبین نیز لایق است و این لعوق میل فرمایند تخم کتان و حلبه و مغز بنبه دانه از هر یک یک جزو صمغ الوثیخ جزو نرم کوفته بر تخته عسل و منقوقلوس برای ساخته لعوق سازند و بجهت سعال که عارض میشود خطوبی را لعوق که از تخم کتان و حب صنوبر کبار و مغز بنبه دانه ساخته باشند میل نمایند و غذا گوشت دراج اسفیدباج با بسکو فود خواهد بود ۵۵

الباب الثانی والاربعون		در بیان تقیه امراض			
اسم	سبب	علامت	استفراغ	علاج ملوک و سلاطین	علاج فقرا و مساکین
ربو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سعال	[illegible]	[illegible]	فصد [illegible]	[illegible]	[illegible]

التاسع والاربعون	امراض ریه						
اسم	مزاج	علامات	سبب	علامت	استفراغ	علاج ملوک و السلاطین	علاج فقراء و مساکین
ربو	[illegible]	[illegible]	خلط غلیظ یا ... ابزار دو ...	بودن ... واواز نفس ... سبیل یا ... نفس ... بود ...	اسهال ... بار زیقون ... حنظل با ...	... [illegible]	... [illegible]
انتصاب و ضیق النفس	[illegible]	[illegible]	... خلط غلیظ ... عصبات او	توار نفس ... [illegible]	... حنظل ... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]
ذات الریه	[illegible]	[illegible]	ورم حار در ریه ... [illegible]	[illegible]	فصد باسلیق ... [illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض ریه

علاج اسم

اولا اشیائی که پاک کنند ریه را از رطوبات مثل کنجی ... عنصلی میل نمایند بازوفا و اصل سوس ایرسا کوفی

را نرم کوفته بعسل میل نمایند و بنوشند آب دفا را که در نیطرف کرفته باشند عناب ... دسپستان ... عدد انجیر

سفید ده عدد مویز خراسانی دانه بیرون کرده ... درم ... خطمی و ... خبازی از هر یک ... درم اصل سوس ...

... درم ... و ... جبلی و زوفای یابس ... از هر یک چهار درم با دیانه ... افسنتین

... سوس ایرسا ... از هر یکی ده درم ... و سنبل الطیب از هر یک یکدرم و نیم مجموع ادویه را با پنج رطل آب

بجوش نهند تا یک رطل و نیم بماند بعد از آن آنرا صاف کرده هر اوردی از آن مع یکدرم ... صنوبر

با دام تلخ مع ... با مبل نمایند و غذا کوشت دراج ... مع اب نخود ... خواهد بود ۞۞

[illegible]

بعد از فصد و شرب ... شیر ... در اول مرض صندل ... جو ... بارد ... وقت ... در ...

... ضماد کنند و چون روز چهارم شود صندل ... جو و خطمی و ... و با بونه و اکلیل الملک

را کوفته مع شمع ... و روغن ... کنند و اگر ماده ... ادویه نضج ... و حلبه ... و ...

... اضافه نموده ضماد نمایند و عناب ... عدد و سپستان ... عدد و مویز پنجدرم انجیر ... و پرسیاوشان

ده درم تخم خطمی و خبازی ... از هر یک ... درم ... کوفته ده درم ... رطل آب بجوش نهند تا ... رطل و نیم

باقی بماند بعد از آن ... از آن با پنجدرم ... با ... ده درم ... داده ... میل نمایند و در ... آب ...

... تناول نمایند و غذا ... خواهد بود که از ... تخم بکنند ۞۞۞

ریه و نفث الدم و نفث المده

علاج عام

اگر سبب نزف باشد که بر حلق و قصبه ریه اثر دو سوزانند و درشت کند آن موضع را علاج نمایند شراب حشخاش ... [illegible]

[illegible]

شلاهرا ارز ... [illegible]

[illegible]

در بیان بقیه اصناف امراض ریه و قصبه

		سبب	علامات	استفراغ	علاج ملوک و سلاطین	علاج فقرا و مساکین
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نفث الدم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نفث المده	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الحادي والخمسون			در بيان اصناف امراض				
اسم	[illegible]	[illegible]	سبب	علامات	استفراغ	علاج ملوك و سلاطين	علاج فقرا [illegible]
ذات [illegible]	[illegible]	٥	ورم [illegible] ريه [illegible] حاصل [illegible]	لازم تب [illegible] قوى ودرد آن [illegible] فرود [illegible] و [illegible] شهوت طعام و حمرة وجنتين و ورم قدمين باشد	[illegible]	[illegible] [illegible] نرم ... [illegible] سيل فرمايند	[illegible] توابع [illegible]
ذات الجنب	[illegible]	٥	خلطی که میان پرده [illegible] برده بیرونی [illegible] سبب حاصل میشود ورم حار	تب لازم و درد [illegible] و ضيق النفس و وجع ناخس و نبض منشارى ٥	فصد [illegible] جانب [illegible]	[illegible] ماء الشعير [illegible] [illegible] سيل نمايند	[illegible]
ذات الصدر و ذات العرض	[illegible]	٥	ورم [illegible] در ذات الصدر [illegible] و در ذات العرض [illegible]	[illegible] نتوانند [illegible]	فصد [illegible]	[illegible] و [illegible]	[illegible]

اضلاع وحجاب

علاج عام

اگر حرارت ظاهر نباشد آب [illegible] و آب [illegible] دانه و [illegible] از هر یک [illegible] رطل [illegible] زمان [illegible] جوشیده باشند [illegible] در دیگ کرده [illegible] تا [illegible] باقی [illegible] نمایند [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] اجتناب نمایند [illegible] خطمی [illegible] و [illegible] حاصل [illegible] نمایند و گوشت [illegible] با [illegible] و [illegible] اهتمام فرمایند [illegible] حب [illegible] و تخم خطمی و تخم [illegible] از هر یک [illegible] دانه [illegible] از هر یک [illegible] ادویه را کوفته [illegible] کرده [illegible] از آن [illegible] و عناب و نیلوفر میل نمایند و غذا گوشت جوجه [illegible] باشد [illegible] اگر [illegible] حاصل [illegible] ادویه [illegible] باشند میل فرمایند [illegible] کوفته [illegible] از آن [illegible] و [illegible] اضافه [illegible] از [illegible] دانه [illegible] و دانه [illegible] کرده کوفته از هر یک [illegible] اضافه کرده [illegible] میل نمایند و اگر اسهال [illegible] عارض [illegible] و [illegible] گوشت جوجه مرغ [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

علاج این مرض مثل علاج ذات الجنب است لیکن در ذات الصدر ضمادات بر سینه باید نهاد و در ذات العرض بر میان هر دو بازو نهد

امراض حجاب و جراحت صدر

علاج اسم

اولا حقنه لینه استعمال نمایند و اجزاء ان اینست عناب و خطمی از هر یک ده درم سپستان سی عدد سناء چهار درم خارخسک سه درم عناب بیست عدد جو مقشر سه درم خبازی ده درم بیخ کوکنس سه درم برگ چغندر یک دسته مجموع ادویه را جوش دهند و پانزده درم فلوس خیارشنبر و هفت درم شکر کنید اضافه نموده قدری بورق و روغن بادام داخل کرده عمل نمایند و بر موضعی که ورم باشد ضماد کنند بلکه اگر اتفاق افتد آنرا تامیل نماید باده بخارج بعد از ان

بانی سعالیات که در ذات الجنب مذکور شد بعمل آورند

معالجه این مرض مثل معالجات ذات الجنب است سوی استفراغ و اگر ماده دیر نضج یابد حلبه و تخم کتان و خطمی و آرد باقلا و انجیر مطبوخ را ضماد کنند و آب و فار را مع شراب معجون بنوشند و اگر تب باشد از چیزهای گرم احتراز نمایند بلکه بابت بیخ کوکنس را نیز اشیده آنرا نیم کوب کرده در آب جوش دهند قدری فانید اضافه

نموده میل نمایند

اگر سرفه باشد ما الشعیر شراب عناب بدهند و اگر سرفه تمام کند شراب تمر هندی و سکنجبین بدهند و اگر بعد از فصد قوه بیمار ضعیف باشد گوشت جوجه مرغ با آب انار بدهند و چون در طبیعت یبس باشد فلوس خیارشنبر و تمر هندی ملین طبیعت کنند و بعد از استفراغ لثه را بجلاب و روغن گل و اندک سرکه تر کرده بر سر نهند و اگر تشنگی بسیار بود دکدو را در خمیر گرفته در زیر آتش کنند تا پخته شود بعد از ان آب او را گرفته مع ده درم جو و بیدام ظاهر بدهند پس اگر زمان مرض تابستان بود اغذیه و اشربه بیخ خنک کرده میل نمایند و در موضع نشستن برگ بید فرش نمایند و کلات و گل و بیخ بسیار در اطراف او انداخته دیگار ها را رانند و اگر زمستان بود در موضع باید بود که معتدل الهوا باشد و سیح کنند زبان را بلبه کتان که بلعاب اسبغول و شکر تر کرده باشند

الثانی والخمسون	در بیان تنقیه اصناف				
اسم	علامات خوف	سبب	علامت	[illegible]	علاج [illegible]
شوصه	مخوف است	ورمی است که عارض میشود در حجابی که بر اضلاع است در زیر حجاب حاجز	[illegible]	—	[illegible]
جراحات صدر	در اصل مخوف است چون عفن بود	ورم حاری که عارض میشود در عضله صدر	[illegible]	—	[illegible]
برسام	مخوف است	ماده که بدماغ [illegible] بحجاب [illegible] ورم میشود	[illegible]	—	[illegible]

الثالث والخمسون			در بیان اصناف امراض				
اسم	انواع	علامت مزاجی	سبب	علامت	استفراغ	علاج بطریق السهل	علاج فوراً و بعد تسکین
حرارت قلب	حار ٥	تخمین حرارت قلب اکثرا بسبب حرارت	خوردن چیزهای گرم و ادویه گرم و بسبب تبخیر و غیره	عظم نبض و تواتر و در بعضی طول و در بعضی سرعت باشد	فصد باسلیق اکثر جانب چپ فرمایند بعد تنقیه و مطبوخ	اقراص کافور و آب انار و گوشت جوجه مع آب انار یا آب غوره میل نمایند	آب انار و آب سیب و آب بهی و آب انار میل نمایند
برودت قلب	بارد	تخمین برودت	خوردن چیزهای بارد و استعمال اسباب بارده و اکثر اشیای بارد یا بسیار برون باشد از اعتدال	صغر نبض و تواتر و در بعضی قصر و دقیق و منخفض باشد	نیست	شراب ابریشم و مطیب معتدل باشد	کلاب کدر و وارد و مرجان و مصطکی جوشیده باشد نیست
رطوبت قلب	رطب	تخمین رطوبت	بسیار تناول چیزهای تر و گاهی با خوردن بسیار خستگی یا بارد و رطب	لین و بطوء و اختلاف نبض و رفع نفس و قلق و ضیق شدن و زود رفع انفعال شدن	حب ایارج و غیره خورده	جوارش عنبر تناول نمایند مع گلاب مصطکی و عود در دهم ابریشم در دوم جوشیده باشد	شراب ابریشم و میل نموده نافع است انجا و خوردن را

قلب		
علاج اعم		

گل ارمنی و گشنیز خشک از هر یک یکدرم و طباشیر و گل سرخ از هر یک نیم درم کافور نیم دانگ اضافه در دوغ گاو نموده سه او حبل نمایند و اگر تب باشد غذا از زوره کدو با آب انار فواهد بود و اگر تب نباشد گوشت جوجه مرغ مناسب است و در تابستان بایکه در مواضع بارده بنشیند که گل و بید و گل سرخ و گل سیب و بهی و نیلوفر و صندل و گلاب و کافور در آن موضع بسیار باشد و فرو کتان را با آب این ادویه یا با آب سیب یا با آب انار یا در گلاب تر کرده بر سر نهند و آب بهی و صندل و کافور بر سینه ضماد کنند و از تعب و رنج و بیداری و غضب و جماع و غم و هم احتراز کنند و حمل و در ان ناردان و لعاب اسفغول و گل ارمنی و خرفه حبل نمایند و ماء الشعیر که عناب و سپستان و آب آلو در و جوشیده باشد تناول فرمایند ه

دوا المسک را در مینیخ یا در گلاب که عود و مصطکی در او جوشیده باشد یا در آب بوبت اترج که از اکوفه اب او را گرفته باشند چهار درم شراب سوسن حل نموده میل نمایند که نافع است و قیروطی که از شمع و روغن زنبق و شیح ساخته باشند بر سینه بمالند و آلوده کنند سینه را بمالید و از شراب خشک احتراز نمایند بقدر امکان و اگر باین علاج منتفع نشود جوارش عنبر میل نمایند غذا در او مطنجن خواهد بود ه

السبب آنست که از اشیای رطبه مثل شیر و ماهی احتراز نموده در استعمال مجففات کوشند و از غذا احتراز کنند تا وقتی که قوت باقی باشد بعد از آن اغذیه مجففه مثل طباهوج و دراج و عصافیر مطنجن با شراب کامه و شرکه و فلفل و کرویا و دارصینی میل نمایند و راه روند در زمین ریگ و در گل

الرابع والخمسون

در بیان تقسیم اصناف

اسم	بهوت قلب	خفقان	ضغط قلب
سلامة وخوف	غیر سالم است	مخوف است خصوصا که از ورم باشد	غیر سالم است
سبب	بسیاری رنج و غم خوردن و بسیاری اندوه و جنبیدن های قلب و شاد نبودن آن	[illegible] خفقان شده باشد در میان دل یا ورم یا بخار سوداوی که مخصوص به جانب دل شود	خلط سوداوی که در دل [illegible]
علامات	ضعف نبض و بی قوتی و اضطراب کردن دل و بی هوشی و حال آنکه آن ضعیف باشد	[illegible]	[illegible]
استفراغ	مناسب نیست	[illegible]	[illegible]
علاج بطریق الاطباء	[illegible] با دام [illegible] اسفیدباج [illegible]	از رگ [illegible] فصد کنند و گلاب [illegible]	[illegible] بخورند [illegible] لایق است
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض قلب

	علاج جسم	

علاج این مرض علاج دق است در استعمال مبردات و تبرید و کوشش نمایند اگر حرارت باشد ماء الشعیر و لعاب اسبغول و روغن بادام و شراب سیب و نیلوفر بدهند و خرفه کتان را به گلاب و عنبر و آنچه که در دواها ذکر شد برورده باشند بر گرده بر سینه نهند و غذا ماهی تازه که بروغن بادام بریان کرده باشند یا گوشت جوجه مرغ که اسفیدباج پخته باشند خواهد داد

اگر از حرارت و رطوبت و خون باشد فصد کنند بعد از آن آب انار میخوش و آب ترنج هندی شربت نمایند و [illegible] بادرنگ و خرفه از هر یک چند درم [illegible] و گل ارمنی از هر یکی درم کهربا و لؤلؤ از هر یکی دو درم عود [illegible] کافور و مصطکی از هر یک یک درم مجموع ادویه را نرم کوفته سفوف ساخته با شراب سیب شامی میل نمایند و اگر از برودت و بخار سوداوی باشد جوارش عنبر و تریاق کبیر تناول نمایند و این سفوف که مذکور میشود دهند [illegible] و بادرنجبویه میل نمایند و سفوف نشاط عود هندی و قرنفل از هر یکی یک درم کهربا و پوست ترنج و طین قبرسی و زعفران بادرنجبویه و سعد و کشنیز خشک و ابلیج از هر یک درم [illegible] لؤلؤ و ابریشم خام محرق و حجر لازورد و مصطکی از هر یک درم مجموع ادویه را نرم کوفته سفوف نمایند و اگر از ورم باشد علاج ورم نمایند

بعد از آن مسهل و اخراج ماده سوداوی در تقویت دل سعی نمایند و شراب فواکه با عرق بیدمشک با شراب سیب و صندل [illegible] گاوزبان میل نمایند و عنبر و صندل و امثال آن بوی نمایند و بر دل اطلا کنند گلاب و صندل [illegible] چون بدن از اخلاط فاسده پاک باشد تریاق [illegible] نمایند

الخامس والخمسون — در بیان تتمه اصناف

الاسم	موقوف	سبب	علامات	استفراغ	علاج ملوک و اغنیاء	علاج فقرا و مساکین
خفقان قلب	مخوف است	سوداء حار که عارض شود دل را	[illegible] شود دل [illegible] بیتابی و خفقان [illegible] دل او	فصد باسلیق و مطبوخ افتیمون [illegible]	[illegible] مناسب است	ماء الشعیر با گوشت [illegible] مسهل نمایند
نفث قلب	عسر السلم است	فصد حار که از دماغ بر دل ریزد و یا بسیاری اسهال صفرا	درد [illegible] شود و [illegible] بسیار و در اوضاع مختلف ظاهر شود	مطبوخ هلیله اگر سبب فصد حاده باشد [illegible]	ماء الشعیر با گوشت [illegible] دل نمایند	رب [illegible] گوشت بزغاله میل کنند
احتواء رطوبت بر قلب	سالم است	بسیاری رطوبت در دل و فم معده	خفقان [illegible] دل او در میان [illegible] و بسیاری [illegible] و فایده بسیار [illegible] های خشک	کل [illegible]	غذا گوشت کبک و تیهو [illegible]	غذا مطجنه و دراج که در او [illegible] کرده باشند

امراض قلب

علاج عام

الف نسخت که فصد باسلیق کنند و پاک کنند بدن را از خلطی که ایذا رسانیده دل را و اغذیه که ذکر شد میل نموده ببوی صندل و سیب و بهی تقویت نمایند دل را ده ده

چون سبب فصد حاده باشد مطبوخ هلیله اختیار نمایند و ترشیب [illegible] دوس با شربت [illegible] میل نمایند با غذای [illegible]

الف نسخت که را با خبیث بسیار اختیار نموده در استفراغ رطوبت جهد تمام نمایند و سبوس و نخل را گرم کرده بر سینه بندند و غضب و اعراض نیز را غایت مفید است

السادس والخمسون — در بیان تقسیم اصناف

	غشی که بسبب استفراغ باشد	غشی که بسبب امتلا بود	غشی که بسبب سوء مزاج قلب بود
مزاج	یابس است	رطب است	تابع سبب است
سلامت و خوف	مخوف است	سالم نیست	غیر سالم است
سبب	فرو ریختن خون بسیار یا اطلاق یا عرق بسیار یا از گرسنگی ضعیف یا از گرسنگی یا افراط یا بیرون [illegible]	امتلای عروق از اخلاط بسیار از طعام یا دماغ از بعضی اخلاط	تغییر مزاج [illegible] یکبار
علامت	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نبض	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج حلول اعراض	گلاب و خشک بر اوی باشند و دهان او کرد [illegible] نقوع کرده باشند سیل نمایند	گلاب سرد بر اوی باشند و عضد [illegible] محکم ببندند	[illegible]
علاج قوی و [illegible]	اگر سرد بر اوی باشند و بینی و دهان [illegible] و عضل دست را محکم ببندند	[illegible]	[illegible]

امراض قلب

علاج اسم

مناسب آنست که چیزهای خوشبوی مثل کافور و صندل و گلاب نزدیک بینی او بگذارند و تبخیر کنند بعود و از نزدیک او دور باشند که خوشبوی مثل گل نیلوفر و بنفشه هم شیار او به نهادند و گوشت فراریج و دراج غذا سازند پس اگر استفراغ بسبب حیض بود آب خنک بر اوی پاشند و اگر بسبب قی بسیار بود اسهال کند حمام لایق است و اگر بسبب قی بود در حلقش مالند و ساقین بر بندند و ربوب مثل رب به و غوره میل نمایند و ضماد کنند بر معده گل و گلاب و کافور را و اگر بسبب عرق بود از حمام و بستن عضد هر دو بازو و هر دو ساق و از اسباب طبیعت اجتناب نموده آب سرد بر روی پاشند و تناول کنند نانی که آن را در شربت آوچ شیده باشند و اندام و ضعف را با روغن مورد و روغن طلع طلا کنند و در مواضع بارده که در آن ریاحین بار آورده باشند خواب کنند و اگر بسبب ضعف باشد بر بندند عضل دست و پای را و بمالند هر دو دست و پای را و بادیه خالی تر کاف معمول در آن جز بن زعفران بسیار بود

اگر تب باشد حمام مناسب است و اگر تب باشد منع است سکنجبین میل نمایند و اگر بسبب اخلاط صفراوی بود که در معده باشد آب سرد بر روی پاشند و در نگاه داشتن نفس و مالیدن دهان و بینی و فم معده اهتمام نمایند و قی کنند بنرمی اگر ممکن باشد و مالیدن قی آن را با روغن بنفشه میل نمایند و اگر قی متعذر باشد تلیین شکم و اسهال مناسب است و بعد از آن مشروبات مسکنه و آب سیب و بهی را صندل و کافور و گل بر معده ضماد کنند و اگر در معده ورم باشد قی کنند با آب گرم و نمک در آن جوشانیده باشد و اگر بسبب معده باشد سکنجبین یا آب انار و شکر مع فرنج و شراب لیمون و نارنج میل نمایند و اگر بسبب ضعف اعضا باشد نگاه داشتن نفس و ریختن آب بر اوی و آب بید و دفع قولنج و صعتر مناسب است و از جماع اجتناب نمایند و نزدیک دماغ مثل حلتیت و جاوشیر و نزدیک او چیزهای خوشبوی مثل مشک و عنبر نگاه دارند

اگر بسبب سوء مزاج حار است آب سرد بر اوی و سینه پاشند و گلاب خنک کرده و شربت سکنجبین و شراب غوره مناسب است و غذا شوربای جوجه مرغ با آب انار و سکنجبین خواهد بود و اگر بسبب غیر سوء مزاج حار باشد علاج کنند هر یک از اقسام آن را بطریقی که مذکور شده

السابع والخمسون	در بیان بقیه اصناف					
اسباب	مزاج	علامات خوف	سبب	علامات	استفراغ	علاج مخصوص السلاطین	علاج فقرا و مساکین
غشی که بسبب سوء المزاج کبد و معده بود اکثر غالب است بر صاحب مرض غیر مخوف است			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
غشی که عارض شود در ایام نوبت حمیات تابع سبب است مخوف است			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حرارت حمی حار است سالم است			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض قلب و مرض مری

علاج اسم

علاج اینمرض مثل سوء مزاج کبد و معده است و بیان علاج
هریک در موضع خود خواهد شد ان شاء الله تعالی

اگر سبب حرارت تب باشد علاج آن نمایند بطریقی که در غشی امتلائی مذکور شد و اگر سبب اطلاق طبیعت باشد
تدبیر آن کنند بطریقی که مذکور شد و اگر سبب تبی باشد غذا قبل از نوبت تب بدهند و مناسب است که غذا
بابی باشد که بجلاب و سکنجبین ترکرده باشند و شراب سیب و آب بهی فرمایند و هم دو دست و پای را به بندند و اگر غشی
در ابتدای نوبت تب عارض شود مناسب است که در همان حالت اغذیه دهند و باید که غذا نانی باشد که به آب انار
یا شلغم ترکرده باشند و کلیه علاج است که ملاحظه نمایند که سبب غشی چه چیز است و تفصیل او علاج کنند که
بعنایت الله تعالی رفع خواهد شد

مناسب است که آب تمر هندی و جلاب و لعاب اسپغول را اندک میل نمایند به جهت آنکه دوائی در مری نمی تواند
پس اندک اندک میل باید نمود تا عبور کرده و اگر لازم شود صندل و گلاب و آب کاهو و آب بقله الحمقا و آب
سیب و بهار میان کتفین ضماد کنند و غذا مزوره آب انار و ماش و آب غوره خواهد بود و از کثرت کلام و حرکت
و تعب اجتناب نمایند

الثامن والعشرون		برودت مری	یبوست مری	رطوبت مری
در بیان تتمه انواع	مزاج	بارد است	یابس است	رطب است
	سلامت و خوف	مخوف نیست	غیر مخوف است	مخوف نیست
	سبب	استعمال اشیای بارده و اسبابی [illegible]	تناول اشیای یابسه [illegible]	تناول اشیای رطبه [illegible] باشد یا فضلی که در معده [illegible] باشد
	علامت	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	علاج بطریق کلی	شوربای گرم [illegible]	[illegible]	[illegible]
	علاج بغذا و چیزهایی	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض مری

علاج عام
شوربای اسفیدباج که بالفعل و بالقوه گرم باشد میل نمایند و اندکی از سنبل الطیب با دارچینی و اذوی و شبت در آن جوشانیده با سکنجبین بنوشند و روغن نرگس و روغن قسط را بر میان کتفین بمالند و [illegible] و مصطکی و سنبل الطیب را ضماد کنند
مزاج [illegible] با روغن دانه کدو و احتیاط کنند و شوربایی که جوز با کدو و پیه بط و خبازی در او جوشیده باشد میل نمایند و روغن کدو و روغن بنفشه را بر میان هر دو کتف مالند و برگ خبازی و برگ خطمی و روغن بنفشه را ضماد کنند
مناسب ترست که اطریفل صغیر میل نمایند و اهلیلج مربایی بخایند که نافع است و از خوردن آب بسیار و اغذیه رطبه اجتناب نمایند و غذا از گوشت دراج و جوجه که مطبوخ با آب کامه و دارصینی پخته باشند [illegible]

التاسع والخمسون در بیان تتمه انواع

اسم مرض	ورم حار در مری	ورم بارد در مری	حرارت فم معده
مزاج	حار است	بارد است	حار است
علامت الخوف	مخوف است اگر مجری ...	مخوف است چون ...	مخوف نیست
سبب	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علامات	[illegible]	[illegible]	تشنگی و حرارت فم معده و لذت یافتن از خوردن آب خنک و نهادن چیزهای خنک بر فم معده
استفراغ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج ملوکی و سلاطین	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج فقرا و مساکین	[illegible]	[illegible]	[illegible]

مری و مرض معده

علاج

بره کو فه زالجلاب اندکی اندک میل نمایند و آب حصرم و آب سیب و آب کاسنی که در و فلوس خیار شنبر حل کرده باشند مع روغن سیب میل نمایند و صندل و آب کاسنی و آب گشنیز و حیاه بتعاب ضماد کنند و بعد از ان از جو و خطمی و سیب و بخار جواری و بابونج و اکلیل الملک ضماد کنند و چون سیدا شود و ورم و جمع شود جراحی و علامت آن نظهور شود آب انار و آب الجبن را با سکنجبین گرم میل نمایند و بر ضماد مذکور از حلبه و روغن سیب و آب الجبن اضافه نمایند و حب که از زنجبیل و بافلا و شکر و روغن سیب ترتیب داده باشند میل نمایند

جوش کنند میان هر دو کتف را بروغن شبت و بابونج و اکلیل الملک و آب الجبن را ضماد کنند و حلبه و تخم کتان و شبت در آب جوشانیده ان آب را با سکنجبین میل نمایند و غذا نخود آب گرم با نوبابی کرد و کرنب و شبت جوشیده با گوشت خواهد بود

گل سرخ و تخم خیار را و صحنه باد رنگ و خیار را از هر یک یک درم طباشیر و صندل سفید و زرشک و تخم گشنیز کل در خل خمر نقوع کرده باشند و خشک کرده از هر یک یک درم کافور یک دانگ مجموع ادویه را کوفته بطریق سفوف بمثقال شربت سیب و شربت انجوسی یا شربت غوره میل نمایند و قرص طباشیر که ملین باشد بروغ با آب حماض با ترنج یا بر غوره یا شربت ریباس تناول نمایند و آب کاهو و آب هندبا و آب کاسنی و گلاب و تراشه کدو و صندل و کافور و آرد گندم بر فم معده ضماد کنند و گوشت جوجه مرغ را با آب غوره و آب نارنج غذا نمایند

در بیان تقیه اصناف

السنوف	الف	۲/۱	علامت و خون
	حراره فم معده با صفرا	حار است	جو بسیار شود و صرف جو گشتید با شد گرم ت کشت
	برودت و رطوبت معده	بارد است	عرضو برودت معده از بلغم و سودا است
	برودت معده از بلغم و سودا	بارد است	سالم است

	سبب	علامت	تشریح	علاج مذکور سلطانی	علاج مغفور و حسب ازین
حراره فم معده با صفرا	[illegible]	غثیان و تهیج و ماندن [illegible] و عطش مع علامات گرم [illegible] فم معده	[illegible]	[illegible]	[illegible]
برودت و رطوبت معده	[illegible]	تشنگی و نفع باشد از نشاندن طعم ماشی [illegible] گرم بالفعل [illegible] و تناول [illegible]	[illegible]	[illegible]	مصطکی و انیسون [illegible] اگر اصل [illegible]
برودت معده از بلغم و سودا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مصطکی [illegible] فلفل و انیسون [illegible]

امراض معده

علاج عسر

اگر قی نتواند کرد مسهلات طبیعت مثل مطبوخ اهلیلج و شاهتره و گل و مویز و تمر هندی و صبر اضافه کنند و اگر تب نباشد این حب را استعمال نمایند اهلیلج اصفر سه درم ایارج فیقرا و افسنتین رومی و گل سرخ هر یک دو درم مجموع را کوفته با آب شاهتره خمیر نموده حب سازند و چهار درم از این حب به سکنجبین و آب تمر هندی اختیار نمایند و ضماد کنند بر معده گل و صندل و اشک و کافور با گلاب

مناسب است که او را قی و ورد و شربتهای سبل فرمایند و اگر این علاج نیابد دوا المسک یا تریاق کبیر مع مطبوخ افسنتین و زیره و مصطکی و سنبل الطیب بخورند و مصطکی و شک و عود و صبر و افسنتین و زعفران بر معده ضماد کنند با آب [illegible] بهی ضماد کرده و طلا کنند بر معده و قیروطی که از موم و زوفا و روغن مصطکی ساخته باشند و کوشت دراج و طیهوج را مطبخ کرده میل کنند با نخود آب و این سفوف نافع است عود و مصطکی سنبل الطیب جوز بوا از هر یک یک درم مربا جوز و انیسون و تخم کرفس از هر یک سه درم کل چهار درم مجموع ادویه را کوفته بکمیقدار از آن شراب سیب میل نمایند

بعد از پاک کردن معده او را قی و ورد و حب الخبث عسل میل نمایند و اگر بدین قرار دفع مرض نشود دهند و دیکوس یا تریاق یا آب سیب یا آب نعناع میل فرمایند و اگر قوت ضعیف شده باشد قرص گل و حب الخبث و گلابی کردن و قرنفل و عود جوشیده باشد لایق است و اگر قوه قوی باشد معجونات کبار [illegible] دهند و اگر طعام در معده ترش شود زیره کرمانی یک دانگ و نیم گل نیم درم و فلفل یک قیراط عود هندی یک دانگ و نیم مجموع ادویه را کوفته با سکر یا آب سینج جان فند

امراض مقعده

علاج اسم

دوغ یا شیر خرما یا شیر ترش ماش غوره‌ات را میل نمایند و بحمامی روند که آب شیرین باشد و سعفه و نیلوفر و گل دو
کاهو و جو مقشر نیم کوفته در آب جوش بانیده در حمام بر خود بریزند و در میان آن نشینند و جوجه مرغ با کدو
و اسفناج و کاهو اسفیدباج پخته میل نمایند و فرزجه‌ای که از روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو و موم سفید
و آب کاهو و آب عنب الثعلب بادرنجبویه ساخته باشند بر مقعده ضماد کنند و در ترطیب مزاج اهتمام نمایند تا صحت قبول
نماید

او را میل نماید اگر سه مذکوره و صندل و گل و گل ارمنی و حضض و شیاف مامیثا با برگ کاسنی و آب گشنیز تر و آب
کاهو و آب خرفه و آب مورد و گلاب و آب سیب بشمع و روغن گل لت نموده تا مساوی گردد کافور و صندل سفید را
اضافه نموده ضماد نمایند و مزوره اسفناج و خبازی بجو نان خشک میل نمایند و چون ورم روی بنضج نهد ضماد
کنند از آرد جو و خطمی و بابونه و صندل و اکلیل الملک و گل اگر خمیر کرده باشند با عنب الثعلب سیاه منقاگر
آب کاسنی را فلوس خیار شنبر و روغن بادام و اگر تب بیاید جمانی که از تخاله و قند و روغن بادام شیرین پخته
باشند و مزوره نان خشک ساخته باشند غذا نمایند و اگر ورم در جگر آید مزوره خطمی با چهار اوقیه شیر تازه
دوشیده باشند هر صباح و شام بیاشامند و اگر خشک گردد با ماند چهار اوقیه ماء الجبن چهار درم جرم حل کرده
میل کنند که ورم را منضج میسازد و چون ورم منفجر گردد و چرک بیرون آید شراب خشخاش و عناب و گل ارمنی
از هر یک دو درم و صمغ عربی یک درم و نیم بسی درم شکر میل نمایند و نشاسته را در آب و شیر تازه حل کرده و خشخاش
کوفته را اضافه نموده بطریق حریره میل نمایند

اگر ورم سخت باشد ابا کدو و کرفس و بادیان و مویز و فلوس خیار شنبر جوشیده باشد میل نمایند بعد از آن تریاق
و مثرودیطوس را اختیار کنند و صبر سقوطری و صمغ احمر از هر یک نیم درم افسنتین رومی یک درم مصطکی و سنبل
الطیب از هر یک دو درم خاکستر چوب تاک سه درم روغن یاسمین بیست درم مجموع را کوفته بیخته بشمع گداخته
آمیخته ضماد کنند و اگر ورم صلب باشد مرهم داخلیون را در روغن قسط حل نموده زعفران و سنبل
و بادام و اشق را نرم کوفته اضافه کرده ضماد کنند

الحادی والستون	در بیان بقیه اصناف	
علامات	علاج ...	علاج ...
[illegible]	[illegible]	[illegible]

علاج نفرادی ... : بریان کرده ... تازه ... باشند
... جوجه مرغ با کدو و اسفناج و اسفیدباج ... میل نمایند
علامات: ... خوردن غذا ... بسیار
... و حرارت ... باشد

الثانی والستون

در بیان تتمه [illegible]

اسم	مزاج	سبب	علامت	استفراغ	علاج مطلق [illegible]	علاج [illegible]
[illegible]	بارد است / مخوف نیست	تحقق شدن اخلاط غلیظ ردی الکیفیت در فم معده	میل خوردن چیزهای [illegible] وغیره	قی کنند [illegible] حاجت نباشد	[illegible]	[illegible]
ذهاب شهوه	حارّ است / مخوف است چون بسیار و دایم باشد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جوع بقری	بارد است / مخوف نیست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض معده

علاج اسم

اگر مریض حامله نباشد قی کنند پس اگر اخلاط بلغمی باشد به سکنجبین که کهنه گو ارشد قی کنند و اگر اخلاط مایل باشد آب گرم و سکنجبین تنها قی کنند و بعد از ان این ادویه میل نمایند حقیقت بلوط ده درم مویز دانه بیرون کرده شش درم انیسون و هلیله اسود و بلیله و آمله از هر یک ده درم مجموع ادویه را در یک رطل و نیم رطل آب جوش دهند تا به نصف آید و هر روز یک اوقیه از ان میل فرمایند و اگر فساد شهوه کامل باشد قی کنند بلکه هر روز از این سفوف یک مثقال با آب گرم تناول نماید صفت ان قاقله سیاه از هر یک یکجز و قند و زیره کرمانی و نانخواه از هر یک دو جز و مجموع را کوفته سفوف سازند

اگر سبب سوء مزاج حار بود علاج کنند به آنچه مذکور شد و اگر سبب سوء مزاج بارد باشد جوارش عود و جوارش عنبر و دواء المسک و قبه سکنجبین سفرجلی که از عسل قرکرده آب بهی برابر یکدیگر ساخته باشند از شکاف نماید و از این سفوف یک درم با سکنجبین تناول کنند صفت ان انیسون کمانی و انیسون و صعتر و نانخواه و فودنج و مصطکی از هر یک یکجزو و مجموع ادویه را کوفته بقدر حاجت میل فرمایند و اگر ذهاب شهوه بسبب ضعف کبد باشد علاج نماید به آنچه مذکور شد در محل خود از مناسبات است که جوارش سفرجلی مسهل میل نماید و گوشت جوجه مرغ را سطحه کرده با بادام و سرکه و دارچینی و کرد با و خولنجان در کباب فرمایند ۵۵

اگر صاحب این مرض را غشی عارض شود آب خنک بر روی باشند و بوی کنند چیزهای خوشبوی را مثل مشک و عنبر و عود و ضماد کنند بر معده مشک و رامک و آس و گل و روسن گوفته و دست و پای محکم به بندند و در گوش آواز بلند کنند و موی را بکشند و بر کنند و سوزن و امثال ان فرو برند محکم در اعضای او و اگر بخود آمد نان را شلت تر کرده بدهند و گوشت مطبوخ با کبک یا دراج را با آب نخود و زیره و کرفس و بودنه و بوستان افروز و زعفران و سنبل تخته باشند میل نماید

امراض معده					
		علاج اسم			

بعد از استفراغ اغذیه چرب مثل شکنبه و جوذابه و اسفیدباج چرب باشد و دارچینی و سنبل و زیره و نانخواه و امثال آن در دوغ جوشیده باشد میل نمایند و سکنجبین نیز مناسب است و از تقراط منقولست که سرکه آشامیدن در جوع است ولکن اگر ضرر کند و چون غذا از دهن خارج شود از معده هر سبب که از کوشتهای غلیظ لخت باشند و فالوذج مناسب است و از اشیای ترش که قبض کنند احتراز نمایند و اگر طبیعت نرم باشد جوارش خوصی قابض بدهند و اگر جوع بسبب استفراغ باشد غذا را اندک اندک بدفعات بدهند تا هضم شود و استحمام با آب خنک کنند و در موضع باد ده بنشیند و تردد و حرکت کم کنند و روغن گل و روغن آس مالیدن مانند

مناسب است که ضماد کنند بر معده لیف کرم را اگر نرم کوفته باشند مع مغز خیار و مغز نان یا ضماد کنند آب بهی و آب لسان الحمل و آب سیب بهار و روغن گل را و از تقراط منقولست که عود بی نهایت میکرد از وجع فواد و چون سویق جو و آب انار تناول می نمود تسکین می یافت

اگر از حرارت بود بر بوب مبرد مثل رب انگور و رب سیب مع آب کدوی بریان و سکنجبین با آب خنک میل نمایند و هر صبح و شام این قرص میل فرمایند صفت آن مغز دانه بادرنگ و مغز دانه کدو و مغز دانه خیار و تخم خرفه از هر یک چهار درم صمغ عربی و کثیرا و نشاسته و طباشیر و صندل سفید از هر یک دو درم کافور دو دانگ مجموع ادویه را بلعاب اسپغول خمیر نموده قرص سازند و یک مثقال از آن بشراب نارنج و آب خنک اقتصار کنند و اگر عطش بسبب بیس تنها باشد با آب خنک و آب جو و آب کدو و لعاب اسپغول و لعاب دانه بهی علاج فرمایند و سویق جو اگر به ثلج خنک کرده باشند بیاشامند و اگر بسبب حرارت باشد آب کدو و آب خنوا نه و قرص ورد مناسب است و از قرصی که اجزای آن مذکور شد جمعی بهین نسخه دردهان نگاه دارند و غذا اخر دس که با آب غوره و آب نارنج و آب سیب ترش طبخ نموده و اگر بسبب حرارت سینه و دل و شش باشد استنشاق هوای بارده و برهنه کردن اندام دیگر خنک داشتن و در مواضعی که برف و یخ داشته باشد نشستن مناسب است و بر معده اشیای بارده را ضماد کردن لایق است ۵ ۵ ۵ ۵

الثالث والستون		در بیان سه نوع
جوع کلبی	وجع فواد	عطش
بارد است	حار است	حار است
مخوف است چون لیسار شود	مخوف است	مخوف نیست مگر آنکه ... [illegible]
خلط حامض کرم مختفی شده بلند در معده یا بتوزع ... سبب	سوء مزاج ... [illegible]	حرارت یا سببی ... [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

٥٣٢

امراض معده

علاج اسم
قرص وردی که طباشیر داشته باشد مع شراب سیب و آب خنک بدهند و سفوفی که ازین ادویه ساخته باشند لاقیات برگ گل و حب انبرباریس از هر یک پانچ درم تخم خرفه و تخم خیار و بادرنگ از هر یک سه درم طباشیر و عود از هر یک یکدرم کشنیز خشک سه درم مجموع ادویه را کوفته هر صباح دو درم ازان بدوغ گاو و آخر روز شراب انار و سیب میل نمایند و گوشت جوجه مرغ را مطبخ نموده سرکه و اندک آب انار و کشنیز با آب انار و پودنه و اندک گرفس غذا سازند و ماهی و سیب منجوش راه ده
شراب عود تناول نمایند و صفت آن اینست گلاب دو رطل و رب دو رطل ده عود هندی و مشک از هر یک سه درم سنبل الطیب و قرنفل و مصطکی و جوزبوا از هر یک دو درم مجموع ادویه را نیم کوفته بر خرقه کتان بست بندند و با نجم ادویه متخلخل باشد و از اهرد یکی که ازین و بجوش نهند تا تکمیل ازان کم شود بعد ازان انرا بیرون آورده دو رطل قند اضافه ان نموده بجوش نهند تا بقوام جلاب آید و بکدام که خشک در او گداشته هر روز یک اوقیه ازان تناول نمایند و نافع است حبهای حامض را چوارش فلافلی و خوردن نان خوشکار و گوشت مرغ را مطبخ بسرکه و ابکامه و مویز خاییدن مصطکی و عود نیز و بعد ازان استعمال ریاضت معتدل و حمام رفتن بیش از خوردن غذا مناسب است ه
اگر زمانی بایز باشد مناسب است که مسهلات میل نمایند و اگر تابستان باشد قی کنند یا نقوع صبر میل فرمایند و چون معده پاک شود از اخلاط اقراص گل یا طباشیر مع سکنجبین سفرجلی ساده یا شراب انار اختیار کنند و گوشت جوزه مرغ با آب غوره میل نمایند و عمل کنند معالجتی که در سوء استمراء بسبب حرارت مذکور و مرقوم شده ه

الرابع و ستون

در بیان بقیه اصناف

اسم	مزاج	سلامت و خوف	سبب	علامات	استفراغ	علاج بحسب [illegible]	علاج غذائی [illegible]
سوء استمراء از حرارت	حار است	غیر مخوف است	سوء مزاج حار که غالب میشود بر معده	آروغ دخانی بوی دود آید و آب دهان در بوی شبیه به بوی دود گشتن یا بوی ماهی بود	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سوء استمراء از برودت	بارد است	سالم است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سوء استمراء از خلط صفراوی	حار است	سالم است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الخامس والستون — در بیان تقیه انواع

المرض	مزاج	سلامت و خوف	سبب	علامات	استفراغ	علاج ملوک و سلاطین	علاج فقرا…
سوء استمراء خلط بلغمی	بارد است	مخوف نیست	خلط بلغمی	[illegible]	قی بایارج و فوفایا	مصطکی و عود هندی در … [illegible] … انیسون در گلاب …	[illegible]
سوء استمراء خلط سوداوی	بارد است	غیر مخوف است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بطلان هضم بسبب تخمه	بارد است	مخوف است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض معده

علاج اعم

بعد از استفراغ یکدرم زرجوارد و مصطکی و عود از هر یک یک دانگ نرم کوفته مع پنجدرم جلنجبین قند اختیار کنند و بعد از آن انیسون و بزر کرفس در گلاب جوش نیده بیاشامند تا معده خالی شود از آن اخلاط بعد از آن حب الذهب و حب الصبر و جوارش کمونی مسهل سبیل نمایند و غذا گوشت جوزه و دراج مطنجن باشوربائی که اسفیدباج پخته باشند خواهد بود

بعد از استفراغ از مولدات سودا مثل بادنجان و عدس و گوشت گاو و میش و آنچه مثل به آنها است احتنا کنند و معجون مفرح یاقوت با شراب سیب اختیار نمایند و مناسب است که آب بنیر را مع این سفوف بیاشامند و سفوف این است لسان الثور و ابریشم از هر یک سه درم هلیله کابلی و اسود از هر یک پنجدرم ملح نفطی و حجر الارمنی جو از هر یک یکدرم مجموع ادویه را کوفته دو درم از آن با نیم رطل آب بنیر تناول نمایند و تا پنج روز متصل مقدار سفوف و آب بنیر را زیاده میکرده باشند تا آب بنیر به یک رطل و سفوف به سه درم رسد

اگر قی آسان نتواند کرد بعضی از جوارشات مسهله با آب گرم و روغن بادام شیرین و جوارش کمونی تناول نمایند و اگر سکنجبین کنند و اگر تابستان باشد و آب خنک را آید و در تقلیل غذا و بطول نوم و ریاضت معتدل و دو خوردن حمام قبل از تناول طعام و مالیدن معده و تکلیف آب سرد بر معده کمی نمایند و خرقه را گرم کرده بر معده نهند و روغن بادام شیرین در شکم مالند

اعراض معده		
	علاج اعم	

اسن وبهی وگل وگلنار را بر معده ضماد کنند وصندل وگلاب و کافور وبهی را بوی کنند و اگر اسهال یا قی از حد اعتدال بگذرد و حیچبه بدستی اسد آب خنک وگلاب روی پاشند و به بند عضد ساعدین وساقین وپای را بالند و چون کجال خود را تنبه بهی وسیب میل کنند یا نازادرچند یا آب سیب ترکرده یا نان کعک را در آب گوشت دراج یا جوزه مرغ کرز بریاج یا سماقیه یا زرشکیه بخته بخورند ساعتی که گذشته تناول نمایند و باید که بهی یا سیب دروده کشیده باشد و اگر حرارتی در مزاج باشد سویق جو را با آب برف یا یخ تناول نمایند و خشک کنند معده را بصندل وگلاب و اگر قی بلغمی باشد شراب تفاح مطیب بنگ واشال آن میل نمایند ٥٥

اگر سبب بحران باشد قطع آن نکنند مگر انگه بسیار شود و انزمان قطع آن کنند بشراب سیب و نر اره انبرباریس و اگر سبب ریختن مواد صفراوی باشد بر معده قرص طباشیر یا رب ریباس و توت حامض خالد و این سفوف کرمنده کو رمیثود وبهتر اسد صفته ان دانه انار بریان کرده بریاپه ده درم حب الاس وانبرباریس بریان کرده از هریک سه درم سماق وسویق سنجد ونبق وتیب از هریک یکدرم تخم خشک که اراد در ضل خرنقوع کرده باشند بعد از ان بریان کنند وخرنوب نبطی کی از هریک یکدرم ونیم توت خشک و بذر حماض از هریک دو درم گل یکدرم ونیم طباشیر یکدرم مجموع ادویه را خاذ بکوبند که بسیار نرم نباشد وبهرا و صباح وچاشت وشام سه درم از ان بر ربه ریباس میل نمایند و اگر قی و اسهال بلغمی باشد سفوف مغلیا یا با شراب تفاح مطیب میل نمایند ٥٥٥

اگر سبب رطوبة اوه باشد حلبه وحب الاس و سماق و قرط و تراشیده از هریک یکدرم ما زوی یا بریان کرده واقماع انار حامض یاس برحماض وخرنوب نبطی وموبز جم دانه بیرون کرده وحفیب بلوط از هریک دو درم زبره رمانی کر در ابر که نقوع کرده باشند سه درم مضطکی وعود خام از هریک یکدرم ونیم مجموع ادویه را کوفته سفوف سازند دو درم از ان با شراب حب الاس میل نمایند وقرص حلبه را با شراب تفاح مطیب یا جلیبه میل کنند و غذا گوشت دراج وکبک بان که کبر زرک را در ونقوع کرده باشند خواهد بود و اگر قروح در معده باشد قرص طباشیر یا که حبس کنند در رب مورد وربهی مناسب است وبهی وحب الاس را در آب سویق جو جوش بدهند مع صمغ عربی وطین قبرسی بیان بندد وغذا برنجی خواهد بود که بروغن گل بخته باشند یا کبک کوفته بریان کرده با روغن یا دمسابه است ٥٥

السادس والستون	در بیان تتمه اصناف		
اسم	هیضه	ذرب	ذلق امعا
طبع	بارد است	حار است	بارد است
سلامت وخوف	سالم است	مخوف است اگر [illegible]	مخوف است
سبب	[illegible] وطعام السبب بسیاری او وبدی کیفیت او	[illegible]	[illegible]
علامات	اگر در تشنگی وغثیان بعد از ان قی وسر اسهال	[illegible]	[illegible]
استفراغ	قی کنند بآب گرم وروغن با دام	منا سب نیست	از کی [illegible] ادویه مناسب است
علاج بدوائی	شراب سیب به رخشیار نمایند	اب بهی وقرص طباشیر تا بعض بر هز	جو بریان خرنوب وسماق [illegible]
علاج بغذا	در آب خنک در اینه دو خواب بسیار کنند	سفوف پرورانه بریان کرده وگل ارمنی ومزوره ماش	خرنوب وجلنار وگل [illegible]

امراض معده

علاج عسیر

اگر غثیان بسبب کثرت طعام و کراهیت او باشد قی کنند بسکنجبین و آب گرم و بعد از قی شراب انار که بود نه دهند تا بشکند و افزاید لطیف میل نمایند و اگر قی بسبب بحران باشد قطع آن نکنند مگر آنکه بسیار شود و پس اگر صفرا باشد شراب سیب و شراب انار کرده بود و نه باشد میل نمایند و غذا از زیتون و تمر با کعک و آب سیب و اعاده کنند این را دو یا سه بار و اگر چه طبیعت او قبول نکند و اگر قوت ضعیف شود سینه جوزه مرغ را بجوشانند با کعک و آب بهی و سیب [illegible] کنند و سفوف [illegible]
از هر یک [illegible] و کل و طباشیر و سماق و پوست [illegible] از هر یک دو درم کهربا و عود از هر یک درم مجموع ادویه را کوفته دو درم
از آن [illegible] را در [illegible] کرده باشند اضافه کرده [illegible] و شراب سیب میل نمایند و اگر قی منقطع شود [illegible]
را ببندند و محاجم را بر زیر ناف یا بر دو زانو یا بر دو ساق بنهند و اگر قی صفراوی را منقطع نکنند [illegible] طباشیر و [illegible]
پوست [illegible] و [illegible] و عود و کافور [illegible] از مجموع [illegible] و کافور [illegible] کرده بکشند میل نمایند
و اگر قی بلغمی باشد آب به و سیب و [illegible] که بود نه و [illegible] اضافه آن کرده با زنجبیل [illegible] تا بقوام آید و بعد از آن عود و مصطکی
و قاقله و زنجبیل اضافه آن کرده از [illegible] از آن میل فرمایند [illegible]

اگر بسبب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
علاج [illegible] [illegible] [illegible]

اگر بسبب [illegible] که مذکور شد قی کنند و اقتصار کنند بر اغذیه که بر ضد آن طبیعت را از گوشتهای سبک بخت
باشند چنانچه مذکور شد و اگر بسبب خلط دموی سوداوی باشد که بخانیه ترش و تیز دگرگون بود و بر فم معده ریزد
و چون بر ضد آن باشد زیاده شود شورش او و چون طعام خورد تسکین یابد باید که فصد کنند باسلیق را و میل نمایند
سکنجبین بزوری را و بخورند آمله مربا و هلیله مربی را

السابع والستون در بیان بقیه اصناف

اسم	مزاج	سلامت و خوف	سبب	علامت	استفراغ	علاج [illegible]	علاج [illegible]
غثیان و قی	بارد و حار است	مخوف است چون بسیار شود	بسیاری غذا یا بدی کیفیت او یا خلطی لذاع یا خلط غلیظ [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نفث الدم	بارد و حار است	مخوف است چون بسیار شود	شکی شریان یا پاره شدن شریان یا رگیدن خون از دماغ واستنالان معده یا سستی خون بود [illegible]	برون آمدن خون [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حرقت معده	حار است	مخوف است چون بسیار شود	تناول اغذیه غلیظ مثل [illegible] و [illegible] [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض معده

علاج عسر

آب جو را خنک کرده با روغن بادام الفتب(؟) ریا نماید و ضماد کنند بر معده قرص طین کل از آب جعفری و کدو و بسیار و آرد جو
و خطمی و از روغن بنفشه ساخته باشند و شیره تخم خرفه بجلاب و بروغن بادام مناسب است و آب کدو مع جلاب
و روغن بنفشه لایق است

مناسب است که بعد از قی زیره کرمانی و نانخواه و تخم کرفس و انیسون را با سویه کرفته کوفته سفوف ساخته یکمثقال از آن با آب
بوده نه با شلت میل نماید و اگر سفوف ساخته یکمثقال از آن با آب بوده نه با میل نماید و اگر فواق از مره صفرا بود
بعد از قی جسی کرانه و شکر و روغن بادام آلجنه(؟) باشند میل نماید

مناسب است که این سفوف را بر هند نانخواه بزر کرفس و بادیان از هر یک دو درم و نیم زنجبیل و دارچینی و کندر از هر یک
یکدرم فرنجمشک صلی و نمام و تره تیزک از هر یک یکدرم و نیم مجموع ادویه را کوفته و سفوف ساخته یکدرم از آن تمشلت مع شراب
عسل صبا بار نماید و اگر تحلیل نماید مثرود یطوس و جوارشات بر هند و اگر طبیعت نرم باشد تره تیزک را بریان کرده با برده
بریانی که در آن کرفع کرده خشک و بریان کرده باشند میل نماید و اگر صاحب بسیار حاقی کنند که نافع است و بعد از قی
زنجبیل مربی و جوارش فلافلی از تنکاب نماید و اگر صاحب کم شود کمند و کمون نماید

الناصروالستون — بعض اضاف

اسما	فواق استفراغی	فواق امتلائی	نفخ و ریاح در معده و جشا
مزاج	یابس است	رطب است	بارد است
سلامت و خوف	مخوف است	سالم است	مخوف نیست مگر آنکه محتبس شود جشا و الم زیاده کردد دایم باشد
	ترک تناول غذا با استفراغ بسیار	[illegible]	[illegible]
علامت	[illegible]	خوردن طعام در وقتی بسیاری / بجماع و قلت ریاضت / و کثره راحت و نوم / امتلا از غذای که ب نقا / حاصل شده باشد	اگر ضعیف است / حرارت باشد حادث / شود و دفعی که طعام در / هضم آید و دیر در / کند و از اسباب غذای / باشد که موید ریاح / باشد و بردای
	ترک او لایق است	[illegible]	[illegible]
علاج ملوک و سلاطین	کلاب / کوفته کرده بکشند / و العاب تخم اسبغول / و روغن بادام / بجلاب و ربان / تأکیده	نیم درم از اقراص / کل بجلاب / و شکر نبات / انیسون	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض معده

علاج	اسم
اولا قی و حقنه کنند و آبی که در او زیره و شبت جوشیده باشد اختیار نمایند و اغذیه یابسه مثل گوشت طیهوج و مطجن (؟) مزورتیل نمایند و سایر معالجات که در تشنج امتلائی مذکور گشته بعمل آورند	
آب جو و آنچه مذکور شد با لعاب اسبغول و روغن کدو و لعاب بهدانه میل نموده سایر قوانین و معالجات که در تشنج یبسی مذکور شد منظور داشته در عمل آورند	
اگر اصل مزاج حار و قاروره رنگین بود فصد باسلیق کنند و از گوشت اجتناب نمایند و ضمادی که تبرید و تحلیل کند بر معده نهند مثل آرد جو و خطمی و اکلیل الملک و روغن گل و اگر مزاج بارد و قاروره سفید باشد حقنه کنند مریض را بحقنه که تحلیل اخلاط نماید و ضماده که محلل و ملین باشد بر معده نهند مثل مقل ازرق و موم کافوری و سپستان و تخم کتان	

التاسع والستون در بیان ضعف معده اصناف

اسم	مزاج	سلامت و خوف	سبب	علامت	استفراغ	علاج ملوکی و سلاطین	علاج فقرا و مساکین
تشنج امتلائی در معده	رطب است	سالم است	امتلاء از فضول رطب است و دیر کردن معده با دوا را بالکل [illegible]	تواتر [illegible] نیابد در معده [illegible] و از تردد [illegible] غذا فایده نبخشد	قی و حب صطمیقون و حقنه	تاریخ و انوشی و دوهشت ترکی [illegible] و آب [illegible] معده ضماد کنند	از سنبل و مالیدن معده با دستهای درشت
تشنج یبسی در معده	یابس است	مخوف نیست	خشک و باهم آمدن معده یا رباطات	نیابد برعکس [illegible] و از ضربهای خشک ضربان [illegible] و چون تشنج در رباط بود کشیده کند مریض بر یک جانب	[illegible]	[illegible] و از کدو و [illegible] و روغن بادام در آب و آب [illegible] بیل نماید	[illegible] عودات را مسل [illegible] نماید
جسادة معده	بارد است	غیر مخوف است	خلط غلیظ که بر پرده و بر جرم معده و عضلات او [illegible]	[illegible]	فصد [illegible] حقنه	غذا از [illegible] خواهد بود	شوربای نخود و [illegible] است

السبعون — در بیان لقبیه اصناف

علاج فقرا و مساکین	علاج ملوک و سلاطین	استفراغ	علامت	سبب	سلامت وخوف	مزاج	اسم
سکنجبین و گل [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	خلط ردی که منصب شود در میان معده [illegible] قوة دافعه [illegible] دفع او با خلط باردی که در معده [illegible] قوة دافعه [illegible] دفع کند	سالم است	حار و بارد است	اختلاج معده
[illegible]	[illegible]	[illegible]	شهوة طعام [illegible] و بسیاری تشنگی [illegible] صفراوی باشد	تناول و ملاقات اشیای حاره	مخوف است	حار است	حرارت کبد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	چون بسیار شود مخوف است	بارد است	برودت کبد

صفت در امراض کبد

اگر ماده صفرا باشد سکنجبین قی کنند و مطبوخ اهلیلج از شکاب نمایند و اگر بلغم باشد سکنجبین و
آب ترب قی کنند و حب ایارج اختیار نمایند

ضماد کنند بر جگر صندلین و آب کاسنی و آب کاهو و آب خرفه و آب عنب الثعلب و روغن گل و شمع
ابیض را و بیاشامند قرص طباشیر و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کشوث را و میل کنند ماء الجبن با این
سفوف اهلیلج اصفر لک مغسول و گل و طباشیر از هر یک پنج درم ریوند چینی سه درم افیون ده درم مجموع را کوفته
سه درم از آن با پنج درم قند میل کنند و غذا گوشت جوجه مرغ خواهد بود که زیرباج پخته باشند و انار املیسی
و سیب را بکنند و اگر تب باشد زردآب حار است و اگر سرفه باشد فرو ره ماش و اسفناج و کدو لایق است و اگر
طبیعت نرم آید قرص طباشیر که حبس کند طبیعت را مع شراب آس و ریباس و فروره سماق تناول نمایند

قرص لک با سکنجبین عسلی و زنجبیل مرابا بر هند و بر جگر سعد و اذخر و قسط و سنبل و صبر و افسنتین و بابونج
و اکلیل الملک را بر روغن قسط یا مثلث خمیر کرده بر جگر ضماد نمایند و گوشت دراج را با نخود و زیره
و شبت و دارصینی پخته باشند یا مطنجن کرده مثلث بر آن پاشیده یا نان را به مثلث تر کرده غذا کنند و حکما
گفته اند حکمی که جگر ترک را که خشک کرده باشند چون با ریوند بیاشامند او جاع کبد بارد و حار را
نافع خواهد بود و اذخر و سنبل و زرنجوش را در آب صاف نهاده لته را بان تر کرده قبل از خوردن غذا بر جگر نهند

امراض کبد

علاج اسم

از اغذیه مرطبه مثل ماهی و شیر و اغذیه حلوی که برو عن پخته باشند مثل فالوذج و از حرکت بعد از غذا احتراز نمایند و بر تشنگی و تقلیل غذا و جوع مصابرت کنند و ریاضت فرمایند نفس را قبل از تناول غذا مثل نرد و صعود که رنگ خشک باشد و بحمام روند که آب شور داشته باشد و از این قرص که ملاکور میشود یکدرم با آب کرفس میل نمایند و اجزای قرص این است گل سرخ ده درم انیسون یا نیس دو درم سنبل الطیب و اسارون و عصاره غافث و عصاره افسنتین از هر یک یکدرم تخم کرفس و انیسون و بادیان از هر یک یکدرم زعفران یکدانگ مجموع ادویه را کوفته قرص سازند و صبر و ترکیبین تر و قسط و نمک ابر که و آب کرفس خمیر کرده بر جگر ضماد کنند و بشویند جگر را با آبی که بابونج و شیح در او جوشیده باشد

آب جو و قند بعد از آن شراب خشخاش و انار املیسی و سیب پخته میل نمایند و غذا با چغندر و باکوشت جوجه یکدرو و اسفناج پخته باشند با حلوائی که از خشخاش نرو شکر و بادام و مغز دانه کدو پخته باشند خواه بود و لعاب بکلاب و آب خرفه و آب شیرین بهار تر کرده بر جگر بگذارند و آب هندوانه بجلاب شکاب فرمایند و بحمام روند و بنشینند در آب زن و در آبی که بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو و پوست خشخاش در او جوشیده باشند و روغن بنفشه را در حقنه داخل کنند

در اول مرض افتصار کنند با آب جو و سکنجبین و آب انار و تلیین کنند افلوس خیار شنبر و ضماد کنند بر جگر کاسنی و کشنیز تر و آب شیرین بهار و صندل و کافور را با بعد از انقضای چند روز با بابونج و حظمی و جو ضماد فرمایند و اگر ورم در محدب جگر باشد علاج کنند به مدرات بول و قرص انیسون با انیسون و سکنجبین و آب کاسنی و آب کشوث و آب عنب الثعلب میل نمایند و فلوس خیار شنبر و روغن بادام و اقراص طباشیر لیمویه مع سکنجبین میل نمایند و فلوس خیار شنبر و هلیله کابلی و هلیله اصفر از هر یک یکدرم تخم کاسنی و کشوث و تخم بادرنگ از هر یک یکدرم ریوند یکدرم از مجموع ادویه دو درم با نیم رطل ماء الجبن اختیار نمایند که بجهت اسهال مناسب است

الحاوی والسعوف

در بیان [illegible] اصناف

	رطوبت کبد	یبوست کبد	ورم حار در کبد
مزاج	رطب است	یابس است	حار است
سلامت و خوف	مخوف است تا آنکه بسیار شود	سالم است	غیر سالم است
سبب	تناول و ملاقات اشیای حاره	[illegible]	[illegible]
علامت	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج بطور سهل الحصول	[illegible] جوزه [illegible] اطعمه [illegible] کردواجات و کوبیا و دواء [illegible] میل نمایند	جلاب و [illegible] جوزه [illegible] و کدو و اسفناج لائق است	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الثانی والعشرون — در بیان تتمه انواع

	ورم بارد در کبد	ورم منبع در کبد	نفخ در کبد
مزاج	بارد است	حار است	بارد است
سلامت و خوف	سالم است	مخوف است	سالم است
سبب	[illegible] ... بلغمی باشد	[illegible]	[illegible]
علامات	بنفش ... با سودا	[illegible] ... گردد	[illegible]
استفراغ	[illegible] ... ماده ... از سوداوی باشد	جذب ماده به مثانه کنند	[illegible]
علاج ملوک و سلاطین	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج فقرا	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض کبد

علاج اسم

اقراص ... از قرص لک ... سکنجبین مسهل نمایند و اگر ورم باشد ... جگر بزر ... قرص ... و ضماد ... و سنبل و مصطکی ... کبوتر و بورق ... و علک البطم ... و روغن قسط بر جگر ضماد کنند و اجتناب کنند از ... و اگر ورم سوداوی باشد ... طبیخ ... ماء ... سکنجبین مسهل ... و ضماد کنند حلبه و بزر کتان ... و روغن ... مصطکی و روغن ...

حلبه و بزر کتان و بزر مرو ... و حمر ... خطمی و دقیق شیلم و غبار ... بابونج و اکلیل الملک ... اندکی از مصطکی و ... کبوتر و بورق ... ضماد کنند و ... بر نواحی مثانه نمایند ... اگر ... طبیخ ... و بادیان و اگر ... و ریگ ... نحیدام ... صبح ... و غذا ... اگر جانب کلیه باشد ... عناب مسهل نمایند و غذا ... اگر ... باشد ... که از آب ... باشند ... خواهد بود

معجوناتی که تلطیف و تحلیل کنند مسهل نمایند و ... اطراف ... و سایر بدن را ... کرم ... سبوس گندم بر جگر بنهند و اغذیه که ... رطوبات ... مسهل نمایند مسهل ... و کبک ... و دارچینی و سنبل ... کرده بکشند

امراض کبد

علاج جسم

اگر سده در کبد حادث باشد علاج کنند بچیزی که ادرار بول کند مثل قرص افسنتین و قرص انبرباریس مع سکنجبین
و از چیزهای شیرین خصوصا که آرد و آن بسته باشد احتراز نمایند و از حرکت بعد از غذا امتناع نمایند و اگر در
مقعر جگر باشد حقنه مسهل و معجوناتی که مفتح سده باشد و جوارشات و حب استعمال کنند و بابونج و اکلیل الملک
از هر یک یک جزو تخم کرفس و بادیان از هر یک سه درم مصطکی و سنبل الطیب و ... روغن از هر یک دو درم بادام
سه درم مجموع ادویه را کوفته با آب ... ضماد (؟) ... در محلی که ... ضماد کنند ده ٥

چون دبیله منفجر شود اول اجلاب آب جو و سکنجبین فراخور حرارت میل نموده بعد از آن بخته
زعفرانی ... ادویه که ملحم قروح اند روغنات مثل خون سیاوشان و گل ارمنی را مخلوط ساخته بدهند با
ادویه که مجبر (؟) باشد کیفیت این ادویه مثل تخم کاهو و تخم کرفس و بر جگر نهند و اقراص را که مقوی
جگر باشد مثل گل و سنبل و اغذیه لطیفه مثل شوربای گوشت بزغاله و مرغ گرفته و ورد و سنبل و امثال
ادویه و جوشیده بشرب میل نمایند

[illegible]

الثالث والسبعون — در بیان بقیه اصناف

الاسم	سده در کبد	دبیله در کبد	بثور در سطح کبد
مزاج	بارد است	حار است	حار است
سلامت و خوف	غیر سالم است	مخوف است	غیر سالم است
سبب	ورم یا خلط غلیظ	[illegible]	[illegible]
علامات	[illegible]	[illegible]	[illegible] حرارت کبد
علاج مستوفی	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج ملوکی و سلاطین	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج فقرا	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض کبد

علاج الاسم
مناسب است که سکنجبین بزوری که در آن زعفران و ماهیران و ریوند و امثال این ادویه که مناسب باشد و نضیج شده حکم مسهل نماید و در صفحات گذشته سعی نماید
مناسب است که مدرات بول مثل تخم کاهو و خیار بادرنگ و قرص کاکنج میل نماید و در پراکنده کردن آن کوشش نماید و طریق آن در حصاة کلیه و مثانه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
از بسیار خوردن غذا و از اغذیه رطبه مثل ماهی و شیر و روغن و حبوب و اغذیه غلیظه مثل زلابیا و از حلوا که از شکر و عسل پخته باشند و از شرب آب بسیار تخصیص که به برف یا یخ سرد کرده باشند و از حرکت بعد از طعام اجتناب نماید و نفس را با حقنه ما نماید و طعام در محل گرمی آفتاب از شکاف فرو نماید و غذا گوشت طیهوج با نخود و گوشت ... خواهد بود و مدرات و کرفس و بودینه را در شلغم مسهل نماید و قرص امبرباریس یا قرص راوند یا سفوفی که از این ادویه ساخته باشند تخم کرفس و انیسون و بادیان و عصاره غافث و افسنتین رومی و سنبل الطیب از هر یک یک درم ریوند صینی ... از هر یک ... درم و تخم ادویه را کوفته و دو درم از آن با شلغم میل نماید و ضماد کنند ... این ادویه را بابونج و اکلیل الملک و ... از هر یک ده درم صبر و بیخ کبر و قسط از هر یک ... درم مصطکی و سنبل و اسارون و افسنتین از هر یک دو درم ادویه را کوفته بخل خمر و آب کرفس و بادیان خمیر کرده ضماد کنند

الرابع والسبعون

در بیان بقیه انواع

الاسم	حقفه در کبد	حصاة که تولد میکند در کبد	استسقاء لحمی
مزاج	بارد است	حار است	رطب است
سلامت و خوف	سالم است	مخوف است	مخوف است
سبب	[illegible]	خلط غلیظ لزج که متحجر میشود در حرارت جگر	[illegible]
علامت	[illegible]	[illegible]	[illegible]
استفراغ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج ملوک و سلاطین	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج فقراء و مساکین	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الخامس والعشرون	در بیان تقسیم اصناف		
اسم	الاستسقاء الزقی	الاستسقاء الطبلی	الاستسقاء با حرارت
مزاج	بارد رطب است	بارد است	حار است
سلامت و خوف	سالم نیست	مخوف است چون بسیار شود	مخوف است
سبب	بسیاری رطوبت برودت مزاج ضعف بسیار جگر ... بارده بود	[illegible]	از امراض حاده ... جگر ...
علامت	[illegible]	چون دست ... آواز ... از آن حاصل شود	[illegible]
استفراغ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج ملوک و سلاطین	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج فقرا و مساکین	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض کبد

علاج این مرض در ابتدا مثل علاج تب است بشرط آنکه در اسهال و طوبت و استفراغ آن سعی نمایند و این حب اختیار کنند که علیه ان ... و ماز ریون و سقمونیای و صبر اگر ... یک درم که نقوع کرده باشند از هر یک دو درم انیسون و مصطکی از هر یک یکدرم و نیم ریوند چینی و عصاره افسنتین و عصاره غافث و بیخ سوسن اسمانجونی از هر یک یکدرم مجموع کوفته با آب بادیان خمیر کرده دو درم از آن با آب گرم میل نمایند و غذا آب نخود و نیم کوفته خواهد بود و اگر طبیعت را قوت تناول ادویه مسهله نباشد شحم حنظل و بیخ حنظل و شبرم و حب النیل و ماز ریون و کموف و صبر و رصاص و مقل و بیخ سوسن اسمانجونی و سرگین کاوی که بنجید باشد از هر یک اوقیه زهره کاو و موز ... سایده ... و انیسون از هر یک یکدرم و نیم بورق احمر و ملح نفطی از هر یک یکدرم و ثلث درم پیه کاو کوهی و مرغ خانگی و گاو بره از هر یک یکوقیه شمع و پیه را اگر احتیاط کرده ادویه را اضافه آن نموده ضماد کنند آنرا بر شکم اگر مفید نیفتد عوض ضماد مذکوره بر معده و فم معده و بر جگر و بر سر زانو و بر ناف پنج داغ بسوزند بعضی با آهن باریک و بعضی بچوب بلوط

از هر چه مولد ریاح است اجتناب نموده ادویه و اغذیه و اشربه که تحلیل ریاح کند میل نمایند و این حب استعمال کنند ایارج فیقرا دو درم غاریقون و ملح هندی از هر یک یکدرم بزر کرفس و انیسون و نانخواه و بیخ اذخر و عصاره غافث و مازریون از هر یک نیم درم عصاره افسنتین یکدرم ادویه را کوفته خمیر کرده حب ساخته دو درم با آب گرم میل نمایند و با بونج و اکلیل الملک و تخم کرفس و فودنج و زیره نبطی و صعتر فارسی و بادیان و انیسون و بزر السداب و اسارون و سنبل را کوفته بروغن سبت خمیر کرده بر شکم ضماد کنند

اقتصار کنند بر ماء الجبن که بسکنجبین آمیخته باشند اگر تب نباشد و اگر تب نباشد [illegible] گرفته باشند و مع ذلک عشر ده درم هلیله اصفر و نیم درم ریوند چینی میل نمایند و اگر تب نباشد یک رطل شیر شتر یکدرم روغن مازریون میل نمایند و اگر علاج کنند بدین طریق بگیرند نیم رطل مازریون در پنج رطل آب بجوش نهند تا بیک رطل و نیم آید ربعی رطلی از روغن بادام اضافه نموده بجوش نهند تا آب بتحلیل رود و روغن باقی ماند نیم درم از آن روغن با شیر مذکور استعمال نمایند و صندل و گل و فوفل و صبر و سرگین کاو و خطمی و اسپاناخ و بابونج و اکلیل الملک و خطمی و آرد جو و بنفشه خشک و اندکی عنوان را کوفته با آب کاسنی خمیر نموده ضماد نمایند و غذا کوشت دراج را با آب لیمو یا سفیدباج یا مطجنه زیرکه و آبکامه تناول نمایند

امراض کبد و مرض طحال

علاج اسم

اگر سبب بحران باشد بحمام روند و غذا اسپاناخ مذکور و اگر سبب حرارت جگر باشد قرص طباشیر ملین به سکنجبین و آب کاسنی و گشنیز لائق است پس اگر تب باشد آب جو و ترنجبین و طباشیر و انار میخوش و آب هندوانه و خربزه و عدس مقشر مناسب است و اگر تب نباشد ماء الجبن بدهند و ضماد کنند بر جگر صندل و گلاب و کافور را و اگر سبب استحاله اخلاط باشد بزرار کراث و دو سکنجبین لایق است و اگر سبب گزیدن حیوانی که زهردار است باشد لعاب اسپغول و آب کدو و آب هندوانه و طباشیر و آنچه مع ترنجبین بیاشامند و اگر سبب سده باشد مطبوخ و قرص و شراب افسنتین اسپاناخ و غذای مذکور لایق است و نجار را آن غذا را اسفاناخ بزنند اگر جسم باشد و اگر بدن سلیم باشد و زردی در چشمها باشد بحمام روند و استنشاق بخار سرکه کنند و در چشم کشند گلاب را ٥٥

هلیله هندی دو درم افتیمون و غاریقون از هر یک یکدرم ملح نفطی و صبر از هر یک یکدانگ مجموع ادویه را کوفته سفوف ساخته دو درم از آن با ماء الجبن میل نمایند یا مویز دانه بیرون کرده ده درم گل خطمی یکدرم کوبیده درم مجموع ادویه را در آب گرم نقوع کنند یکشب و دیگر روز تا یک هفته هر روز نیم رطل از آن با سفوف مذکور ناشتا بیاشامند یا عدس مقشر را نیم کوفته و یکدرم از آن در آب بادیان و بول صبی که محتلم نشده باشد یکدانه روز بر ناشتا بیاشامند و اگر در سپرز صلابت باشد ضماد کنند اشیایی که مذکور خواهد شد در صلابت طحال ٥٥

درین مرض قرص طباشیر ملین با سکنجبین مناسب است و هلیله و گل و ابرباریس
از هر یک یکدرم طباشیر دو درم مجموع را کوفته سفوف ساخته دو درم از آن
با ماء الجبن تناول نمایند و برگ گشنیز را بکوبند
و با آرد جو و خطمی بر سر ضماد کنند

[illegible]	[illegible]	[illegible]	سبب	علامات	استفراغ	علاج ملوک و سلاطین	علاج فقرا و مساکین
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سده و ضعف [illegible] حاره [illegible]	زردی بدن و چشم و بول [illegible] و سیاهی [illegible] اگر سبب سده باشد	فصد اگر سبب حرارت جگر باشد	غذا الملک ناء ای اسفاناخ بجخته باشند	سکنجبین و آب کاسنی و گوشت لایق است
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ضعف [illegible] در سپرز	سیاهی بدن و کمودت [illegible] جسم و گرانی در سپرز اگر سبب سده باشد	فصد اسلیم و مطبوخ افتیمون	گوشت جوزه که زیرباج پخته باشند	ایارج فیقرا لیسه الیسرز
[illegible]	[illegible]	[illegible]	تناول یا ملاقات اشیاء حاره	غلبه سهوه و سیاهی [illegible] سودا [illegible] باشند	فصد باسلیق یا اسلیم از دست چپ و مطبوخ فواکه	گوشت جوزه که با سکباج پخته باشند	آب انار و انبرباریس

السادس والسبعون — در بیان سه انواع

[illegible]

السابع والسبعون			
اسم	سوء مزاج بارد در طحال	ورم حار در طحال	ورم بارد در طحال
مزاج	بارد است	حار است	بارد است
سلامت و خوف	مخوف نیست مگر آنکه بسیار شود	سالم است	سالم است
سبب	تناول اشیاء بارده و بسیاری سودا در ابتدا باشد	صفرا یا خون	بلغم یا سودا
علامت	[illegible] دهان	ورم [illegible] و غلظ و درد و گرانی [illegible] باشد	[illegible]
استفراغ	مطبوخ افتیمون	[illegible]	مطبوخ افتیمون
علاج ملوک و سلاطین	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج فقراء و مساکین	[illegible]	[illegible]	[illegible]

در بیان بقیه انواع

امراض طحال

علاج عسیم

قبل از خوردن طعام ورق آب سنبوسی را در سرکه جوش نموده بر طحال ضماد نمایند و اگر احتیاج اسهال بود
بلیله سود [illegible] و سکاعی و باد آورد و حشیش غافت و افتیمون و بادیان را در چهار رطل آب جوش نموده
تا دو وقیه باقی ماند بعد از آن ترنجبین و غاریقون از هر یک [illegible] اضافه آن نموده در صبح بیاشامند
و غذا گوشت دراج یا طیهوج با سرکه و ابجامه و کرویا و دارچینی و نان خشک که خمیر او کرده باشد خواهد و دیاسلیخ
مشلث را و تنقل بحبة الخضرا نمایند یا بادام تلخ و حب صنوبر و از زهره و برنج و زیره و از لاابا و قطایف
و صبوب اجتناب نمایند

گل و از باریس از هر یک [illegible] درم پنج گوش و لک شقی و طباشیر و ریوند چینی و پنج کبر و عصاره غافت از هر یک یک درم
زعفران یک دانگ مجموع را کوفته سفوف ساخته یک مثقال از آن با سکنجبین بزوری و آب خنک میل نمایند
و آرد جو و خطمی و مغاث از هر یک یک جزو و گل و صندل از هر یک نیم جزو مجموع را کوفته با آب عنب الثعلب
و سرکه خمیر نموده بر طحال ضماد کنند

قرص کبر با سکنجبین مناسب است و ماء الجبن که با سکنجبین گرفته باشند نیز لایق است و ده اخگر سیاه
در سرکه نقوع کنند تا حاصل شود و صاف کرده حلبه و بزرکتان و آرد جو با اقلاو اکلیل الملک
داشته باشد و رکین کوسفند و بورق و پنج کبر را اضافه آن کرده ضماد نمایند و اگر سبب این مرض
باد باشد خرف را یک [illegible] روز در سرکه نقوع کرده بعد از آن خشک کرده نرم کوفته با آب جو خمیر
ساخته قرص سازند و در تنوری که آتش تیز داشته باشد بخته یکجزو از آن و بوست بیخ کبر یک جزو و سنبل
الطیب نیم جزو و بورق قوری مجموع را کوفته سفوف ساخته سه درم از آن با سکنجبین میل نمایند

الثامن و الستون

اسم	نفخ در طحال	ضعف در طحال	صلب
مزاج	بارد است	رطب است	یابس است
سلامتی و خوف	غیر مخوف است	مخوف نیست	مخوف است چون بسیار شود و دوام یابد [illegible]
سبب	بسیاری برودت مزاج سپرز و کثرت سودا در سپرز	[illegible]	[illegible]
علامت	ثقل و درد در جانب [illegible] [illegible]	[illegible]	[illegible]
استفراغ	به منضج [illegible]	به منضج [illegible]	[illegible]
علاج مشوره سلاطین	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج فقرا و مساکین	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض و عرض [illegible]

علاج اسم
در تحلیل و تلطیف کوشند مثل تخمکشوث و زیره و بزر کرفس و نانخواه و سفوف [illegible] و امثال آن و بر شکم تحمل فرمایند و محاجم را بر [illegible] سپرز نهند که [illegible] نافع و ضماد سفوف [illegible] [illegible] و روغن کاو [illegible] چنانچه [illegible] و بعد از آن [illegible] ده [illegible] [illegible] تا [illegible] شود و [illegible] و [illegible] و چهار درم زیره کرمانی و دو درم نانخواه [illegible] آن نموده یک کف از آن با آب خنک صبح تناول نمایند و از [illegible] و [illegible] اجتناب نمایند
ضماد کنند ادویه را که تقویت سپرز کند مثل تخم [illegible] و حلبه و تخم کتان و آرد جو و باقلا و [illegible] و اختیار فرمایند [illegible] را و بمالند سپرز را [illegible] و [illegible] که قوه جاذبه از برودت و رطوبت [illegible] از رطوبت ضعیف می شود پس بضد آن کیفیت علاج نمایند که نافع خواهد بود ان شاء الله العزیز
اگر سبب سپرز [illegible] از [illegible] بیرون آید پس بعضی از [illegible] [illegible] بر [illegible] اسهال [illegible] طبیعت کنند [illegible] و فرق میان اسهال [illegible] اسهال سپرز [illegible] و اگر سبب خلط [illegible] باشد [illegible] علاج نمایند و اگر سبب اسهال [illegible] سفوف [illegible] و [illegible] علاج کنند و اگر سبب رطوبت [illegible] باشد سفوف [illegible] [illegible] و غذا نخود آب از گوشت [illegible] خواهد بود و اگر سبب سپرز [illegible] باشد علاج نمایند [illegible] [illegible] و [illegible] از [illegible] و خطمی و [illegible] و غذا [illegible] [illegible] خواهد بود

التاسع والسبعون

در بیان تقبیه انواع

اب	[illegible]	مزاج و وزن	سبب	علامت	اشنواع	علاج ملوک و سلاطین	علاج فقرا و مساکین
اسهال [illegible]	۶ / ا [illegible]	نزف [illegible]	ضعف [illegible] با ضعف و [illegible] اخلاط [illegible] ۱ / اره بر [illegible]	بیرون آمدن [illegible] بلغم [illegible] آن رطوبتی [illegible] تر [illegible] باشد و [illegible] والم و درد باشد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اسهال [illegible]	۶ / ا [illegible]	نزف [illegible]	بیماری خونی در جگر [illegible] قلت [illegible] عضوی یا ضعف [illegible] جگر [illegible] عذرا [illegible]	[illegible] با علت کند [illegible] ضعف [illegible]	[illegible]	[illegible] قرص طباشیر [illegible]	[illegible]
دود [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] کرده [illegible] متعفن شده باشد	آمدن [illegible] بیرون [illegible] اشتیاق [illegible] بسیار [illegible]	[illegible]	جوز [illegible]	[illegible] میل نمایند

امراض امعا

علاج اسم

در اول قرص کهربا و قرص طباشیر یا قرص لیمو شراب آس یا رب آس یا رب بهی مع لسان الحمل و آب خرفه بدهند و اگر تب نباشد شیر سفید که سنگ یا آهن گرم در او نشانده باشند بدهند و اگر تب باشد قرص طباشیر قابض مع رب بهی [illegible] و بعد از یک ساعت آب سبوس جو با گل ارمنی و صمغ عربی و بعد از آن ساعتی از سفوفی که از گل ارمنی و بزر قطونا [illegible] مقلو و گل قبرسی و طباشیر و گل [illegible] با مع رب آس و بهی بدهند و حبی که از کهرباء و عنبر [illegible] کرده و روغن گل [illegible] باشند [illegible] میل نمایند و طباشیر و گل ارمنی و صمغ عربی را در آبی که مخورند بخیسانند و از چیزهای شور و ترش و تیز احتراز نمایند و اگر پیچ در امعای سفلی باشد زرده تخم مرغ را که بریان کرده اضافه نیم رطل آب لسان الحمل و آب خرفه نموده تناول نمایند و گل قبرسی و صمغ عربی و اقاقیا و دم الاخوین و عصاره لحیة التیس و اسفیداج رصاص از هر یک نیم درم در ماورد حل کرده بزرده تخم مرغ نرم کوفته حقنه کنند و اگر آنچه باسهال بیرون می آید منشی چرک باشد حقنه قویه استعمال کنند و اگر آنچه باسهال بیرون می آید از امعاء مستقیم بود برنج فارسی و گل قبرسی و صمغ عربی و کاغذ سوخته و اقاقیا و جلنار و اسفیداج رصاص و دم الاخوین و عصاره لحیة التیس و افیون مصری را با لعاب [illegible] لسان الحمل یا آب آس خمیر کرده شیاف ساخته آن شیاف ابرد از زند

[illegible] که مقویات کبد اختیار نمایند بعد از آن علاج تب کنند سفوفی که از این ادویه ساخته باشند انبرباریس و [illegible] از هر یک سه درم گل ارمنی [illegible] صندل و طباشیر و صمغ عربی و گشنیز [illegible] از هر یک دو درم [illegible] سه درم ادویه را کوفته دو درم از آن با آب سیب منقوش و رب ریباس میل نمایند و ادویه که بجهت ضعف جگر از حرارت باشد مقرر شده نافع خواهد بود و صندل سرخ و سفید از هر یک [illegible] درم و سماق و جلنار از هر یک سه درم گل قبرسی و عصاره لحیة التیس از هر یک دو درم مجموع ادویه را کوفته با آب لسان الحمل و گلاب [illegible] تنک بر جگر طلا نموده چون خشک و گرم شود آن لته را بر [illegible] صندل [illegible] زنند

ادویه که بیرون کنند این حیوانات باشد تناول کنند و آن ادویه باشد که در او جلا و حرارتی باشد مثل ترمس و قردمانه ترکی و بوی مادران و پودنه لب جوی و آنچه شبیه اینها باشد پس اگر خواهد مجموع این ادویه یا از هر یک از آن سه درم گرفته کوفته بعسل خمیر کرده با آب گرم از آن میل نمایند یا این ادویه را حب ساخته صباح پگاه میل نمایند و بسیار است که این حیوانات متولد شوند از خوردن گل و گندم خام و پنیر تر و شیر دوشیده و آنچه شبیه اینها باشد و در حب القرع فرماید برنگ کابلی و مغز جوز را [illegible] نموده میل فرمایند

امراض معا

علاج اسم
با بونج و اکلیل الملک و برنجاسف را در آب جوشانیده در آن آب نشینند و بعد از سه روز انجیر زرد و سپستان و مویز و بابونج و اکلیل الملک و شبت و سلق و بنفشه و نیلوفر و خطمی و تخم خطمی را در خرقه بسته مجموع را بجوشانند و نیم رطل از آن آب گرفته پیه بط و پیه مرغ خانگی و ارنجام از هر یک ده درم و شکر کلیچ ده درم بورق نیم درم در آن آب حل کرده اضافه آن نموده نیم گرم حقنه نمایند و شکر و خطمی و بورق برابر هم و تخم حنظل نیم جزو و محموده ربع جزو محموع ادویه را کوفته با شکر که خمیر کرده شیاف ساخته استعمال نمایند و اگر مرض بر طرف نشود در کلیه گرم بر خایه گاو بوده باشند بر ناف طلا کنند یا برزانوی بندند یا بلبلاب انقی از آن با انیسون و زیره و بادیان و حب سفرجلی نبل خمیر کرده میل نمایند و اگر سبب باد باشد آب گرم و نمک حقنه کاد کنند و خروس را بسیار دوانیده بکشند و گوشت او را بخود و زیره و شبت و سنبل دراب جوشانیده آن شوربا را تنها بخورند یا بکلی بشکر و با عسل ممزوج کرده میل فرمایند
اگر سبب سیر براز باشد ادویه مسهله مذکوره علاج نمایند و اگر سبب دوا قتال باشد تریاق و مثرودیطوس و اگر سبب علم غذا باشد شوربای گوشت بره که چرب باشد و نان محمید که در وزیره کرده باشند میل نموده روغن بادام و لعاب حلبه میل فرمایند و مناسب است که صاحب قولنج زود بر غذای سابق خود فرود آرد و از اغذیه غلیظ اجتناب نمایند و اغذیه که اسفیدباج یا زیرباج پخته باشند میل کنند و خوردن شکر و فانید مناسب است و اگر سبب حرارت باشد مغز نان خشکه را مع جلاب و روغن بادام مع گوشت جوزه مرغ که زیره باج پخته باشند میل نمایند و الوی بخارا را در شراب بنفشه و خاکشی و آب گرم نقوع کرده همیشه میل کنند
اگر براز محتقن شده باشد با دویه مسهله مذکوره علاج کنند و اگر سبب اسهال باشد سفوف مغلیا مناسب است و اگر سبب باد غلیظ باشد تخم کشنیز و انیسون و بادیان و نانخواه و صعتر فارسی را نرم کوفته دو درم با مثلث میل فرمایند و اگر سبب حرارت باشد اسفغول و تخم شاهسفرم و مغز دانه خیار و کدو از هر یک پنج طباشیر و بزر [illegible] از هر یک نیم جزو ادویه کوفته سوای اسفغول مجموع را بروغن گل آلوده کرده دو درم از آن با فی کره انبرباریس و شراب ریباس در آن نقوع کرده باشند میل نمایند

الثمانون

در بیان تقیه انواع

اسم / مرض / سلامت و خوف	سبب	علامت	استفراغ	علاج ملوک و سلاطین	علاج فقرا و مساکین
قولنج بلغمی و ریحی / بارد است / چون درد بسیار شود مخوف است	بلغم غلیظ که حاصل شود در طبقات امعا و مخلوط شود به براز و مانع [illegible] براز از باد غلیظ بارد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایلاوس و آن نوعی است از قولنج / بارد است / مخوف است به خصوص که براز مثل قی شود	ورم در امعاء دقاق یا علت [illegible] یا عدم غذا [illegible]	[illegible]	فصد [illegible] [illegible] شده باشد	[illegible]	[illegible]
مغص / بارد است / [illegible]	[illegible]	[illegible]	و اگر سبب باد بوده باشد [illegible]	[illegible]	[illegible]

الحادي والثمانون — در بیان اصناف

اسم	مزاج	علامات	سبب	علامات	ستفرغ	علاج عمل کردن	علاج ...
بواسیر	حار است	سالم است	[illegible] خون سوداوی [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نواصیر	حار است	مخوف است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اورام مقعد	حار است	غیر مخوف است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض مقعد

علاج اعم

علاج جمیع اقسام بواسیر کنند نفصد باسلیق و اصلاح خون نمایند با غذیه رطبه که نیکو باشد مثل نخود آب و ملاحظه طبیعت کنند که قبض نشود و بعد از ان حنوار و جوارش دو کل با دنجان و پوست هلیله کرده و شحم حنظل و پوست انار و مقل را تنجیر کنند تا ابر و ر ایام بر زده شود و بواسیر و ببفتد پس اگر در د کنند فربر شود از خون و برون نیاید خون انجرکاه دهان عروق رانک بر دارد و حقل بیاز و زهره گاو و دیگر طلبیت و اضمده که تسکین درد کنند بنهند مثل اکلیل الملک و خطمی و افیون و زعفران و تخم کتان و زرده تخم مرغ و بیه مرغ و مقل و سفیده ساید و دخون ساق گاو و کوهان شتر با مرهم باسلیقون اگر حرارت بسیار باشد و نه بند بند خونی که از بواسیر رود بکر انکه بسیار و اقلیق شود و ضعیف کند یعنی از نان قرص کهربا و حب مقل که بهر بند و طبیعت را میل نمایند و علاج تام این مرض آنست که بر بند آنرا یا دوا حاد بران کنند مثل دیگ دیگ فلدفیون و زرانیخ تا بیفتد بواسیر و اگر در اندرون مقعد بواسیر باشد محاجم آنرا بیرون آورند و بعد از ان علاج کنند

اگر نواصیر نافذه باشد آنرا هیچ علاج نیست مگر آنکه بر بند آنرا یا ادویه حاده بران کنند تا فانی کنند آن گوشت بد را و برو باند گوشت نیکو را و دو ربن ... و علاج خطرناکست و اگر نافذه نباشد حب زنجار جراحت را و هر روز سه قطره از شیاف ... بران چکانند تا خشک شود و دوا ... نیز صبر کند و از روت و دم الاخوین و کحل ... کلنار را با اندکی زنگار ... شیاف سازند

[illegible]

امراض مقعد

	علاج عام	

مناسب است که مرهم ابیض یا قیروطی که از روغن گل و اسفیداج و مردارسنگ و اقلیمیا و نقره و سپیده و لعاب اسپغول
ونشاسته و کثیرا و غبار اسیا ساخته باشند بر مقعد نهند اگر حرارت کم بود و اگر حرارت نباشد قیروطی که از روغن گل و اسفیداج
و مرداسنگ و فو ساق کاو و زفت ساخته باشند بر آن موضع نهند و اگر خون بسیار رود در آب عفص نشینند و آنچه
منع رفتن خون کند بر آن پاشند مثل انزروت و گل ارمنی و خون سیاوشان ٥ ٥

مهره ... مقعد و ... و ... عضلهای ...
مثل ... دار و ... مثل ...
... و در آن آب ... بنشینند و اگر سبب ...
و با ... عضله ... مسهل ... علاج ٥

اگر سبب ورم باشد دوا به کار برند که تسکین ورم کند و سست کند ورم را مثل بنفشه و خطمی و اردجو و امثال آن ... ده
و در آن آب نشینند و قیروطی که از ... و روغن بابونه ساخته باشند بمالند تا نرم شود ورم و بازگردد مقعد بعد
و از آن علاج کنند تا ... مثل ... و غیره و اگر سبب ... عضلات باشد روغنی که ... باشند
باشند و بعد از آن اسفیداج و ... و ... و ... مثل ... و بر آن موضع پاشند
و در آب ... که ... و ... و ... و امثال آن جوشیده باشند نشینند ٥ ٥

الثاني والثمانون — در سبب و تتمه انواع

اسم	مزاج / سلامت و خوف	سبب	علامت	السن	علاج بحسب الاسباب	علاج بقوه و غذا
شقاق مقعد	حار و یابس است / غیر مخوف است	حرارت و یبوست که عارض میشود در مقعد	شق شدن مقعد بواسطه کثرت نشستن بر ارض خشک برو	نقصد لایق است	از دواء اسفیداج مناسب است	غذا اگر مناسب است
استرخاء مقعد	بارد و رطب است / غیر مخوف است	از دوده رطوبت عضله مقعد یا باره شدن یا بیرون آمدن عضله	[illegible]	مناسب نیست	عسل ... مناسب	غذا برنج لایق است
خروج مقعد	حار و رطب است / سالم است	ورم یا رطوبتی که سست کند عضلات را	آمدن مقعد ... بیرون آمدن ...	اگر سبب ورم باشد فصد کنند	اگر سبب ورم باشد ...	از دوا ... اگر سبب ...

امراض مقعد و مرض کلی

	علاج اسم	
اگر سبب حرقت و مفصول و مروج شاخ سماق و شاخ مورد را کوفته بران موضع یا مراهم اسود را بران موضع نهند و اگر درد بسیار شود استعمال مناسب است		
اگر سبب ویران باشد علاج او بطریقی که مذکور شد نمایند و اگر سبب کثرت خون باشد بعد از فصد اغذیه مذکوره میل نمایند و اگر سبب خلط مراری باشد یا بورقی بود بعد از پاک کردن بدن از ان خلط روغن گل و سم گراز در ان موضع مالند		

جز شئ... نسخه ... نقطه است

الثالث والثمانون	درمیان نفس هر صنف			
	اسما	قروح مقعد	حکه مقعد	قوارت کلی
	مزاج	احد است	حار است	حار است
	سلامت و خوف	سالم است	مخوف است	غیر مخوف است
سبب		[illegible]	[illegible]	[illegible]
علامت		[illegible]	[illegible]	[illegible]
استفراغ		[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج ملوک و سلاطین		[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج فقرا و...		[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض کلی		
	اسم علاج اسم	
بر وعقهای حاره مثل کاجیره و بادام تلخ و پسته و قسط عمل نمایند و در موضع کرده نیز مالند و معجون کمّانی را درین مرض ارتکاب نمایند که بغایت مفید است		
اگر سبب سوء مزاج حار باشد اضمده مذکوره را استعمال نمایند و روغن گل و سرکه را بر آن طلا نمایند و اگر گرمی در مجاری بود اغذیه که قابض و لزج و مسعدی بود مثل رمانیه که با دانه مویز و شحم کرده نیز پخته باشند و مثل سوتی و زیره ادویه و معجونات و حقنهای که حقوی و مسمن کرده باشد میل نمایند و نیز مبتلی در ضعف کرده بی بدرلت اگر سبب لاغری کرده باشد		
[illegible]		
[illegible]		

الرابع والثمانون	حصاة و رمل در کلیه	هزال کلیه	برودت کلیه
مزاج	حار است	حار یابس است	بارد است
سلامت و خوف	مخوف است چون بدشواری بول بیرون آید و دوام یابد	مخوف نیست	مخوف نیست
سبب	[illegible]	[illegible]	تناول اشیاء بارده
علامات	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اسقونق	[illegible]	[illegible]	
علاج بمولد و سلامتی	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج بغذا و ادویه	[illegible]	[illegible]	[illegible]

در بیان تتمه الانواع

الخامس والثمانون	ریح کلیه	ورم صلب در کلیه	ورم حار در کلیه
مزاج	بارد است	بارد است	حار است
سلامت و خوف	غیر مخوف است	سالم است	غیر مخوف است
سبب	[illegible]	[illegible]	خون با صفرا [illegible]
علامات	[illegible]	[illegible]	[illegible]
استفراغ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج مطلق و عام	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج فضول	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض کلی

علاج اعم

تخم کتان و حلبه از هر یک یک درم تخم خطمی و خبازی دو درم و نیم با بونج از هر یک [illegible] درم اشق و علک البطم از هر یک [illegible] درم الخ از این ادویه قابل حل کردن باشد با آب گرم حل کرده باقی را کوفته خمیر کرده ضماد کنند و اگر حرارت باشد از اشق و علک البطم اجتناب نموده مغز بادرنگ و خیار و کدو و تخم خطمی و خبازی برابر هم کوفته سه درم از آن با شراب بنفشه و جلاب میل نمایند و غذا شوربای گوشت قنابر که اسفیدباج پخته باشند با روغن بادام شیرین خواهد بود

مناسب است که ضماد کنند آرد حلبه و صندل و برگ [illegible] و مغاث و آب کاسنی و [illegible] بنفشه [illegible] را خشک کرده باشند با آب [illegible] بهار و روغن بنفشه و گل و کافور [illegible] که ضماد کنند و در روز اول مغز بادرنگ و خیار و کدو و تخم خربزه و خرفه از هر یک یک درم [illegible] و آب خرفه [illegible] و بعد از آن آب [illegible] شراب خشخاش و بنفشه و بعد از آن لعاب اسبغول و تخم خرفه و خیار و خربزه و شراب بنفشه [illegible] و چون ابتدای نضج شود آرد جو خطمی و اکلیل الملک و حلبه و بزرکتان با روغن بنفشه [illegible] ضماد کنند و برگ خطمی و بنفشه و حلبه را در آب جوشانیده آب آن را نطول کنند و چون ورم منفجر شود [illegible] شراب خشخاش را [illegible] اگر بسیار شود ایام بیرون آمدن چرک قرص کاکنج با شراب بنفشه و شراب خشخاش میل نمایند

[illegible]

السادس والثمانون	در بیان تتمه اصناف					
[illegible]	سبب	علامت	استفراغ	علاج ملوک و اسلاطین	علاج فقرا و مساکین
[illegible]	تفرق اتصال یا پاره شدن عروق یا [illegible] یا خلط حاد که قطع کند [illegible]	[illegible]	فصد وقی کنند اگر خلط بسیار باشد	شوربای اسفناج که گوشت بزغاله در آن پخته باشد	نخود آب مناسب است
[illegible]	[illegible]	[illegible]	فصد وقی کنند	بسیره لحم خیار و بادرنگ مناسب است	بسیره لحم کاسنی میل نمایند
[illegible]	جراحت یا ضعف قوت ماسکه یا [illegible] از خارج	بول مثل خون و الم [illegible] از سبب جراحت بود	فصد باسلیق	قرص کهربا با گلاب مناسب است	نان کته و گل ارمنی با آب سماق یا آب بقله میل کنند

امراض کلیه

علاج اعم

تعدیل مزاج کنند با شربت شیره تخم خیار و بادرنگ و با غذای مذکوره مداومت نمایند و بعد از فصد و قی اقراص مدمله مثل قرص کاکنج و ادویه مدمله مثل خون سیاوشان که از این باب است و صمغ عربی و کثیرا سفوف نموده میل نمایند و در علاج این مرض ادویه که مدر بول باشد اضافه سایر معالجات نمایند تا برسانند قوه دوا را به کلیه ه

بعد از قی و فصد ادویه و اشربه مذکوره میل نموده اغذیه که با ادرار بول باشد مثل مزوره کدو و اسفناج مناسب است و خیار و بادرنگ و هندوانه از این قبیل نمایند و بنادق البزور را با گل ارمنی میل نمایند

تخم خرفه و تخم بادرنگ و خیار از هر یک پنج درم نشاسته و کثیرا از هر یک چهار درم گل با یکمثقال اقاقیا و گل قبرسی از هر یک دو درم ادویه را کوفته با نزده درم اسبغول اضافه آن کرده بلعاب اسبغول خمیر کرده قرص ساخته یکمثقال از آن با آب لسان الحمل یا آب خرفه میل نمایند و غذا گوشت مرغ بسماق یا انبرباریس میل نمایند یا سماق را آزاده لحم مرغ خمیر بخت پاشیده میل فرمایند و سایر علاج این مرض مثل نفث الدم است ه

السابع والثمانون — در بیان بقیه اصناف

الاسم	بول المدة	دیابیطس	ورم حار در مثانه
المزاج	حار است	حار است	حار است
	مخوف نیست چون بسیار شود ودایم باشد دیابیطس آرد [illegible]	چون بسیار بود ودایم باشد مخوف است	مخوف نیست اگر دایم عسر البول باشد
سبب	ورم سابق در مثانه یا در کلی	حرارت کلی [illegible] مایعی را که [illegible] ادرار [illegible] آن [illegible] دهان [illegible]	خون یا صفرا یا سببی از خارج
علامات	[illegible]	[illegible]	[illegible]
استفراغ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج بمواد استفراغی	غذا [illegible] [illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج بفواکه [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] ضماد [illegible]

امراض کلی و امراض مثانه

علاج الاسم
تخم بادرنگ و خیار از هر یک سه درم نشاسته و گل ارمنی از هر یک دو درم خشخاش چهار درم مجموع ادویه را کوفته سه درم از آن با شراب خشخاش میل نمایند و اگر چرک پاک شود مغز دانه کدو و خیار و خربزه از هر یک چهار درم نشاسته و صمغ عربی از هر یک دو درم حب کاکنج جبلی ده درم خشخاش ابیض و اسود از هر یک سه درم مجموع ادویه را کوفته سه درم از آن مع قرص کاکنج و سی درم شیر خر و شیر بز و امثال آن میل نمایند و چون موت [illegible] حاصل شود قرص کاکنج و شراب خشخاش و شیر خر میل نموده غذا ماش و روغن بادام و شکر و خشخاش خواهد بوده
بیاض منهما الشعیر و شراب خشخاش و رمان املیسی و قرص کاکنج حابس را با آب سیب و شراب حماض و رب ریباس و بهی و لعاب اسبغول و جلاب و قرص کافور و غذا چیزهای چرب که کثیر الغذا باشد خواهد بود مثل مرغ بره و پنیر تازه و ماهی تازه و میل نمایند بادرنگ و خیار و ضماد کنند برگلی صندل و کافور و گل و اسبغول و گل ارمنی و جلنار را بر ابدیطریقی که ادویه را کوفته بغیر اسبغول مجموع را با آب پنیر و گلاب تر کرده ضماد کنند و طباشیر و تخم کاهو و خرفه از هر یک [illegible] درم و کشنیز خشک و گل و گل ارمنی از هر یک سه درم صندل سفید و جلنار و سماق از هر یک دو درم مجموع ادویه را با آب [illegible] خمیر کرده قرص ساخته یک مثقال از آن با شراب حصرم و آب انار میخوش بیاض شده
اگر سبب از خارج باشد فصد کنند و در آن موضع روغن بنفشه و آب گرم بمالند و مثانه را نیز بنفشه تا نواحی قضیب اگر بول محتبس شود و اگر سبب از داخل باشد اولا اضمده مذکوره را استعمال نموده بعد از آن جلبه و کم کتان و دقیق و شنبلید و بابونج و بنفشه خشک از هر [illegible] نماید و بیخ مرغ و آب کاکنج مطبوخ نیم گرم ضماد کنند و تخم خرفه و خیار و کدو و بادرنگ و خربزه و تخم خطمی و خبازی از هر یک یکجز و کوفته مخلوف ساخته از مجموع سه درم با شراب بنفشه و جلاب ارتکاب نمایند و اگر طبیعت محتبس باشد فلوس خیار شنبر با ماء مطبوخ میل نماید و صفه مطبوخ بنفشه بنفشه و تخم خطمی و سپستان و دقیقه [illegible] را جوش نیده صاف کرده بروغن بنفشه و فلوس استعمال نمایند یا حقنه کنند بروغن حب و مری آب چغندر

در بیان بقیه اصناف امراض مثانه

علاج اسم

آب خیار و بادرنگ و شیره تخم کاسنی و پرسیاوشان و اصل فلوس خیار چنبر و روغن بادام میل نمایند و آب برگ و آب تخم خیار سابسته و اکلیل الملک و مرزنگوش و بابونه و خطمی جوشانیده در آب آن نشینند و آن آب بر مثانه ریزند و روغن بابونه را بمالند ۵

علاج این مرض مثل علاج حصاة کلیه است در تقلیل غذا و تلطیف او و اجتناب اغذیه غلیظ و ارتکاب ادویه مفتته حصاة مثل حجر یهودی محلول و زجاج محرق و صمغ اجاص و صمغ عربی و عقارب محرقه که از جمیع این ادویه یک درم و نیم با سکنجبین میل نمایند و نافع است این مرض را تریاق و مثرودیطوس و معجون مفتت حصاة و اگر حصاة ملتصق شده باشد قبول تفتت نکند لابد است که عنق مثانه را شکافته حصاة را بیرون کنند و این علاج در سن صبی کنند و اگر در سن دیگر واقع شود خطر عظیم است

آب جو و شیره روغن بادام میل نموده
لعاب بهی [illegible] اسپغول
و صمغ عربی [illegible] میل نمایند و حقنه
کنند [illegible]
بادام [illegible]

الثامن من الثمانون

در بیان بقیه اصناف

المرض	ورم بارد در مثانه	حصاة در مثانه	جرب در مثانه
مزاج	بارد است	حار رطب است	حار است
سلامت و خوف	مخوف است اگر دائم عسر البول باشد	چون مانع خروج بول بود مخوف است	چون بسیار شود مخوف است
سبب	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علامت	[illegible]	[illegible]	سوزش و بوی بد در بول بود و در دها [illegible] و بول لاغر بود [illegible] از مجری بول [illegible] آید ۵
استفراغ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج ملوک و سلاطین	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج فقرا و مساکین	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض مثانه
علاج عام
اولا سکنجبین عنصلی را تنها یا مع خاکستر چوب انجیر میل نموده بخ کشیند و ادویه ای که ملطف و محلل باشد مثل آبی که بابونج و اکلیل الملک و مرزنجوش و خطمی و امثال آن در او جوشیده باشد و بیخ پایه او باره را در احلیل چکانند و اگر این معالجه کافی نباشد مدرات مذکوره و ادویه که تفتیت حصاه کنند میل نمایند
روغن فرفیون را با ماء الاصول میل نمایند و بالای مثانه را بر روغنهای حاره محلله مثل روغن سذاب و روغن بابونج و از روغنهای مذکوره در احلیل چکانند و لعاب بذر کتان و شبت و صعتر و امثال آنرا بر مثانه ضماد کنند
اشربه مذکوره میل نموده غذا از مزوره اسفاناج مناسب است و اضمده بارده مثل خطمی و ارد جو و بنفشه بمثانه نهند و روغنهای بارده مثل روغن کدو و بنفشه و نیلوفر در احلیل چکانند و اگر سبب سوء مزاج بارد باشد مدرات حاره مثل جوز بوا و ارنجاب نموده اضمده حاره مثل بابونج و اکلیل الملک و مرزنجوش بر موضع مثانه نهند و اگر سبب ورم یا قروح یا جرب یا حصاه یا ریح بود علاج نمایند بطریقی که علاج هر یک مذکور شد

التاسع والثمانون در بیان اقسام [illegible]

اسم	سلامت و خوف	سبب	علامت	استفراغ	علاج منقول از [illegible]	علاج مفرد [illegible]
جمود دم در مثانه	غیر سالم است	ضربه یا سقطه یا سیلان الدم	[illegible] بول باز ایستد و خفقان و ضعف نبض و عرق و غشی عارض شود [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ریح مثانه	مخوف است	تناول اشیاء نفاخ [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
وجع مثانه	غیر سالم است	ورم یا قروح یا حصاه یا ریح یا سوء مزاج [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض مثانه

علاج اعم

غذا مزوره ماش و اسفناج با روغن بادام یا لحم مرغ نیم برشت خواهد بود و حب صنوبر و بزر قثاء و تخم کرفس از هر یک یک مثقال تخم کرفس ادر نیم رطل آب بجوشانند تا دو وقیه باقی بماند باقی ادویه را با آن خمیر کرده سه درم از آن با سکنجبین میل نموده جمیع انچه در علاج بول الدم مذکور شد استعمال نمایند

لحم خربزه و کدو و خیار و بادرنگ مقشر با مدقوق و اسفغول با روغن گل از هر یک یکدرم جلاب و شراب بنفشه دادن و قرص ... مثل بنفشه با بادام و شکر و گلاب ... خشک و نبات ... مثل جلاب استعمال نمایند و در آب نیم گرم بنشینند و برگ بنفشه تر با خطمی و عنب الثعلب و خطمی و خبازی را کوفته با آرد جو و روغن بنفشه مخلوط کرده نیم گرم ضماد کنند و اگر سبب برودت باشد بنشینند در آبی که بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش در او جوشیده باشد و حب کنند عانه را بروغن ... با روغن عقارب و بیاشامند آبی را که تخم کرفس و بادیان رومی و بادیان و شکر در او جوشیده باشند

بزر کم خیار و بادرنگ میل نموده غذا مزوره خیار و کاهو خواهد بود و اگر سبب حرارت باشد و اگر سبب برودت باشد معاجین حاره مثل اطریفل کبیر و مثرودیطوس و جوارشن کنند و سنجرنیا را با بعضی از قوابض مثل حب البلوط و حب الآس میل نمایند و سه درم اطریفل صغیر را با سنجرنیا مخلوط نموده میل نمایند و خوردن انجیر و مویز لابد است و گاه باشد که این مرض بسبب عسر البول حادث شود و عسر البول و تقطیر البول با یکدیگر باشند و علاج آن علاج عسر البول است چنانچه مذکور شد

التسعون

در بیان بقیه انواع

	قروح مثانه	عسر بول و حرقت او	تقطیر بول
مزاج	حار است	بارد است	حار بارد است
سلامت و خوف	اگر بسیار شود و دایم عسر البول باشد مخوف خواهد بود	سالم است مگر آنکه بسیار شود	غیر مخوف است
سبب	[illegible] ورم در مثانه	[illegible]	[illegible]
علامت	[illegible]	اگر سبب ضعف باشد ... بول بیرون آید و اگر سبب ورم باشد علامت ورم ظاهر باشد و اگر سبب غیر اینها باشد بیرون آمدن ... با بول	[illegible]
استفراغ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج ملوک و سلاطین	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج فقرا و مساکین	[illegible]	[illegible]	[illegible]

مثانه و امراض خصیتین

	علاج اسهم	

نافع است این مرض را استعمال این ادویه بلوط بخدام کند اذکر دو درم حب محلب درم مجموع را کوفته دو درم با یکدرم از آن با شراب تفاح مطیب میل نمایند و نافع است هر آن کسی را که در فراش بول کند سعد کوفی دو درم حب الاس دو بوده نه هریک یکدرم مجموع را شکر خمیر کرده محل جوارش تناول نموده بعد از آن لحم مرغ نیمبرشت میل کنند و گفته اند که حنجره دیک را چون بسوزانند و نرم کنند از یکدرم تا دو دانگ از آن با آب گرم یاک سانند بسیار مفید است بجهة بول کردن در فراش و استعمال افیدایج با قوابل حاره و خردل نیز مناسب است ه

اگر فتق بواسطه پاره شدن صفاق حادث شده باشد علاج او بادویه نهایت مشکل است و اگر بواسطه رطوبت مرضیه حادث شده باشد بر طریق علاج کنند که آنچه پائین آمده باشد بر فتق باز گردانند و اگر باز نگردد در آب گرم نشسته شوربانند آنرا بر فتق تا باز گردد و بعد از آن این ضماد را بنهند مصطکی انزروت و کندر و جوز السرو و برگ او و پوست انار و شب یمانی و جلنار و اقاقیا و صبر و ابهل و گل و آس مجموع ادویه را کوفته بصمغ اجاص و سریشم ماهی خمیر کرده از آتش با افاقه آن نموده ضماد کنند و تا سه روز باز نکنند آن ضماد را و از امتلای غذا و اغذیه که مولد ریاح باشد و حرکت قوی اجتناب نمایند و جوارش کمونی و جوارش فوتنج میل نمایند و غذا گوشت دراج یا جوزه که مطبخ کرده باشند خواه بود به بند زیرا موضع را دایما خصوصا در محل حرکت و مجامعت ه

[illegible]

(margin) نقاد و مجرب [illegible]

الحادی والثلثون	در بیان تقبه اصناف امراض						
اسم	مزاج	عضو مرض	سبب	علامات	استفراغ	علاج ملوک و سلاطین	علاج فقرا
سلس البول و در فراش [illegible]	ارطب ارطب	[illegible]	از ضعف و سستی عضله که محیط است بر [illegible] با ضعف قوه ماسکه بسبب برودت و رطوبت مزاج مثانه	بیرون آمدن بول بغیر اراده و گاه باشد که در خواب این امر اراده نموده	[illegible]	[illegible]	[illegible]
فتق	ارطب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ارطب	[illegible]	[illegible]	آنچه پائین آمده باشد باز گردد [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض خصیتین

علاج عام

اگر بر رگ سودا [illegible] الموضع شکافند [illegible] و داغ کنند الموضع را که شکافته اند و اگر خود بالش [illegible] خاکستر [illegible] کرنب و خاکستر چوب بلوط با روغن زیت طلا کنند و [illegible] ادویه که در استسقاء مذکور شد که تنقیه [illegible] مفید است و [illegible] اگر [illegible] در اطلا نمایند با فلفل و [illegible] و بورق و زیره را کوفته با روغن زیت [illegible] تا بقوام آید و طلا نمایند که مفید است

مقل ازرق و پیه خوک از هر یک یک جزو و میعه رطبه نیم جزو ادویه را در آب گرم و روغن گاو حل کرده در هاون کرده آرد حلبه و آرد تخم کتان و خاکستر کرنب اضافه آن نموده و آنرا بیکدیگر نیک مخلوط نمایند و بر انثیین ضماد کنند و گاه باشد که سبب فرود آمدن امعا با ثرب باشد و علاج آن مثل فتق است

بعد از فصد و مطبوخ افتیمون قی کنند با مخرجی که دفع سودا نماید مثل ملح هندی و بورق و عصاره قثاء الحمار از هر یک یک جزو و [illegible] نیم جزو جمیع ادویه را کوفته با [illegible] آب عسل نموده قی کنند و ضماد مرتب بر [illegible] عمل باید [illegible] از اخلاط سوداوی و حلبه و تخم کتان و خطمی سفید را کوفته [illegible] روغن [illegible] که جمیع ادویه مذکوره را اضافه نموده ضماد نمایند و از خوردن گوشت بز و گاو و [illegible] و [illegible] و آنچه مولد سودا باشد اجتناب نمایند و اغذیه حاره [illegible] ضماد که مذکور شد [illegible] نمایند

الثانی والتسعون — در بیان بقیه انواع

اسم	مزاج	سلامت و خوف	سبب	علامات	استفراغ	علاج [illegible]	علاج فصد و [illegible]
ادره	رطب است	غیر مخوف است	[illegible] خصیتین [illegible] بسیار نازل [illegible] داشتن آن	[illegible]	قی مفید است	غذا لطیف [illegible] طبیعت [illegible]	مطبخه گوشت کبوتر [illegible] و [illegible] حاره
قرد	بارد است	مخوف نیست	ریختن مواد غلیظه بر خصیه	خصیه غلیظ و کلان شود و [illegible] درد بسیار باشد	قی مناسب است	[illegible]	لحم کتان و اکلیل الملک و [illegible] و پیه بز را ضماد کنند
دوالی و صلابت صفن	بارد است	مخوف نیست	[illegible]	[illegible]	فصد باسلیق و مطبوخ افتیمون	غذا انگور و [illegible]	گوشت بره و نان میده

امراض خصیتین

علاج عام
بنج و شوکران و حی العالم که بنگ کار و آب کشنیز خیزکرده بر آن موضع نهند و حی العالم که ارزیز و حی العالم که بنگ و آسیا را نیز با آب کشنیز تر نموده بر آن موضع نهند
ارد عرق گل و روغن بابونج را با آب کنند و اضمده حاره که جذب ماده کند بنهند مثل بابونج و مرزنجوش و اکلیل الملک تجانیه نافع است
احتناب کنند از گوشت و شیرینی و حلوا و حرکت و رفتن لایق است از تکاب حلاب آب سیب و فوفل و سکنجبین و غذا از زرده مایش و اسفناج و ار انار و قواه لبو و ضماد کنند از جو و آرد عدس و آرد باقلا را

الثالث والتسعون در بیان تتمه اصناف

اسم	تعظیم خصیتین	صغر خصیه و ارتفاع او	ورم حار در انثیین
مزاج	حار است	بارد است	حار است
سلامت و خوف	غیر مخوف است	سالم است	سالم است
سبب	کثرت حرارت بر مزاج	کثرت برودت بر مزاج	[illegible]
علامات	خصیتین بزرگ و فربه شود و ورم نداشته باشد	خصیه خرد شود و بلکی برکشیده شود و گاه شود که بالا رود و گاه فرود آید و تقطیر بول حادث گردد	وجع و حرارت و ورم انثیین باشد
معالجه	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج ملوک و سلاطین	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج فقراء و مساکین	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض خصیتین

	علاج اسم	

مقل و اسفیداج و میبختج را طلا کنند و کندر و کمون و آرد باقلا و روغن سمسم و آرد کرسنه و موبیزج و اسپانی دانه بیرون کرده که در آب تر کرده و در هاون نرم کرده باشند پس مجموع ادویه را کوفته به بیه بز خمیر کرده ضماد کنند و به بیخ نیز آنرا بلعجان و رماد کرنب با لحم کتان کوفته به بیه بسط یا بر مخلوط اس خفته ضماد کنند

فلفل و حب الغار و نطرون از هر یک بگیرند و کوفته به شمع گداخته و روغن زیت عجینی کرده ضماد نمایند یا بوره را در آب نیک لت کنند و آن آب را صاف نموده به روغن سوسن و شمع گداخته مخلوط کرده ضماد کنند و اگر بدین علاج بر طرف نشود با عمال ید علاج نمایند و طریق آن در مطولات این فن مذکور است

اگر ورم نباشد با دویه مجففه علاج نمایند مثل کاغذ محرق و حنظل و صبر و اقاقیا را با آب سوده طلا کنند بر انثیین و اگر روغن گل را بر انثیین مالند بعد از آن طین قبرسی را بر آن منثور کنند نافع خواهد بود و اگر با بثور حکه باشد مرداسنگ و عروق و اقلیمیای فضه و مازو از هر یک یکدرم بوزن آرزیز یکدانک و نیم مجموع ادویه را کوفته با آب سوده و روغن گل و خل خمیر کرده طلا کنند و اگر آن بثور را سحج عارض شود روغن گل را طلا کرده گل و مورد را کوفته بر آن پاشند یا مرهم اسفیداج را طلا نمایند

الرابع والتسعون در بیان بقیه انواع

اسم	ورم بارد در انثیین	اجتماع بارد در انثیین	بثور و حکه در انثیین
مزاج	بارد است	بارد است	حار است
سلامت و خوف	مخوف نیست	غیر مخوف است	سالم است
سبب	بلغم یا سودا	جمع شدن رطوبت بارد مائی در میان جسم انثیین و صفاق	بلغم [illegible] یا خون مراری
علامت	سستی و سفیدی رنگ و ثقلت دارد و چون بلغمی بود و [illegible] اگر چون سودائی بود [illegible] باشد	ورم و [illegible] و انتفاخ و تمدد و ظهور آن در [illegible] و بیاض لون	معروف است
استفراغ	اسهال [illegible] او مناسب است	[illegible] بیرون کنند [illegible] ضماد [illegible]	فصد و مطبوخ فواکه اگر بسیار باشد
علاج ملوک و سلاطین	[illegible] ضماد نمایند	[illegible] ضماد کنند	عدس مطبوخ را [illegible] نرم کوفته با گلاب ضماد نمایند
علاج فقرا و مساکین	[illegible] ضماد کنند	[illegible] ضماد کنند	[illegible] کنند

الخامس والتسعون	در بيان تتمه انواع						
الباب	مزاج	سلامت و خوف	سبب	علامت	استفراغ	علاج بمواد و سلاطين	علاج نفوذ و سكين
استرخاء قضيب	حار رطب است	سالم است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
وجع انثيين و قضيب	حار يا بارد است	غير سالم است اگر درد بسيار شود	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ذهاب شهوة جماع	بارد است	سالم است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض انثيين و قضيب

علاج اعم

برد اتى كه قابض باشد مثل سماق و گل ارمنى و جلنار را
جوش دهند و آب از ايشان موضع كنند يا
از ان ضماد كنند

اگر سبب سوء مزاج حار باشد عصارهٔ بارده بنهند و گاه باشد كه افيون اضافه ان كنند
و اگر سبب سوء مزاج بارد بود فرفيون را در روغن چراغ حل كرده بمالند و اگر سبب بادى باشد طلاهاى
گرم و محلل رياح باشد بنهند مثل اكليل الملك و بابونج و روغنهاى حار مثل روغن گل
و روغن بابونه و چند بيد ستر را حل كرده بمالند و اگر سبب ضربه باشد بعد از فصد مبرد اتى
كه ادع ماده كند و لين باشد بنهند مثل بنفشه و نيلوفر

اگر سبب استفراغ باشد استعمال مرطبات كنند مثل نخودى كه اسفيدباج پخته باشند و استحمام بآب نيم گرم و اگر سبب
تشنگ خوردن كباب و گوشت بط فربه و جو آب نان و شير تازه و شلغم نبات و اگر سبب سوء مزاج بارد
باشد علاجى كه مسخن و مرطب باشد مشغولى نمايند مثل خوردن گوشت بره كه اسفيدباج پخته باشند و با شبت و نخود و باقلا
و گوشت عصافير و قنابره و تناول زنجبيل مربا با طف تخم صنوبر و دايم بفنج و اورد و تناول جوارش بقفور
ايام كند را انمود اين معجون تناول نمايند بزر جرجير و بزر شلغم و زنجبيل و هليون و پياز از هر يك يكدرم زنجبيل
و نعناع و باقلا و نخود دانه پنبه از هر يك هفت درم يا يكدرم شير انگره سه درم مجموع ادويه را كوفته پخته
عسل و فانيد خبر كرده مقدار بكجز و از ان احتياب رنمايند و از زياده اجتناب نمايند

السادس والتسعون — در بیان بقیه اصناف

اسما	كثرت شهوه جماع	انعاظ بغير شهوه كه انزال بهم نرسد	سرعت انزال
مزاج	حار است	حار است	بارد و رطب است
سلامت وخوف	مخوف نيست	مخوف است چون تشنج عارض شود	سالم است
سبب	كثرت شهوت وقوى باصره منى با حرارت الانست كرازود تحليل مى شود	بادى كه ازعروق ... غليظ ... قضيب بادى ... ازعروق ... [illegible]	[illegible]
علامت	[illegible]	[illegible]	[illegible]
استفراغ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج ملوك وسلاطين	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج فقرا	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض قضيب

علاج عام

اكر سبب كثرة خون باشد بد انچه مذكور شد عمل نموده غذا اكثر ميل نمايند و انچه ميل فرمايند بايد كه از اغذيه باشد كه ترش بود مثل مزوره زرشك و سماق و از ادويه بارده مثل كشنيز و تخم كاهو ميل نموده اضمده بارده مثل صندل و آرد جو و با قلا و خطمى و امثال آن بر آنثيين نهند و بدان ضماد كنند و خواب و اكر سبب حادة منى بود چيزهاى كه مرطب و مبرد باشد مثل كدو و كاهو ميل نموده بسيار كه كم كند منى را از انتصاب نموده در آب خنك و رانيد و دوغ ترش ميل فرمايند و اكر سبب كثيره رطوبت بود اغذيه و ادويه كه دفع رياح كند مثل صعتر و سداب و بودنه وجوارش كمونى ميل نموده ادويه حاده كه كم كند منى را اختيار نمايند

ادويه كه تحليل رياح كند و مسخن و مجفف باشد مثل بزر السداب و زيره و تخم شبت از مجموع دو درهم استعمال نمايند يا ادويه مبرده مجففه مثل بزر البنج و كل كشنيز و تخم كاهو و تخم كاسنى و تخم لسان الحمل ميل نمايند و طلا كنند بر ذكر اكر حرارت باشد آب كاسنى و كاهو و آب اسفيوش را با صندل و اكر اين كافى نباشد اندكى كافورى اضافه نمايند و ملاحظه كنند كه كافور بسيار نشود كه موجب ضعف عضو و دو مرض را دفع توان كرد و در تقليل غذا و اجتناب از ارتكاب اشيائى كه مولد رياح است اهتمام تمام بايد نمود

روغن جلغوزه و روغن نركس و روغن قسط را در خصيه مالند و عجان و عانه مالند و فلفلمونس و معجون خبث الحديد ميل فرمايند و اين مرض كاهى از حرارت و كاهى از حدة منى مى باشد و علامه او حده و لذع منى است در محل بيرون آمدن او شربه و اغذيه مبرده مرطبه كه با وقبض باشد مثل قليه اسفناج كه بسماق و زرشك ترش كرده باشند ميل نمايند

السابع والسبعون	در بيان تتمه اصناف		
اسم	درور ست منى	احتلام	عاونا وان اصطلاح ذكر است
مزاج	حار يا بارد است	حار يا بارد است	حار است
سلامت وخوف	سالم است	غير مخوف است	مخوف است چون تشنج شود ودر شكم تنحج باشد
سبب	كثرت منى وقلت جماع يا حدت وحرارت منى يا سستى ماسكه ... يا سبب برودت مزاج واو ضعف قوه ماسكه يا بسيار فكر در جماع وشنيدن حكايه جماع	كثرت منى وقلت جماع يا حرارت يا بسيار فكر در جماع [illegible]	[illegible]
علامت	بيرون آمدن وبسيارى منى وعدم ضعف ... اگر سبب كثرت منى وقلت جماع باشد وبيرون آمدن منى بسوزش وكثرت ... رنگ زرد باشد اگر سبب حدت منى بود ورقت منى ... اگر سبب برودت مزاج بود ... اگر سبب فكر در جماع وشنيدن حكايه جماع بود	[illegible]	تمدد اعصاب ... [illegible]
علاج [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج ملوك وسلاطين	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج فقرا ومساكين	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض قضيب

علاج اسم

اگر سبب كثرة منى وقلت جماع باشد در استفراغ منى وقلة غذا كوشند وادويه كه كم كنند منى را مثل جلنار وتخم كاهو وخرفه واسبغول وكاسنى وخيار وكشنيز ونيلوفر ميل نموده اغذيه واشربه مذكوره را ارتكاب نمايند واگر حدة منى باشد اغذيه واشربه وادويه مذكوره را نيز ميل نمايند كه نهايت مفيد است واگر سبب سستى او غير منى باشد ادويه حاره كه كم كند منى را مثل بزر فنجنكشت وزيره وسياه دانه وسعد وجلنار وتخم سداب ومر سفيد ومعجون لمونى ميل نمايند واگر سبب فكر در جماع وشنيدن حكايه مجامعه باشد ترك تفكر در امور مذكور واستماع حكايه آن نمايند وتقويت قوه ماسكه كنند بتناول نمودن اشربه ومالبدن روغن‌ها

اما قثاء وگل ارمنى وكماق وجلنار وقرط وطراثيث واب مورد آب را بر پشت طلا نموده پارچه از زير بر پشت بندند وبر فرش خنك وبرگ بيد وبيخ درخت بيخنك خواب كنند وبر پشت خواب نكنند واقسام درو منى را از اين مرض بعمل آورند كه مفيد خواهد بود

اولا فصد نموده بشيافهاى بارده تليين طبيعت كنند مثل لعاب اسبغول وخطمى وآب حقنه وطرفا وتخم كازيره ومغز فلوس وطلاهاى بارد در ابر عضاى جماع نهند واغذيه واشربه مذكوره ميل نمايند واگر اين معالجه كافى نباشد محاجم بر قضيب نهاده يا كى كنند يا زالو را بران موضع نهند

امراض قضیب

علاج اعم

باید که در علاج تعلل نکنند که وقوع جراحت درین موضع بسیار بد است پس اگر قرحه تازه واقع شده باشد صبر و مر دار سنگ و اقلیمیای که بشراب شسته باشند و توتیا و مرداسنج و کندر و کندوی محرق و نحاس محرق و شادنج و جلنار را ضماد کنند و مرهم نمایند و بطراتی ذرور بران قرحه باشند و اگر قرحه کهنه شده باشد دقاق کندر و کاغذ محرق و پوست صنوبر محرق و مر را بران موضع نهند و اگر گوشت قرحه خورده باشد فلادفیون را بر آن موضع نهند

روغن گل و سرکه و کرفس معصور و اندکی از مامیثا بر قضیب طلا نمایند و بشویند او را بآب گرم و بعد از آن سفیده تخم مرغ بران نهند و اگر بدین رفع مرض نشود محاجم را بران نهند و علق را بران بگذارند و طلاها که در جرب مذکور شد استعمال نمایند

از گوشت و حلوا و نرد بسیار اجتناب نموده شیره خرفه و لعاب اسبغول میل نموده پوست انار و گل و عدس را در آب جوشانیده با روغن گل کش کرده ضماد کنند

الثامن والتسعون — در بیان [illegible] انواع

اسم	قروح ذکر و قضیب و دوای آن	حکه در قضیب	ورم حار در قضیب
مزاج	حار است	حار است	حار است
سلامت و خوف	غیر سالم است	سالم است	غیر مخوف است
سبب	سوء مزاج حار	ماده حاده که در قضیب [illegible] حادی که [illegible] قضیب حاصل [illegible]	[illegible]
علامت	[illegible]	[illegible]	[illegible]
استفراغ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج ملوک و سلاطین	[illegible]	[illegible]	عنب الثعلب و آرد جو و خطمی سفید و کشنیز و روغن گل [illegible] کرده ضماد [illegible]
علاج [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

التاسع والتسعون در بیان بقیه اصناف

اسم	ورم بارد در قضیب	شقاق قضیب	اعوجاج قضیب
مزاج	بارد است	حار یابس است	یابس است
سلامت و خوف	مخوف نیست	مخوف نیست	سالم است
سبب	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علامت	قلت درد و سفیدی آلت قضیب اگر بلغمی باشد و کمودت آلت اگر سوداوی باشد	شق شدن قضیب ... بیماری حرارت ...	[illegible]
استفراغ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج ملوکی و سلاطینی	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج فقرا	اکلیل الملک و بابونه ... ضماد کنند	[illegible]	[illegible]

امراض قضیب

علاج اسم
مقل و اسفیداج و سپستان را ضماد نمایند و کندر و زیره دارد با قلقلاو روغن بسم و آرد نخود و مویز خراسانی دانه برون کرده که در آب تر کرده باشند و در هاون نرم کرده با مجموع ادویه به پیه بز خمیر نموده ضماد کنند یا آرد دانه خرما و گل خطمی با سرکه ضماد کنند
علاج ... مثل علاج ... یا ... و ... ضماد ... در آب ... نرم ...
بالجمله ملینات را بر آن عضو مثل روغنهای مذکوره و پیه بط و مغز ساق گاو و شمع و راتیانج و امثال آن را ضماد کنند این ادویه را بر آن موضع و بعد از آن راست کنند آن عضو را

در بیان تتمهٔ انواع امراض قضیب

اسماء	مزاج	سلامت و خوف	سبب	علامت	[illegible]	علاج ملوک و سلاطین	علاج فقرا و مساکین
سده در قضیب	رطب است	چون دایم منع بول کند مخوف است	خلط غلیظ لزج با حرارت یا خون یا چرک	سوزش و دشوار برون آمدن بول و آن چیزی که برون می آید از خلط یا خون یا بوت قرحه	فصد باسلیق اگر [illegible] بلا [illegible]	رب هندوانه بجلاب [illegible]	لعاب اسبغول و آب [illegible] بجلاب [illegible]
غدد بوط	رطب است	سالم است	میل بسیار بجماع و بسیاری اللذة یا ماندن از و [illegible] بدین [illegible] شود و اعصاب منعقد و برون اید بر از	[illegible]	قی مناسب است	غذا گوشت [illegible] باشد	مطبوخ [illegible] مناسب است
بواسیر در رحم	حار یابس است	سالم است	خلط سوداوی	چون وقت هیجان درد باشد [illegible] و چون [illegible] و درد ساکن شود رطوبتی از و برود مثل زردی [illegible] و مایل بسیاهی باشد	مطبوخ اسطوخودوس	غذا گوشت بره و بزغاله و طلا روغن نرجس و سوسن [illegible] خواهد بود	[illegible]

و توابع آن و مرض رحم

علاج

بیان منافذ آن خیار را او میل کنند دانه خربزه و بادرنگ و خیار و کدو را وضع کنند بر قضیب اسبغول و روغن گل را بسی اگر درم متفجر شود پس شیاف ابیض و روغن گل و شیر جاریه دو بار یا سه بار زرق کنند در ذکر و اگر سده از خلط غلیظ باشد تلطیف غذا کنند و آب نخود و رامع زیره و دارچینی بسیار میل کنند و تخم کرفس و بادیان رومی از هر یک یک جزو تخم خربزه دو جزو مجموع را کوفته یکمثقال از آن با آب نخود سیاه میل نمایند و طلا کنند بر ذکر آبی را که بابونج و اکلیل الملک و مرزنجوش و فوتنج در رو جوشیده باشد

بزوربه مثل زیره و کراویا میل نموده بر خلاف معتاده مجامعت نمایند و قوابضی که حبس طبیعت کنند مثل برنج غیر مغسول که آنرا گرفته باشند میل نمایند و شیاف که از اقاقیا و رامک و جلنار و صمغ و کندر ساخته باشند استعمال نمایند و در تقویه دل و دماغ کوشند و تسکین دهند حده منی را

مناسب است که پاک کنند بدن را از اخلاط سوداوی و اغذیه مرطبه میل نموده شیافی که تخفیف آن کنند استعمال نمایند و طلا و مرهمی که مذکور است بکار برند و آنچه در معالجه بواسیر مقعد گفته شد بجهت این بواسیر نیز مفید است و اگر این علاج کافی نباشد ببرند آنرا که بدو طریق بریدن آن در مطولات این فن مذکور است

الحادی والمائة			در بیان اصناف				
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سبب	علامت	استفراغ	علاج [illegible]	علاج [illegible]
نقصان در اصل [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	در حالت جماع درد و آمدن خون بعد از آن و بریشتن آن چون رحم باز کنند	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	خلطها و سوداوی یا خلط بلغمی یا خلط بورقی یا خلط [illegible] اکال سوداوی یا منی حاد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ضعف قوه [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ودع محرق در [illegible] باشد مناسب است

امراض رحم		
	علاج اعم	

مرهم باسلیقون و پیه مرغ و مغز ساق گاو و روغن [illegible] یا رفت [illegible] که در علک بوده باشد برداشته و طلا کنند از آن بر آن موضع و اغذیه [illegible] معتدله مثل گوشت بزغاله و بره و شوربای که اسفیدباج [illegible] باشد میل نمایند

بعد از پاک کردن بدن از اخلاط مذکوره ادویه مبرده مثل آرد جو و گل و خطمی و آب خیار و آب بادرنگ و برگ خرفه و امثال آن طلا نمایند بر رحم و روغنهای بارده مثل روغن نیلوفر و روغن بنفشه بر رو مالند و ادویه که حرة و شده منی را بشکند استعمال کنند و آن در کثرت شهوه مذکور شده

اگر سبب جلاء و نطاه خون باشد اشیایی که مغلظ و مبرد خون باشد استعمال کنند و اگر جهت جراحت باشد اشیایی که مجفف جراحت باشد مثل صبر و دم الاخوین و طین قبرسی بر آن موضع نهند جدا جدا یا باهم و ادویه که قطع خون کند مثل قرص کهربا و [illegible] و آب لسان الحمل بطین قبرسی و اکیاقی و آب خرفه استعمال کنند و بنشینند در آب تمقم و آن آبیست که در و جلنار و پوست انار و جوز السرو و خرنوب نبطی و حفت بلوط و مورد و مازو و قرظ و هر آنچه [illegible] شنیده باشد ضماد کنند یا بن عانه را وقتی که از آن ترکرده باشند باب [illegible] رود و آب لسان الحمل و آب خرفه و اضماد کنند صوفی را که فرو برده باشند در آب سماق و آب مورد بعد از آن بکاغذ محرق و حفت بلوط و جلنار و اقماقیا و گل مختوم آلوده کرده باشند و حقنه کنند رحم تا دو به آب مورد و لسان الحمل و آب خرفه را با سماق جوشانیده جهار اوقیه از آن آب به درم طین مختوم و حضض و اقاقیا و عصاره لحیه التیس و ودع محرق و رامک اضافه نموده صاف کرده استعمال نمایند و اگر نزف منقطع نشود محاجم را ابر زیر دست کنند و به بندند بازو را و جالینوس گفته است که قطع نزف الدم می شود چون آب لسان الحمل را حقنه کنند

الثانی والمائة در بیان بقیه انواع

الم	احتباس حیض	سیلان رحم	اختناق رحم
مزاجه	بارد است	رطب است	حار رطب است
علامت وخطر	چون موجب عقم شود مخوف است	مخوف نیست مگر آنکه بسیار شود	مخوف است
سبب	سده یا غلظت خون یا بسیاری فربهی یا ورم یا تقدم استفراغ بسیار	بسیاری [illegible]	[illegible]
علامات	[illegible]	سرازیر خلط که بلند از این نوع غلظ بیرون آید از رحم	[illegible]
استفراغ	فصد صافن داد و در کشیدن با ادرار حیض بر بدن [illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج تقویة	[illegible] دوک بر ناف [illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض رحم

علاج رحم

اگر سبب خلط غلیظ با سوء مزاج بارد باشد بادویه که مسخن وملطف باشد علاج کنند مثل بزرالقطونا و فوتنج جبلی را کوفته جوشانیده آب آنرا با آب نخود سیاه وعسل وسکنجبین بزوری میل نمایند وسنبل ودارچینی وسلیخه وفقاح اذخر وجوزبوا وسنبله وهیل وقاقله وقسط را بطریق جوشانیده آب گرفته آب زن کنند و دروفرو روند وجوشانیده در صوف کرده ضماد نمایند به قبّات وقتی که گرم باشد و احتمال کنند صوفی را که در آب سداب و فوتنج نهری فرو برده و آلوده کرده باشند از اشترغاز و فلفل و حنظل وسکنجبین دو چاو شیر و دارزیر نقبه عود را بخور کنند و خود بران نقبه بنشینند تا بخور آن برحم رسد و مرانقسم را از احتباس حیض حمام لایق است

اگر سبب جوش یا باد وبه که در نزف گفته شد علاج کنند و اگر رطوبت و بلغم باشد اندکی حنظلی را با دوای که انرا اضمحال میکنند ضم کرده احتمال کنند و اجتناب کنند از چیزی که مولد آن خلط باشد بعد از آنکه استفراغ آن خلط کرده باشد اغذیه صالحه میل نماید و در تعدیل مزاج خاصیت سعی در کار است

اگر غشی حادث شود به بستن عضل هر دو ساق را و بگیرند هر دو سوراخ بینی و آب خنک را دری پاشند و آوازهای بلند حکم کنند و عطسه آرند مشبل کند دست و فر دل و بوی کنند چیزهای بدبوی را مثل چراق و نفط و بول کنند و قطران و بخور کنند عنبر را در رحم و اگر بخود شد ابد حجامت را بر زیر ناف و اصل فخذین نهند تا روغن بان و پایک زنند و اگر سبب علم جماع باشد جماع کنند و اگر جماع ممکن نباشد قابله را فرمایند که انگشتان خود را بروغن خلوق چرب کنند و در رحم کنند و بجنبانند ازاو بکشند انگشتان را و چون بخوش آید مثلی که در و سنبل جوشیده باشد بر هند و نعنا را و از آنکه با بونج و اکلیل الملک و صعتر در آن جوشیده و جوشیده باشند و شلیم و حوالی رحم را بروغن زنبق مالند و غذا اسفناج خاکی رشور بای لح که بزیره و دارچینی پخته باشند خواهد بود و چون قوت مراجعت کنند مزاجان که سبب تنقیه و حقنه و با ضماده حلد و بحب قیطلیحون لعبد از آن غذا لطیف و ز یر باج و اسفاناج میل نماید

امراض رحم

علاج اسم
روغن بید انجیر را بر عانه و بالای ناف بمالند با بونج و شبت و اسفناخ و نمام و مرزنجوش و شیح و سداب و تخم کرفس و بادیان و زیره را نیک جوشانیده یک ربع رطل از آب این ادویه گرفته بر وزن قسط اضافه نموده حقنه نمایند و با بونج و اکلیل الملک و مرزنجوش و نمام و شیح را در آب جوشانیده در آن آب نشینند و ثفل آن را بر رحم ضماد کنند
غذا لحم مرغ نیمرشت با گوشت جوزه مرغ خواهد بود که با اسفناج و ضبابی پخته باشند و اگر درد باشد با قلا و خطمی و بنفشه [illegible] دو درهم کافور [illegible] بر عانه ضماد کنند و بردارند قیروطی که از شمع و روغن بنفشه [illegible] بر عانه و ناف [illegible] روغن بنفشه و روغن گل [illegible] درد و سوزش باشد روغن گل خالص [illegible] سفیده تخم مرغ [illegible] و اگر درد دائم [illegible] اندکی افیون [illegible] عورت حل نموده و اگر در رحم صلابتی عارض شود ضماد کنند با بونج و اکلیل الملک و خطمی و تخم کتان و روغن بنفشه [illegible] زرده تخم مرغ بریان کرده
پیه او و شمع سفید را [illegible] روغن سوسن و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان با آب لت کرده [illegible] آلوده کرده بردارند و ضماد کنند تخم کتان و حلبه و تخم کراث و بیخ خطمی کوفته را با شمع و مغز ساق گاو و روغن گاو بر عانه نهند و روغنهای مذکور آلوده ساخته بنشینند در آبی که شبت و اکلیل الملک و اصل خطمی و بنفشه در او جوشیده باشند

الثالثة والمائة — در بیان نمره اصناف

اسم	مزاج	سلامت و جوف	سبب	علامات	[illegible]	علاج ملوک و سلاطین	علاج فقرا و مساکین
ریاحی که عارض میشود در رحم	بارد است	سالم است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ورم حار در رحم	حار است	سالم است	ضربه [illegible] وقوع	حمی مطبقه و درد [illegible] اطراف [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ورم صلب در رحم	بارد است	سالم است	خلط سوداوی با ورم حار [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض رحم

علاج ...

حلبه و تخم کتان و اکلیل الملک و خطمی و آرد جو و بزرالمرو دارد با قلا و بیخ خطمی را کوفته با آب گرم و آب انجیر و شلغم و کشنج خمیر کرده ضماد نمایند یا صوف را که زرد کرده باشند در لعاب بزر کتان و حلبه و بزر اجرو و پیه بط بردارند و چون دبیله منفجر شود و چرک بیرون آید بجا نشند در آب گرم و روغن بنفشه دار و اگر آن چرک مشابه آب گوشت باشد آب برنج فارسی و عدس مقشر و جلنار و پوست انار و حب الآس و حضض بلوط لعاب بزر اسپاغول و روغن گل ریختن او قیه مجموع را حقنه کنند در قبل پس اگر چرک بجانب مثانه رود تخم خربزه و بادرنگ و خیار و کدو و تخم خشخاش از هر یک ... و صمغ عربی و کثیرا از هر یک ... و مجموع را کوفته ... آب ... ساختن و پلیدارم و اسپغول و شیر زمین نمایند و اگر چرک بجانب امعا رود عدس و برنج و انجاع ... و گل ارمنی و روغن گل و شمع و زرده تخم مرغ که مخلوط کرده باشند بر کرده حقنه کنند ه

[illegible]

مناسب است که با دویه محلله لطیفه علاج کنند پس اگر سیلان خون واقع شود با دویه که قطع خون کند علاج نمایند و اگر منتج شود در آن موضع گوشت علاج کنند از انجبار ... که ضماد کرده را بون کنند مثل آبی که در ... و جوشیده باشد و گفته اند که در این مرض خوردن ماء الاصول بروغن خروع و مبتلی نمودن ابا ... کبار بعد از آن پس تناول نمودن معجون ... و دوا الکرکم و تریاق اربع و استعمال انجبری که ا... ار حیض کند از مشروبات و محمولات و انجبات که تحلیل ریاح کند از کمادات و ضمادات ه

در بیان بقیه انواع الرابع والثالثه

اسم	دبیله در رحم باشد	سرطان در رحم	رجا
مزاج	حار است	بارد یابس است	بارد است
سلامت و خوف	غیر مخوف است	مخوف است	چون بسیار شود مخوف است
سبب	ورم حار ... موجب ... شود	[illegible]	[illegible]
علامات	[illegible]	درد ... و صلابت در ... ورم ...	[illegible]
استفراغ	[illegible]	[illegible]	... غالب شود ...
علاج	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج بغذا	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الخامس والمائة

در بیان تفصیل اصناف

	شقاق در فم رحم	قروح در فم رحم	بثور رحم
مزاج	حار رطب است	یابس است	رطب است
سلامت و خوف	مخوف نیست مگر آنکه بسیار شود	چون بسیار عظیم شود مخوف است	مخوف نیست
سبب	[illegible]	[illegible] بوده یا از بیرون یا [illegible]	اخلاط [illegible] یا بسببی از خارج [illegible]
علامات	چون رحم را باز کنند [illegible]	درد و بیرون آمدن چیزی [illegible] سوزش و بوی اگر قرحه پاک شده باشد [illegible]	[illegible]
علاج عام	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج ملوکی و سلاطین	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج فقرا	[illegible] اسفیداج و رصاص و [illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض رحم

علاج عام
گل خشک و قیمولیا و اسفیداج رصاص و مرداسنگ از هر یک ده درم کوفته تخم را که آغشته بروغن گل و ادویه مذکوره مخلوط دارند
اگر سبب قیح باشد و خون خالص بیرون آید صوف را فرو برند در آب لسان الحمل و بیا شند بروگل و اقاقیا و جوز السرو را و برادارند و آب شکوفه خرما و آب گل و شیر دختری و روغن گل را حقنه کنند و روغن گل و نفط را با مربر ده باشند تا پاک کند رحم را و اگر آنچه بیرون آید چرکی بود که سفید نباشد حقنه کنند با ماء الشعیر و عسل را با جوشانند حلبه و عدس و خطمی و سبوس را که بر لته بسته باشند و یکی بیع رطلی از آن با ده درم عسل اضافه نموده حقنه نمایند و اگر درد و الم باشد حقنه کنند شیر جاریه را با اندک افیون و زعفرانی که
اگر سبب طوبت بیرون آید رحم را پاک کنند و بدن را با دویه مذکوره و حقنه کنند در رحم روغن زنبق را اگر کلاه و قدری از خلوق یا غالیه را بعد از آن رحم را بجای آورند بمنطرق که فرزجه را فرو برند در آب و اندک شراب قابضی که جوشیده باشد در آن طوطراثیث و عفص و خرنوب که خشک باشند در و شی از اقاقیا و مسک و اگر و بر داشته هر دو طرف زن را و این فرزجه را استعمال نمایند در این محل و بعد از این ضماد کنند بر عانه و نواحی فرج ادویه قابض را و بوی کنند مثل مسک و عنبر را و اعاده کنند این علاج را در هر سه روز یکبار و بنشینند در آب منقع سماقی و اگر بروز برطرف شود محاجم را با اندکی حرارت آنچه که نزدیک ناف او باشد بعد جانب اطراف شکم او نهند و ضماد کنند حلبیات و قرطاو طراثیث و اقاقیا را با بس و آب لسان الحمل و اگر سبب بروز از خارج باشد علاج همین است که مذکور شد بعد از ارتکاب ادویه مسهله ه

السادس والمائة	در بیان تتمه انواع						
اسباب	مزاج	سلامت و خوف	سبب	علامت	استفراغ	علاج بطور رسل(؟)	تدبیر
میل رحم	رطب است	سالم است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عدم حبل	رطب یا یابس است	سالم است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اسقاط جنین	رطب است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض رحم

علاج عام
مناسب انست که علاج کنند او را بادویه که خوشبوی باشند و میل دهند او را بجای دیگر برفق بهر نحاکه بروغن الوده کرده باشند و اگر بآنجانب عود نکند علی الدوام چیزهای خوشبوی استعمال کنند که او برفق رحم را میل دهند بجانب دیگر و احتراز و اجتناب کنند از چیزهای که خفتن و بد بوی باشد ۵ ۵
اگر سبب سوء مزاج باشد علاج بضد آن کنند و اگر خلط باشد پاک کنند بدن را از آن خلط و اگر سده باشد مفتحات سده از شیاف بنهند و اشیای که تقوی رحم و معاین است بر حبل بنشیند یانی دو درم کاف و زعفران و عود هندی و سنبل از هر یک یکدرم کوفته در عسل حل کرده صوف را بروغن گل فرو برده بادویه مذکوره الوده ساخته برداریند در محلی که از حیض پاک شده باشند و اگر سبب لطوبتی باشد که مزاق منی باشد بوت کنند او را مخصوص از هر یک ده درم هر یکی سه درم بجوشانند در یک رطل آب تا جهار او قیه بماند بعد از آن صاف نمایند حقنه کنند در رحم هر روز تا سه روز ۵
اگر سبب از خارج باشد احتراز کنند از ان و اگر سبب رطوبت باشد و حمل نماید مسهل اخلاط میل نمایند و بعد از ان حقنه کنند که عضوی از رحم باشد و اگر سبب نفخی باشد که در ان موضع باشد جوارش عنبر حبل نمایند و سفوف کمون و بزر کرفس هم دو درم در کره تقوع بریان نموده از هر یک بگیرند و زنجبیل و نانخواه از هر یک نیم جزء تنک مثل جمیع ادویه سبیش از ان مجموع بسبب حمل نمایند و اگر زن فرو اد و بار حیض بیاد و به که قطع او کنند مثل گل ها و گل فربیون بعد از مجموع یکمثقال با سکاق میل کنند یا بگیرند بحذرم تیح و شیدرم وقوف و شیدرم تفاح را و بکوبانند مجموع را در نیم رطل مثلث تا نیم آن بماند بعد از ان انزروت حضض از هر یک یکدرم او بروغن گاو عسل حضضی خمیر نموده لعوق کنند و بعد از خفت ساعت غذا را از تکلیف کنند و بدین طریق نه روز عمل نمایند ۵ ۵

السابع والمائة	در بیان بقیه اصناف						
اسم	[illegible]	[illegible]	سبب	علامات	استفراغ	علاج بطریق استفراغ	علاج مفرد و بسیط
عسر ولادت	[illegible]	[illegible]	غلظ مشیمه یا بر وفق با حرارت ضعیف و بیرون آمدن جنین نه بر شکل طبیعی [illegible]	در زنی که بیبود و عسر ولادت علامات و به بر سیدن از ابتدا این مرض	نزد [illegible] اوصاف است	آلوده کنند شکم و [illegible]	فتیله از کاغذ در بینی کنند تا عطسه آورد
اخراج جنین مرده	[illegible]	[illegible]	غلظ مشیمه یا ورم [illegible] مردن جنین بسبب ضعف غذا یا سبب رفتن [illegible]	سکون جنین بعد از حرکت و ثقل و [illegible] او و لاغری بینی بعد از استلا	نزد [illegible] اول این است	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	صغر رحم یا بسته از حبل بواسطه آنکه علتی عارض شود که هلاک کند او را از حبل واقع شود	معروف است	نزد [illegible] اوصاف است	[illegible]	[illegible]

امراض رحم و متعلقات او

علاج اعم

اگر سبب فربهی زن و صغر رحم او باشد چند فرمایند او را ابتدا حمل و در راه بهین بکم او روغن ... وبنشینند در آبی که بابونه و اکلیل الملک در وی جوش نیده باشند و به جسپیدن شکم و زکتیش در زیر فتیله کنند و بالند ... بر رحم و کمرگاه او موم روغن و گفته اند بخور سم اسب آسان میکند ولادت را و اگر سبب بکارت باشد پس شق کنند آنرا بدر بهمی یا باد خال انگشت ابهام و اگر سبب دلی و ترس باشد پس او را دلیر و شجاع گردانند و اگر ضعیف شود و عارض شود او را غشی اشیای طیبة الرایحه مثل مشک و غالیه بوی کنند و بخور کنند این ادویه را با عود و صندل و میل کنند الموقت و بخورهای جوزه مرغ را و اگر سبب خشکی هوا باشد بنشینند در حمام یا در حوضی که گرم باشد و آلوده کنند او را بروغن بالمسن و بریزند بر او آبی که با بونه و اکلیل الملک و حلبه و تخم کتان در او جوشیده باشد و بیاشامند اندکی غالیه را با سکنجبین و اگر سبب گرمی هوا باشد تغیر هوا کنند در حوضی که بارد باشد و آلوده کنند شکم را به صندل و گلاب و کافور و بیاشامند جلاب و انار و آب خشک را ٥٥٥

مناسب است که بیاشامند ... اگر در او جوشیده باشد ترس و آب زرون و فوتنج و گفته اند که چون خورد طلاق کند بر دارد خود قطر آنرا و جماع کند بیرون آید مشیمه و جنین مرده با بیاشامند اندکی غالیه را با سکنجبین و بر دارد هر چیزی که مدر حیض است بس اگر بیرون نیاید مشیمه و فم رحم باز باشد و مشیمه چسپیده باشد در جانب رحم جر کنند تا به دست خود در او روغن بنفشه مالیده و در اندرون فرج کنند و بگیرد مشیمه را و بیرون آورد و اگر منفتح باشد نفخ رحم از بالا بگیرد او را و بیرون آورد برفق از جانب است یا جانب چپ و اگر فم رحم منضم باشد چرب کنند او را بروغن بنفشه و بنشینند در آب گرم و اخراج جنین مرده بغیر از دوا صعب است و بسیار است که قوه و آفت المی را که عارض میشود بسبب اخراج جنین و بریدن او بحدید بسیار است ... اخراج او با دویه کنند ٥

... بنشیند بر دود بنشین قطران و دود ... مرد ... و جماع ... و بادیه ... کنند ... جای ... و ... دفع ... الکی فتیل ... بر زن ... زود اصلا او را

الخامس والمائة در بیان اصناف

اسم	مزاج	سلامت و خوف	سبب	علامات	استفراغ	علاج بطریق استفراغ	علاج موضعی
ورم حار در ثدی	حار رطب است	مخوف نیست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خون بسته در ثدی	یابس است	مخوف نیست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ورم صلب در ثدی	یابس است	مخوف است اگر دایم باشد و بسیار بود	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض ثدی

علاج اسم

سرکه و آب گرم را ممزوج ساخته اسفنج در آن کرده گذاشته بر سینه نهند و ضماد کنند آرد جو و باقلا و حلبه و خطمی و زرده تخم مرغ و روغن بنفشه را پس اگر حرارت بسیار باشد ضماد کنند آرد باقلا و سعتر و عناب و زرده تخم مرغ و آب گشنیز و آب عنب الثعلب و آب خرفه را پس اگر حرارت و صداع تسکین یابد شمع و روغن بنفشه و زرده تخم مرغ را در هاون نرم کرده ضماد نمایند

ضماد کنند ایارج را که حلبه و تخم کتان و آنچه که از حارش در روشیده باشد یا ضماد کنند سمسم را که نیک نرم کرده و خمیر نموده باشند یا عسل یا موم با روغن [illegible] را مع حلبه کوفته با آبی که انجیر در او جوشیده باشد خمیر نموده ضماد نمایند و اجتناب کنند از مکیدن پستان پس اگر [illegible] عارض گردد [illegible] و دانه مویز هر دو را کوفته با آب مورد و آب ورق [illegible] ضماد کنند

انجیر را در آب نیک بجوشانند و آرد حلبه و تخم کتان و خطمی سفید را اضافه آن نموده مجموع را در هاون بروغن [illegible] نرم کرده ضماد کنند و اجتناب کنند از ارتکاب آن چیزی که مولد سودا است مثل گوشت گاو و بز و عدس و بادنجان و آنچه شبیه به این باشد و غذا گوشت مرغ و بره و شیر تازه و ماهی تازه خواهد بود

امراض رجل

	علاج اسم	

مناسب است که بعد از فصد حجامت ارنه و نطول کنند بر یدن آب نیم گرم را در هر هفته یکبار بعد از آن
ادویه جسته مثل ازشحم حنظل بعد از منقیه بدن ترمس و اشن کوفته با عسل عجین کرده ضماد کنند و چون
مرض قوی یکمی آورد با بونج و خطمی و اکلیل الملک و مرزنجوش ضماد کنند بعد از آن عسل را با بسیرام ضماد
کنند پس اگر ساکن نیابد فصد عرق النسا کنند و آن رکیست در زیر کعب از جانب خلف از جانب وحشی بدن
وار با کسی بکنند ظاهر بدن را و طریق فصد او است که از مفصل و رگ تا آنجا که جایز است بکعب جانب
نواری بهینی به بند بستنی محکم و با شی که فصد باید کرد بر موضعی که محکم باشد بنهند و آن عرق را فصد کنند طولا
که بیرون می آید از و خونی بار و پس به بند بند او را العصابه در رفاده و اگر سبب این مرض بلغم باشد غاریقون
و زنجبیل و شحم حنظل توریجان از هر یک نیم درم شحم حنظل دو دانگ کوفته با بسیار کرده حب سازند و فرو برند و ضماد
کنند بر روی قسط و فوتنج و عاقرقرحا اگر بعسل خمیر کرده باشند و شبت و بابونج و سداب جوش بنهند اضعاف
نموده با روغن تخم گرم و حقنه نمایند و با بونج و اکلیل الملک و سداب را جوشانیده در آن نشینند پس اگر باد و...

محجمه بالشن بر اصل ورک نهند ۵

اگر سبب بلغه آب جو و شکر و آب انار ترش و شربت عمل نمایند پس ضماد کنند تراشه کدو و پوست خربزه و پوست
حلبا در زیر پای موفرا با گلاب و خل خمر و اندک کافوری تر کرده ضماد نمایند و تبدیل کنند خرفه را چون گرم
شود با در آن میعت بیماربادر آب کاهو و مغز نان و آرد جو با خمیر نموده روغن گل اضافه کرده ضماد نمایند
با آرد جو را با لعاب اسبغول ضماد کنند یا تخم اسبغول و خطمی و آرد جو و زرده تخم مرغ و روغن گل را
ضماد کنند و اگر ماده صفراوی باشد قی کنند و بیاشامند شراب عرق در ایام سکنجبین و ملح و غذا اکدو و ماش اسفاناخ
خواهد بود و اگر سبب باشد آب جو و آب انار روان شود و آنچه لایق است ۵

هر او زه حل اکسیر تناول فرمایند و تقلیل غذا کرده نخود و عسل نمایند و بعد از چند روز چون ماده نخته شود
و بول نضیج آید پای سازند بدن را بستفراغات که مذکور شد پس اگر لازمان باشد قی کنند نشست و محلل
سکنجبین و ضماد کنند بر موضع الم حنضل و اشق و الحابه بزر کتان و دقیق شیلم را ضماد کنند پس اگر تسکین
نیابد و در کلنی بزرگ عجین کرده بنهند پس بعمل منزوع الرغوه و شوربا انسا با فی که با بونج و اکلیل الملک
و شبت و فوتنج در دو جوشیده باشند و غذا اگوشت دراج در آب نخود نخته باشد خواهد بود

التاسع والمائة — در بیان بقیه انواع

اسم	سبب	علامت	استفراغ	علاج مرکب	علاج مفرد و ساکنین
[illegible]	[illegible]	درد در جانب بیرون از جانب فخذ باشد تا کعب	فصد باسلیق و بعد از آن مطبوخ فواکه و حب سورنجان	[illegible]	روغن سسم باشند که مناسب است
[illegible]	خون یا صفرا اگر میریزد بمفصل کعب و انگشتان پا	[illegible]	فصد کنند در دو موی و قی کنند صفراوی	غذا انوربای جوزه ... خواهد بود	غذا مزوره آب انار خواهد بود
[illegible]	بلغم یا سودا اگر میریزد بمفصل کعب و انگشتان پا	[illegible]	بعد از نضج خلط حب سورنجان	جانجین ... و تاب ... مناسب است	غذا نخوداب خواهد بود

در بیان لقیه اصناف

الم	وجع مفاصل از برودت	وجع مفاصل از حرارت	صلابت و عقده در مفاصل
مزاج	بارد است	حار است	یابس است
سلامت و خوف	سالم است	مخوف نیست	سالم است
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علامت	ثقلت و درد و سیاهی ... و صلابت عضو ... [illegible]	شدت درد و نفع ... [illegible]	صلابت مفاصل ... و درد ... [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج ملوک و سلاطین	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض رجل و ملحقات آن

علاج جسم

حب الخبیث و آب نخود میل نمایند با اندک غذائی تا ماده نضج بیابد بعد از آن دوا استفراغ ماده استعمال کنند و لعاب تخم مرو و لعاب اسفرزه و الباب تخم کتان از هر یک ده درم گرفته علاس یکدرم افیون و کمون از هر یک نیم درم اضافه آن نموده بر ده تخم مرغ مجموع را خمیر کرده ضماد کنند و نافع است بعد از نضج این حب ... آملج و زنجبیل و سقمونیا از هر یک دو دانک شیطرج و سورنجان از هر یک چهار دانک نمک هندی یکدانک و نیم صبر یکدرم تخم حنظل یکدانک مجموع را کوفته با آب خیر کرده حب ... استعمال کنند و حرکت اندک کنند و اصلا بر امور جماع نکردند و از امتلای طعام اجتناب نمایند

بعد از استفراغ ضماد کنند علاس مقشر نرم آرده را با آب کشنیز تر و کافور یا ضماد کنند مثل ... و خطمی و اسپغول و آرد جو و صندل را وقتی که خمیر کرده باشند بشیح و زرده تخم مرغ و اندک سرکه و چون حرارت تسکین یابد اضافه این ضماد کنند اکلیل الملک تر و کلیل کنند اما تخفیف نکنند مثل آرد جو و خطمی و بنفشه و اکلیل الملک که با آب کشنیز یا آب بهی خمیر کرده باشند و در رشیای سرد اعراف کنند و بسط انکه او غلیظ میباشد و خلط را لیس دشوار ... و تحلیل استفراغ آن خلط ضماد کنند تیز علاس مقشر و ماش و کفک و اندک کافوری و چون درد بر طرف شود و غلیظ ماده باقی ماند ضماد کنند اکلیل الملک و بابونج و آرد جو و خطمی و بنفشه خشک و نطول کنند آبی را که بابونج و اکلیل الملک و مرزنجوش در رو جوشیده باشد و غذا فزرات و گوشت مرغ خواهد بود

سم و تخم کتان از هر یک نخود و حلبه نیم ... و مجموع را کوفته به ... خمیر کرده ضماد کنند و گفته اند که چون او باه را از نده برد و غیر زیت الفاق بریزند و در ظرفی ریخته در آن ظرف بنشینند حل شود عقد مفاصل و گفته اند که چون مفاصل و نقرس مزمن شود ضمادی کنند بدن ... لاغر شود و ... علاج مفید بنفشه کفتار زنده را در دیگ کنند چندان آب بر آن آمیز ... در زیر آب شود و قدری از گوشت حمار وحشی و از نخود سیاه و بعد از هر کدام کفی جو و قدری جو زو شلیم از هر یک پنجاه درم زیت یک رطل سداب یکدرم بیاز ... بابونج و بزر الکتان و کراث ... از هر یک ... درم ... تمام مریض را در آن آب ... نشیند

الحادی عشر والمائة

در بیان نقیصه اصناف

اسم			سبب	علامت	استفراغ	علاج مخصوص	علاج غذاء و [illegible] کلی
اوجاع المفاصل [illegible]	[illegible]	[illegible]	ضعف مفاصل و رعشت قبول او فضلات حاره یا بارده را	بیماری سستی حادث شدن در مفاصل بسبب فضلاتی که از خلط حار یا بارد حاصل شده باشد	فصد و طبیخ فتاشیر و طبیخ حب شیر و حب و [illegible] حار باشد و طبیخ سورنجان [illegible]	[illegible] یا حوزه [illegible] و [illegible] و [illegible] یا حوزه و غذاء از زیره اگر حاره باشد و فستق و مویز و میل نمایند اگر بارده باشد	[illegible] باید بود و [illegible] غذاء از زیره اگر [illegible] و [illegible] و صعتر [illegible]
داء الفیل	[illegible]	[illegible]	خلط سوداوی	ساق پای و کعب بهموار شود مثل پای فیل	فصد صافن و ماجین و فصد باسلیق از [illegible] بتعاقب ان پای باشد	[illegible] و [illegible]	[illegible]
دوالی	[illegible]	[illegible]	اخلاط سوداوی [illegible] سبب [illegible]	پیچیدن عروق ساقین بر یکدیگر و بزرگی و خضرت او در هر دو ساق	اول فصد باسلیق و بعد از ان فصد [illegible] و طبیخ افتیمون	[illegible]	[illegible]

امراض رجل و ملحقات او

علاج اعم

مناسب است که پای ساز [illegible] بدن را پیش از آنکه این مرض عارض شود از اغذیه مذکوره میل نمایند و بعد از غذا [illegible] استفراغ نمایند قبل از غذا بریاضت بدن و رفتن حمام و مالیدن روغن [illegible] و ربدن مشغولی کنند و از اشیای حلوی و از فواکه خصوص که رطب باشد احتراز نمایند و از جماع اجتناب نمایند خصوصا که بدن ممتلی باشد و [illegible] زیر بدن را [illegible] [illegible] که [illegible] اگر حار باشد و اگر سبب امتلا باشد اغذیه [illegible] و [illegible] که حادث میکنند [illegible] را و از جماع خصوصا که بعد از امتلا باشد اجتناب نمایند و از حلو و فواکه رطبه و [illegible] و گوشت و مویز احتراز تمام نمایند و علی الدوام بریاضت و رفتن حمام و مالیدن بدن مشغولی نمایند و بالند و ربدن روغن را و اجتناب کنند از ارتکاب طعام وقتی که در معده شی از طعام سابق باشد و استفراغات بدن از ترک [illegible] نمایند و گوشتهای لطیف را بتوابلی و ابازیر حاره مثل صعتر و [illegible] و کمون [illegible] ازند

بعد از استفراغ و طلا به [illegible] از کعب تا سر زانو را العصا بهای قوی و ابتدای بستن از کعب کنند وقتی کنند و بعد از قی [illegible] و [illegible] و گرم و [illegible] نظرون در [illegible] و آرد حلبه را با آب [illegible] خمیر شود [illegible] وضع نمایند و از اغذیه غلیظ اجتناب نموده اغذیه لطیفه صیده [illegible] الانهضام ارتکاب نمایند و چون [illegible] از جای برکوستن مناسب باشد و [illegible] اطلیه مذکوره را از وضع [illegible] وقتی و اسهال [illegible] مرتبه [illegible] را [illegible] [illegible]

مناسب است که از اغذیه که مولد سودا باشد و از تعب [illegible] جلیتی احتراز نموده در استعمال راحت بر جلیتی اهتمام نمایند که بیشتر است که این مرض بواسطه [illegible] چیزهای گران عارض میشود و از آنچه اصحاب [illegible] اجتناب نمایند احتراز لازم است و اول فصد باسلیق کنند و بعد از ان اجتناب از آنچه مذکور شد یکی از اعظم عروق دوالی را یا دور افصد کرده مسح او کنند تا خونی که در دوالی باشد مندفع شود و بعد از آنکه از فصد و اسهال فارغ شوند اجتناب نمایند از اشیاء مذکوره تا مرض بر طرف شود و بریدن دوالی مفید است بواسطه آنکه جالینوس گفته است که چون قطع کنند دوالی را عضو لاغر شود بواسطه آنکه طریق غذا بر طرف شود پس از قطع او احتراز باید نمود [illegible]

امراض رجل وملحقات او

علاج اسم
صاحب شقوق با یک هفته هر روزه دو او قیه شیرج را میل نماید و غذا با چربه خواه بود و ضاد حلبه را نرم کوفته خمیر کرده بر شقوق پای نهند و پیه بز را گداخته با زوی نرم کرده را اضافه آن نموده در پای او ازالت نموده تا شاک محلوط گویند با مغز ساق گاو و راسع پیه و روغن بنفشه و مردار سنگ و کتیرا و اززو و شمع بر شقوق طلا کنند اما بچی که عارض شود از سواری و غیره طلا کنند بر و مرداسنگ محلوک را بگلاب با گل ارمنی و گلاب یا روغن گل را و بیاشامند بر و گل نرم کرده و آتش را که
اگر ام او بمبردات تسکین نیابد ادویه منضجه را استعمال کنند مثل برگ کتان و برا مرود بگذارند ادویه را بر انموضع و بر بالای آن خرقه کتان و اسبغول حک کرده را بنهند پس اگر منفتح شود منضبع را بروز نهند و بعد بعد رنذ او را تا الجه دردی است بیرون رود و عدس مطبوخ را بگلاب و آس با مرهم ابیض بر انموضع بنهند و اگر درد او شتداد یا بد افیون و کره با لند و بر بالای آن خرقه کتان و اسبغول نهند ٥
انب است که اگر والر نبرد و عدس جفت شیر را در آب جوش بیده طلا نماید و اب جوشیده و آب سنگ و آب ترمس و آب حقیقند رو ارسلج مطبوخ را بر وی ریزند که مناسب است و اگر مطبوخ مسحوق مع قدری از زیت طلا نماید و اگر با نجی علاج بر طرف نشود الی که بنج در وجوشیده کمد مناسب است و اگر رنگ او سبز باشد یا سیاهی شود نیشتر بر ان موضع نهند و عدس مطبوخ را ضماد کنند که نافع است

الثانی ... والمائة

در بیان تتمه انواع

اسم	شقوق در دست و پای و بیخ کشیدن سواری کردن	داحس	انشقاق و حکه در اصابع
سلامت و خوف	سالم است	انفجار و حکه سالم است	مخوف نیست
سبب	خلط سوداوی ... [illegible]	خلط دموی	تشقق ... از خشکی ... بیرون رود
علامت	علامت او ظاهر است	ورم نزدیک ناخن باشد و درد بسیار	انشقاق اصابع و حکه در آن بسبب هوای خنک
استفراغ	مطبوخ افتیمون چون ماده سوداوی باشد	فصد	ترک ... او مناسب است
علاج ...	روغن ... گل بنفشه را طلا کنند	[illegible]	عدس ... کوفته با ... ضماد کنند
علاج قیروطی ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الورقة الاول	در بیان اصناف						
اسم	زمان	علامت	سبب	علامات	استفراغ	علاج ملوکی و اهل ثروت	علاج فقرا و مساکین
حمی یوم که سبب آن [illegible]	[illegible]	[illegible]	کسی که در هوای [illegible] ملاقات حرارت آفتاب سرما و تشنگی و آتش و [illegible] و غیرها	گرمی تمام و صداع و غلظت نبض	ترک استفراغ باید	ضماد صندل و گلاب [illegible] را بنفشه بوی کنند و خنک کنند سر را با این ادویه معطر و گل و یخ و [illegible]	[illegible] و آب جو و [illegible] آب [illegible] بشود
حمی یوم که سبب آن [illegible]	[illegible]	[illegible]	با هم آمدن [illegible] سبب خشکی هوا و بستن با آب خنک یا [illegible] قابض باشد و [illegible] آن [illegible]	تکاثف جلد و اندکی آن وجود [illegible] بیرون نشد اولا اندک حرارتی معلوم شود و وجود [illegible] دارند حرارة قوی تر نماید	[illegible] حمی عفنی فصد [illegible]	حاجت به جوشانده تا عرق آید پس [illegible] فرمایند و بعد از آن بحمام روند	[illegible] و [illegible] سبب [illegible] است
حمی یوم [illegible]	[illegible] ٥	[illegible]	تناول اغذیه و ادویه حاره و مثل شراب و غیره	گرمی او و [illegible] و تشنگی و تلخی دهان و سوزش معده و جگر	[illegible] است	آب جو و شکر با لعاب اسپغول و جلاب مسل نمایند	[illegible] و [illegible] و [illegible] است

حمیات
علاج عام

معالجهٔ عامهٔ اطبا در اصناف حمیات یوم آنست که چیزهای را که مقاومت کند برودت آن بحرارت آن چیزی که سبب تب شده استعمال کنند پس اگر تب حرارهٔ آفتاب و حمام باشد روغن بنفشه بر سر کلاه و اندکی از خل خمر و روغن گل را [illegible] با آن را البته کتان که به یخ خنک کرده باشند بر سر نهند و چون آن خرقه گرم شود خرقه دیگر خنک کرده بر سر نهند و چون تب ساکن شود بحمام روند و بشویند بدن را بآبی که بنفشه و نیلوفر و بابونه در وی جوشیده باشد و چون از حمام بیرون آیند یک ساعت ساکن شده بعد از آن آب جو را خنک کرده شکر [illegible] با بزوره کدو و ماش را میل نمایند و بعد از آن خواب و سکون را اختیار کنند ٥

محموم را در موضعی که گرم باشد [illegible] بپوشند او را جامها و مالش بدن او را باعتدال و چون تب ساکن باید بحمام رفته چون از حمام بیرون آید سر و بدن را جامها نیک بپوشند و غذا گوشت طیهوج و جوزه بریان با زیرباج خواهد بود و مرزنگوش را بوی کنند و اگر تب تمام بر طرف نشود و در بدن اندکی از وی ماند و در نبض اختلاف و بول غیر منهضم باشد یمکن تب او منتج تب عفنی شود و لیکن صواب آنست که فصد کنند اگر وقت قوه و سن صاحب فصد باشد و ماء الشعیر میل کرده بعد از آن شراب لیمو اختیار کنند و چون تب ساکن شود مزوره زیرباج اللاتقالب

اگر تابستان باشد در موضع خنک ساکن شده شیره تخم خرفه را با جلاب و آب و به یخ خنک کرده باشند بیاشامند و غذا مزوره کدو و اسفاناخ بروغن بادام یا سویق گندم یا سویق جو با آب خنک و قند خواهد بود و اگر زمستان باشد در موضع معتدله ساکن شده شراب حصرم بیاشامند و چون تب او را با لخط [illegible] و بحمام رفته بعد از بیرون آمدن یک ساعت تسکین ورزیده بعد از آن غذایی که از گوشت جوزه و آب غوره یا آب انار پخته باشند میل نموده خواب بسیار اختیار کنند ٥

الورق الثانی — در بیان بقیه

اسما	مزاج	سلامت و خوف	سبب	علامت	استفراغ	علاج ملوک و سلاطین	علاج فقرا و مساکین
حمی یوم بسبب تعب و رنج	یابس است	غیر مخوف است	بسیاری ریاضت چنانکه از اعتدال گذرد	ضعف و بی‌قوتی اعضا و پژمردن بدن	ترک استفراغ مناسب است	رفتن حمام و دلک معتدل و استعمال ادهان و غذای [illegible] جوزه و [illegible] مناسب است	[illegible] و حمام و [illegible] مالیدن مناسب است
حمی یوم بسبب غضب	حار است	سالم است	میل کردن خون و روح بقوه تمام بجانب ظاهر بدن	برافروختن رنگ و گرمی و [illegible] بول	ترک استفراغ لابد است	تسکین نفس و بوی کردن کافور و گلاب و ریحان [illegible] معده جلاب را	تسکین دادن نفس او [illegible] و فرح [illegible] کنند
حمی یوم بسبب اسهال بسیار	حار یا یابس است	سالم است	اسهال که [illegible] آورد و اخلاط را [illegible] و چون [illegible] اخلاط [illegible] غالب بود	عارض شدن اسهال	ترک استفراغ و الصبر است	صندل و گلاب و [illegible] بر معده و دل طلا کنند	صندل و آب [illegible] بر معده و دل طلا نمایند

اصناف حمیات

علاج اسم

موافق و بهترین علاجی که درین مرض فرموده اند راحت و سکونست در موضعی که مناسب است فصل را و چون روی باختلاط آورد بحمام رفته در آب زلالی که آب معتدل داشته باشد بنشینند و چون از آب آن بیرون آیند بدن را بمالند بمالیدنی معتدل بروغن بنفشه و نیلوفر بعد از آن آب معتدل بسیار بریزند و چون از حمام بیرون آیند بعد از ساعتی گوشت جوزه و باجه بزغاله تناول نمایند و کاهو و کاسنی و خرفه نیز تناول نمایند و بسیاری از اغذیه بد رطوبات بسیار میل نمایند تا عوض آنچه تحلیل رفته حاصل شود ﻩﻩ

مناسب آنست که صاحب این مرض در زوال غضب و ازاله تعب و الام نفس و اعلام او با آنکه غضب از اخلاق ذمیمه است اهتمام نموده بعد از سکون اعراض و در اختلاط مرض بحمام رفته در آبزنی که آب شیرین معتدل داشته باشد بنشینند و چون تابستان بود براحت نفس و ریختن آب خنک بر بدن و بوی کردن اشیای بارده و خوشبوی خوش نمیدن آب انار و جلاب و ریختن و اشتغال نمودن و غذای باردی که با آب غوره و آب انار و ماهی تازه که مسلیخ پخته باشند میل نمایند و خواب بسیار کنند ﻩﻩ

به جهت تبرید طبیعت از قابضات و ضماداتی که مذکور شد استعمال نمایند و اغذیه بارده قابضه مثل مزوره سماق و زرشک میل نمایند و قلیه یواج نیز مناسب است ﻩﻩ

الورق الثالث

در بیان تتمه

الاسم	مزاج	[illegible]	نبض	علامات	عرض	علاج [illegible]	[illegible]
حمی یوم [illegible]	١٥ ساعت	[illegible]	[illegible]	صداع [illegible] و زکام	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حمی [illegible]	[illegible]	[illegible]	دخول [illegible] وقوع [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حمی [illegible]	[illegible]	[illegible]	انخفاض [illegible] و عدم [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

انواع حمیات

اولا فصد نمایند و اگر فصد ممکن نشود حجامت کنند و تلیین طبیعت نمایند بمطبوخ لین و شربت عناب و نیلوفر بنفشه مناسب است و بعد از نضج نزله و تسکین یافتن تب بحمام روند

مناسب آنست که شغل حرارت غم و تشاغل حدت الم را مبدل بعیش و حضور و شادی و کردار نموده اسباب جهان غمخلخل و ودایع زمان تنزل آن است و حصول برام و وصول آلام بتقدیر ملک علام است پس از ارتکاب غموم و هموم چندان فایده حاصل نیاید فلاجرم بسماع الحان نحجسته و استماع نغمات طیبه مشغولی نموده بدن را نرم مالند و بعد از انحطاط تب بحمام رفته در آبزنی که آب معتدل الحراره باشد بنشینند و اغذیه معتدله مثل گوشت مرغانه و بره میل نمایند و اگر تابستان باشد در مواضع بارده و اگر زمستان باشد در مواضعی که حرارت داشته باشد و از خواب بسیار اجتناب کنند

انسب آنست که در خواب کردن حیله کنند تا او را خواب کامل حاصل گردد و آشتابی کنند روغن دانه کدو را که با بنفشه پرورده باشند و کماد کنند به بخاراتی که در و بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و شعیر مقشور جوشیده باشند و چون تب تسکین یابد در خانه وسط حمام رفته آب شیرین نیم گرم را بر خود ریزند و بدن را بروغن بمالند و بعد از حمام بکنجد تسکین در زیره اغذیه لطیفه محموده مثل گوشت جوزه از کباب نموده از جماع اجتناب تمام نمایند که جماع حرکت میکند بدن را

اصناف حمیات

علاج عام

علاج اینمرض مثل علاج ورم کند پس طلا کنند بر ورم اطلیه را اگر سرد و قابض باشد مثل صندل و کلاب و آب عنب الثعلب بهارو باید حد الاشیاء سرد ده را مثل اسبغول و جلاب و خرفه و غذا مزوره کدو و ماش و اسفاناخ و آب غوره و آب انار خواهد بود و رفتن حمام و حرکت را موقوف کنند تا مرض منقضی شود

مناسب است که بحمام او زند و اغذیه که دیرفاسد شود مثل حصرمیه و سماقیه و رمانیه میل نمایند و اگر شکم بسته باشد اسامیدن آب گرم بعد از آن اشربه و اغذیه کافی است

انسب است که بعد از استعمال ماء الشعیر و سویق اغذیه بارده رطبه مثل مزوره اسفاناخ و کدو استعمال کنند و در بوت بارده مثل رب انار و ریباس میل نموده بحمام روند و در آب نیم گرم نشینند

الورقة الرابع	دربیان نقیه						
اسم	مزاج	سلامت و خوف	سبب	علامت	استفراغ	علاج بطور کلی و سهل الحصول	علاج غذا و [illegible]
حمی یوم بسبب ورم	حار است	سالم است	گرمی ارواح و حرارت ورم تا آنکه منتهی شود و حرارت بول	[illegible]	فصد کنند	[illegible]	احتیاط در [illegible] کنند و میل کنند در مواضع بارده [illegible]
حمی یوم بسبب تخمه	رطب است	غیر مخوف است	مخوف و طعام [illegible]	[illegible]	بالکلیه [illegible] و استعمال	[illegible]	لازم است اصلش طعام
حمی یوم بسبب جوع و عطش	حار یابس است	مخوف نیست	[illegible]	صفرا و ضعف [illegible] بصلابت	اگر اشتهای [illegible]	[illegible]	اگر ضعف [illegible] و طعام بارد

در بیان تنقیه

الحمیات	مزاج	سلامت و خوف	سبب	علامات	استفراغ	علاج ملوک و سلاطین	علاج فقرا و مساکین
سونوخس	حار است	سالم است	غلیان خون بسیار	صداع و حرارت و عطش و تنگی نفس بسیار و حمره چشم ... الما و ظهور ... علامات نضج از وجه قاروره و غیره	فصد	آب جو و نزدواره سکنجبین	[illegible]
حمی غب	حار یابس است	سالم است	عفونت خلط صفراوی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شطر الغب	حار رطب است	در او خوف است	عفونت بلغم و صفرا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

انواع حمیات

علاج اسم

بهترین علاج اینمرض فصد است و گفته اند هر گاه که فصد منجر شود بغشی مملکت کند تمام افراغ شود و گاه باشد که بتدبیر نیز احتیاج افتد پس از فصد احتیاب کوشت احتناب نموده مزورات ... کوره را با آب تمر هندی و الوی ترش نموده میل نمائید و گاه باشد که احتیاج باسهال صفرا و اخراج شود پس نقوع تمر هندی با آب انار ترش و شیرین را بیکدیگر ضم نموده با ... میل نمائید

بعد از استفراغ آب تمر هندی را صاف نموده با سکنجبین و جلاب و آب انار در روز نوبت میل نمائید در روزی که نوبت نباشد پنجاه درم آب جو را با یک اوقیه از قند میل نمائید و بعد از آن جهار ... اوقیه و نیم سکنجبین ... میل کرده انار میخوش و آب الو و کاهو ... نمائید و از ... را به یخ خنک کرده ... اگر غثیان باشد و احساس صفرا توان کرد قی کنند بسکنجبین و ... الکرم و بعد از قی شراب حصرم و ... از سکاب فرمائید

چون علامات نضج مواد ظاهر شود مطبوخ افسنتین با آنچه مذکور شد اخراج ماده کنند و روز نوبت غذا میل نکنند و اگر قوت ضعیف باشد تحمل گرسنگی نداشته باشند با لوده که از آب سبوس و قند ... باشند بعد از گذشتن نوبت میل نمائید و در روزی که نوبت نباشد ماء الشعیر و بعد از آن سکنجبین ... و میل کنند فرصی ... و غذا گوشت جوزه مرغ ... زیرباج ...

اصناف حمیات

علاج اسم
اگر این مرض در زمستان و جوانان را عارض شود بعلاجی که مذکور شد اقتصار نموده در تلطیف غذا کوشند مثل شوربای گوشت مطبوخ و جوزه مرغ اسفیدباج با زیرباج میل نمایند و از اغذیه غلیظه مثل ماهی و شیر و گوشت گاو و میش و عدس و امثال آنها که مولد ریاح باشد احتراز کنند و اگر این مرض در غیر زمستان عارض شود فصد کنند و اگر زمان و وقت مساعدت کند و ضعف بهم نرسد مطبوخی که مذکور شد بعد از نضج داده میل نمایند و بعد از نوبت قرص غافث و سکنجبین بزوری میل نمایند و در روز نوبت تریاک را در سکنجبین نقوع کرده شب را در آب جوشانیده مجموع را داخل هم نموده میل نمایند و این یا سوبه گفته است اگر موی لحیة التیس را در گردن بیاویزند حمی ربع برطرف شود و گفته اند که اگر عنکبوت را نرم کنند و بروغن زیت بر بدن طلا کنند تجربه این مرض نافع است خاصیته
مناسب آن است که در استفراغ خلط اهتمام تمام نموده اگر صاحب این تب را تشنگی عارض شود جلاب در ایام غیر بحرانی قبل از نوبت به شش ساعت و دو اوقیه سکنجبین بعد از نوبت چهار ساعت بدهند و اگر حدت و تشنگی نباشد بر جلنجبین و سکنجبین اقتصار کنند و اگر قوه ضعیف باشد غذا گوشت دراج با نخود را بریان کرده میل نمایند و چون آثار نضج داده ظاهر شود مستفرغ داده ازین کار نمایند بدین طریق تربد و غاریقون و ایارج فیقرا از هر یک یک درم با نمک دراهی و بلیله هندی بلیله کابلی کوفته با آب گرم وقت سحر بیان مذکور قی کنند با آب گرم و سکنجبین و نمک جرش و چون مده تب دراز و معده ضعیف شده قرص ورد و سکنجبین و مصطکی و عود هندی از هر یک یک دانگ و تخم کرفس با هفت درم جلنجبین طراز د میل فرمایند
بعد از فصد سکنجبین و آب انار و سنجوش و بعد از آن شوربای گوشت جوزه مرغ با آب غوره میل نمایند اگر قوه ضعیف باشد و اگر قوه ضعیف نباشد کاهو یا شوربای اسفاناخ با آب غوره یا مزورات میل نمایند و بعد از آن هم از قبیل از طلوع آفتاب آب انار و سنجوش و بعد از طلوع آفتاب شیر خشت با شکر و بعد از آن سکنجبین ساده با آب خنک اختیار کنند و غذا مزوره که مذکور شد خواهد بود و اگر مرض طویل شود و طبیعت خشک باشد تلیین طبیعت کنند بدین طریق که تمر هندی و آلو و عناب را در شراب بنفشه نقوع کرده میل نمایند یا شافی که از خطمی و بنفشه و شکر سرخ تحصیل نمایند و حقنه که از شکر سرخ و آب چغندر ساخته باشند استعمال کنند و اگر درد اعضای باطن الحاح داشته باشد و طبیعت خشک باشد آب جو میل نمایند وقتی که درد ساکن شده باشد و طبیعت نرم شود و اگر زبان سیاه شود مسح کنند از لعاب اسپغول و جلاب و روغن بادام و میل نمایند و فرج الجلاب و شیر ادام طلا

اسم	ادوار	علامات	سبب	نبض / قاروره	استفراغ	علاج ملوک و سلاطین	علاج فقرا و مساکین
حمی ربع	[illegible]	[illegible]	عفونت خلط سوداوی	[illegible]	نضج و استفراغ [illegible]	[illegible]	[illegible]
حمی [illegible]	[illegible]	[illegible]	عفونت خلط بلغمی	[illegible]	استفراغ [illegible]	حب الجلنجبین و سکنجبین [illegible]	[illegible]
حمی [illegible]	[illegible]	[illegible]	عفونت خون	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الورق السادس

در بیان تقیه

الورقة السابع

در بيان تب

الاسم	مزاج	سلامت وخوف	سبب	علامت	استفراغ	علاج ملوكى وسلاطينى	علاج فقرا ومساكين
تب حصبه وجدرى	حار است	مخوف است چون دماغ فساد يابد	عفونت خون سبب غليان او	[illegible]	در ابتدا فصد كنند	[illegible]	لعاب اسبغول ... [illegible]
تب محرقه	حار است	مخوف است	عفونت خلط صفراوى در دواخل عروق	[illegible]	چون طبيعت ... دو بار ... آب ... اكثر اوقات ميل نمايند	[illegible]	... صفراى ... داخل نموده ميل نمايند
تب غشى بسبب اخلاط رقيقه	حار است	سالم است	عفونت خلط صفراوى ... بسيار رقيق ...	روز اول ... تب ... حرارت ... نبض ... از غشى ...	استفراغ ... اولى است	[illegible]	[illegible]

انواع حصبات

علاج اسم

در اول ابتداء مرض پيشتر از انكه جدرى وحصبه ظاهر شود فصد بايد كرد ... قرص كافور را با آب انار ترش از اول مرض تا سه روز ميل كنانند ... بعد از سه روز قرص طباشير را تنها ميل نمايند وغذا آب جو وعدس مقشر مطبوخ بروغن بادام وشكر ... گلاب نمايند واگر جدرى وحصبه بدشوارى ظاهر شود ... لعاب ... بسيار ... تا عرق كنند ... حصبه وجدرى بيرون آيد ... انجير ... مويز ... كل ... آب ... نمايند حصبه وجدرى زود بيرون آيد وچون حصبه وجدرى بيرون آيد ... آب ... مشغول شوند ... كافور را در آب حل كرده ... آن آب را بر حصبه وجدرى بپاشند ... كل ... باشند

لعاب اسبغول ... آب انار ... ميل نمايند وروغن بادام ... الصندل ... وسينه ... در اكثر اوقات طلا كنند ... قرص كافور ... بسيار ... جالينوس گفته است كه درين مرض ... احتراز نمايند ... درين مرض غشى ... عارض شود ... قابضه ... مسام را تنگ ميكنند وازين سبب ماده مرض در تحليل مى ماند

مناسب است كه فواكه با اراده ميل نموده ... صندل ... ببويند ... بصندل وگلاب ... هواى ... برف ويخ بسيار ... خنك ... آب بسيار ... وجو ... آب انار ... نقوع كرده ... ميل نمايند ... آب غوره ... گلاب نمايند ... آب انارى ... نقوع كرده ... آب جو ... اغذيه ظاهر شود ... آب ... گرم ... گرم وحمام ... بيدارى وجميع ... كافور ... شوند

اصناف حمیات

علاج اسم

الیوی است که قدم و ساق را بجز قه معتقد به مالند بعد از آن دستها را از زیر بغل با کتف بعد از آن شکم بعد از آن سینه را و باید که هر عضو را از اعضای مذکوره چندان بمالند که سرخ شود و بازدالک را از زیر گرفته بهمین ترتیب تا نیم روز عمل نمایند و مناسب است که دالک معتدل بود در محکمی و نرمی و نیم روز دیگر اوقات را براحت و خواب گذرانند و چون تشنگی عارض شود سکنجبین عسلی میل نمایند و چون گرسنه شود ماء الشعیر که جو در آن حل کرده باشند و ماء العسل میل نموده هر روز باید ده مثقال شراب افسنتین با سکنجبین عسلی میل نمایند و از خوردن آب خنک احتراز نموده چون طبیعت محتبس شد حقنه کنند آب چغندر و بوره را و برین منوال عمل نموده خلاف نکنند تا از مرض خلاص شوند

علاج این مرض مثل علاج حمی مواظبه است اما باید که از مسخنات احتراز نموده تبدیل اغذیه ملطفات معتدل سازند به تخصیص حمی را اگر برودت دماغ او ضعیف و معلول باشد که یکی سبب این تب برسام باد او را عارض شود اول تقویت معده بجلاب الخشخاش و اقراص ورد کنند و اگر دماغ صحیح باشد و تب حاده نباشد مدرات بول مثل دوا الکرکم و ماء الاصول و بزور و عسل و مکولات و فلافلی از شکاب نموده میکنند سکنجبین و آب کرویا میل کنند و ضماد النجل و کاکنج کبری یا شوربائی که الخیار و ستقرد و جوشیده باشد و اگر ظاهر بدن خنک باشد و باطن او گرم بود بدن را بسیار بمالند و روغنهای گرم در او بمالند و میل نمایند و ارغوره را که عسل در آن باشد و محمد زکریا گفته که اعتماد در علاج درین مرض باید در ادرار کردن بول غلیظ است بمثل غافث و شاهترج و اشق و کنند و باد آورد و شکاعی و حرشف الشعیر و جوع طویل و خواب در محل گرمی و تشنگی مناسب است

به ترتیب و غاریقون و استفراغ ماده نموده بشربه و اغذیه مذکوره ابتدا و اطریفل و سایر معالجات حمی لنفه و حمی مواظبه را بعمل آورند

الورق الثامن			
اسم	حمی عفنی بسبب بسیاری اخلاط	حمی لنفه	انفیالوس
مزاج	بارد است	بارد است	بارد است
سلامت و خوف	مخوف است	مخوف است اگر در داع الم شانه	سالم است
سبب	بسیاری اخلاط خام و بلغم فج ... بعضی از آن اخلاط ... گرم ... ضعیف عفن باشد [illegible]	عفونت بلغم در اورده عروق باشد	بلغم زجاجی که در باطن باشد
علامت	دوار و مثل دوار حمی بلغمی است بدن لاغر میشود و اوی بری آید و اگر غذا خورد یا استفراغ کند علتی حادث شود بسبب کثرت مواد و اسهال آن بدل و خوردن غذا موجب تب و لاغری بدن و برآمدن روی و ظرف مرض شود و نا خوردن او موجب سقوط قوة بود که	[illegible]	[illegible]
استفراغ	حقنه لینه کرده و ابزار صافی بود	استفراغ کنند به ترتیب و غاریقون ... و حب ایارج	به گلسته بکنند ... و ایارج
علاج بطور کلیات	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج بطور جزئی	[illegible]	[illegible]	[illegible]

دربیان تفسیر

الورق التاسع — در بیان تتمه

اسم	لیفوریا	حمی مرکبه	حمی دق
مزاج	بارد است	به سبب آنچه غالب است از اخلاط	حار یابس است
سلامت و خوف	مخوف است	مخوف است	در آخر مخوف است
سبب	بلغم غلیظ با صفرا و غلیظ	عفونت دو خلط با هم از دو خلط	تقدم حمیات و اخراج بلغم با الم و نقصان قلت غذا از پرهیز سختی و لاغری
علامت	[illegible]	[illegible]	[illegible]
استفراغ	استفراغ کنند به زیره و غاریقون در یوم بحران	هر خلط که غالب بود استفراغ آن خلط کنند	اگر استفراغ ضرور است
علاج ملوک و سلاطین	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاج فقراء و درویشان	[illegible]	از آن دو خلط [illegible]	[illegible]

انواع حمیات

علاج اسم

اگر ماده بلغم غلیظ باشد علاج مثل انفیالوس نموده ابهر بود و اگر ماده صفرای غلیظ باشد دوا او مثل دور حمی بلغمی ابهر بود و علاج او مرکب ابهر بود از علاج حمی محرقه و حمی مواظبه و چون در این مرض زبان سیاه و نفس عظیم و تشنگی و کرب بسیار باشد در علاج این مرض نیک تامل کنند که این علامات بد است

علاج حمی مرکبه از علاج حمیات مفرده پس اگر ماده مرکب مساوی یکدیگر باشد علاج مفرد هر دو را با یکدیگر ضم نموده بعمل آورند و اگر ماده یکی زیاده بر دیگری باشد علاج ماده زاید کنند و همچنین اگر یکی از دیگر خطرناک‌تر بود اولا علاج آن نمایند و اگر تب کثیر ثابت شود و بدن را خشک کنند قرص کافور تناول نموده در ترطیب بدن با ماء الشعیر و غیره کوشند و اما ناقص و فشور به را در حمیات علاج کنند با آنکه بیمار نشستن آب گرم را و عضله و ساق را بعصابه به نحوی ببندند و اسفل جلیل را بمالند و دست و پای را در آب گرم نهند پس اگر ناقص دایم و بسیار باشد بمالند بدن را ما بین معتدل بدستهای بسیار در یک حال بسبب آنکه یکبار جمیع اعضا مالیده شود و بمالند روغنی اگر نوشیده باشد و اگر ناقص بسبب تب بلغمی عارض شود دو درم فوتنج نهری را به سکنجبین و آب گرم میل نمایند که بغایت نافع و مفید است

[illegible]

الورق العاشر

در بیان بقیه اصناف

اسم	ارقام	[illegible]	سبب	علامات	استفراغ	علاج بملطف و [illegible]	علاج [illegible]
حمی ورمی	٥ / ١٠	[illegible]	ورم حاری که در [illegible] یا بر گرد جواره و بعد از آن نفخ و [illegible] [illegible] کند [illegible] کرده است موجود از روحی دق	[illegible] ناخن جلد برد [illegible] [illegible] و زدن آن و [illegible] و [illegible] بنفس	بر [illegible] اولا [illegible]	فصد [illegible] و [illegible] و آب [illegible] نموده و [illegible] بادام روغن بادام بعد [illegible]	[illegible]
حمی [illegible]	٥ / ١٠	[illegible]	[illegible] متعفن شود سبب تعفن هوا [illegible] خلطی [illegible] متعفن شده بعد [illegible] از آن [illegible] متعفن گردد	نفس متواتر [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] بسیاری [illegible] [illegible] الطبع [illegible]	نصف	[illegible]	[illegible]
[illegible]	٥ / ١٠	[illegible]	[illegible] بسیار [illegible] بسیاری [illegible] [illegible] عضو	[illegible] [illegible] حرارت [illegible] [illegible] اید	نصف	صندل [illegible] [illegible] آب [illegible] آن ورم را	[illegible] [illegible] کنند

حمیات ورم

علاج اسم

اگر حرارت بسیار نباشد قرص کافور را [illegible] عوارت یا [illegible] که در [illegible] ساعت [illegible] باشند میل نمایند و اگر حرارت بسیار باشد قرص کافور را با روغن گاو [illegible] نمایند و اگر طبیعت لین باشد [illegible] [illegible] و سفوف [illegible] [illegible] آب [illegible] [illegible] و از [illegible] سفوف و ورم [illegible] [illegible] ان [illegible] که دو [illegible] و با [illegible] از [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بادام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] کافور [illegible] ادویه را کوفته [illegible] میل نمایند و غذا از [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] پخته باشند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خواهد بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گوشت [illegible] [illegible] را کوفته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پاره پاره کرده در آن گوشت [illegible] آن گوشت را میل نمایند ه

آب [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] باشد و قرص کافور را میل نموده صندل و کافور [illegible] و گلاب [illegible] ضماد نمایند و در مواضع خنک که آب روان [illegible] باشد [illegible] و [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صندل و کافور [illegible] [illegible] را بوی کنند و اغذیه که تقویت قوه کنند میل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد میل نمایند ه

اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علاج کنند و ضماد کنند [illegible] [illegible] [illegible] و اگر [illegible] [illegible] استفراغات [illegible] نموده [illegible] کنند [illegible] [illegible] و صندل و آب [illegible] و اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مخلوط [illegible] استعمال کنند و اگر در ابتداء این مرض [illegible] [illegible] [illegible] را استعمال کنند [illegible] [illegible] [illegible] استعمال نمایند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] غذا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حرارت بسیار باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اکلیل الملک و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نموده ضماد کنند و اگر جمع شود در [illegible] ورم [illegible] که [illegible] تحلیل نیابد [illegible] [illegible] علاج [illegible]

الورق الحادی عشر

در بیان بقیه

اسم	مزاج	سلامت و خوف	سبب	علامت	استفراغ	علاج ملوکی و سلاطینی	علاج فقرا و مساکین
ورم صفراوی که آنرا ورم نمله گویند	حار یابس است	اگر در عضو شریف باشد مخوف است	الخلط مره صفراء رقیق	[illegible]	طبیخ فواکه مجوده	ضماد کنند برگ کاسنی با آب [illegible]	[illegible] عدس مطبوخ [illegible] ضماد نمایند
ورم بلغمی که آنرا اورام رخو خوانند	بارد رطب است	سالم است	بلغمی که معتدل باشد در رقت و غلظت و لزوجت	سفیدی رنگ و سستی ورم و عدم الم و چون فرو برند انگشت موضع اثر انگشت در او بماند	ایارج [illegible]	[illegible] صوف را بر آن [illegible] ضماد نمایند	[illegible]
ورم سوداوی که آنرا ورم صلب گویند	بارد یابس است	سالم است	خلط سوداوی حامض	صلابت و عدم درد و دوام و رنگ سیاه باشد یا مایل بود بسفیدی یا مثل رنگ بشره بدن باشد	مطبوخ افتیمون	[illegible]	ضماد کنند [illegible]

انواع اورام

علاج	اسم
مناسب نیست که ادویه مخففه که لذاع نباشد استعمال نمایند تو بسطه اگر نمله قرحه است که محتاج است بتخفیف مثل گل قرسی و گل ارمنی و گل قیموليا از هر یک یکجزء اقاقیا نیم جزو مجموع را با سرکه استعمال نمایند و اگر نمله متاکل شود ادویه مخففه زیاده ازین که مذکور شد احتیاج افتد مازوی سبز و مورد خشک برابر بکوبند و برگ سوسن قدری مجموع را نرم بکوبند و سوم را در روغن گل که بنکرخته باشند ادویه برابر در آمیزند و آنرا طلا کنند و بعد ازین شراب رابع غره ... شراب بخوره	
اگر تولد او از ریح بخاری باشد همچنانکه عارض میشود اصحاب سل و ارباب فساد مزاج را علاج آن بنمک و روغن گل بطریقی که مذکور شد بنشت و اگر تولد او بواسطه ماده بلغمیه باشد بعد از استفراغ بسهل احتیاج کنند از اغذیه غلیظه که مولد بلغم است مثل ماهی و شیر و بکوبند نمک و صبر را برابر هم و بکوبند آنرا با آب مورد و اندکی سرکه گرم کرده ضماد کنند و اگر ممکن باشد بستن موضع ورم از آنچه بندند بهترین طریق که استعمال بستن از رباط آنموضع نمایند از جانب پائین او و داورا سست نبندند و هم ضمیمه بالا ترا و تند محکم تر بندند	
بعد از استفراغ ضماد کنند سرگین گاو را مع تخم یا انجیر سفید حلوا انبک بجوش نمید در آب بعد از آن آرد حلبه و تخم کتان و خطمی سفید را با روغن سوسن گرفته در دیگی کنند که انجیر در و پخته شود و آنرا ضماد نمایند و از اغذیه که مولد سودا است مثل گوشت گاو و نبر و عدس و نمکسود و جبن و جز آن تمام نمایند	

الثامن عشر [؟]	در بیان تتمه				
اسما	سبب	علامت	استفراغ	علاج بطور و طلا [؟]	علاج ... [illegible]
حمره — حار است — مخوف است چون در عضو شریف باشد	خون رقیق و مره صفرا	حمره و تبوش [؟] و درد و الم چون انگشت بران موضع نهند برود و چون بر دارند عود کند	فصد	ضماد کنند از عدس و کدو و آب عنب الثعلب و آب بارتنگ و آب حی العالم را	اوراق خرفه ... ضماد کنند
حمره — حار است — مخوف نیست مگر آنکه در عضو شریف باشد	صفرای غلیظ ترکیب ... ماده وردی باشد و خون چادی [؟] بران مخلوط شده باشد	منقرح ... [illegible] ... و درد آن مثل درد آتش بود ...	مطبوخ فواکه با محموده مناسب است	سماق و ... را با آب عنب الثعلب ... طلا نمایند	... جو ... را طلا نمایند
سرطان — بارد یابس است — مخوف است مگر آنکه ابتدا بود ...	ماده سودا وقتی که بعضی از ان در خارج عروق بود و بعضی در داخل عروق	شدت و صلابت ... [illegible]	فصد کنند ... بعد از ان مطبوخ افتیمون مناسب است	توتیا و مرداسنگ و اسفیداج ... و روغن گل ... مومی را طلا کنند	ضماد کنند ... و روغن ...

اصناف اورام

علاج اسم

اگر بعد از فصد احتیاج بمسهل افتد باید که مطبوخ فواکه و با هلیله اصفر و تمر هندی و اجاص علاج نمایند و شربت فرفر [؟] را با سکنجبین سادج میل نموده غذا از مزوره خواهد بود که از آب غوره تخته باشند و اقاقیا و صندل و گلاب و آب عنب الثعلب بهار را طلا کنند

علاج این مرض مثل علاج نمله است به بر نداشتن [؟] تا خون بدی که در او باشد رفع شود و در طلاهای که مذکور شد کافور اضافه نمایند و علاجی که خاصه این مرض است آنست که دردی سرکه را بر گل پاک بریزند تا غلیان کند بعد از ان کافور بران پاشیده طلا نمایند

قبل از آنکه منقرح شود ضماد کنند مرهم شنجرف را و اگر منقرح شود اسفیداج رصاص و توتیای مغسول و روغن گل و آب کشنیز تر با قنطوریون که با آب صلایه کرده باشند یا بیخ ... [illegible] را نرم کوفته با آب طبخ نموده ضماد کنند پس اگر محکم و بزرگ شود سرطان علاج بریدن او است و اگر سرطان در باطن مثل رحم یا در ... باشد بریدن او ممکن نیست و همچنین اگر در موضعی باشد که در جوار او شرائین بسیار باشد قطع او محالست پس سر او بر ... [illegible] ... بعد از ان عروق را تا خون ظاهر شود بعد از ان بروغن و مراهمی که مزیل قروح باشد علاج کنند

الثالث عشر		در بیان نقب				
ا[illegible]	ارجاع / علاماتی و نوع	سبب	علامات	استفراغ	علاج ملوکی و سلاطین	علاج [illegible] سلاطین
دبیله سرطان	اجلس / ارجاع [illegible]	خلط غلیظ سودای و خون غلیظ حاره و خون یا بلغم یا صفرا مثل آن که از آن نواح در صورت	صلب کند و بر او را سلیم آن وارد [illegible] از آن بیماری و صلبی است که در داخل عضو نباشد و چون او را شکافند چون برون آید مانند [illegible] آید	فصد	آرد جو و بیلگ ... اضافه آن نموده ضماد نمایند	در زمان [illegible] نقع کردن ... نمایند
خراج	اجلس [illegible]	ماده غلیظ که دفع [illegible] صفرا از اتصال ... [illegible] ... نضج یابد	اشتداد و امتداد ... و چون نضج یابد آن [illegible]	فصل [illegible] و اسهال	آرد [illegible] ... مگر آنکه نضج یابد	[illegible]
دمل	اجلس [illegible]	خون حار ... و غلیظ ... از اغذیه که مولد خون است حاصل شود	[illegible] ... و چون نضج یابد دارد تسکین یا بد	فصد	ضماد [illegible]	[illegible]

انواع اورام		
	علاج اسم	

آرد جو را با روغن زیت خمیر نموده ضماد نمایند که منفتح میگردد دبیله را چون به طریق که مذکور شد منفتح شود او غرض نشیب را پاک کنند و اگر خواهند از اکحد بر علاج کنند بدین نوع که تیلگا فهند و بر کنند از الحرف کتان و بر فامیده به نیزند پس علاج کنند آنرا با آن چیزی که در علاج خراج مذکور است و علاج دبیله غیر منکوس نیز لطیف است و احتیاج ایراد آن نیست

در اول امر فصد کنند و استفراغ نمایند و چون جرک جمع شود ضمادی نهند که نضج ماده شود و باد و غ دینی بنهند که به بندد مسام را تا حرارتی که متوجه آن موضع است باز دارد مثل خطمی و کم کتان و خیر و اکخیر که خام مادة نباشد و چون ماده پخته شود و دبیر ننفجر گردد شکافند آن موضع را و موضع شکافتن باید که نرم و مایل باشد دبیره باشد و بعد از شکافتن جرک او را پاک کرده مرهمی که زود گوشت برآرد بر آن نهند مثل مرهم اسفیداج و اجزاء آن است موم سفید و اسفیداج از هر یک دو درم روغن گل چهار درم موم را بر روغن گل گداخته اسفیداج اضافه آن نموده آنرا الت کنند تا اجزا یکدیگر مخلوط شود و اگر حرارت بسیار باشد قدری کافور و سفیده تخم مرغ را اضافه آن نمایند

بعد از فصد و استفراغ در تقلیل غذا کوشیده از گوشت و حلاوی اجتناب نمایند و در ابتدا اینی مرهم اول نهند مثل طحلب و چون خواهند که ماده جمع شود اسفغول را با سفیده تخم مرغ بهم نهند و چون ماده جمع شود انجیری که نضج دهد کنند مثل خمیر گندم و بورق و اندکی از روغن کنجد یا انجیر را کوفته مع بزرمرو بسر و عسل از اضم کرده نهند و اگر منفجر شود مرهمی که گوشت برآرد بر او نهند چنانچه در خراج مذکور شد و اگر خود منفجر نشود خمیر ترش و سرگین کبوتر و بزر برود و نوره که کشته نشده باشد مجموع را با زرده تخم مرغ و عسل حل کرده بر دمل نهند تا منفجر شود

الوا[illegible]			در بیان تتمه				
اسم	مزاج	[illegible]	سبب	علامت	استفراغ	علاج بتدبیر [illegible]	علاج بدوا [illegible]
[illegible]	اکثر [illegible]	[illegible]	بلغم غلیظ	[illegible]	فصد [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	فصد [illegible]	[illegible]	[illegible]
جذام	یابس است	[illegible]	[illegible] سودا [illegible]	[illegible]	فصد [illegible]	[illegible]	[illegible]

اصناف اورام

		علاج اسم		

در سلع و خنازیر اولا بدن را از اخلاط غلیظ پاک و در سلع اشمده محلله مثل مرهم داخلیون استعمال نمایند و در آخر چون سلع عظیم بود بشکافند او را و سلعه را با غشای او را اکبیس سلعه میگویند بیرون کنند و خنازیر بیشتر در مواضعی میباشد که گوشت آن سست است تخصیص کردن و در آن شیرین پس باید که صاحب او از اغذیه اجتناب نموده در تقلیل غذا و تلطیف آن کوشند و ضماد کنند آرد باقلا و جو و اصل السوس و خطمی و تخم ابیض و تخم او را بر این طریق که اگر قابل کوفتن باشد بکوبند و بر [illegible] اتفاق عتیق که [illegible] را در وی [illegible] باشد خمیر کرده استعمال نمایند و چون منضج شود نیست [illegible] فلدفیون و بعد از آن روغن استعمال نمایند و چون پاک شود مرهم [illegible] الا [illegible] است تا محلی که فراهم آید جراحت و [illegible] نوع خنازیر است که منبسط شود و ظاهر شود بر جلد علامات بسیار و صورت او مثل صورت الخیر قام است که از آن [illegible] کرده باشند و این بدترین انواع خنازیر است و علاج آن [illegible] بکار است و استیصال بلاع کردن موضع او و [illegible]

[illegible]

قبل از استحکام مرض فصد نموده باز تکاب مسهل و اغذیه مرطبه مثل گوشت بره و ماهی [illegible] که یک ساعت [illegible] باشد او مشغول نموده [illegible] کنند و از [illegible] بادام و از هوای خشک [illegible] که مولد سودا است مثل گوشت گاو و [illegible] اجتناب نموده در مواضعی که هوا [illegible] باشد [illegible] و در استحکام کنند با [illegible] و اکلیل الملک [illegible] جوشیده [illegible] از آن [illegible] بعد را [illegible] و باقلا و [illegible] اطریفل [illegible] سفوف [illegible] سفوف است [illegible] کابلی و سود از هر یک [illegible] اسطوخودوس [illegible] از هر یک دو دانگ [illegible] [illegible] از هر یک [illegible] و نافع است ارتکاب [illegible] از قرص [illegible] و میل کنند گوشت افاعی [illegible] و علامت برای این مرض است [illegible] که از جمله [illegible] ابو بکر رازی گفته [illegible] که [illegible] جذام چون مستحکم شود دوا او [illegible] و صفت آن [illegible] اسطوخودوس از هر یک [illegible] [illegible] مجموع ادویه را [illegible] عسل [illegible] و [illegible] مثقال [illegible] که بهای این دو هزار دینار است و این از ادویه سلاطین است و اعظم علاج جذام است از ادویه نفع [illegible]

الخامس عشر — در بیان اصناف

اسم	مزاج	سلامت و خوف	سبب	علامت	استفراغ	علاج طلوکردن و سیاه طلین	[illegible]
برص	بارد است	سالم است	زیاده شدن بلغم و ضعف قوه عضو از آنکه بلغم خون سازد	سفیدی رنگ و سفیدی موی که بر آن عضو است و چون سوزن بر آن موضع زنند رطوبتی سفید بیرون آید یا رطوبتی بی رنگ خون	حب ایارج	غذا گوشت طیهوج و دراج مطبوخ [illegible] و طلا کنند [illegible] کرفس [illegible]	شونیز و بورق و سرکه طلا نمایند
بهق ابیض	بارد است	مخوف نیست	بسیاری بلغم بر ظاهر بدن	سفیدی رنگ بغیر سفیدی موی که بر آن موضع بود سفید نباشد	تربد و غاریقون و تخم حنظل	انیسون و زیره و فودنج [illegible] نوره طلا کنند	نوره مطفیه که در آب حل کرده باشند طلا نمایند
بهق سیاه	بارد است	سالم است	بسیاری سودا تا خون نیز بر اندام سیاهی پیدا شود	ظاهر بدن سیاه بود و چون بانکه از اصل سبوس ظاهر گردد و [illegible] خالیدن [illegible] گردد	مطبوخ و حب افتیمون و فصد	ورد بسیار و [illegible] نمایند	و زنکبیر حام اهتمام نمایند

امراض جلد

علاج	اسم

از اغذیه که مولد بلغم است مثل گوشت ماهی و شیر و میوه‌های که بارد رطب است اجتناب نموده از شکار اغذیه کنند که از گوشت وحش نمک کرده بخته باشند و طلا کنند زفت و نفط ابیض را با شیطرج و عاقرقرحا و شقایق النعمان و اصل کرم و خرقی را با سرکه نرم کرده طلا نمایند اما انجه رنگ کنند با او برص را اشنه سیل و درم نرم کوفته با سرکه سه روز خمیر کرده با آب زنیاری که ضبث الحدید و مرضافی را سه روز در و نقوع کرده باشند طلا نمایند

بعد از ترک و اسهال از اغذیه که مولد بلغم باشد اجتناب نموده با غذیه خلط مسهول نمایند مثل نخود آبکه از گوشت کفه بجه و دارچینی بخته باشند و پوست بیخ کبر با سرکه خمیر نموده طلا نمایند یا نخاس محرق و نخود و نوره مبلوله را با سرکه یک هفته در آفتاب بگذارند بعد از آن طلا کنند

اگر خون غالب باشد فصد کنند و اگر سودا غالب باشد مطبوخ افتیمون میل نمایند و هر روز دو درم افتیمون را با ماء الجبن از شکاب نمایند و اطریفل افتیمونی میل نموده حجر ارمنی و حجر لازورد در اضافه این ادویه نموده تناول فرمایند و تخم ترب با کندش کوفته در حمام بر بهق طلا نمایند یا الخربزاد در سرکه چون نبات یا اشق را در سرکه حل کرده کوکرد و مرداسنگ را کوفته اضافه آن نموده طلا نمایند در آفتاب که نهایت مفید و مجرب است و بر سنبل طلا نمایند چند مرتبه این مرض را اصلاح نموده است

السادس عشر در بیان انواع

مرض	قوبا	جرب و حکه	تقشر جلد
مزاج	حار است	یابس است	یابس است
علامت خوف	سالم است	مخوف نیست	غیر مخوف است
سبب	خونهای لطیف که سودا و بلغم مالح بران مخلوط شده باشد	خلط بلغم مالح مخلوط با صفرا	بلغم مالح محترق و خون [illegible]
علامت	خشونت ظاهر جلد که با پیدا شدن سیاهی بکند و پوستی ازو برافتد و در محل فلوس سیاهی	[illegible]	تقشر جلد و باز شدن پوست از بدن
استفراغ	اگر سبب خون بیخ دیگر مع کمیتق حب نموده بعد ازان فصد کنند	فصد کنند و کمیتق [illegible] نموده بعد ازان [illegible]	فصد کنند
علاج مخصوص و بسا	[illegible]	[illegible]	[illegible] و روغن گل را طلا کنند
علاج [illegible]	[illegible]	[illegible] طلا کنند	[illegible] طلا کنند

امراض جلد

علاج اسم

بعد از شرب دوا و فصد از اغذیه که مولد خلطی باشد که آن خلط سبب این مرض است احتراز نمایند و اگر قوبا در روی باشد علاج او بر طوبت کنند چنانچه مذکور شد و اگر در غیر روی باشد صمغ الوراد را که حل کرده با سیلیخ اصفر ابران خمیر کرده طلا کنند یا خرنی و ارد نخود را با سرکه خمیر نموده طلا کنند

بعد از استفراغ بدن و اصلاح غذا علاج کنند جگر را بر فتن حمام که او شور بود و با لنده بدن را باد ترمس و خل خمر و گوشت جوزه و روغن گل و آب چغندر و اگر زیاده شود با آب گرفس و خل خمر و بورق و روغن گل بمالند و اما در جرب صاحب او باید که نیم رطل آب اهترج بیاشامد بعد از ان که دو درم از حب جاول نموده باشد و اجزا حب مسهت هلیله زرد و کثیرا و گل زهر یک درم زعفران یکدانگ سقمونیا یکدانگ مجموع را کوفته در آب عجین کرده حب سازند و بورق و نمک و قسط و کندش از هر یک دو درم گرفته بروغن گل خمیر کرده در شب طلا نمایند و صبح بحمام رفته با آب اسنان بشویند بعد از ان بصندل و گلاب با کندش و زرنیخ احمر از هر یک یک جز و خاکستر چوب کرم برابر جمیع ادویه مجموع را بروغن گل خمیر کرده طلا کنند

از ادویه که مولد بلغم است اجتناب نموده موبزج و ترمس و فرد ها نا و برگ و بیخ سوسن اسما نجونی را بعسل معجون کرده طلا کنند و بعد ازان بحمام رفته آب نیم گرم بسیار بریزد و گوگرد و نخود را با سرکه خمیر نموده طلا نمایند

السابع عشر	در بیان تشخیص اصناف						
اسما	مزاج	سلامت و خوف	سبب	علامت	استفراغ	علاج بطور استیلائی	علاج فوری
نمله	اطلب است	سالم است	فضول رطبیه غلیظه که قوه طبیعه از دفع میکند بجانب جلد و مخلوط میشود با بخاری و بسیاری از اکلیشی نیز خوردن اکثر حرف نیز می بکند	معروف و مشهور است	حب ایارج	پاک کردن بدن و رفتن بحمام و تلطیف غذا نمایند	[illegible]
شری	حار است	غیر مخوف است	خون رقیق که با صفرا یا بلغم مخلوط شود	[illegible]	فصد کنند اگر ماده دموی بود و اسهال و مطبوخ ... اگر بلغمی بود	سر از اسکنجبین و آب انار بحل نمایند	[illegible]
بثور صغار	حار است	سالم است	رطوبت غلیظ با حراره	اگر از خون بود چون ماده حاد بود و منتشر بود چون غلیظ بود	اما رفتن فصد	شربت ... نمودن غذا ... تمام بکنند	[illegible]

جلد و انواع بثور

	علاج اسم	
بعد از استفراغ ماده و از تناول اغذیه محموده بدن را از چرک بسیار پاک کنند و بحمام روند و جامه کتان نرم بپوشند و از اطعمه غلیظ اجتناب نمایند و زیتون مفتول را مع مویزج کوفته بروغن قرطم و زفت بدن طلا نمایند و از روغن بکام است یا قسط و قرد مانا و حراره گاو از هر یک بگیرند و نرم کوفته و بروغن فستق خمیر کرده طلا کنند بر بدن و بشویند آنرا با آب بخار جواری		
اگر ماده صفراوی بود آب تمر هندی و سکنجبین و طباشیر و کافور و رب حماض است و طلا کنند آب گشنیز تر و آرد جو را و بدن را با آب ورق چغندر جوشیده و خفض کرده با نمک بشویند و اگر ماده بلغمی بود دوا و قی سکنجبین و بلیمون فوتنج نهری لائق است و طلا نماید سوتی شعیر و کرفس را و اگر بر طرف نشود حنید روز ما بعد را با این سفوف میل نماید و اجزاء سفوف اینست هلیله کابلی و اسود از هر یک یکدرم تربد و دانق بزر رازیانج نیم درم مجموعه را نرم کوفته سفوف ساخته بعد از تناول آن ماء الجبن را یک اوقیه قند میل نمایند ٥		
این مرض وقتی می باشد که خلط غلیظ ردی باشد ظاهر شود در میان جلد و گوشت و علاج او بعد از شرب ادویه مسهله احتراز است از اغذیه که مولد اخلاط غلیظ باشد و حجامت کنند بر جلد خرقه را کیمرده با شند با آب گرم تا بیرون آورد لطافت جلد بثور را بعد از آن سواد فیه کرده با بنفی [illegible] طلا کنند		

در بیان لقب صنف

اسم	طاعون	اورام مغابن	حصف
مزاج	حار است	حار است	حار است
سلامت و خوف	مخوف است	غیر مخوف است	مخوف نیست
سبب	ماده سمی است ... [illegible]	ماده حار است ... [illegible]	اخلاط رقیق ... بارد و حون [illegible]
علامت	بثور یا ورمی است که بران حی ... و غثیان و خفقان عارض شود ... گرد اعضا ضعیفه حادث شود ... [illegible]	[illegible]	[illegible]
استفراغ	ترک او مناسب است	فصد یا مطبوخ اهلیلج	بثور صغار است که شبیه بجاورس ... فصد
علاج بطریق الاطلاء	... صندل و کافور بر دل طلا	... [illegible]	طلا کنند در حمام ... [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بثور و ورم مغابن

علاج اسم

درین مرض از فصد احتناب نمایند تا ماده سمی در بدن پراکنده نشود و اهتمام تمام در تبرید و تقویت دل بجای آورند پس صندل و کافور و آب کاسنی و آب خیار و کدو و بادرنگ و گلاب و آب گشنیز تر و آرد جو را بلته کتان بر دل طلا کنند و ساعت بساعت ان طلا را خشک نبوده استعمال نمایند اغذیه بارده که غلیظ کرده اند خون را مثل عدس و لیمو [illegible] کرده در سرکه و گوشت بخیه میل نمایند و احتناب نمایند از نهادن طلای بارد بر موضع الم بلکه شیاف [illegible] آن موضع را و با آب گرم [illegible] شویند و اگر مریض در موضعی باشد که [illegible] او ضیق باشد بسیار شاید بپوشند از ان جزیکه منع بوده کنند

در تحلیل غذا [illegible] بر موضع ورم مرضیات بمالند مثل روغن گاو و بعد از انکه ماده را از [illegible] باشد ... لطیفه مثل [illegible] و اغذیه لطیفه چنانچه مذکور شد میل کنند و احتراز نمایند از استعمال روادع که موجب خطر عظیم است و ماده بجانب عضو رئیس دفع کند

استحمام بسیار کنند با آب گرمی که اکلیل الملک و [illegible] در و جوشیده باشد و احتناب کنند از رفتن آب خنک بر بدن که مولد این مرض است و ماز و [illegible] را بسرکه در روغن گل خمیر کرده در حمام طلا کنند نافع است

الثامن عشر

در بیان بقیه انواع

اسم	ثآلیل و سایر	نار فارسی	نمله
مزاج	بارد است	حار است	حار است
سلامت و خوف	سالم است	مخوف است چون در اعضای درون شود	غیر مخوف است
سبب	اختلاط بلغم و سودا	غلبه صفراوی	خون [illegible]
علامات	[illegible]	[illegible]	[illegible]
استفراغ	[illegible]	فصد	فصد
علاج ملوکی و سلاطینی	مطبوخ افتیمون	بعد از آنکه او را [illegible]	[illegible]
علاج فقرا و مساکین	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

بثور و اخبر مشابه آنها

علاج اسم

سیاه دانه را الکو نیند و با سرکه خمیر کرده ضماد کنند که نافع است و همچنین قشور نحاس را با سرکه ضماد کنند و اگر بیرون آید و بر هر طرف شود فلد فیون را بر او نهاده بعد از آن روغن بمالند و چون مرور اختلاف ثالیل حادث شود دوای حاد مذکور را اعاده کردن بعد از آن روغن بمالند تا بر کنند او را یا انجبار و نحاس عرق بنجم حنظل و بورق و نوشادر و قلاد و زرنیخ و اشنان فارسی از هر یک یکجزو و نوره بنجم و مجموع را کوفته با آب صابون خمیر نموده بر ثولول نهند بعد از آنکه بیخ او را بموی یا با ابریشم مجروح کرده باشند و علی ابن عیسی گفته است که چون لب اینه حمل را با آب طلا کنند بر ثولول در همان زمان ثولول را مستاصل سازد و همچنین گفته است که رکینی سگ و بول سگ همین خاصیت دارد

اولا او را با بره سوراخ کرده اسفیداج و مرداسنگ و صندل و کافور را با گلاب نرم نموده بعد بران تر کرده بران موضع نهند تا جذب کنند رطوبت را بعد از آن باز آنرا اعاده نمایند بهمین طریق ساعت بساعت عمل نمایند و گل ارمنی را با سرکه و آب تر نموده طلا کنند

اگر چیزی که اطفا حرارت کند از اغذیه و اشربه بخصوص مثل ... نموده شکافند آنها را و بعد از آن مرداسنگ را با آب سرد برورده اسفیداج رصاص با الصفر ذان نموده طلا نمایند

بثور و اخبیه مشابه بآنها

علاج آن

بعد از فصد و اسهال اهتمام نمایند که مسام گشاده شود بهیچ برفتن حمام و مالیدن روغنها ببدن و سایر علاج حکه را بعمل آورند آب کرفس و دریا نمک که را گرد بدن بمالند

بعد از تنقیه بدن احتراز نمایند از اغذیه که مولد صفرا و سودا باشد و اغذیه لطیفه نموده مثل ... موم گرم را در آبی که بیخ کوکنار در و جوشیده باشند جوشانیده طلا کنند و علاج آثاری که از قروح و جدری باقی مانده بدین طریق است که مرداسنگ با بیخ نی خشک کرده آرد برنج و قسط را نرم کوفته بآب دانه خربزه خمیر نموده طلا کنند

اگر این ورم در زیر بغل و گردن و مواضعی که شریان عظیم در وی بسیار باشد شود و معالج او نتوانند بعلاج حدید بو سطه آنکه خوف آنست که خون بسیار از آن برود و اگر در مواضعی باشد که شرایین الموضع خورد بود پس علاج او کنند بحدید باین طریق که جلد را شق کنند بطول و بیرون کنند خونی را که در آن موضع باشد و شریان را اشکاف ساخته عاری کنند او را از جسمی که در حوالی اوست و در او ... اورا نصف ساره بعد از آن سوزنی را بگیرند که در وی خیط ابریشم باشد و او را در تحت یکی از دو جانب شریان گذرانیده ... خیط را دو شخص کنند در جانب دیگر شریان و شکاف کنند خونی را که در آن موضع باشد بعد از آن ... و اصفر را ابراز باشند و مرهمی که ملحم باشد استعمال نمایند

العروض	نبات اللیل	قروحی که عارض میشود از احتراق	ام الدم و ...
مزاج	حار است	یابس است	از جمیع موادی تواند بود
سلامت و خوف	سالم است	سالم است	غیر مخوف است
سبب	... بروده ... [illegible]	خون محترق سوداوی	بسبب ... [illegible]
علامت	بثور صغاری که ... با آن حکه و ... باشد [illegible]	بثور کباری که متقرحه باشد و با او خارش بود سیاه باشد	[illegible]
استفراغ	فصد و اسهال	فصد و مطبوخ افتیمون	اگر ادویه مناسب است
علاج موضعی	روغن گاو بر بدن مالند و حمام روند	مرداسنگ ... طلا کنند	طلا کنند صندل را ... ۲ او ۱
علاج ...	[illegible]	... ۱۱ [illegible]	[illegible]

الحادی والعشرون در بیان اصناف

الاسم	عرق [illegible]	داء الحیه و داء الثعلب	سعفه
مزاج	حار است	در غایه رطب است در غایه یابس است	رطب است
سلامت و خوف	مخوف است چون موصوف بود	سالم است	مخوف است
سبب	[illegible] رطوبات و ظاهر کردن حرارت آن رطوبات را	یکی از اخلاط اربعه	بلغم مالح
علامت	معروف است	ریختن موی و ظاهر شدن رنگ آن خلط که سبب این مرض است	[illegible]
استفراغ	[illegible]	فصد [illegible] و [illegible] دوایی بود	فصد قیفال باحجامت [illegible]
علاج ماکول و مشروب	[illegible] طلا کنند	[illegible] روغن [illegible] طلا نمایند	روغن گل [illegible] طلا نموده [illegible]
علاج موضعی	[illegible]	[illegible]	[illegible]

و [illegible] این مرض [illegible] عارض می‌شود

امراض متفرقه

علاج [illegible]

مرداسنگ و مازو را نرم کوفته با آب آن جیری که بر رازی می پیچد با روغن بهی طلا کنند و صفت روغن بهی اینست بگیرند بهی را و گل بهی را از هر یک نیم رطل گل خشک ثلث رطل و پنج رطل آب بر و بریخته بجوشانند تا ربعی بماند بعد از آن او را صاف کرده نصف برابر او روغن گل اضافه نموده بجوشانند تا آب رفته روغن بماند بعد از آن او را صاف کرده استعمال نمایند

صواب آنست که احتراز کنند از ارتکاب اغذیه که مولد خلطی باشد که آن خلط مولد این مرض است پس باید او را بلبته درشت تا سرخ شود [illegible] او را البرهان بسیار و شبر سوخته را طلا نمایند و اگر ماده بلغمی باشد بورق و خردل و مویزج را با زیت خمیر نموده طلا نمایند و چون حادث شود از [illegible] طلا [illegible] آنها روغن گل و اسفیداج و پیه مرغ طلا نمایند و اگر ماده صفراوی بود [illegible] محرق و حضض را با روغن آس طلا نموده بشویند آنرا خطمی و بنفشه و اگر سقوط شود در عقب امراض حاده باشد ترطیب بدن کنند بگوشت بره و بزغاله و [illegible] حمام اما در حمام بسیار توقف نکنند و روغن [illegible] بالند

چون روغن در سر مالند و ورق سوسن را کوفته بر و با شند نفع خواهد بود یا مازو و مورد را کوفته دو درم [illegible] و ده درم شمع را اضافه آن نموده طلا کنند یا کحل [illegible] کفته و نمک را کوفته [illegible] خمیر کرده طلا نمایند و اگر این نافع نشود فصد کنند آن دو رگ را که در پس هر دو گوش است و خونی که از آن بیرون آید بر سر طلا کنند

الثاني والعشرون — در بيان انواع

الجرب	جرب ابيض	عظيم سرخ شدن او	ورم رخو در تحت جلد
مزاج	يابس است	رطب است	رطب است
سلامت وخوف	غير خوف است	سالم است	سالم است
سبب	بخارات مغلظ غليظ مالح يا با خون مع ارادة السودا	الخلط غليظ	رطوبت غليظ هم بود در ميان استخوان ظهر وپوست سر
علامات	يبوست در جلد اكلان بسيار است برطاقت	ازخارش زمين زياده ازعرق نمي شود	چون بانشت فرو برود ورم منفتح بود
استفراغ	حب صبر حب ايارج	حب قوقايا	الا چون ممتلي بود حب ايارج
علاج ملوكي وسلاطين	تاب قند وخطمي سفيد بنويند ابرا	ابرار خارش را تاب آن نموده برتن ضماد كنند	گل ارمني وصندل وطلا ورگل را اطلا نموده بعد ازان ببندند ابرا
علاج فقرا ومساكين	[illegible]	[illegible]	[illegible]

امراض متفرقه

علاج
بعد از تنقيه بدن را با آرد نخود ده درم ازو حلبه بوراق وزجاج سفيد كوفته وخطمي از هر يك يكدرم مجموع را كوفته بخل خمر وآب خمير نموده سه روز بآن سر را بشويند ومداومت نمايند بر تراشيدن سر وكل قيموليا وروغن گل وانكي ازخل خمر در سر مالند
بعد از تنقيه بدن عود هندي وصبر وزبد البحر وفستق ومك وعنبر از هر يك جزو زعفران نيم جزو جميع ادويه را نرم كوفته بيخته با آب مرزنجوش خمير نموده در مهرهاي سه ادوزكه آن اوز اول واوسط وآخر است بون صبه از ان سعوط كنند
اگر بدن ممتلي باشد پاك كنند او را واعتماد كنند بر اصلاح اهويه اغذيه واستعمال اطليه مذكوره ونخسه مجفف باشند نيز لايق است كلا نمودن آن تا فاني سازد رطوبت را ومحكم كند موضع او را

ظاهر جلد
علاج عام
بوست قصب [illegible] لحم ترب و جرجير و کندش از هر یک دو درم مجموع را کوفته با آب ترب خمیر نموده طلا کنند و اوز [illegible] را بنجاله شویند و اگر غلیظ بود خردل کوفته و سرکه حقیقی با آب انجیر تر کرده طلا نمایند و اگر بسبب این طلا سوزش عارض شود بشویند او را و شیر تازه و کتیرا طلا نمایند
اگر ثؤلول با درد به بر طرف نشود [illegible] حک کنند او را تا برکنده شود و طلا کنند مرهم زنجار را و چون تمام منقلع شود مرهم احمر و مراهمی که بر بایند گوشت را بر نهند و بر شقوق [illegible] سیه موم و روغن را نهاده و صمغ و بورق و کندش طلا نمایند و چون حکه و خارش او را عارض شود افیون بر وی بمالند
بعد از تنقیه بوست نوره را بران موضع نهند تا آنکه خونی را که سوخته باشد بکشد و سوخته را بیه مرغ بران موضع نهند و علاج شقوق ورجه بدین طرف نمایند شمع و روغن بنفشه و کتیرا کوفته بلعاب دانه بهی طلا نموده ملبوس شوند

الثالث والعشرون در بیان اصناف

اسم	کلف و نمش	ثؤلول و وجود [illegible]	احتراق و شقوق
مزاج	یابس است	یابس است	یابس است
سلامت و خوف	سالم است	مخوف نیست	غیر مخوف است
سبب	خلط سودا و گاهی خون سوخته	خلط غلیظ که در صورت [illegible]	ماده غلیظ [illegible]
علامت	نقطها که بر [illegible] غیر طبیعی [illegible]	[illegible]	[illegible]
استفراغ	فصد و تنقیه از تربت [illegible] ماء الجبن	مطبوخ افتیمون	فصد قیفال و مطبوخ افتیمون
علاج موضعی و ساذج	[illegible] طلا کنند	[illegible] حک کنند موضع او را و مراهم [illegible]	[illegible] موضع او را و مرهم [illegible] طلا نمایند
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الرابع والعشرون در بیان عرق مدنی و

اسم	عرق مدنی	گرفتن و افتادن گشتن اظفار	برص اظفار و زردی ان
مزاج	حار است	یابس است	بارد است
سلامت و خوف	سالم نیست	غیر مخوف است	مخوف نیست
سبب	خون غلیظ سوداوی	یبوست عصب	بلغم
علامات	شبیه است بعرقی که [illegible] دراز [illegible] از زخم [illegible]	مودوف است	سفیدی که عارض شود ناخن را
اغذیه	اغذیه جیده مثل گوشت بره [illegible]	طلا نمایند [illegible] روغن بنفشه و روغن بادام	حلیب و زرد [illegible] الکوفن [illegible] نموده ضماد کنند
علاج ملوک و سلاطین	فصد کنند اگر شود [illegible] عارض	[illegible]	قبض صبر
[illegible]	[illegible] عضو او غن را	طلا کنند [illegible] را [illegible]	طلا کنند ورک را [illegible]

مرض اظفار

علاج اعم

حذر کنند از اسباب ... و گوشت و ماهی نمکسود و الخ و بر اینکه اغذیه باشد و صبر را بر موضع طلا کنند که او مانع حدوث این مرض است پس اگر بینند ظاهر شود به بینند بران چیزی که ظاهر شده باشد پارچه ابر ب او به تحنید برود به بینند او را و هر چیزی که از وظاهر شود و بکشند برفق او را تا منقطع شود و اگر ظاهر نشود خود بخود پس باید که بکنند بر موضع را تا طرف از و ظاهر شود و آن چیزی که حیاتی است بر خروج او و است تخم ربع رطل شیرج نیم رطل مرداسنگ و زماد قصب از هر یک درم نوره یکدرم مجموع را با مرهم ساخته ضماد کنند و نیز ضماد کنند او غن بنفشه و بزر قطونا را

تر طبیب مزاج کنند با غذیه جیده مثل گوشت بزغاله و بره و دجاج و دایما مرهم داخلیون را در روغن بادام و روغن بنفشه حل کرده استعمال نمایند و مویز دانه بر آن کرده را در روغن بان خمیر کرده مصطکی را در آن حل کرده ضماد نمایند پس اگر ناخن خالی شود و خواهند که او را بر کشند او لا مرهم داخلیون را ضماد کنند بعد از آن جاویشیر را بروغن تلخ و مویز جوشانیده و زرنیخ احمر و زرنیخ اصفر را اضافه ان نموده ضماد کنند که

حرتی و زرنیخ از هر یک یکجزو زراریح ربع جزو مجموع را کوفته بسرکه خمیر کرده بر ناخن ببندند و علاج برص اظفار که بسبب ضربه یا غیر آن باشد بدین طریق است که ورق اس یا ورق انار را نرم کوفته با آب انار اصلاح کرده باشند ارد گندم را بشیرج خمیر کرده اضافه ان نموده ضماد نمایند

الخامس والعشرون در بیان جراحت و

اسم	مزاج	سلامت و خوف	سبب	علامات	استفراغ	علاج ملوکی و سلاطینی	علاج فقرا و مساکین
جراحت تنها	از جمیع کیفیات مستوا اند بود	چون نزدیک باعضاء شریف نباشد سالم است	از خارج مثل شمشیر و کارد و نیزه	ظاهر است	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قرحه متعفن شده	بارد است	سالم است چون نزدیک اعضاء رئیسه نباشد	جراحتی که سابقا شده باشد	جراحتی است که طول العهد	اگر بدن ممتلی باشد فصد کنند	[illegible]	شقایق النعمان [illegible] استعمال نمایند
قرحه که چرک و رطوبت بلند	رطب است	چون نزدیک بعضو شریف نباشد سالم است	ضعف عضو از تحلیل فضلات غذا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	عسل را طلا نمایند

و اصناف قرحه

علاج اسم

اگر جراحت بر فاید مذکوره جمع شود دیده و نشد او را و نبندد و ختن و قتی است که جراحت در عرض بدن واقع شود و چون رفاید نگاه اود جراحت را به بهند بر بالای رفاید صندل خشک را و صندل را با آب کاسنی تر کرده بر موضعی که در پهلوی رفاید نیست طلا کنند و اگر بعد از این دو روز یا سه روز اگر جراحت تازه باشد و متشکل نشده باشد بگشایند لبهای او را تا متشکل شود بعد از آن او را باز بر فاید بطریقی که مذکور شد جمع کنند پس اگر جراحت عظیمه باشد بر وی پاشند ذرور اصفر اگر از این ادویه ساخته باشند و از او ده درم صبر و افیون و کندر و ماحیا از هر یک یک درم دم الاخوین و مر از هر یک نیم درم زعفران یک دانگ ادویه را نرم کوفته بخته استعمال نمایند لله

اگر قرحه پاک نباشد چرکنند اول تر او را به پلنه بر زده که بروغن گل تر شده آلوده کرده باشند و اگر پاک گشته قرحه است که او را العسل غسل دهند و کندر و صبر و زراوند و بیخ سوسن اسمانجونی و اقلیمیای فضه را نرم کوفته بر قرحه بپاشند که او را پاک کرده گوشت را برویاند و اگر رطوبت قرحه بسیار باشد ادویه مذکوره را بعسل خمیر کرده بر قرحه طلا کرده بر جراحت بنهند و اگر وسع جراحت زیاد باشد و متصل بعفن شده باشد مرهمی را بنهند که از این ادویه ساخته باشند روغن گل ده درم شمع سه درم شمع را بروغن گداخته صبر و اقاقیا و دم الاخوین از هر یک یک درم بر او نهند و استعمال کنند و چون گوشت مساوی سطح بدن شود اگر محل او دست مثل عفص و پوست انار و جلنار و بیخ سوسن و ورق سوسن بر آن موضع نهند لله

مناسب است که اشیاء مرطب و رقیق را از اغذیه اجتناب نموده غذا گوشت جوجه بریان کرده خواهد بود دو چهار درم انیسون را در سرکه حل کرده زنجار ده درم و زراوند مدحرج یک درم اضافه آن نموده استعمال نمایند و مرداسنگ ده درم عرق مربی بخل خمر و روغن گل را مرهم ساخته استعمال نمایند و اگر از قرحه چرک بسیار رود مازو و جلنار و اقلیمیای فضه را اضافه این مرهم نموده استعمال نمایند لله

السادس والعشرون در بیان لقب صعب اصناف

اسم	مزاج	سلامت و خوف	سبب	علامت	استفراغ	علاج ملوکی و سلطانی	علاج فقرا
قرحه مع حرارت	حار است	مخوف است چون نزدیک عضو شریف باشد	[illegible] اخلاط و اشتعال التهاب حاره [illegible] با آن	سرخی و سوزش و وجع شدید در آن عضو باشد	فصد	غذا [illegible] [illegible] و [illegible] را و بهمند [illegible] [illegible]	[illegible] ماء الشعیر [illegible] مناسب است
قرحه مع برودت	بارد است	ایضا	بودن وجع [illegible] بسیاری [illegible] در سکون	کمودت رنگ و فقدان حرارت	[illegible] اولا لایق است	غذا آب گوشت و آب نخود [illegible] بود	ضماد کنند [illegible] [illegible]
قرحه که سبب او رطوبت	رطب است	ایضا	بسیاری خوردن غذا و عدم تحلیل [illegible] فضلات آن	کثرت رطوبت و صدید [illegible] سستی [illegible]	اهلیلج و تربد	[illegible]	[illegible]

انواع قرحه

علاج	اسم
تبرید سوء مزاج کرده مرهم صبر داده علاج نمایند مثل مرهمی که از مرداسنگ و سفیداب و کافور ساخته باشند و صندل خشک را با آب کرده بر آن موضع نهند و طلا کنند بر حوالی قرحه صندل و آب کاسنی و آب خرفه را و غذا از مزورات خواهد بود و اگر تب نباشد گوشت جوزه مرغ با آب انار حسب مناسب است	
مرهم اسود مناسب است این مرض را و اجزای آن زفت و مرداسنگ یکی وقیه کوفته یک ثلث رطل از روغن زیت اضافه آن نموده بجوشانند تا سیاه شود و کندر و دم الاخوین و انزروت از هر یکی درم اضافه آن نموده آنرا با یکدیگر آمیخته بر آن موضع نهند و بخورند کشمش و مویز و انجیر را و اجتناب کنند از خوردن اشیاء بارده و آب خنک	
روز مرهم مذکوره نهند و شب پنبه برزده را بگیرد و مرهم زنجار را بر آن موضع نهند و روز دیگر پنبه برزده را و اگر در قرحه رطوبت بسیار باشد و گوشت متعفن پیدا شده باشد ادویه حاده را استعمال نمایند و اگر خشک نشود پنبه برزده را با روغن طلا کنند پس اگر بعد از آنچه مذکور شد منفع نشود علاج او داغ کردن است	

اصناف قرحه

علاج	اسم
غذا الحسبقه و ازواج نعمن نموده ادویه که نجابت سکب باشد مثل آرد جو و کرسنه را استعمال نمایند و باید که غذا اشیاء مرطبه باشد مثل شیر دوشیده و شوربای جرب کله	
به بندند رفاید را الصندل خشک در حوالی آن قرحه الکرنج و سفید و آب بیخ بهار را طلا کنند و اگر با قرحه گوشت زاید باشد مرهم زنگار علاج نمایند	
اگر خون از دست و پای بیرون آید بعد از ستن بطریقی مذکور بر کشند قرحه را غبار آرد یا دقاق کندر و صبر را السفیده که مرغ خمیر کرده اگر موی خرگوش را با آن تر کرده بر موضع قرحه نهاده بلکه بلفینهای بسیار او نیک به پیچند و سه روز بگذارند و بعد از آن بکشایند و اگر از قرحه خون بسیار بیرون رفته باشد مازوی سوخته و کرد زا بر آن موضع نهند و اگر قطع خون نشود به بندند به ابریشم شریانی را که از دو جانب جراحت باشد و بمالند او را تا خون بیرون آید	

السابع والعشرون در بیان نقبه

اسم	قرحه بسبب مزاج یابس	قرحه با ورم یا گوشت زاید	قرحه با خون و اتصال عرق
مزاج	یابس است	حار است	از جمیع کیفیات میتواند بود
سلامت و خوف	مخوف است خاصه در آن عرق شریان باشد	ایضا	ایضا
سبب	مع جراحت و او اطراف آن سیاهی قریب	پالیدن جراحت الحلیق فضلات	معروف است
علامت	لاغری موضع قرحه و درد و جیدان او رطوبات را	براسطی جراحت وقتی که ورم عارض کوشت زاید بر آید باید [illegible] عضو	اگر قرحه در آن زمان باشد با خون الوده باشد و ابتدا لو تاضع او بود
استفراغ	اگر او واجب است	فصد	مناسب است ترکی او
علاج ملوک و سلاطین	غذا احو و الوان بایبر و صفا آبیع [illegible] و رواج سعد و [illegible] بود	جلاب و سکنجبین [illegible] جو و زرداره انار لالی است	بالکنند موضع قرحه را [illegible] وقتی [illegible] و بعد [illegible]
علاج فقراء و [illegible]	غذا [illegible] و ابت را او و [illegible] بدهند	مرهم اسفیداج را طلا کنند	بعد از [illegible] ملول [illegible] بالای موضع و سعد [illegible] کند قرحه را از غبار [illegible]

الناموس العفونی	جراحت عصب	قرحه با شکستن استخوان	قرحه بارد
مزاج	از جمیع کیفیات می تواند بود	از جمیع کیفیات می تواند بود	حار است
علامت خوف	مخوف است خاصه که در عرض عصب باشد	اگر در دست باشد مخوف است	مخوف است
سبب	معروف است مشهور و	[illegible]	عضو باقیستی [illegible]
علامت	معروف و ظاهر است	[illegible]	معروف است مشهور
استفراغ	نزدیک او لایق است	فصد	فصد
علاج ملوک و سلاطین	روغن [illegible] گرم کرده ضماد کنند	بعد از مسوی کردن [illegible] استعمال کنند	صندل را طلا کنند
علاج فقرا و مساکین	[illegible]	[illegible]	افیون را طلا کنند

انواع قرحه

علاج آن
مناسب نیست که حذر کنند از رسیدن آب و دوای که با سقیط راده ببندند روغن زیت [illegible] قدری [illegible] بر موضع براتموضع بنهند دو روز یا سه روز چون تسکین یابد در دوا من شود اورام علاج او کنند [illegible] است و اگر عارض شود ورم حار زراح و عکاس بو یا [illegible] کنند نرم کوفته در دیگ کرده با سرکه جوشانیده استعمال کنند عند الحاجه و احتراز کنند از آنکه شی بارد نزدیک شود بدان موضع و اگر بسبب جراحت عصب تشنج عارض شود به برند عصب [illegible] اگر بر سد تشنج بدماغ هلاک کنند علیل [illegible] فقرات پشت او روغن [illegible] مرغ را هرگاه که واقع شود و بر جراحتی و بر سر نواحی دماغ باید که [illegible] استعمال کنند که او علیل را هلاک میکند بلکه بنهند بر و سه روز صوفی که فرو برده باشند در روغن زیت بعد از ان مراهم ملحمه را استعمال نمایند
هرگاه که در قرحه در استخوان واقع شده عفونتی باشد و علامت او آنست که [illegible] شود [illegible] عوض کنند و مراد با شود و از و چرک رود و او را استخوان شکسته آید با بد که ادویه حاد را بدان موضع نهند و اگر موضع قرحه خالی شود روغن نیم گرم بنهند تا بخشد گوشتی که بوضع شده است و منکشف شود استخوان و چون ظاهر شود آن استخوان و ممکن باشد قطع او باید که او را قطع کنند و اگر ضعیف شود ادویه حاد را بعد از ان روغن نیم گرم را بگیر تا دیگر بنهند تا ببخشد با برگ الخیرا کوفته بسرکه خمیر کرده بنهند بعد از ان یکروز مرهم رکب روز دیگر روز بینه بر زده بنهند ه
چون درد بسیار شود دانا رشیر [illegible] المثلث بر قرحه ضماد کنند و طلا کنند بر خارج ادویه محذره را و چون درد تسکین یابد ادویه محذره را بر دارند که بودن او بر انموضع بسیار مضر است مر حس ان عضو را و مانع رویانیدن گوشت است ه

التاسع والعشرون			در بيان لقيه اصناف				
اسم	طبع	[illegible]	سبب	علامت	علاج	علاج بالادویه [illegible]	[illegible]
قرحه خبيثه	حار يابس	[illegible]	اخلاط حاد [illegible] و بخلط [illegible]	سياهی [illegible]	فصد [illegible]	[illegible]	[illegible]
قرحه ناصور	[illegible]	[illegible]	فصد [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	چوب [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	فصد [illegible]	[illegible]	[illegible]

قرحه و سوختن آتش		
	علاج اسم	

چون قوت ضعیف بود گوشت جوجه مرغ را مسبل نمایند و اضمده مذکوره استعمال کنند تا تسکین یابد مرض و علامات او انست که سست و نرم شود انموضع و حدود سیاهی او را سفیدی بگیرد و پس چون این علامات ظاهر شود و روغن و مرهم زنگار یا انزروت که نرم کوفته باشند استعمال نمایند

اگر قرحه ناصور بسیار کهنه شده باشد کلاب و خاکستر چوب تاک را بر او نهند و اگر بر طرف نشود شگافند او را و علاج کنند بعلاج جراحات و بدانکه هرگاه که جراحتی در سینه واقع شود و یا فم تجویف او یا در دماغ واقع شود و یا فم بطون او اسد ممکن نیست که صاحب او در دنیا خلاص کند و همچنین اگر در معده یا جگر جراحت عظیمه واقع شود ممکن العلاج نباشد و اگر الجراحت اندکی بیکدیگر تواند بود که از ان استخلاص بحصول رسد

با لندمداد فارسی را بر روی او یا عدس و سوتی را نرم کوفته بسفیده تخم مرغ و روغن گل خمیر کرده بر و مالند یا اسفیداج و مردار سنگ را روغن گل و سفیده تخم مرغ و اندکی خل خمیر کرده با بکدیگر ثبت کرده خشک طلا کنند و نافع است او را مرهم نوره و صفت او آنست چهار نوبت آب را بر نوره مطفیه سفید ریخته آن آب را باز او بدارند و نگاه دارند تا ته نشین شود جرمی که در روت بعد از ان جرم را نیم خشک کرده بر روغن گل مخلوط کرده چندان لت کنند که مثل مرهم شود و بر موضع سوختگی نهند و اگر سوخته شدن از آب گرم باشد قبل از آبله زدن انموضع آب تیوتون که نمک در او کرده باشند یا آب انار را بر او ریزند و اگر آبله زده باشد مرهم اسفیداج و نوره مناسب است تا خشک کند او را با گلاب

و صندل [illegible]

الثلثون			
اسم	بیرون آوردن پیکان و چوب و مداوای زدن تازیانه	گزیدن سگ دیوانه	[illegible]
مزاج	محض نسبت بیکی از کیفیات	یابس است	محض بیکی از کیفیات نیست
سلامت و خوف	اگر نزدیک عضو شریف باشد مخوف است	چون عارض شود او را فزع از دیدن آب بود	چون نزدیک عضو شریف باشد مخوف است
سبب	معروف است	غلبه یبس بر گزنده شده	مشهور است [illegible]
علامت	مشهور است	[illegible]	[illegible]
استفراغ	فصد اگر تازیانه زده باشند	محاجم بر موضع گزنده شده نهاده بکشند [illegible]	فصد اگر بدن ممتلی باشد
علاج مطلق	[illegible] را کوفته بران موضع نهند	فاروق [illegible] نیم مثقال تریاق	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

در بیان بیرون کردن پیکان

علاج [illegible]

و گزیدن انواع حیوان

علاج اسم

اگر پیکان بود و ابرون نماید و دهان جراحت تنگ باشد پیکان کش را در ان موضع کرده او را ابر بیرون کشیده و بعد از ان پیکان بیرون آورند و اگر دهان او تنگ باشد او را گشاده کنند تا داخل شود پیکان کش و اگر بر استخوان خورده باشد بجنبانند او را یکبار یا دو بار بیرون کشند و اگر در سهم زواید [illegible] بجانب فوق باشد و از برون آوردن او توهم بریدن عصب می باشد که متعذر باشد قطع ان [illegible] کنند جراحت را تا توان گرفت ان تیر را او بیرون کشید و اگر تیر کج رفته باشد و چوب او بیرون آمده پیکان در تن مانده و در جراحت بهم آمده بفرمایند او را تا بر همان شکل که تیر خورده باشد [illegible] تفتیش کنند که پیکان در کدام موضع است و جانب مقابل پیکان را بشکافند و بیرون آورند او را و زدن تازیانه را [illegible] طرفی علاج نمایند که [illegible] پوست او را بر موضع [illegible] کشند که [illegible] روز دفع آن [illegible] میکنند یا خرفه را بکاب تر کرده بران موضع نهند

[illegible]

سگ دیوانه چون بران گرده نیل نماید [illegible]

[illegible]

الحادی والثلثون							در بیان بقیه اصناف
اسم	[illegible]	[illegible]	سبب	علامت	استفراغ	علاج ماکول و مشروب	علاج [illegible]
گزیدن [illegible]	[illegible] است	[illegible]	[illegible] است	در وقت گزیدن ... و باقی ماندن دندانهای عضو ... در موضع گزیدن	بلند موضع ... با روغن زیت ... و با [illegible] ... آوازه دار	[illegible] موضع ... گزیده باشد	ضماد کنند [illegible]
گزیدن [illegible]	[illegible] است	[illegible]	[illegible]	رفتن ... از آن موضع ... آبله ... و حادث ... شود	... موضع گزیده ... بر آن موضع ... ماند	... با [illegible] ...	[illegible] ... لجی ...
گزیدن [illegible]	[illegible] است	[illegible]	شم ... او ... بدل	... در موضع گزیده ... و درد کند ... و گاه باشد که غشیان حادث شود و وقتی ... با صداع یا غشیان واقع شود	بلند موضع گزیده شده را	[illegible]	[illegible] ... ضماد کنند ...

گزیدن حیوان

علاج اسم

چون بگزد عضو را بشویند از آب نیم گرم و روغن و بمالند آنرا تا بیرون آید دندانهای او که در داو باقی باشد تا دندانهای او در آن موضع باشد و چون بیرون آید بمکند آن موضع را پس بشویند با نیم گرم و ... و بنهند بر و خاکستر تاک را با روغن اما قملة النسر و او بزرگتر است از قمل باندکی و او میگزد و چون دورات افواه باشد ظن بعضی از اطبا آنست که او میگزد با منقار خود و مهلک است و خلاص شدن از و صعب است و او در بلده مرجان می باشد و زهر او حار است و علاج او نشتر است که همان زمان آن را بشکافند باشند و در ... همان زمان که گزیده باشد بجو زنند و فاد زهر آن شده مع صندل احمر و آب کاهو و آب ... بر آن موضع طلا نمایند و بیاشامند ماء الشعیر و دهن قرعی و اسبغول را با آب کدو و آب خیار ... نمایند کافور را از ربع مثقال تا یک مثقال ه ه

مطلب بلده مرجان

از معطشه یا ملوطیه ... و ممکن بود قطع آن موضع ببرند او را ... از آنکه اثر زهر با عضای دیگر رسد و اگر ... به نهند بر بالای آن موضع را و میل کنند شوربای اسفیداج را ... و ضماد ... اسفیداج را و ضماد کنند بر ... سرطان نهری و ... و آرد گندم و نمک ... را اگر ... کرده ضماد نمایند و چند ... ضماد ... عقرب ... که نافع است ... و ... و آب ... تفاح حامض میل نمایند ... سرطانات نهری و لبن ... و مارها با نواع است ... وان ممکن العلاج نیست و از آن سبب تفصیل آن شروع نکرده

... بالای آن موضع ... را ... ضماد کنند ... و ... [illegible]

الثاني والثلثون	در بيان لدغ (?)		
اسم	گزيدن عقرب جراره	گزيدن رتيلا و عنكبوت	گزيدن زنبور و نحل
مزاج	حار است	بارد است	حار است
سلامتي و خوف	مخوف است	مخوف نيست مگر آنكه نزديك بعضو رئيسه باشد	مخوف نيست مگر آنكه قريب بعضو رئيسه باشد
سبب	حرارت و شدت منافرت او	سم او و منافرت و خشكي	حرارت زهر او است
علامت	اوزار دل الم و درد [illegible] و دوم و سموم در بدن [illegible] و زبان [illegible] خون قوي بود و خفقان [illegible] و تشنگي و [illegible] عارض نمود	سيلان كند از او رطوبتي مثل نسج عنكبوت و درد بسيار و [illegible] و خفقان [illegible] و عرق بارد [illegible]	ورم در موضع گزيده و سرخي او و درد ما بين [illegible] تخي در آن موضع و گاه باشد كه عرق و تشنگي عارض گردد
استفراغ	فصد و وضع محاجم بر آن موضع و مكيدن او	مكيدن موضع گزيده شده را	فصد اگر خون زياده باشد
علاج ملوكي و سلاطيني	بجاي [illegible] كافور [illegible] پاشند [illegible]	بوره [illegible] كنند [illegible]	گل ارمني و سركه را طلا كنند
علاج فقرا و مساكين	[illegible]	[illegible] و نمك را نرم كوفته [illegible] ضماد نمايند	انجره و [illegible] را طلا كنند گل و سركه با گل خانه

گزيدن حيوان		
	علاج اسم	
نيشتر بر آن موضع زده بگذار تا از او خون طلب و خارج [illegible] ضماد نمايند و آب خنك و يخ را بر آن موضع ريزند و گفته اند كه چون نمك را بر آن موضع مالند درد تسكين يابد		
آب گرم نافع است و خاكستر چوب انجير و نوره را نرم كوفته با آب حل كرده ضماد كنند و بجهة گزيدن عنكبوت دو مثقال شونيز با سكنجبين ميل نمايند يا لداب (?) يا بسد و سعد را نرم كوفته دو درم از آن بشربت ميل نمايند		

و اين عقرب برابر و رق الخيار باشد و او را دنبي است كه از دنبال خود ميكشد و در نواحي اهواز در كلي كه شكر بر آن گل ميريزد متولد ميشود و گاه باشد كه از گزيدن او بميرند و مناسب است كه بعد از فصد محاجم را بر آن موضع گرده بر آن موضع نهند و جذب كنند زهر او را و اگر در محاجم پنبه نباشد ضايع و ساقط سازد و نبرد آنها را و افيون و جند بيدستر را بموضع گزيده نهند و گل ارمني و سركه را بر آن حوالي طلا نمايند و از اهل هند تركيب كرده اند براي اين تنوشي ترياقي را و آن اينست پوست بيخ كبر و بيخ حنظل و حنطيانا و سنبل و زراوند مدحرج و ظرخشقون پس بكوبند جميع ادويه را و دو درم از آن با سكنجبين استعمال نمايند و بكنيف [illegible] كوفته بشربت ميل نمايند و نقل كرده اند از قاضي ابو يوسف رحمه الله عليه كه فرموده كه مردي بر سر كرسي او نشسته دراز كشيده بود و باجره و ماضمه او ضعيف شده بود و عقرب جراره او را بگزيد بعد از گزيدن او باجره و هاضمه او بحال آمد و تا آخر عمر بر آن منوال بود كما ذكره

مطلب

ادویه کشنده

علاج او
...بعد از قی و پاک کردن معده از آن دارو میل نمایند شوربای مرغ فربه را که اسفیدباج پخته باشند و حساسی که از نشاسته و شکر و روغن بادام پخته باشند و بعد اناروسیب و بهی و شفتالو و آلو و فوفل خیار و بادرنگ و بقلهٔ حمقا و کاهو را و تطبیب او کنند بصندل سفید و کافور و گلاب و ضماد کنند بر سینه و جگر بخرفه و کشنیز و صندل و گل و حقنه از آب جو و عنب الثعلب و سپستان و عناب و روغن بادام و روغن گل و خطمی نیم گرم استعمال نمایند
...مرضای و قسط و دارفلفل و سداب و فوتنج و فلفل و عاقرقرحا و قرد مانا برابر هم کوفته حلتیت را برابر مجموع ادویه اضافه کرده کوفته بعسل خمیر نموده از نیم درم تا نیم مثقال از و بعد از قی بیاشامند و بریزند بر معده و امعا آبی که دار و سداب و فوتنج و نمام جوشیده باشند و مالیدن بدن را تا گرم شود و میل نمایند شوربای جوجه مرغ فربه را که اسفیدباج پخته باشند مع شبت و دارچینی و خولنجان و فلفل و کمون و حقنه کنند عسل و نطرون و روغن یاسمین را مع آب نیم گرم
...بعد از قی میل نمایند تریاق کبیر را مع آبی که شلجم و تخم شلجم در و جوشیده باشند یا مثرودیطوس را مع روغن گاو و اما از خوردن فرفیون و سنبل عارض شود بول الدم و سیاه شود زبان و مختلط شود ذهن از کثرت افراط تا بنج قیراط فرا خورد الم و اعراض از کافور گرفته گلاب اضافه نموده به یخ افزا کرده بیاشامند و آب انار و آب کافور یا شیر تازه و آب جو را میل نمایند و ضماد کافور و گلاب بر یخ سرد کرده کتان را بدان تر کرده بر معده و جگر طلا کنند و از عجایب است که بیش اخطر و اقتل اشیاست و از او غذای موش است که آن را فارة البیش گویند و گفته اند که آن موش دوای بیش است

الثالث والثلثون — در بیان خوردن

اسم	خوردن دوار حار قتال	خوردن دوار بارد قتال	خوردن بنج و خوردن سنبل
مزاج	حار است	بارد است	حار است
سلامت و خوف	سالم نیست	مخوف است	مخوف است جدا جدا
سبب	منافرت و ردائت کیفیت او	برودت کیفیت و مضادت او	شدت مضادت و حرارت او و دوستان ز بدن از او
علامات	دار بر خناق دهان امعا و التهاب و تشنگی شورش معده و لذع	گرانی و سستی و بیانی در زبان و تلمیع بدن	دوار و غشی و ورم زبان و دود انتفاخ جسم
استفراغ	قی با آب گرم و شبیح	قی با آب گرم و کرب	قی با آب گرم و تخم شلغم و زیت و لنج و روغن
علاج ملوک و سلاطین	او غنج گل و روغن نعفنج مع آب خنک و لعاب اسبغول میل نماید	تریاق اربع با مودود بطوس یا دوا دالمسک مع خنک میل نماید	نم نعفاق تریاق فاروق با بادام فاقص ببره یا مر دود دوالمسک میل نماید
علاج اوساط الناس	شیر تازه یا آب جو و روغن بادام میل نماید	سیر و پیاز در سداب مناسب است	آب سداب و ستبح کرد مناسب است

الرابع والثلثون — دربیان خوردن

	خوردن ذراریح	خوردن مرارة افعی وغیره وارنب	خوردن ربا الابل
الب			
مزاج	حار است	حار است	حار است
علامت وخوف	مخوف است جدا	مخوف است	مخوف است
سبب	افراط مضادت وشدت منافرت ازو بسبب حدت او	افراط مضادت وشدت منافرت ببر حدت او	سن فزة او
علامت	بول وبول الدم ومقص شده وضع مثانه وورم	قی کند زرد ... [illegible] جمجمه زرد گود	راحت بلکه الم درد دارد و
استفراغ	قی با آب گرم وسبوس وطبیخ الحیم	قی با آب گرم و روغن کنند	قی کنند با آب و روغن
علاج ملوک وسلاطین	لعاب اسبغول وجلاب و روغن بادام میل نمایند	تریاق فاروق با آبی که فادزهر را در وصل اده باشند	بجوزند بندق وفستق را
علاج فقرا ومساکین	بادام با زبدرا بخورد الخبریا	بیاشامند شیر تازه دوشیده را	بجوزند الجزرا

ادویه کشنده

علاج اسم	
[illegible]	

خاصه او انست که ضرر میرساند بمثانه پس باید که بعد از قی میل نمایند شیره تخم خرفه رابع جلاب و روغن دانه کدو و میل نمایند مغز خیار و بادرنک او حقنه کنند با ماءالشعیر راکه در و عناب و سپستان و الخبز خشک و روغن بادام و روغن گل جوشیده باشد و بریزند در احلیل سفیده تخم مرغ و روغن گل و شیر جازیه راهر نوبت که در مثانه سوزشی پیدا شود بیاشامند لعاب اسبغول او روغن بادام و شیر تازه دوشیده را

بعد از قی گل مختوم و حب الغار از هر یک دو درم الفرا اهو بیدام و تخم بدرا ب مجموع را کوفته از یک مثقال تا دو درم از ان بعسل خمیر نموده میل فرمایند و باز قی کنند و باز اعاده نمایند این دوا را و بخشیند دو آبی که با بونج و اکلیل الملک و شبت و بنفشه و نیلوفر هم و مرزنجوش در او جوشیده باشد و چون یک ساعت یا چهار ساعت و صاحب این سوال نیز دامید خلاصی باشند پس میل نماید رب سیب بهی و رب انار املیسی و اما زنکسی که زهره افعی خورده باشد حیات او مشکل لیکن بعد از انکه چند مرتبه قی کرده باشد فادزهر را سائیده آب انرا بخورد و تریاق فاروق یا مثرودیطوس میل نماید و بیاشامند ماءالشعیر و شیره تخم خرفه را شیر تف باید ده

خاب انست که پاک کنند معده را انکه از ارتقی و از نیم درم تا نیم درم فادزهر مسیح میل کنند و اگر تریاق فاروق یا مثرودیطوس میل کنند نافع خواهد بود ده

الخامس والثلثون در بیان خوردن

اسماء	خوردن عرق ...	خوردن شوکران و افیون	خوردن بیش
مزاج	حار است	بارد است	بارد است
سلامت و خوف	مخوف است	مخوف است چون بخورند بکشند ... دو درم	مخوف است
سبب	ضعف ... او	...	...
علامت	... عرق بر ...	...	...
استفراغ	قی با ... کرم کنند	تریاق فاروق و ...	قی با آب گرم ... و عسل
علاج ملوک و سلاطین	تریاق کبیر	...	...
علاج فقرا	... با آب گرم استعمال نمایند	پیاز و سیر و جوز و عسل بخورند	لبن حلیب

در بیان خوردن ادویه کشنده

		علاج اسم	

آنست که بعد از قی و پاک کردن معده روغن ... و روغن ... مع ... میل نمایند که نافع است و چون روز از تریاق کبیر و مثرودیطوس ... استعمال نمایند نهایت نافع خواهد بود و غذا شوربای اسفیدباج خواهد بود که گوشت بره بخته باشند

چون شوکران خورده باشند بعد از قی ... و ... و ... و ... و ... روغن ... حقنه ساخته استعمال نمایند و ... بعد ... در حمام ... آلوده سازند او را ... و ... که ... تمام ... جوشیده باشد و ... تریاق اربعه میل نمایند و چون افیون خورده باشند علامت ظاهر او آنست که اطراف خنک ... حقنه قوی را استعمال نموده ... فلفل میل نموده ... آورد و ... که در خواب شود و روغنهای مذکور را در بدن مالیده ... و ... جوشیده باشد ... عارض شود ... فلفل را برابر ... گرفته ... تریاق ... و تریاق و مثرودیطوس و ... شراب ... است

بعد از قی و پاک کردن معده ... را کوفته میل نمایند و شوربای گوشت مرغ را ... و گوشت بره ... اسفیدباج بخته میل نمایند و بعد از خوردن ... آب و عسل ... و ... را با عسل میل کرده ... و ... و تخم ... نمایند که نافع است

اسما	خوردن قطر وکاه	خوردن برف و یخ وآب سرد	خوردن برنج وجو نابل
مزاج	بارد است	بارد است	حار است
سلامت وخوف	مخوف است چون بسیار شود	مخوف است چون بسیار شود	مخوف است
نفع	دفع تب	عطش برده	مضادت او مرهن را
مضرت	ضیق نفس و دق	ضعف قوت ضیق نفس	درد سینه
مصلح	فی بار	فی بار	فی بار
علاج خوردن سلاطین	مثلث لا بی است	مثلث مناسب است	لا بی است
	میل فرمایند	میل نمایند فلفل و حلتیت	غاییت بالغ میل

ادویه کشنده

بعد از انکه معده را بقی پاک کرده باشند استعمال کنند حقنه حاده را و بیان عنبر که کهنه را که جوشیده باشد در روا نجدان و صعتر و فوتنج جبلی و چون تسکین باید حمرت زوفا و جشیم جبل نمایند شوربای گوشت مرغ را وقتی کرا سفیداج پخته باشند

قی کنند خصوصا بروغن سوسن یا زیت و اولی انست که شبت جوشانیده و قدری بورق اضافه نموده میل نمایند وقی کنند و بعد از ان دوا المسک میل نمایند و غذا لحم مرغ فربه گشت با فلفل و نمک یا شوربای گوشت مرغ فربه را با نمک بسیار و فلفل خواهد بود و آب نمک سبع مفید است و اما بزرقطونا چون او را بکوبند کشنده باشد و تیز چون بسیار از صحیح او میل نمایند قاتل باشد و اما کشنیز تر چون او را بکوبند و بنم رطل از آب او بخورند عارض شود سدر و دوار و اختلاط ذهن و خواب طویل و از دبوی کشنیز تر آید و علاج او مثل علاج کسی است که بزرقطونا خورده باشد

بیاشامند خاکستر درخت انجیر با بابک را مع آب گرم و نمک یا میل نمایند تریاق اربع را و ضماد کنند بر معده آبی را که جوشیده باشد در روا بابونج و صعتر و سداب و حقنه کنند آبی را که جوشیده باشد در ومستانی و سداب و عسل و بورق و بعضی از روغنهای حاده و بعد از انکه بعضی از کاه قتال است و او انست که میروید در بیخ زیتون و بعضی از فطر قتال است و او انست که جلنجی و صلب باشد و چون از ین نوع بسیار بر بدن وارد شود خوانیق دفع حادث گردد

٢٤ الشیخ از ظهور ... استسقای ...

السابع والثلثون در بیان خوردن

الاسما	خوردن ارنب بحری	خوردن ضفدع	خوردن جندبیدستر
مزاج	حار است	بارد است	حار است
سلامت و خوف	مخوف است	مخوف است	مخوف است
سبب	مضادت او بدن را و منغص ساختن بدن	منافرت او بدن را	شدت حرارت و حدت او
علامات	نفث الدم و دردیو و ضیق النفس و دق و بوی ناک [illegible] و لیمو و الحره بالد	کمود رنگ بدن و ورم بدن و [illegible]	غشی و صرع و [illegible]
استفراغ	قی با آب گرم و [illegible]	قی با آب گرم و عسل و نمک	قی [illegible] روغن [illegible] و تخم [illegible]
علاج ملوک و سلاطین	شیری که تازه دوشیده باشند	سکنجبین لالایی [illegible] و بعد از آن	لعاب بیدانه و لعاب اسبغول و روغن گل و روغن بادام میل نمایند
علاج فقرا	ماء الشعیر میل نمایند	عدالغیداباج بگوشت و دار چینی پخته باشند	شیری که تازه دوشیده باشند

ادویه کشنده

علاج سم
بعد از آنکه آب گرم قی کرده باشند بیان مقدار آبی را که [illegible] و خطمی در او جوشیده باشند و چون در سینه درد باقی مانده باشد فصد باسلیق کنند و بیان مقدار آب عناب را و شیر خود [illegible] و شیر عورات را [illegible] بکنند و علاج دفع این مرض است که چون ماهی را ببینند میل خوردن او کنند و اگر این مرض منجر بسل شود علاج سل را منظور دارند
بعد از پاک کردن معده بقی باید اعضا را بتخصیص نواحی معده را او در حمام ملکت بسیار کنند و بعد از بیرون آمدن از حمام سکنجبین میل نموده غذا گوشت مرغ و بره که اسفیدباج پخته باشند خواهد بود و در روغنهای حاره مثل روغن یاسمین یا روغن قسط را در بدن مالیده دواء الکرکم را میل نمایند نافع است
بعد از قی و پاک کردن معده اگر تب نباشد شیری که تازه جوشیده باشند یا رب سیب ترش یا [illegible] میل نمایند و اگر تب باشد لعاب بهدانه و لعاب اسبغول را با روغن بادام و گل و [illegible] که از رب [illegible] میل نمایند

الثامن والثلثون — در بیان خوردن

اسم	خوردن بلادر	خوردن دفلی	خوردن بصل عنصل
مزاج	حار است	حار است	حار است
سلامت و خوف	سالم است	مخوف است	سالم است
سبب	افراط حرارت و حدت کیفیت او	حضادت و حدت اوم بدن را	حدت و حضادت اوم بدن را
علامت	سوزش دهان و حلق و معده و امعا و بیخوابی و تبها و عادت دوار و سرسام حادث شود	شدت حرارة و تنگی او	با سم الم درد حس
استفراغ	قی به زبد و روغن گل و آب گرم	قی	قی به زبد و آب گرم
علاج ملوک و سلاطین	روغن بادام و ماء الشعیر و آب عناب سپیل نمایند	روغن گل لعاب بزر قطونا	دوغ تیره ی بلند و شیر تازه
[illegible]	لبن حلیب یا حامض	روغن عناب و مرد حلیب الست	سفیده تخم مرغ

ادویه کشنده

علاج عام

روغن بادام و روغن گاو تیره و شیری که تازه دوشیده باشند و شوربای چرب میل نموده بعد از آن روغن بنفشه را به یخ خنک کرده یا آب جو و روغن بادام را به یخ خنک کرده میل نمایند و چند روز بدین طریق عمل نمایند و لعاب بهیدانه نیز لایق است و غذا ماء الزوراق خواهد بود که اسفناج و کدو و روغن بادام در دو بشد و خوردن حلوا و شیربا در رنگ مناسب است ۵

بسیار خوردن دفلی هلاک کند آدمی و دواب و بهایم را و اگر اندکی از او بخورند شکم برآید و شوزش و کرب بسیار عارض شود علاج او بدین طریق نمایند که بعد از قی شوربای گوشت چرب بخورند و فالوده که بروغن بادام و روغن و مسکه پخته باشند میل نمایند و تخم فنجنگشت و فنجنگشت و طبیخ هر دو مناسب است و بعضی گفته اند که تخم فنجنگشت را چون به بزند و بحیوانی که دفلی خورده باشد بدهند نافع است و غیره

اگر حادث شود پیچ سفوف و رب تفاح بدهند و اگر پیچ نباشد لعاب بهیدانه که صمغ عربی را در او حل کرده باشند میل نمایند و از شراب فرمایند روغن بابونج را و شوربای چرب که اسفیدباج پخته باشند مناسب است ۵

التاسع والثلثون در بیان خوردن

مرداسنگ

اسم	مزاج	سلامت و خوف	سبب	علامت	استفراغ	علاج ملوک و سلاطین	علاج فقرا و مساکین
خوردن مرتک	یابس است	مخوف است	نفس را ببندد و خفه می کند تنگی نفس سبب او	عارض شود قولنج و بدتر است با بلادت و خفقان و تلخی دهان و گرانی زبان	قی باید کرد با آب گرم و عسل	مثلث و زنجبیل مربی	جوشیده بلسان آبی که انجره و شبت در او جوشیده لایق است
خوردن زیبق یا ریختن او در گوش	حار است و بعضی گفته اند بارد است	مخوف است	مضادت او ابدان را	درد اعضا بسیار و ورم	قی کنند به عسل و شبت	مثلث لایق است	سکنجبین میل نمایند
خوردن اسفیداج رصاص	یابس است	مخوف است	مضادت او بدن را و خشکی و تلخی او بدن را	فواق و سعال و ثقل و خشکی زبان	قی نماید به عسل و شبت و نمک	آبی که انیسون و بزرالکتان در او جوشیده باشد	آبی که بزر بادیان و انیسون در او جوشیده باشد میل نمایند

ادویه کشنده

علاج عام

عارض می شود از خوردن مردارسنگ ایلاوس و اختناق و ورم بدن بعد از قی جو ارش سفرجل مسهل را و آبی که جوشیده باشد در او انیسون و بزرالکرفس نهایت مناسب است و شیخ در قانون آورده که سه درهم مر راجون با شراب میل نماید نهایت نیک است و علاجی است نافع

اگر سیماب را زنده خورده باشد خطر او اندک است بسبب آنکه مع براز زود بیرون می آید اما خطر قول او فعال است پس اگر او را قی بیرون نیاید حقنه کنند یا حقنه روشن و مری و خطمی را و اگر حادث شود پیچ بیان سفوف طین و روغن گل و شیری که سنبک آهن در او فرو کرده باشند و اگر او را در گوش ریخته باشند علامتش آنست که مختلط شود عقل و ثقل بسیاری عارض شود پس واجب شود که میل دهند سر را بهمان طرف که سیماب ریخته باشند در راه رود بر یک پای بسیار و عطسه آورند بکنند گوش را و بگیرند بینی را و بر زیر روغن گرم کرده در گوش و چون خام شود دست بنهد و بجنبانند محکم تا بیرون آید و صاحب تقویم گفته که اگر بیرون نیاید میلی از رصاص در گوش کنند و بجنبانند که زیبق بر او معلق شده بیرون آید و شیخ در قانون فرموده که این علاج خطاست بسبب آنکه اگر سیماب نزدیک باشد میل احتیاج نخواهد بود و چون دور باشد میل بر او نتوان رسید

علاج او مثل علاج مرتک است و میل نمایند تقویتهای را با آب عسل و مدرات بول و نگذارند که در خواب شود و روغن اقحوان و روغن سوسن و روغن نرجس را میل نمایند که بدن را پاک می سازد و صمغ او نیز نهایت مناسب است و بزرالکرفس و بادیان و انیسون و افسنتین رومی را جوشانیده مطبوخ میل نماید و گفته اند که صاحب این مرض بعد از قی چون نیم مثقال حب النیل میل نماید دفع این مرض شود

الاربعون	در بیان خوردن		
اسم	خوردن توبه و زرنیخ و آب صابون یا شب یا زاج یا غبار زنجار	خوردن ماهی مسموم یا بریان مسموم	بستن شیر در معده
مزاج	حار است	بارد است	بارد است
علامت خوف	مخوف است	چون حادث شود تغیر در دهن و کرب مخوف است	مخوف است
سبب	مضادت او و حدت و لذعت و حرارت او	گوشت با ماهی بریان [illegible]	بسیار خوردن و غلظ آن و بد هضمی آن
علامت	حرقت در معده و قرحه در امعاء باشد	تغیر دهن و غم زیاد و درد	خفقان نافض غشی و عرق
استفراغ	قی بآب گرم و سکنجبین	قی بآب گرم و سکنجبین و نمک	قی بآب سکنجبین و عسل درد و بسته باشد
علاج ملوک و سلاطین	شوربای دجاج فربه بروغن بادام میل نمایند	شراب تفاح و طین ارمنی لایق است	انفحه و فلفل و عسل را میل نمایند
علاج فقراء و مساکین	ماء الشعیر بروغن بادام و لعاب نمایند	زیره را در آب جوش بنده میل نمایند	[illegible] با سکنجبین میل نمایند

ادویه کشنده		
	علاج اسم	
بعد از قی جاش مثل لعاب بزرقطونا بروغن گل و حقنه کنند با ماء الشعیر و روغن بنفشه اگر جوشیده باشد و از عناب و سپستان و لعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه و لعاب بزرکتان و سفیده تخم مرغ و اگر حادث سبب او ورم میل نمایند خشخاش و عناب را و کسی که در حلق او غبار زنگار رفته باشد کباب مثل شیر تازه دوشیده باشد و میل نمایند مسکه را ۵		
بعد از قی بحمام رفته دایم آب نیم گرم بر شکم ریزد پس اگر بسبب او هیضه عارض شود علاج کنند او را بعلاج هیضه و مناسب گوشت مسموم را بعد از قی اول خوردن فلفل با شراب مطیب ۵		
عارض شدن این مرض را بیشتر سبب آنست که با آن شیر پنیرمایه باشد بتخصیص که آن شیر غلیظ باشد مثل شیر گاو و میش پس مناسب آنست که پاک کنند معده را بقی و بعد از آن عسل و فلفل میل نمایند که آن حل میکند و لطیف میسازد شیر بسته را تمت تمم		

ب لم کہ حم لہا بق ن ن نہ ا طہ .